



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعه اشعار حضرت زین العابدین (ع)

تذکره ملا اقلید

په همراه رساله اشعار مسیحه

میرزا محمد علی آقا و فاضل زواری



مطبعه تصنیف و تحلیف
حسین مسجدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تذکره مآثر الباقریه به انضمام رساله اشعار مسجدیه

نویسنده:

محمدعلی وفازواره ای

ناشر چاپی:

سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	تذکره مآثر الباقریه به انضمام رساله اشعار مسجدیه
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۶	فهرست مندرجات
۲۱	پیش گفتار
۲۴	مقدمه
۵۰	ویژگی های سبکی تذکره
۶۹	تذکره مآثر الباقریه
۶۹	اشاره
۷۶	نوری ۱۹
۸۶	بحری
۸۹	همدم ۳۳
۹۱	کافی ۳۵
۱۰۰	شکیب ۳۶
۱۰۲	آقا سید یوسف ۳۹
۱۰۶	حامد ۴۱
۱۱۰	محیط ۴۳
۱۱۳	صفا ۴۵
۱۲۳	نواب ۵۵
۱۳۱	میرزا عبدالوهاب ۶۷
۱۳۳	مایل ۶۸
۱۴۲	فنا ۷۴
۱۴۴	ملا عبدالکریم ۷۵

۱۴۵	حیرت ۷۶
۱۵۱	مجدوب ۷۹
۱۵۳	سودایی ۸۱ [ارضا]
۱۵۵	زرگر ۸۲
۱۵۸	ثاقب ۸۴
۱۶۱	جوهری ۸۵
۱۶۶	ضیا ۹۵
۱۶۸	موسی بیک ۹۷
۱۷۱	سیما ۱۰۰
۱۷۵	نشاطی ۱۰۱
۱۸۳	قانع
۱۸۵	فکاری ۱۱۲
۱۸۸	رونق ۱۱
۱۹۱	قانع ۱۱۶
۱۹۵	مسکین ۱۱۹
۱۹۷	فرهنگ ۱۲۰
۲۰۱	شحنه ۱۲۳
۲۰۳	ناطق ۱۲۶
۲۰۷	گوهر ۱۳۱
۲۰۹	قابل
۲۱۴	بقا ۱۳۶
۲۱۷	حربا ۱۴۱
۲۲۴	حکیم ۱۴۳
۲۲۹	مشرب
۲۳۲	فايض ۱۵۱
۲۳۴	سروش ۱۵۲

۲۵۱	عندلیب ۱۷۵
۲۵۶	اختیار ۱۷۹
۲۶۲	اشعار مسجدیه
۲۶۲	اشاره
۲۶۹	نوری ۲۰۲
۲۷۱	طلعت ۲۰۴
۲۷۵	مسکین ۲۰۷
۲۷۸	بقا ۲۰۸
۲۷۹	آتش ۲۰۹
۲۸۳	سیما ۲۱۰
۲۸۸	مطرب ۲۱۹
۲۹۲	ملاعبد الوهاب ۲۲۶ [ارضوان]
۳۰۳	وصال ۲۳۷
۳۱۱	جوهری
۳۱۳	هما
۳۱۶	مسکین
۳۱۹	قتیل
۳۲۳	شهاب
۳۲۷	دریا
۳۲۹	نواب
۳۳۲	خاتمه کتاب
۳۵۹	تعلیقات
۵۱۳	گزیده مأخذ و منابع
۵۴۶	فهرست اصطلاحات نجومی
۵۴۷	گزیده واژگان
۵۵۲	فهرست آیات

۵۵۵	فهرست احادیث
۵۵۶	فهرست اشعار
۵۵۸	فهرست اشعار فارسی (شواهد)
۵۶۳	فهرست اشعار فارسی (شواهد)
۵۶۵	تصاویر
۵۸۰	درباره مرکز

سرشناسه: وفازواره ای، محمدعلی، 1195 - 1248 ق.

عنوان و نام پدیدآور: تذکره مآثر الباقریه به انضمام رساله اشعار مسجدیه/ محمدعلی وفازواره ای؛ مقدمه، تصحیح و تحشیه حسین مسجدی؛ [به سفارش مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل وابسته به شهرداری اصفهان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان].

مشخصات نشر: اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، 1385.

مشخصات ظاهری: [426] ص.: مصور، عکس، نمونه.

شابک: 35000 ریال: 0-3-96910-964

وضعیت فهرست نویسی: برونسپاری (فاپا)

عنوان دیگر: رساله اشعار مسجدیه.

موضوع: شفتی بیدآبادی، محمدباقر بن محمدنقی، 1175؟-1260 ق.

موضوع: وفازواره ای، محمدعلی، 1195 - 1248 ق.

موضوع: شاعران ایرانی -- اصفهان -- سرگذشتنامه

شعر فارسی -- قرن 13 ق. -- مجموعه ها

مسجدها -- شعر

شناسه افزوده: مسجدی، حسین، 1345 -، مصحح

شناسه افزوده: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان

شناسه افزوده: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان. مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل

شناسه افزوده: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان

رده بندی کنگره: 1385 PIR8854 / و 7 ت 4

رده بندی دیویی: 8/5091

شماره کتابشناسی ملی: م 85-15432

ص: 1



تمثال مبارک سید شفتی، این تصویر ممتاز که به همراه نقاشی جمعی از عالمان قرن سیزدهم قمری از بدنه یکی از خانه‌های سنتی اصفهان عکس برداری شده که متأسفانه اخیراً از بین رفته است.

تمثال مبارک سید شفتی این تصویر ممتاز که به همراه نقاشی جمعی از عالمان قرن سیزدهم قمری از بدنه ی یکی از خانه های سنتی اصفهان عکس برداری شد که متأسفانه اخیراً از بین رفته است .

تذکره مآثر الباقریه

به انضمام رساله اشعار مسجديه

میرزا محمد علی وفازواره ای

مقدمه، تصحیح و تحشیه

حسین مسجدی

ص: 3

وفا زواره ای محمد علی، 1195-1248 ق

تذکره مآثر الباقریه به انضمام رساله اشعار مسجدیه / محمد علی و فازواره ای؛ مقدمه، تصحیح و تحشیه حسین مسجدی. - - اصفهان : سازمان فرهنگی
تفریحی شهرداری اصفهان 1385

420 ص : مصور، عکس.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

ISBN: 964-96910-3-0

1. شاعران ایرانی - - اصفهان - - سرگذشتنامه 2 شعر فارسی - - قرن 13 - مجموعه ها . مسجدها - - شعر شعر . 4. مسجد شعر، اصفهان. 5. شفتی
بیدآبادی، محمدباقر بن محمدتقی، 1175؟ - 1260 ق. - - سرگذشتنامه 6. وفا

زواره ای ، محمد علی، 1195 - 1248 ق. - - سرگذشتنامه .الف. مسجدی، حسین 1195-1248 1345 - ، مصحح ب سازمان فرهنگی تفریحی
شهرداری اصفهان .ج. عنوان.

د. عنوان رساله اشعار مسجدیه

ت 7 و PIR 8854

1385

کتابخانه ملی ایران

8 فا 1/509

15432 - 85 م

سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان

کتاب: تذکره مآثر الباقریه

به انضمام رساله اشعار مسجدیه مقدمه تصحیح و تحشیه حسین مسجدی :ناشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان مدیر تولید مرکز اصفهان
شناسی و خانه ملل ناظر فنی محی الدین چیت ساز اصفهانی لیتوگرافی : آسمان چاپ رضوی ، صحافی : پیمان نوبت چاپ : اول / تابستان 1385

قطع : وزیری / 420 صفحه / مصور

شمارگان : 1000 نسخه

قیمت : 3500 تومان

شابک : 964-96910-3-0

ISBN: 964-96910-3-0

مراکز پخش : 0311-23378616288388

همگی حقوق این اثر محفوظ و متعلق به مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل می باشد.

ص: 4

اصفهان از نگاه، تاریخ آفرینشگاه، هنر صنعت و معنویت است این اقلیم زادگاه خلاقیت ها و

اندیشه های بلندی است که سالیان دراز درخشیده و در عرصه تمدن ایران و اسلام نقش بزرگی آفریده

است. این شهر را از دیرباز مهد هنر و ساکنان آن را مردمانی هنرپرور دانسته اند که به هوشمندی ذکاوت و هنرمندی شهره آفاق بوده‌اند در این خطه تابناک هنر و اندیشه افراد بسیاری منشا آثار و

در خدمات ارزنده‌های گردیده و گامهای بلندی در راستای اعتلای فرهنگ ایران و اسلام برداشته اند.

وجود مراکز بزرگ علمی هم چون مدارس نظامیه و حوزه های علمیه فعالیت هزاران هنرمند

85 رشته از صنایع دستی وجود شش هزار اثر تاریخی و مذهبی که برخی از آنها در فهرست آثار

تاریخی جهان به ثبت رسیده است و صدها جاذبه گردشگری و ثبت اصفهان به عنوان هفتمین قطب

گردشگری جهان موجب شده است که این شهر بر تارک تمدن بشری بدرخشد.

انتخاب اصفهان به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام در سال 2006 میلادی از سوی

چهارمین اجلاس وزرای فرهنگ کشورهای عضو سازمان کنفرانس، اسلامی تأیید دیگری بر شکوه و

اعتبار فرهنگ و هنر این شهر در دوران اسلامی است این فرصت را باید به نیکویی دریافت و از آن

در مسیر معرفی و اعتلای فرهنگ اصفهان و ایران اسلامی و در تعامل هوشمندانه با جهان معاصر

بهره برد

مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل با مغتنم شمردن فرصت پیش آمده بر آن است با انتشار آثار

گوناگون زمینه بهره گیری پژوهشگران و علاقه مندان را از مطالعات مربوط به اصفهان فراهم نماید تا

از این راه زوایای پیدا و پنهان این شهر را به نمایش درآورد. امید است که مرکز اصفهان شناسی با چاپ این آثار زمینهای این مهم را فراهم کند که علاقه مندان و پژوهشگران تا اندازه ای پاسخ پرسشهای خویش را در خصوص اصفهان به دست آورند و بدین ترتیب با هویت فرهنگی این شهر بیشتر و بهتر آشنا گردند.

از جمله آثاری که این مرکز با حمایت ستاد نكوداشت، اصفهان پایتخت فرهنگی جهان اسلام

منتشر میکند کتاب، حاضر تذکره مآثر الباقریه نوشته میرزا محمد علی وفای زواره ای با تصحیح تحشیه و مقدمه جناب آقای دکتر حسین مسجدی است. این اثر از آثار رجالی اصفهان در قرن

سیزدهم هجری قمری است که راجع به مدایح و تراجم حدود پنجاه نفر از ستایشگران عالم دینی

نامدار اصفهان حجه الاسلام سید شفتی و مسجد مشهور، او مسجد سید میباشد.

در پایان لازم است از کسانی که مرکز را در انتشار این اثر یاری رساندند قدردانی شود جناب

آقای دکتر سیدمرتضی سقائیان، نژاد شهردار اصفهان و دبیر ستاد نکوداشت اصفهان پایتخت

فرهنگی جهان اسلام

جناب آقای قاسم زاده مدیر عامل سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان و مسئول

دبیرخانه ستاد نکوداشت، اصفهان پایتخت فرهنگی جهان اسلام

جناب آقای سیدعلی رضا حسینی مدیرکل و جناب آقای سیدرضا طباطبائی، رئیس حوزه

مدیریت اداره ارشاد استان اصفهان که با حمایت مالی این اداره این اثر چاپ و منتشر شده است. جناب آقای علیرضا متاح مسئول اجرایی مرکز که با تلاش

و پیگیری وی تمام مراحل

اجرایی چاپ و انتشار این اثر انجام گرفت

جناب آقای دکتر رضا اسماعیلی، رئیس موسسه آموزش عالی و کاربردی فرهنگ و هنر شماره

یک اصفهان

دکتر محمدعلی چلونگر

مدیر مرکز اصفهان شناسی و خانه ملل

تیرماه 1385

ص: 2

پیش گفتار ... 6

مقدمه ... 9

و فازواره ای و بررسی زندگی نامه او در منابع - ماجرای نظارت وفا بر موقوفات لطف علی خان - چگونگی راه یافتن وفا به دربار فتحعلی شاه - رابطه وفا با فتحعلی خان صبا - چالش های وفا با رقیبان - علت بازگشت وفا به اصفهان - آشنایی و رابطه با سید شفتی و سیف الدوله محمد میرزا - اختلاف وفا و پسرش صفا - علت نوشتن تذکره مآثر الباقریه - امتیاز تذکره نسبت به عموم تذکره های هم عصر - بررسی رساله مسجديه در تذکره مسجد سیدو و ویژگی های آن - تصویر مسجد در رساله مسجديه - ویژگی های سبکی تذکره - سید شفتی - بررسی اقتدار سید از نامه مکنیل - پاسخ سید به مکنیل - سیف الدوله و سید شفتی - محمد شاه قاجار و سید شفتی - منوچهر خان معتمدالدوله و سید شفتی - سید و مخالفان تذکره - حمایت سید از شاعران و ستایشگران - سید شفتی

و مخالفت با تصوّف

متن تذکره مآثر الباقریه ... 53

مقدمه وفا ... 55

نوری ... 60

فدا ... 62

بحری ... 70

نیاز ... 71

همدم ... 73

کافی ... 75

شکیب ... 82

آقا سیدیوسف ... 84

حامد ... 87

محیط ... 90

صفا ... 93

نواب ... 100

ص: 3

- میرزا عبدالوہاب ... 107
- مایل ... 109
- فنا ... 116
- ملا عبدالکریم ... 118
- حیرت ... 119
- مجدوب ... 124
- سودایی [رضنا] ... 126
- زرگر ... 128
- ثاقب ... 131
- جوہری ... 132
- ضیا ... 139
- موسی بیک ... 141
- سیما ... 144
- نشاطی ... 148
- قانع ... 154
- فکاری ... 156
- رونق ... 159
- قانع ... 169
- مسکین ... 166
- فرہنگ ... 168
- شحنہ ... 171
- ناطق ... 173
- گوہر ... 176

قابل ... 178

بقا ... 181

حربا ... 184

حكيم ... 191

مشرب ... 195

فايض ... 197

ص: 4

- سروش ... 197
- عندليب ... 217
- اختيار ... 222
- اشعار مسجد يه ... 228
- مقدمه وفا ... 230
- نورى ... 235
- طلعت ... 236
- مسكين ... 237
- بقا ... 243
- آتش ... 224
- سيما ... 245
- مطرب ... 253
- ملا عبدالوهاب [رضوان] ... 256
- وصال ... 264
- جوهرى (الحاقات) ... 275
- هما (الحاقات) ... 277
- مسكين (الحاقات) ... 280
- قتيل (الحاقات) ... 283
- شهاب (الحاقات) ... 287
- دريا (الحاقات) ... 291
- نواب (الحاقات) ... 293
- خاتمه كتاب (زندگى نامه خود نوشت وفا و قصايدش) ... 296
- تعليقات ... 315

فهارس ... 385

فهرست گزیده منابع و مآخذ - فهرست اعلام اشخاص - فهرست جای ها

- فهرست کتب - فهرست اصطلاحات نجومی - فهرست گزیده واژگان - فهرست آیات - فهرست احادیث - فهرست شواهد فارسی و عربی

چکیده انگلیسی ... 412

تصاویر ... 413

ص: 5

تذکره، مآثر الباقریه از آن «تذکره های عصری» است که در آشکار نمودن برخی از زوایای

پنهان و یا کم رنگ ادبی و اجتماعی قرن سیزدهم ایران و به ویژه اصفهان بسیار کارآمد است. علاقه

شخصی و گرایش درونی نگارنده به تاریخ و ادبیات زادگاه خویش به ویژه به مسجد سید و بیدآباد، سید شفتی نخستین انگیزه تصحیح و آماده سازی این متن توانست باشد اما پنهان نماند که فاضل

، متتبع شادروان سید مصلح الدین مهدوی نیز حدود پانزده سال قبل و همچنین استاد جمشید

، مظاهری چند سالی، بعد از من خواستند به این امر اقدام کنم

و پس از به دست آوردن تصویر یک نسخه آن از کتابخانه مجلس شورا به این نتیجه رسیدم که

دست یافتن به دیگر، نسخ ممکن نیست؛ یا نابود شده است یا مانند نسخه کتابخانه مرحوم محیط

طباطبایی در بند میراث خواران است معطلی نیز سودی نداشت؛ غمی از چشم بر راهی بتر نیست.

پس به تنقیح همان یک نسخه مشغول شدم خوشبختانه، نسخه این امتیاز را داشت که با اشراف خود مولف و در زمان حیات، او کتابت شده بود و

میتوانست مصداق تام «لا أطلب أثراً بعد عين» باشد تصحیح آثار یک نسخه ای اتفاق تازه ای نبود پیش از آن دیوان سروش، اصفهانی تفسیر شریف لاهیجی، آثار الوزرای، عقیلی شرح خوانساری بر غرر الحکم و آثار گوناگون دیگر هم از روی تنها یک نسخه تصحیح شده بود حتی در ادبیات گذشته نیز واژه «تصحیح» برای یک نسخه به کار

رفته است چنان که صائب گوید

نشد ز نسخه، دل نقطه ای مرا معلوم اگر چه عمر به تصحیح این رساله گذشت اما از آن جا که تصحیح اثری یک نسخه ای گاهی بسیار دشوارتر از چند نسخه ای است.

همواره امید داشتم که دست کم یک نسخه دیگر به فریاد من برسد و تشویش ناخوانایی ها اغتشاشات سقطات و مبهمات باقیمانده این نسخه را از من بزدايد و شک مرا نیز در موارد

ظنی تصحیح شده بدل به یقین کند. اما سال ها گذشت و این آرزو باقی ماند. من نیز به همان صورت تک نسخه ای تصحیح آن را به پایان بردم برخی از وجوه این تصحیح و تحشیه

چنین بود

1- زدودن اغتشاش ها و اصلاح نادرستی های املائی و انشایی و تصحیح رسم الخط نادرست

قاجاری نسخه

2- یافتن برخی از سقطات و جا افتادگی ها به صورت قیاسی و نیز حذف برخی زواید.

3- ویرایش و علامت گذاری در سراسر متن

4- تهیه چند صد تعلیقه و یادداشت مفصل و مجمل برای رفع ابهام بسیاری از اعلام اشخاص و واژه ها و اصطلاحات مبهم

5- تهیه مقدمه ای مبسوط و چند مقاله پژوهشی در مورد، مؤلف تذکره سید شفتی مسجد سید و سیف الدوله محمد میرزا که بخش هایی از اشتباهات فاحش تاریخی و ناقص و همچنین نقاط تاریک را در مورد آنها برای نخستین بار نشان داد.

6- تهیه فهرس گوناگون

این اثر در سال 1380 با وجود ارائه و پذیرش به چاپ. نرسید در ماه های پایانی سال 1384 که جناب آقای دکتر چلونگر - مدیر ارجمند اصفهان شناسی - آن را برای چاپ در آن مرکز به تصویب، رسانید جناب آقای سید مهدی، شفتی یافتن نسخه ای دیگر را در کتب خانه مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی نوید داد که بلافاصله دست به کار مقابله و تصحیح انتقادی شدم و از آن، تشویش کاملاً به. درآمدم همه اختلاف نسخه ها یا پاورقی هایی که ذیل صفحات متن تذکره با شماره معین و بدون حروف اختصاری، ذکر شده است متعلق به این نسخه است و اگر چیزی مربوط به نسخه اساس یا

همان نسخه مجلس باشد و از نظر مصحح بر نسخه دوم - نسخه کتابخانه گلپایگانی - ترجیح نداشته

، باشد به پاورقی منتقل شده و با حروف «نم» مشخص گشته است مشخصات دیگر این دو نسخه به شرح زیر است

1 - نسخه مجلس؛ 281 صفحه 14 سطری نستعلیق، خوش به شماره 178

2 - نسخه گلپایگانی؛ 316 صفحه 14 سطری، نستعلیق متوسط

ترتیب مطالب نسخه، اساس در فهرست مطالب عیناً آمده است ولی ترتیب نسخه نگ به

ص: 7

نوری، فدا، بحری، نیاز، همدم، کافی، شکیب، نواب میرزا عبدالوهاب، حیرت، مجذوب، زرگر آقا سید، یوسف حامد، ثاقب، محیط رضا، (سودایی) ملا عبدالکریم، مایل، فنا، سروش، فرهنگ پیمان (مشرّب)، نشاطی، اختیار، صفا، وصال قانع (گلپایگانی)، مسکین، حیران موسی بیک گوهر، جوهری، ناطق، فایض، شحنة، عندلیب، سیما، رونق، فکاری، بقا، حربا، حکیم ضیاء، هما مسکین، قتیل، شهاب، دریا، نواب هما و چهار نفر آخری را شاید فرزند وفا به نسخه افزوده است.

اشعار مسجدیه نوری، طلعت، مسکین، بقا، آتش، سیما، مطرب، رضوان جوهری، زندگی نامه

وفا این رساله کوچک به دلیل داشتن گزارشهایی کوتاه و دقیق از ساخت مسجد سید بی بدیل است.

تاریخ دقیق دو نسخه مشخص نیست ولی نسخه نگ «یک جا عبارت مرحوم «وفا» را دارد

رهین و قطعاً متاخرتر از «نم» است. و ذیل «قتیل»، تاریخ 1249 ق را ثبت کرده است. ارائه این رساله با کیفیت، خاص بدون صبوری و پایداری، همسر و راهنمایی های مستمر

دکتر سید مهدی نوریان و رایزنی های مکرر با دکتر جمشید مظاهری ممکن نبود پیوسته مانند قبل منت این بزرگوارانم از دکتر سید مهدی تدین نیز برای تذکرات سودمندشان تشکر میکنم همچنین دکتر مظاهر مصفا و دکتر احمد تمیمداری برای این رساله مرا مورد لطف قرار دادند از دوستان گرامی آقای دکتر سید اصغر میرباقری فرد و به ویژه جناب آقای بهزاد قدسی برای نمونه خوانی با حوصله و تذکر نکاتی مفید سپاس گزارم پیگیری و ترغیب نجل جلیل سید شفتی، جناب حجة الاسلام سید مهدی شفتی که با در اختیار قراردادن تصویر دو نسخه مجلس شورا که در این تصحیح با حروف «نم» معرفی شده - و نسخه کتب خانه آیه الله گلپایگانی که به شکل «نگ» آمده - و تذکر چند نکته در، متن مرا همواره پشتیبان بود.

خانم پروین عباسی خلیل، سرایی دانشجوی کارشناسی ارشد نیز در مراحل نهایی مقابله دو نسخه به یاری نگارنده شتافت دوست عزیز و قدیمی مسعود نجابتی زحمت طراحی جلد را بر خود هموار ساخت که از همه این زحمات و کوشش ها سپاسگزاری میکنم در، پایان این رساله را به روان مینوی پدرم که درون اسلیمی های مسجد سید

حضور دارد تقدیم میدارم

مسجدی

خرداد 1385

ص: 8

قرن سیزدهم هجری قمری دوره اوج سبک بازگشت در شعر فارسی و دومین قطب، آن پس

از تهران و دربار اصفهان است. به همین دلیل در این سده تذکره های فراوانی تدوین شد. یکی از آنها را میرزا محمد علی وفای زوارهای راجع به مدایح و تراجم حدود پنجاه نفر از ستاینندگان سید

شفتی و بنای پرآوازه، او مسجد سید تدوین کرد این تذکره در مقایسه با تذکره های موجود هم عصر و مشابه، خود از دقت در ارائه اطلاعات و کثرت و تنوع مطالب ادبی و تاریخی برخوردار است. «رساله مسجدیه» ملحق به این تذکره نیز آگاهی های سودمندی در مورد تاریخ و چگونگی ساخت مسجد سید اصفهان به دست می دهد که بدیع است حیات مولف تذکره مشحون از سفرها و آوارگی هایی است که در اثر توطئه رقیبان در تهران اصفهان و، زواره برای او پیش آمد. این تذکره پس از مرگ مولف نیز به امر سید، شفتی به وسیله فرزند، وفا، تکمیل و استتساخ شد.

حوزه ادبی اصفهان در سده سیزدهم به دلیل رفاه اهل فضل در پایتخت و جذب آنها به دربار فتحعلی شاه قدری کم رمق تر از دوره مشتاق و آذر شده بود اما کانون های درجه دومی که در

این، شهر پیرامون بزرگان به وجود آمد اندکی این کم رونقی را جبران کرد. ستایشگرانی که اطراف

امین الدوله، سیف الدوله و معتمدالدوله - حاکمان اصفهان - و نیز امام جمعه و مهمتر از همه شفتی گرد، آمدند این نقصان را اندکی تدارک کردند

سید شفتی نیز مانند عموم اقطاب قدرت در آن روزگار - گرچه - خود - شعر نمی - سرود شاعران و فاضلانی را گرد خود می پذیرفت و آنان را با تشویق وصله های معتابهی می نواخت طبق آن چه به صورت روایات شفاهی مشهور است یک روز در هفته و شاید دوشنبه ها در جمع آنها حاضر میشد و به ستایش سروده های آنان گوش میداد.

ص: 11

1- بخش عمده ای از این مقدمه پیش از این به طبع رسیده است: رک، نوریان دکتر مهدی و مسجدی، حسین «وفازواره ای و تذکره مآثر الباقریه» مجله پژوهشی دانشگاه، اصفهان جلد، 14، ش 2، 1381، صص 31-101

واسطه العقد شاعرانی که محفل دوشنبه ها و چهارشنبه ها را در مدرسه عالی

سیدحجة الاسلام تشکیل دادند میرزا محمد علی زوارهای اردستانی بود که بعدها جزو شاعران صف

دوم مکتب بازگشت در تهران و اصفهان قلمداد شد با این که اغلب تذکره های این سده نام و اثر او را گزارش کرده اند و خود او نیز در پایان تذکره اش شرحی نسبتاً مستوفی از بخشی از حیات خود داده،

ولی از جزئیات و دقایق زندگی ادبی، او چیز زیادی حاصل نمیگردد حتی باید گفت از این سده تنها

در تذکره های، ممیز، منشی ریاض الفصحای همدانی ریاض الوفاق زبده المعاصرین و زینه المدایح یادی از وفا پیدا نیست دلیل آن هم این است که تذکره های یاد شده عموماً حوزه هند و سند را در بر میگیرد و وفا را با وجود مسافرت های فراوان با آن، حدود کاری نبوده است و الا بیش از بیست تذکره مفصلی که از 1220 قمری تا فوت وفا - 1248 ق - و حتی سال ها پس از مرگ او تألیف شده است و بیشترش به حلیه طبع، آراسته گردیده به وفا و زندگی و آثارش اشارت دارد؛ تذکره هایی نظیر

مدایح امینیه انجمن، خاقان تذکره، ثمر بستان العشاق تذکره شعرای اصفهان، سفینه المحمود،

حدیقه الشعرا، تذکره، رشحه مجمع الفصحان نگارستان، دارا تذکره، اختر تذکره دلگشا مصطبه خراب و

مدایح معتمدیه

به هر رو، آن چه میتوان با تامل فراوان از منابع موجود راجع به او به دست آورد، این است که او در 29 صفر سال 1195 قمری (1) به دنیا آمد. پدرش سید محمد طباطبایی زواره ای از نسل میرزا احمد - مشهور به میرزا بزرگ فرزند نخست میرزا آقا علیای طباطبایی زواره ای بود. وی در ناحیه مرکزی ایران به تجارت اشتغال داشت و ظاهراً در این پیشه پیشرفت شایانی حاصل نمود و اقدام زیادی

ص: 12

1- البته محیط طباطبایی این عدد را از زاپچه ای که یکی منجمان آن روزگار آقا حسین اصفهانی - برای او ترتیب داده 1190 ضبط کرده است. «رک محیط طباطبایی «وفا» در حق هما پیک، ایران ش، 1568 دوشنبه نهم آذر (1343) اما مؤلف تذکره آتشکده نیز تولد وفا را پنج سال بعد و 1195 ذکر کرده که قول دوم مرجح است. جالب این جاست که احمد گلچین معانی هم همین عدد را از قول وفا در تذکره مآثر الباقریه در جلد دوم تاریخ تذکره های فارسی آورده است ولی چنین عددی در تذکره دیده نمیشود به نظر میرسد دلیل ترجیح 1195 بر 1190 در خود تذکره هست با توجه به این که تذکره در 1245 پایان یافته و این عدد چند جای آن به صراحت ذکر شده است اگر به قصیده پایانی آن توجه شود و عدد پنجاه از عدد فوق کسر، گردد همان 1195 به دست آید این سال پنجه است که شد در جهان پیر *** جان من، فکار به زندان تن اسیر پنجاه سال رفت و ندانم که تا به کی *** در قید جسم باشم این جان غم پذیر گیرم که پنجه دگر اف-زای-می به عمر *** آخر بیایم شدن از این جهان پیر

برای حفظ و بسط آن کرد.

محیط طباطبایی که خود از اخلاف، اوست در جایی اشاره دارد که فقدان نماینده متنفذ با سنت مقرر [؟] که بتواند حافظ مصالح و منافع بازرگانان در دستگاه حکومت باشد آنان را از داشتن

نقطه اتکایی صنفی و دولتی محروم میداشت و برای جبران این کسر متعارف، طبقاتی اینان همواره در پیرامون فقهای بزرگ که بر مسند حکومت شرعی نشسته بودند گرد می آمدند مراعات این نکته به اندازه ای مورد توجه دقیق ارباب مصالح تجارته قرار گرفته بود که احیاناً خود را در تهیه وسایل انتقال فقیهی از محلی برای سکونت در محل دیگر و رونق بساط روحانیت و برخی از فقهای موثر

ملزم میدانستند چنان که در اوایل عهد فتحعلی شاه سید محمد طباطبایی تاجر زواره ای مقیم اصفهان به منظور تامین زندگانی مادی و معنوی خویش وسیله انتقال مرحوم سید محمد باقر شفتی حجه الاسلام را از عتبات به اصفهان و سکونت در محله بیدآباد فراهم آورد تا وجودش در آن شهر نقطه اتکای ثابتی برای خود و خانواده اش باشد و در پناه او از تجاوز عمال دولتی مصون بماند! (1)».

گو این که این نظر در منبعی دیگر دیده نمیشود اما دست کم مبین گستردگی شغلی پدر. وفاست دلیلی که اندکی در این قول تردید ایجاد می کند آن است که پدر وفا مقیم اصفهان نبود و اغلب اوقات در سفر و یا زواره ساکن بود و در زمان تولد وفا نیز چنان که خود وفا معترف است فقط برای مداوا در

اصفهان به سر میرد (2)

از اهالی زواره منقول است که سید محمد پس از مهاجرت آقا محمدخان صوفی از زواره خانه او را تصرف کرد و تا چند سال بعد به صورت نیمه رسمی جنبه خانقاه به آن داد. (3) او پس از تولد وفا

با حساسیتی، خاص از یکی از زهاد پرآوازه این دیار یعنی عالم عارف - میرزا محمد علی مظفر - خواست در گوش طفلش اذان بخواند مظفر کسی بود که آقا محمدخان قاجار را با همه حشمتش به دیدار خود کشیده و شاگردانی چون حاجی کرباسی و مجذوب علی شاه را در دامن خود پرورده بود. (4)

این، اذان چنان وفا را به جان نشست که تا پایان حیات ارادتش در حق آن زاهد گوشه گیر که چند سالی پس از

ص: 13

1- تطوّر حکومت در ایران بعد از اسلام، صص 15-214

2- مآثر الباقیه، ص 279

3- عظیمی محمد جغرافیای تاریخی مدینه السادات زواره، ص 244

4- معلّم حبیب آبادی مکارم الآثار، ج 1 و 2، صص 1-70 و نیز جناب میرسید علی رجال و مشاهیر اصفهان ذیل میرزا محمد علی بن میرزا مظفر متوفای (1198) ق ارادت وفا به او تا آنجا بود که قبر او نیز مجاور مدفن میرزای، مظفر کنار گنبد میرزا رفیعا در تخت فولاد اصفهان است

تولدش از دنیا رفت مستمر شد و قبر خودش را نیز نزدیک مزار او تعیین کرد

کودک را پس از بهبود پدر به زواره بردند در آنجا رفته رفته در ظل مواظبت خانواده رشد

کرد. در این دوران اصفهان و شهرهای بزرگ شاهد جنگ و ستیز خاندان زند با قاجار بود و سفاکی های خواجه قاجار و جنگ و گریزهای شاهزادگان آرامش دهه های حکومت وکیل رعایایی را در آن از میان برده بود اما زواره اردستان میتوانست تا حدی از این آشوب ها در امان باشد به این

دلیل پدر وفا در این مدت او را به اصفهان نیاورد.

در هفت سالگی به مکتبش گذاشتند و به تعلیم واداشتند پدر به دلیل مکنت توانست یکی از بهترین عالمان آن حوالی - یعنی ملاعبدالعظیم بیدگلی (1) را از کاشان به زواره بیاورد و به قول وفا در تذکره (2) زندگی نسبتاً مرفهی برایش ترتیب دهد. گفته اند او از نژاد فیروز (ابولولو) بود و از نامدارانی چون میرزای قمی و ملااحمد نراقی اجازه اجتهاد داشت. بدین ترتیب نخستین مرحله آموزش رسمی

وفا با این آموزگار شروع شد و وی با دو طفل دبستانی دیگر - سید محمد مظهر (3) و سید حسین مجمر (4) که بعدها در تهران جزو سراینندگان نامور به حساب آمدند، همشاگرد شد.

از دامن، مظهر میرزا ابوالحسن جلوه پرورش یافت و مجمر نیز جزو شاعران صف اول دربار شد وفا پس از آموزش های اولیه در نزد همین، استاد به تدریج علوم ادبیت و عربیت، منطق و فلسفه مقدماتی را آموخت و تا دوازده سال بعد نزد این مجتهد علوم متداول مکاتب آن روزگار را فرا گرفت و نیز در ضمن مطالعه تاریخ و کتب شعر را پیشه ساخت آن چنان که تا سال 1214 قمری که به سن نوزده سالگی رسیده بود دیگر، زواره برای او چیز تازه ای نداشت

پس برای تکمیل آموخته ها به اصفهان که ام القرای علمی آن روزگار بود، آمد و در دانشهای طبیعی، طب، ریاضی، فقه، حدیث و عروض و قافیه چیره شد و از آن پس بود که اندک اندک به عنوان

طیب و شاعر شناخته شد. وفا از بقیه اساتیدش در اصفهان آگاهی چندانی به دست نمی دهد تنها از «سیدیوسف» نام

ص: 14

1- رفیعی مهر: آبادی: آتشکده، اردستان، ج 2، صص 88-286

2- سایر اشراف نیز در آن معاملات موافقت کرده در مراسم تمجید و تجلیلش زاید الوصف اهتمام به عمل آوردند... به معاونت همگی پای بر سر تملک مسکن و مزرع و دوات و اسباب و ثروت و مکنت «نهاد» مآثر الباقریه، ص (270)

3- رک مکارم الآثار، ج 5، صص 82-1481 و نیز مدرسی چهاردهی مرتضی تذکره مدرسی، «مجله ارمان، سال 25، ش 9، صص 402

4- رک مکارم الآثار، ج 3، صص 98-796

میبرد که مدتی شاگردی اش را کرده و دارای بیانی گیرا بوده است از همین رو، عوام نیز در درسش

شرکت می. جستند مقصود از این سید یوسف حکیم مازندرانی فرزند میرزا حسین نوری - منتظم لرستان عربستان - است که برخلاف پدر ردای دانش را به جبه سیاست نباخت و از حکمای مشهور روزگار آن زمان به شمار میآمد او در 1295 قمری فوت کرده است. (1)

در سال 1215 هـ - ق - یعنی بیست سالگی وفا - یکی از اعراب، عامری به نام حاج لطف علی خان عرب ترشیزی، (2) که در حدود خراسان متوطن بود و از ارث در ولایت اردستان صاحب ضیاع و عقار فراوان، بود به آنجا آمد و چندی اقامت گزید به گمان، محیط نسبت مادری که وفا با این مرد توانگر و پرآوازه داشت باعث آمد که وی در زواره بنای ساختن مدرسه معظمی را بگذارد و

همان املاک موروثی را که در آن زمان بیش از هفت هشت هزار تومان ارزش داشت وقف آن مدرسه

کند. (3) سپس تولیت مدرسه را برای پس از مرگ، خود به معلم زمان کودکی وفا یعنی همان ملا عبدالعظیم بیدگلی و پس از او به اولاد او سپرد و وفا را نیز بروقف و اجرای آن ناظر کرد و در همان

سال چند ماه بعد از دنیا رفت .

بقیه زیست وفا در زواره آن ایام - به جز درس چندان معلوم نیست، اما از قرینه اصرار او در

سال های بعد برای تربیت صحیح پسر ارشدش - صفا و در خط علم واقع ساختن او (رک تعلیقه ش

241) و نیز نشانه های دیگر پیداست مدتی دل در «افتدودانی» داشته و عشق میباخته است.

در 1216 هـ - ق - سال بعد - درست در ایامی که سید شفتی به سفرهای خود پایان داد و وارد

اصفهان، شد به اصرار پدر و پایمردی یکی از مجتهدان هم نام پدرش - آقا سید محمد طباطبایی

ص: 15

1- رک آغا بزرگ تهرانی، الذریعه ذیل نام او وایضاً بهار میرزا محمد علی مدایح معتمدیه، نسخه خطی کتابخانه، ملک ص. 191

2- رک یک اثر ارزنده چاپ نشده... نشریه کانون سردفتران ش، 7 مرداد 1354، ص 18 محیط طباطبایی در یک جا «حاجی لطف الله ضبط کرده که به نظر میرسد سهوالقلم، باشد چون خود آن مرحوم نیز در بقیه آثارش از او به «حاجی لطف (علی)» یاد می. کند از جمله دو شماره بعد همین نشریه آبان (1354، صص 11-17)

3- تفصیل این موقوفات از این قرار است شش طاق واندی املاک و باغستان و مجری المیاه قریه شهراب و دیه آباد سفلی و مزد آباد هر مز آباد پایین آتشکده اردستان ج 1، ص 156 ایضاً برای شرح مفصل این موقوفات و عین وقف نامه: رک، پیشین، ج 3، صص 42-638

عقیله تاهل بر پای وفا نهادند و دختری را که نبیره قاضی سید محمد طباطبایی (1) بود، به نکاح او در آوردند. گر چه این تاهل برای وفا که تمام عمر دلش نیز چون جسمش در سرگردانی و مسافرت بود قدری سنگین، آمد

اما موقتاً او را از زاویه طلبگی مدرسه کاسه گران بیرون آورد و در زندگی روزمره خانوادگی به بند کشید اما روح سرکش جوان بند شدنی و خرسند نبود و سودای تهران و دربار را می‌پرورید چیزی نیز که تمایل او را به این امر بیشتر میکرد مساله وقف نامه یاد شده بود ملا عبدالعظیم توجهی را که باید به اجرای وقف نامه نداشت طماعانی که چشم به زمینها و موقوفات مزبور داشتند فرزندان واقف را که اصلاً در زواره نبودند و در ترشیز ساکن بودند، تحریک به فروش موقوفات و ابطال وقف کردند.

ورثه آزمند لطف علیخان نیز پس از گذشت حدود یک سال از فوت پدر در غیاب وفا که ناظر وقف نامه بود نقطه ضعفی را در کار تسلیم رقبات موقوفه به وقف جستند و از مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی - صاحب قوانین - حکمی دایر بر بطلان عمل به وقف گرفتند و آن را به میرسیدحسین طبیب - حکیم باشی اردستانی دربار قاجار - به ثمن بخشی فروختند». (2)

وفا که با وجود حق نظارت برای خود وقف را پایمال شده می‌دید با چند تن از هم ولایتی ها مساله را به نزد میرزا محمد حسین اصفهانی صاحب فصول - یکی از مراجع بزرگ آن روزگار - برد و پس از درخواست، از وی رأی دال بر صحت وقف گرفت و به اردستان آمد اما این بار رقیب سرسخت او - به جز ورثه سودجو - حکیم باشی شاه بود که میرزا عبدالعظیم بیدگلی و باقی حاکم اردستان را نیز با

خود هم داستان کرده بود

این جبهه گیری غیر متعادل وفای جوان را بر آن داشت تا طرحی دراز مدت و حساب شده بیفکند و از راه کسب نفوذ و قدرت در تهران به چالش غاصبان وقف .بیاید بنابراین سفرهای مستمر وفا به تهران آغاز شد و طبیعتاً تنها چیزی که میتوانست برای او رخنه ای به دربار پرشکوه و پرطمطراق خاقان ایجاد کند چیرگیاش بر شعر و طب بود ابتدا به نظرش میرسید که به دلیل کثرت

ص: 16

1- قاضی محمد از علمای اصفهان بود که در ایام محاصره اصفهان - یعنی 1135 - از ترس افغانه به زواره پناه آورد و در آنجا اقامت گزید تا مانند میرزا رفیعا که یک سال بعد همان جا به دست آنها کشته شد - دچار تعرض نشود میرزا رفیعا که خود پسر ضیاءالدین یا زین الدین علی بن محمد بن کمال الدین حسینی طباطبایی یا همان میرزا آقا علیای دوم و بزرگ مقیم زواره، بود جدّ و فاست: رک محیط طباطبایی صفای «زوارهای پیک، ایران ش 1578، ص 1 سال 15 دوشنبه 19 بهمن 1343

2- محیط طباطبایی وفا و یغما ... یادگارنامه حبیب یغمایی، ص 308

و تجمع شعرا در دارالخلافه طب برای نفوذ به دربار مناسب تر باشد اما رقبا پیش از چاشت بر او

شام کردند حکیم باشی اردستانی و سید عبدالباقی طیب راه را بر این طیب کم تجربه و جوان و هم

ولایتی بستند و وفا طرفی نسبت

پس از شاه راه شعر درآمد فتحعلی خان صبا - ملک الشعرا فتحعلی شاه مردی نیک محضر

و خوش برخورد بود و به شاعران جوان میدان میداد وفا را به گرمی پذیرفت؛ به ویژه که رفیق ایام صباوت وفا - مجمر - نیز در این آشنایی بی تاثیر نبود صبا خرد خرد وفا را کشف کرد و دریافت که اگر

در قوه شاعری مرتبه بی نظیری ندارد اما در فنون نقد ممتاز است بنابراین به گفته میرزا محمد علی مذهب بهار در مدایح معتمدیه گاه با او به جرح و تعدیل اشعار میپرداخته است. (1) محفلی که صبا

در پیرامون خود ترتیب داده بود نتیجه ثروت و مکنث فراوانی بود که از راه شعر و قصیده های سلام به هم زده بود و ده ها عالم و سراینده بزرگ را اطراف خویش آورده بود.

شاهزادگان و بزرگان قاجار نیز به دنبال خاقان بزرگ هر کدام برای خود نمونه ای از این گونه انجمن ها را ترتیب دادند به شکلی که تقریباً در هیچ دوره از ادوار تاریخی ما به این حد تذکره به وجود نیامد و نحله های شعری ترتیب نیافت دستور این گونه نشستها، هم بسیار ساده و تعیین شده بود و راه را تسهیل و هموار میکرد؛ تتبع و تقلید سبک بازگشت سبک پیروی و تقلید بود. برای آنها برخلاف - ذوق و نقد و رای قبل و بعد - تتبع نمودن و در نتیجه تقلید، نکردن عیب و اشکال بود نه تقلید کردن این نکته به وضوح در منابع این عصر مشهود است مثلاً در جامعترین تذکره این دوره یعنی مجمع الفصحان رضا قلی خان هدایت در ذیل احوال میرزا عباس نشاطی خان هزار جریبی می نویسد طبع خوبی داشته

لیکن تتبع کم کرده (2) که اگر حاصل، تتبع استقبال و تقلید باشد موید مطلب

ص: 17

1- [وفا] همواره در دارالخلافه، تهران با مرحوم صبا مصاحب و در تصدیق و تصحیح اشعار و در ترغیب، افکار مخاطب بوده مدایح معتمدیه، ص 909
2- مجمع الفصحان، ج 2، ص 513 این در حالی است که اتفاقاً نشاطی خان تقلید فراوان داشته و حتی در مظان اتهام انتحال بود. مثلاً این قصیده با مطلع: مرد معما، شکاف بیهده لاف است *** مرد کسی کوز تیغ موی شکاف است که مستقیماً نظر به وصال با این مطلع دارد: ماه فلک را کلف مگوی که لاف است *** این اثر آن بنان ماه شکاف است.

وفا نیز رویکردی این چنین داشت و در همین اندک اشعاری که از او مانده میتوان آبخورهای گذشته را لفظاً و معناً نشان داد، شعر بزرگترین اشتغال، وفا در این حضور متناوب بیش از ده سالی بود که در، تهران سعی در رسوخ در دستگاه دیوانی داشت و مع الاسف بیشترین اشعارش مانند آثار بسیاری دیگر در دست نیست فاضل خان گروسی که بسیاری از سروده های وفا را در آن مدت دیده بود، شعر او را در تذکره انجمن خاقان با پختگی در نهایت کمال

توصیف میکند (1) راتبه آن اگر چه بعضاً- فوق العاده بودریخت و پاش ها و عیش و نوش های تهران باعث می آمد که علی الاغلب

شاعر زوارهای معطل خرجی زندگی باشد؛ به ویژه که به جز اولاد دختر در 1228 صاحب پسری نیز شده بود که بعدها با تخلص «صفا»، جای پدر را میگرفت و بدین ترتیب عیالواری، هزینه های زندگی

او را در اصفهان افزون کرد

در این مدت از اصفهان و زواره نیز غفلت ننمود و شاهد ضبط و ابطال کامل وقف یاد شده و مصادره سودجویانه و خرید و فروش آن به وسیله اولاد واقف بود در این حین فرجی حاصل شد و

ارتباط وفا با سید شفتی و نیز گسترش نفوذ تدریجی سید در حوزه فقاهاست سبب شد که شاعر زواره ای، بتواند حکمی از او دال بر تایید فتوای میرزا محمد حسین اصفهانی اخذ کند و عطف به آن وظیفه نظارت شش ساله بر آن اوقاف را نیز تنفیذ کند

بدین ترتیب امتیازی چشمگیر برای او علیه رقبای اردستانی ایجاد گردید. اما خریداران و، فروشندگان آن چنان پایداری کردند که این حکم نیز راهی به دهی نبرد و معطل ماند. رقیبان برای راحت شدن از دست، وفا تمایلاتش را به تصوف بهانه آوردند و در سال 1235 او و خانواده اش را اجباراً به ترک زواره و سکونت اجباری در اصفهان مجبور کردند.

تصویر این حرمان، تازه در همان اندک سرودهای بازمانده از وفا و نیز فرزندش صفا به صورت هجو و شکایت از مردم و بزرگان زواره مانده است، وفا خانواده را در اصفهان ساکن کرد و از

رک مکارم، ج 1 و 2، ص 110، و نیز 5-64 و همچنین 11-110 وصال نیز البته متأثر از قصیده خاقانی با این مطلع

است :

رستم و بهرام را به هم چه مصاف است *** این دو خلف را به هر چه خشم و خلاف است)

ص: 18

همان سال به تربیت فرزند هفت ساله اش کوشید و برای به درس خواندن واداشتنش دو سال مداوم تلاش کرد تا این کودک سرکش با مکتب و درس آشنا شود همچنین در این مدت دویاره سعی کرد

ارتباطش با دربار تهران برقرار شود باشد که تلاش قبلی نتیجه دهد.

اتفاق را حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی در سال 1234 هـ - ق به صدارت عظمای فتحعلی شاه گماشته شده و سعه صدر و دست گشاده، او موقعیت فراخی برای اقران وفا بیش از پیش فراهم آورده بود وفا چند سالی را مصاحب صدراعظم بود و در این مدت، صدر، به فضل او پی برده بود. مذهب بهار در تذکره اش گوید

- جهان جود را بانی صدر اصفهانی - در صحبتش عمرها بهره ها، برد بلکه دراری شاهوار و

فرزندان کامکار خود را بدو سپرده داشت. (1)

پس پیداست که وفا موقتاً به ترک خانواده گفته و آهنگ بخت خویش کرده بود. با وجود

زمینه های مستعد و شناخت قبلی که از او در محافل تهران وجود داشت فرزندان صدراعظم عزیزش

داشتند. صدر از زنان، مختلف هشت پسر داشت که جوانترین و خوش لقاترین آنها ابراهیم خان ناظر الدوله (2) از مادری شیرازی دختر ابراهیم خان اعتمادالدوله بود. این جوان که سمت معلمی جوانان را داشت وفا را که اربعینی از عمرش سپری میشد و در تهران به عنوان فاضل و فرزندان بزرگان شهرت گرفت به سمت خود کشانید با وجود این که ناظر الدوله، با خدیجه عصمت الدوله ازدواج کرد، اما بیشتر اوقات مفیدش را با وفا می گذارنید وفا نیز تعلق خاطر عمیقی به او پیدا

کرد.

استاد بدخواهان و رقبای، او نزد صدراعظم در پوستین وفا افتادند که دلباخته صباحت لقای پسر صدر شده است و برای داماد خاقان و صدر اعظم، ایران موجب تخفیف است. صدر سیاستمدار و گشاده دست نیز برای این که وفا را از صحبت پسر عزیز خود یعنی شاه داماد - جدا سازد، سالی دویست، تومان از محل مالیات نطنز و اردستان برایش از خزانه (دولت معین کرد و یک جاریه زیبای

گرچی نیز به او بخشید و برای دوری از دیدار پسرش او را به اصفهان فرستاد.» (3)

ص: 19

1- مدایح معتمدیه، ص 910

2- برای احوال او رک تعلیقات استاد مظاهری بر تاریخ، اصفهان ص 84 و نیز، طلوعی محمود هفت پادشاه، ص 113

3- یادگارنامه حبیب یغمایی، پیشین، ص 308

گر چه این حادثه نیز بر حرمانهای وفا، افزود اما خاطر این شاعر عصبی و حساس زواره ای را

برای همیشه از غم نان و دغدغه روزه و در یوزه آسوده ساخت از این پس حتی یکی دویار هم ردّ او را برای شکایت از تعدر اقامت در تهران و رشک حاسدان و بدخواهان در کرمانشاه (1) و شهرهای

دیگر به دنبال صاحبان قدرت میبینیم اما زمانی که از بن دندان احساس کرد که در تهران دیگر جایی برای او، نیست بر آن شد که در اصفهان و از لونی دیگر، عمل کند.

- حوزه فقهاتی اصفهان در این مدت آن چنان نفاذی در کار یافته بود که تدریجاً دارالحکومه تهران نیز حسابی جداگانه برای آن مفتوح ساخت این قدرت بدون تردید از تدبیر و جرات سید شفتی برمی خاست. چون نه تنها فقهای دیگر اصفهان اعم از حاجی کرباسی که احتیاط را در همه امور پیشه ساخته بود و امام جمعه - حاج میرزا حسن (2) (متوفای 1248)، قمری با وجود اقتدار فراوان اما در کمال

، متانت به اجرای حدود نمیپرداختند که حتی این عمل پیش از این نیز در تمام ادوار فقهات سابقه و

نمونه چندانی نداشت، سید، خود هم حاکم شرع بود و قضاوت مینمود هم حکم را - حتی گاهی به دست خود - اجرا میکرد و در این مساله نیاز به نیرویی عمومی داشت که به عنوان مامور زمینه را برای این امور مهیا سازد از این رو اندک اندک الوار محله بزرگ بیدآباد که اطراف فرزندان او - به ویژه

سید جعفر - را گرفته بودند وسیله ای برای اجرای اوامر و نواهی این قدرت روحانی شدند. گره کار، اصفهان وقتی آشکارتر شد که عبدالله خان امین الدوله و پسرش - علی محمدخان

نظام الدوله که از طرف صدراعظم حکومت اصفهان را اداره میکردند در واقع قدرت قانونی را به دست داشتند تدریجاً به جز عوامل رسمی و اجرایی، حکومت دارای نیرویی مشابه لرهایی فوق شدند که از الوار محله لبنان تشکیل شده بود و سرکرده آنها حاج هاشم خان لبنانی (3) به حساب می آمد.

ص: 20

1- مثلاً در نسخه نفیس مدایح معتمدیه در چکامه ای که وفا برای منوچهر خان معتمدالدوله گرجی: سروده در مزر ری مرا چوکسی دادرس نشد *** دانا وزیر اعظم و میران بارگاه زان روی بر ولایت کرمانشهان شدم *** آورده ام به درگه با رفعت پناه (ص 911)

2- و حتی پدرش - حاج میرزا محمد حسین امام جمعه متوفای 1233) ه- ق. که دارای همین قدرت به قول جابری انصاری بی) «منتها بود: رک تاریخ اصفهان، ص 336، ذیل 0 23

3- برای تحقیق در احوال عبرت انگیز او بنگرید به پیشین صص 869 ذیل صفحه سی و یک و نیز بهار میرزا محمد علی مدایح معتمدیه، ص 87071 و هم چنین در هوهانیان هاروتون تاریخ جلفای اصفهان، ترجمه لئون میناسیان و م.ع موسوی، صص 221-30

امین الدوله برای، علما، علی بن یقظین محسوب میشد و به ویژه به سید ارادتی به تمام داشت اما از دیگر سوستم و بی بندوباری لره‌ای، لبنانی به پشتوانه این که حاج هاشم خان دایی حاکم اصفهان و برادر زن وی بود به حدی رسید که خود نیز علیه، هاشم خان مظلومه به تهران فرستاد.

سید که نمیتوانست یکباره اشرار را به کیفر برساند گهگاه یکی از الواط را محاکمه میکرد و یا حد میزد یا پس از گردن زدن بر جنازه او نماز میخواند و میگریست حکومت مرکزی هم گرچه این مجازاتهای شرعی را در نهایت بی ثمر نمیدانست اما قدرت روز افزون سید را بر نمی تابید و با وجود وی و نفوذ روزافزوش در مردم سیطره خود را در حال کاهش مینداشت

وفا در چنین بحرانی وارد اصفهان شد و صلاح کار را در آن دید که یک بار دیگر شاخه ای از خانواده را در زواره احیا کند تا هم جاریه جدید از دست مادر صفا آسوده باشد و هم فرمان راتبه صدر اعظم زنده و اجرا شود امانگاهی نیز از شر و شور اصفهان داشته باشد رقیبان وفا در زواره که گمان میکردند او را برای همیشه از آنجا رانده اند در برابر فرمان محمدحسین خان صدر سکوت اختیار کردند و عمال خراج نظنز و اردستان نیز ناچار به اجرای آن شدند وفا پس از چندماه در زواره از این گرجیه، زیباروی صاحب اولادی شد که آن را سید محمد بهشتی نام نهاد این مادر و پسر که اکنون اوقات بیشتری از شاعر زواره ای را به خود مصروف میداشتند طبیعتاً رشک صفا و مادرش را

برانگیختند اما این موجب نشد که دست وفا را از اصفهان کوتاه سازد و پای او به محافل علمی و

دینی اصفهان باز نباشد

اگر هم مشاجره ای پیش می آمد وفا را به انزوای همان حجره طلبگی در مدرسه کاسه گران می. کشاند اما از ماندن در اصفهان منصرف نمی کرد؛ به ویژه که سال 1240 هـ. ق. مرگ صدر اعظم

موجب اتفاقی شد که عزم وفا را در ماندن در اصفهان بیشتر جزم کرد تغییر صدارت باعث آمد که

دست حمایت از پشت امین الدوله و فرزندش - علی محمدخان نظام الدوله حاکم اصفهان - برداشته شود و فتحعلی شاه برای تغییر حکومت و سرکوبی شرارتهای الوار خود شخصاً به اصفهان گام بگذارد.

او در ماه شعبان 1240 که مصادف شده بود با عید نوروز یکی از فرزندان تازه دامادش را به نام

سیف الدوله سلطان محمد میرزا (1): (رک تعلیقه ش (125) که حدود پانزده سال بیشتر نداشت برداشت

و با خدم و حشم و حشر به طرف اصفهان حرکت کرد و بلافاصله پس از ورود حاکم را خلع و جریمه

کرد و سلطان را به جای او نصب کرد سپس اشرار را به وضع غریبی دستگیر و مجازات نمود و

هاشم خان را نیز به حلیه، میل مکحول البصر کرد

عبدالله خان امین الدوله خود پیشاپیش به سید شفتی دخیل شده و در خانه او در مجاورت مسجد سید بست نشسته بود حریم سید در آن، روزگار آن چنان مستحکم و حصین بود که تا چندی بعد مقامات متعدد دولتی و حتی میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز نتوانستند او را از آن بیرون آورند و تسلیم حکومت کنند. (2) البته دولت بهیه انگلیس هم در زمینه این خاطر جمعی و اطمینان تام امین الدوله تاثیر وافر داشت.

سیف الدوله گر چه جرأت و کفایت تام حکومت خطیر اصفهان را نداشت و یوسف خان گرجی به وزارتش آن را تدارک میکرد اما - از فرزندان فراوان خاقان - جزو فضیلت آنان به شمار می آمد. اهلیت شعر و ادب و نقاشی و معماری و فنون او از همان ابتدای حکومت باعث آمد که به سرعت اهل

ادب پیرامونش درآیند او عمارت صفوی و زیبای سرپوشیده را در جنب چهل ستون به عنوان کاخ انتخاب و آن را به نحو دلخواه تعمیر اساسی کرد و در آنجا بر تخت قدرت تکیه زد و آنجا را محل

تجمع اهل فضل نمود. (3)

وفا که در تهران معرف حضور شاهزادگان ادب دوست بود برای سیف الدوله ناشناخته نبود. بنابراین جزو نخستین کسانی بود که به مصاحبت او نشست و گهگاه اشعار نسخه سلطان جوان را

ترمیم کرد.

آن چنان که از قراین تاریخی هویداست سیف الدوله مسحور قدرت و نفوذ سید شفتی قرار و به کوچکترین اشارت، او به چشم قبول و اجرا مینگریسته. است شواهد متون و تواریخ

گواهی میدهد مؤثرترین کسی که زمینه این ارتباط را میان سید و سلطان فراهم ساخت، وفاست.

ص: 22

1- برای شرح احوال مبسوط او رک مسجودی حسین سیف الدوله محمد میرزا مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان جلد 13 ش، 1، 1381، صص 6790

2- منشات قائم مقام (ص 227 نامه 104)

3- مع الاسف باید گفت که این عمارت بی همتا مانند کاخهای دیگر به دست ظل السلطان منهدم شد.

همین تأثیر در ارتباطها تدریجاً نفوذ شاعر زواره ای را در هر چند حوزه قدرت در اصفهان افزایش داد و قدری از عقده های ناگشوده پیشین وفا را التیام بخشید اما از آنجا که فلک به کام او نمیگشت این بار نیز از در دیگر سنگ در جامش کرد و جانش به درد آورد.» پسر نوزده ساله اش صفاء

دل به دستور پدر نمیسپرد و نه تنها راه درس و بحث پیش نمیگرفت که از طریق شاعری به بطالت و هوسرانی و خوشگذرانی افتاد (1) پدر که خود قبلاً مزه سر به هوایی جوانی را چشیده بود و

همین را عامل اساسی دست نیافتن خود به مدارج اجتهاد و قدرت میدانست حدود دو سال کوشیده بود اما پسر ناخلف به راه نمیآمد مادرش نیز به خاطر یافتن محملی، مناسب برای ستیزه با شوهری که نیمی از آن را به راحتی از دست رفته میدید جانب پسر، گرفت همین باعث شد که طبع حساس، وفا از این بی وفایی رنجید و او را برای همیشه مطلقه کرد و صفا را نیز از خود راند و عاق کرد و

مقرری هر دو را قطع نمود. بدین ترتیب زندگی خانوادگی او منحصر به زوجه جوان و نوباوه اش در

زواره شد و شاعر زوارهای فرصت بیشتری برای به کرسی نشاندن نظر خود و اعاده موقوفات مدرسه لطف علی خان یافت اما دریافت که خریدار و فروشندگان، موقوفه به اعتبار تعارض حکم

میرزای قمی با فتوای جدید سید، شفتی دعوا را به محضر شرع ملا احمد نراقی در کاشان برده اند. نراقی نیز حکم میرزا را تأیید و فتوای سید را نقض کرده است. (2) اما درگذشت ملا احمد در سال 1245 قمری امتیازی برای وفا بود با فوت این عالم شهیر دوست و کاتب او - یغمای جندقی - به اصفهان آمده و به سرعت به ملازمان سیف الدوله پیوست و از این طریق ارتباط او با وفا نمی توانست

در تحریض شاعر زواره ای به اقدام برای رسوخ حکم سید شفتی و کم رنگ کردن فتوای نراقی مؤثر بوده باشد.

با الحاح وفا سید برای متولی موقوفات - یعنی همان ملا عبدالعظیم بیدگلی - دستور تصرف

اعیان مغضوبه «موقوفه را صادر کرد اما او که چنین کاری را برای خود محال میدید پوزش خواست

ص: 23

1- محیط طباطبایی «صفا» زواره ای « پیشین، ص 2

2- محیط طباطبایی: یغمای جندقی و سادات زواره دوره یغمای ج، 29 ص 611 (مجموع این فتوای متناقض را که دو به دو برابر یکدیگر صف آرایی کرده محمد بن یوسف میمهای در کتابی به نام مسائل و رسائل فی غوامض المسائل گرد آورده است رک محیط طباطبایی، یک اثر ارزنده چاپ نشده، پیشین، ص 22 15 و نیز رک تویسرکانی، دکتر سید احمد اختلاف نظر دو فقیه هم عصر در یک مساله فقهی میراث جاودان سال، 5، ش 4-3 پاییز و زمستان 1376 و صص 48-56)

و از آنجا که وفا قبلاً از سوی، واقف برای نظارت بر اوقاف فوق برگزیده شده بود، این کار به گردن وی گذارده شد و وفا نیز که فرصت را برای چالش نهایی با رقیب پیشین خود - میرسیدحسین طیب که حالا مالک موقوفات مدرسه شده بود مناسب میدید به مخالفت با حکیم باشی پرداخت و خود را

مدعی دعوی وقف قرار داد و به پشتیبانی اعطای سمت نظارت از طرف حجة الاسلام سید به او دعوا

را تا مرحله نهایی رفع تصرف عدوانی خریدار تعقیب کرد مرتضی - امام جمعه زواره نیز به پشتیبانی

از او پرداخت

همچنین سیف الدوله جوان تحت تاثیر سید و با اصرار وفا فرمان داد که عاملان، دیوانی، وفا را تا فیصله یافتن مساله موقوفات به نفع او حمایت کنند این انتقال در طول شش ماه انجام گرفت و از آن پس متولی دوباره میبایست محصولات موقوفه را به مصرف مدرسه میرسانید مدرسه نیز تعمیر احیا شد حکم سلب، ید میرسید حسین را بسی خشمگین ساخت و ملا عبدالعظیم نیز مکدر شد. چون برایش بسیار سنگین بود که از آن پس زیر نظر شاگرد سابقش - وفا - مجبور به اداره مدرسه باشد البته فرزندان او نیز با تحریکاتشان این تکدر را روز افزون مینمودند. اما وفا پیروزمندانه بر مسند نظارت تکیه زد و خانه اش محل اجتماع اهل فضل و ادب و علاقمندان به معرفت شد برادر

کهرت وفا میرزا مهدی یموت (1) نیز در گرمتر ساختن این محفل اثر گذار بود

رونق خانه وفا سبب شد که یموت نیز سرای خود را مهمان سرای اهل ذوق قرار دهد. او نیز

شهرت خود را مدیون شعر و تصوف بود.

در این محافل، گرم وفا که از انواع ادبی طبعش بیشتر به هجو مایل بود در شاه نشین مجلس

تکیه میزد و به تحریک دیگران میرزا عبدالباقی طیب میرزا حسین حکیم باشی و همه کسانی را که

ص: 24

1- محیط یک جا او را «احمد» مینامد دوره یغما، ج 29، ص (611) اما همه منابع دیگر از او با نام «مهدی» یاد میکنند آتشکده اردستان تسمیه یموت را به ناصرالدین شاه نسبت میدهد که به او گفته بود: ریشت به ریش طایفه یموت میماند و از آن پس به یموت معروف شد. ج 3، صص (51315) اما او از سال ها قبل هم به یموت شهره بود چون به جهت قلت موی «یموت» تخلص می. کرد زیرا که یموت طایفه بی بودند که به کم ریشی شهرت داشتند چنان که خود در این باب گوید: مصطفی نام و ابوجهل صفت فرآشی *** که جوی عرضه درو نیست به جز باد و بروت من شدم مات سبیل و پرآن منت محض *** او زکم ریشی، من نام مرا کرد یموت» مصطبه خراب، صص (223-24)

در این دو دهه باعث آوارگی و محرومیت‌های او شده بودند به باد هجو میگرفت برادرش

میرزا مهدی نیز کم و بیش از وفا پیروی میکرد

محیط طباطبایی بر آن است که برخی از این هجویه‌ها که به سرعت در زواره بر سر زبان‌ها

می‌افتاد بعدها به دواوین دیگران و از جمله یغما راه یافته است برای، نمونه مهمترین هجویات که با مصرع تا نشان است از قرمساغی (الخ) با نام ترجیع بند باقی شهرت یافته است. مصحح دیوان

یغما انتساب این ترجیع بند را به وفارد میکند و روی سخن نبیره وفا چنین خط بطلان میکشد محکمترین و مستندترین دلیل برای اثبات این که این ترجیع بند اثر یغماست، همانا نسخه

تنقیح شده به وسیله «هنر» است که بدون داشتن هیچ نوع تعصب و غرضی تصحیح کرده است و اگر چنانچه آثاری از دیگران در جزو آنها بوده است در حاشیه توضیح داده است که شعر از کیست.

از جمله چند شعر از سید مهدی یموت زواره ای است که «هنر» نوشته از اوست. اما در مقابل ترجیع بند مذکور هیچ گونه مطلبی نوشته نشده است یغما و وفا مناسبات نزدیکی با هم داشته‌اند و ترجیع بند مذکور را یغما از قول وفا ساخته است و سیاق عبارات و الفاظ آن به سایر اهاجی یغما شباهت کامل

دارد.» (1)

در این میان اگر از سندیت گفته محیط بتوان گذشت و حتی ورود یغما به اصفهان و ارتباط او

با وفا را که بعد از مرگ نراقی صورت گرفت و قطعاً باید از 1246هـ- ق به بعد باشد، نادیده انگاشت دست کم از گفته، ناقد اذعان به اختلاط شعر یغما با یموت آشکار است که خود دلیلی است بر این که

شعر وفا به نحو اولی والیق میتوانست با شعر یغما جابه‌جا شود ارتباط یغما و وفا را پس از سفر یغما به اصفهان تا واپسین دم حیات آنها میتوان دید برخی از هجویات وفا به دلیل استواری نغزی و

کم نظیری - خلاف میل یغما به دیوان او راه یافت و به نام او ثبت شده است. هجوهای دوستانه نیز میان آن دو رد و بدل شده و هنوز زبانزد مردم

زواره و مورد گزافه‌گویی و داستان پردازی است. (2) «حتی خود مصحح آثار یغما نیز در همان مقدمه اعتراف دارد که یغما در قطعه ای که ساخته و

در دیوان چاپی او هم نیست وفا را دوستانه هجو کرده است مطلع این قطعه را یاد میکنیم

در کوچه شحنه از سرشوق *** افتاد مرا گذر گذاره

ص: 25

1- آل داوود سید علی مجموعه آثار یغما ج اول، مقدمه، ص 48

2- طباطبایی محیط یغمایی جندقی و سادات زواره، پیشین، ص 611

دیدم که وفا آدامه الله *** دیری است که آمد از زواره (الخ) (1)

بنابراین باید دانست که جمع سه نفری، سلطان یغما و وفا از 1246 قمری در عمارت سرپوشیده تشکیل یافت و به مرور الیفترا شد و تا مرگ وفا ادامه پیدا کرد. بنابراین رد برخی از مضامین و سروده های وفا را در آثار هر دو میتوان دید. يموت نیز این اهاجی را تا آنجا ادامه داد که حتی فرزند سید شفتی نیز از تیغ زبان او در امان نماند و به دلیل تضاد غلیظی که بین اطرافیان سید و منسوبان به تصوف وجود داشت و حتی - علی الرسم - گاهی آنها را تندتر از خود

حجة الاسلام نشان میداد در قصیده ای با این مطلع او را آزد

چه شد کاندر، بهاران بید از این باد میلرزد *** چه شد کز یک نسیم ارکان بیدآباد میلرزد

ندای ربّ ان ابنی خطاب لیس من اهلک *** چو پشت، نوح از آن ناخلف اولاد میلرزد (2) همان گونه که ذکر شد وفا نیز قصیده ای در نکوهش مخالفانش به ویژه باقی - حاکم اردستان - و میرزا سید حسین حکیم باشی اردستانی و حتی ملاعبدالعظیم بیدگلی سرود که به قول محیط بسیار زننده است و در دیوان قدیم، یغما چاپ، تهران صفحات 312 تا 315 به نام یغما چاپ شده

است. (3) یا این اشعار

آن که میخوردی غذا را با قدر *** وز، تشرشر تر همی کردی سبیل

جد او باشد رسول مصطفی *** جده اش گل چهره آن بکر جمیل (الخ) (4)

این اشعار چنان بدخواهان او و میراث خواران واقف را بر آشفت که با واسطه نزد سید به بهانه

این که وفا در حل و فصل مساله موقوفات بهره برداری شخصی کرده از او بدگویی کردند و شواهدی را نیز برای اثبات گرایش او و برادرش به تصوف ارائه دادند سید که حداقل در ظاهر ضدیت او با، صوفیان بارها آشکار شده بود و حتی حکم شدید اللحن او متضمن نفی بلد صاحب بستان السیاحه را عموم میدانستند (5) غیباً حکم به نفی بلد آنها نیز داد اما این حکم مخالفان وفا را کفایت نکرد و از در دیگری وارد شدند و آن این که ملامهدی - پسر ملاعبدالعظیم بیدگلی که در اصفهان می زیست

ص: 26

1- آل داوود سید علی مجموعه آثار یغما ج اول، مقدمه، ص 48

2- رفیعی مهرآبادی آتشکده اردستان، ج 3، صص 16-515 و نیز جابری انصاری میرزا حسن خان تاریخ اصفهان و ری، ص 422

3- طباطبایی محیط صفای زواره ای پیشین، ص 2

4- رفیعی مهرآبادی: پیشین، ص 497

5- ه-: رک بخش سید شفتی مقدمه ص 40 به بعد

قطعه شعری نامربوط را به نام وفا به عرض سید رسانید و به بهانه این که او اشعار رکبیک تری نیز در

، زواره در هجو سید شفتی، سروده احساسات او و فرزندش را بر وفا شورانیدند .

سید که این بار با باور، آن آشفته بود از وفا بسیار خشمگین شد و حکم دستگیری در غل و ، زنجیر و تحویل او و برادرش را برای شاهزاده سیف الدوله صادر کرد تا حد شرعی را بر آنها جاری

سازد.

سیف الدوله محمد میرزا هم با توجه به عنایت ویژه ای که به وفا داشت، او را به خفیه و ملطفه آگاه کرد وفا جمع صوفیان اطراف خود را به سرعت پراکنده ساخت و برادرش یموت را هم پنهانی به سوی کاشان روانه کرد خود نیز در یک نقشه حساب شده و از راه نهره به اصفهان آمد و مانند وحشی قاتل حمزه هنگام امان گرفتن از پیامبر (صلی الله علیه و اله) نابیوسان خود را به دامن سید انداخت و با دخیل شدن به خود سید مخالفان را غافل گیر کرد سپس برای رفع بدگمانی سید ادله فراوان آورد و همه اهاجی علیه او و اولادش را انکار کرد وفا را به محکمه مسجد سید کشیدند و به فرمان حجه الاسلام مطلق، شیعیان بدون درنگ پیکری به زواره گسیل داشتند تا آن دشنام نامه ها را بیابد و

مستمسک اجرای حدود .کنند

اما چون این ادعا - دست کم در مورد وفا یاهو ای بیش نبود و ملامهدی بیدگلی نیز از عهده تدارک مدارک محکمه پسند و اثبات تهمت، برنیامد نیرنگ توطئه گران آشکار شد تنها شعری که در

زواره یافته بودند و تصور داشتند به استعاره و کنایت متوجه خاندان شفتی است این بود

پشت سمنان دامغان است ای خدا *** رود گرگان در میان است ای خدا

آن طرف تر ترکمان است ای خدا *** شکر از مازندران است ای خدا

قاطر مهدی روان است ای خدا *** پشت عقدا اردکان است ای خدا(!)

به ظاهر محکمه تبدیل به مضحکه شد و سید و فرزندانش بسیار شرمگین گشتند و بلافصل

حکم برائت وفا را صادر کردند و وی را شدیداً مورد استمالت و دلجویی قرار دادند.

اما هنوز شبهه تصوف بر او سایه انداخته بود و صوفیان زواره نیز مشمول تعقیب

و تکفیر بودند با این، ترتیب یموت هم نمیتوانست به زواره برگردد یا در اصفهان ظاهر شود و خود را علی رووس الاشهد آشکار سازد پس وفا برای انصراف خاطر سید از این یکی از تعلق خاطرهای

حجه الاسلام - یعنی شعر - را از همه مناسب تر دید نیره وفا - محیط - هم یکی از اصلی ترین عواملی

را که سبب به وجود آمدن تذکره «مآثر الباقریه» شد، توجه به تسکین حدت طبع و تخفیف شدت اوامر سید در تعقیب و تکفیر صوفیه زواره که تبعات آن دامن گیر وفا و یموت نیز می شد! (1) میدانند.

قدرت، ثروت نفاذ امر و ادب دوستی و شاعر نوازی سید شفتی از جمله عواملی بود که در تاریخ عالمان اسلامی در کمتر کسی یک جا گرد آمده بود و بلکه جامع جمیع اینها وجود نداشت. همین امر باعث شده بود که سخن سرایان بسیاری از سایر بلاد یا گرد او می آمدند و یا بر او از شهرها و حتی سرزمین های دیگر مانند هند و روم و بلاد، عربی ستایش نامه میفرستادند و از این قبل بعضاً به صله های معتنابهی چنگ می یازیدند شاعری عرب که در یکی از این مدیحه ها، در مصرعی

خطاب به او گفته بود «أنا الَّذِي احتاج ما يحتاجه» یعنی من به لفظ «الذی» میمانم؛ چنان که او احتیاج به

صله دارد، من هم نیاز به صله و انعام تو دارم. (2)

سید هم بر حسب مورد و اقتضای خواهش ستاینده برای یکی خانه می، خرید برای دیگری

زندگی ترتیب میداد به شاعری جایزهای چشمگیر میبخشید و اجمالاً از این قصاید و قطعات دیوانی بزرگ و پراکنده فراهم آمده بود وفا زیرکانه جمع آوری منتخبی از این مدایح را پیشنهاد کرد تا از آن - چنان که متداول بود - تذکره ای پدید آورد پس خواسته اش که پسند سید نیز بود «مقرون به قبول و، تمنایش به حصول موصول، آمد که آن فراید جراید ملاحظت و لالی اصدا فصاحت که اکنون لولوی، منشور کنایتی از آن است به نظم آنها پردازد و مجموعه ای از آن جواهر منظومه سازد حسب الاشاره لازم، البشاره به جمع آنها پرداخت و مآثر الباقریه اش موسوم ساخت.» (3)

پس وفا دست به کار شد و ابتدا از بقیه شعرای مشهوری که با سید به نحوی مرتبط بودند یا به او ارادت میورزیدند ولی تا آن روز در مدایح او سروده ای نداشتند نیز درخواست شعر کرد. عموم آنها تقدیم کردند (4) سپس آن چه که از سرگذشت سرایندگان آن مجموعه میدانست و قابل ذکر می شمرد

ص: 28

1- «وفا» در حق هما»، پیشین، ص 12

2- تنکابنی، میرزا محمد قصص العلماء، ص 145

3- مآثر الباقریه، ص 59 البته هشتاد و شش سال پس از این مولوی سید اولاد حیدر بلگرامی تذکرات دیگر با همین نام در دهلی منتشر ساخته که سوانح امام پنجم (علیه السلام) است و نباید با این تذکره مشتبه شود: رک تاریخ تذکره های فارسی ج 2، پاورقی ص (110)

4- برخی نیز به هر دلیلی خودداری کردند از جمله همای شیرازی گو این که او بعدها مدایح و مراثنی جداگانه ای برای سید سرود: رک مکارم الآثار، ج 5، ص 1615

به اختصار نوشت و با سروده های آنها به هم آمیخت و تذکرهاى آراست مشتمل بر دو بخش ؛ بخش نخست زندگى و مدح پنجاه و یک نفر از سرایندگان نیمه قرن سیزدهم که نیمی از آنها جزو معروفترین شاعران روزگار خویش بودند و بسیاری در عموم تذکره های آن روزگار صاحب اثر به

حساب میآمدند به ظاهر تدوین تذکره چهارسال - یعنی از 1245 تا 1248هـ - ق - به طول انجامید. گو این که مرحوم، محیط تاریخ شروع آن را یک جا 1246 میداند (1) که خبطی است. مسلم چون در خود، تذکره چند بار به تاریخ 1245 صراحتاً اشاره میشود برخی دیگر نیز تاریخ 1244 تا 1249 را ذکر کرده اند. (2)

این، مجموعه جزو تذکره های «عصری به شمار میآید که این نوع آثار شعرا را در یک دوره معینی یک یا دو (قرن بررسی میکنند وفا برای هر کدام از شعرا ابتدا - طبق رسم متداول تذکره نگاران - زندگى نامه یا به اصطلاح خود آنها ترجمه احوالی مختصر یا مفصل مینویسد و سپس قطعاتی چند از سروده های آنها را به انتخاب خود غث و سمین، کرده در تذکره درج میکند که به این ترتیب بسیاری از آنها از اواسط قصیده در این تذکره آمده است و مجموعاً تعداد ابیات، آن به جز شواهد و ابیات پراکنده گزارشها نزدیک هزار و هشتصد بیت است که مرکب است از 65 قصیده کامل ؛ 16 قطعه یا بعضاً قصیده های مقتضب صوری یعنی آنهایی که از اواسط آمده و مطلع و

تشبیب ندارد ؛ 10 رباعی ؛ یک ترکیب بند ؛ یک مثنوی فارسی و یک قطعه

عربی چون پیداست ستایش نامه های شاعران در باب، سید بسیار بیش از این مقدار بوده است. مولف بیان المفاخر - که تماماً در سوانح و حیات سید تالیف یافته - نام و مشخصات اغلب شاعرانی را

که به عنوان مداح سید نقل میکند در این تذکره نیست. (3)

اطلاعات ذی قیمتی در این بخش وجود دارد که در کمتر پژوهشی نشانی از آن هست ؛

ماجرای غریب حج گزاردن علاء الدین حسین نواب خلیفه - السلطان - وزیر اعظم شاه عباس - که به مناسبت شرح احوال نبیرهاش حامد محمدرضا خلیفه سلطان، آمده، (4) خبر تالیف رساله هایی مانند

ص: 29

1- وفا در حق هما، پیشین، ص 3

2- عظیمی، محمد جغرافیای تاریخی مدینه السادات زواره، صص 46 - 245

3- مهدوی، سید مصلح الدین ؛ بیان المفاخر، ج 2، ص 23-110

4- مآثر الباقریه، ص 8-87

«بدایع الوقایع» به سیاق تاریخ معجم از میرزا محمدرضی علاءالملکی سمنانی (1)، که حتی نام او در تاریخ بزرگان و مشاهیر قومس به چشم نمیخورد پیش بینی های صائب وفا در مورد سروش (2) و تصویری از اوضاع نا به سامان و کشاکش قدرت در آن روزگار از جمله انبوه اطلاعاتی است که بسیاری از آنها تنها در این تذکره به چشم میآید وفا به تصریح خود گاهی اجزای تذکره را بر سید میخوانده و آفرین می شنیده است. (3)

«مآثرالبقریه» برای شرح احوال بیش از اشعار شاعرانی که در این تذکره صاحب اثرند، تنها منبع موجود به حساب میآید و به اینجا که میرسیم سخن سخسته استاد، نبیل جلال الدین همایی را به یاد میآوریم که قرن سیزدهم هجری قمری که عهد ظهور «سروش» است، یکی از دوره های مشعشع تاریخ ادبی و رواج شعر و ادبیات فارسی در ایران شمرده میشود؛ عده شعرا و گویندگان فارسی صد ساله مابین 1200-1300 هـ. ق. مخصوصاً به قدری زیاد است که به اعتقاد من تالیف

تذکره بی که پنج برابر مجموع مجمع الفصحا باشد هم برای ثبت تراجم احوال و نمونه اشعار آنها کافی نیست؛ چیزی که هست متأسفانه شهرت شاعر در ایران تاکنون معمولاً منوط به تقرب و

معروفیت خدمت درباری بوده است و چون همه این شعرا شغل و خدمت و شهرت دیوانی نداشته و از حول و حوش دربار سلطنت تهران و ولیعهد آذربایجان دور بود هاند اکثر گمنام و حامل الذکر مانده اند و آثارشان هم به کلی از بین رفته یا در حکم معدوم و از بین رفته است. (4)

به همین دلیل تدوین تذکره های متعدد کوچک و بزرگ در این دوره را باید یکی از امتیازات

داشت این سده محسوب چون دست کم خود مانع از میان رفتن نام و نشان و نمونه آثار بسیاری از این سخنوران شد و این یکی از سودمندترین فایده تذکره هاست محمد صالح شاملوی خراسانی - که

خود از این دست تذکره نگاران است در این باب: گوید این خیال همواره در خاطر این

حقیر ... میگذشت که شاید بعد از این هاتف غیبی ندای لاریبی که یا ایتهای النفس... الخ، در گوش هوش

ایشان را تا مگر موعود کشانده به واسطه تغییر زمان و انقلاب دوران.... بیاض اشعار و دیوان افکار

ایشان به یکباره پایمال حوادث شود و نام نامیشان از، روزگار رفته رفته محو و زایل شود... پس باید

ص: 30

1- پیشین، ص 73

2- پیشین، صص 199-207

3- پیشین، ص 200

4- مقدمه دیوان سروش، ص 64

به قدر، مقدور در حفظ منتخبات اشعار ایشان بذل جهدی به عمل آید. (1)

پس جرقه تدوین تذکره مآثر به هر دلیلی که بود برای محققان، بعد اقدامی فرخنده به حساب می‌آید سبک شعر عموم شاعران این، تذکره همان شیوه بازگشت است و گاهی به اقتضای سراینده طرز مایل به هندی یا اصفهانی نیز در آن به چشم می‌خورد سبک نثر تذکره نیز همان شیوه مرسوم قاجاری دوره اول است که آمیخته‌ای از تسجیع و تصنع است و حکایت از وسعت مایه و پایه اطلاعات و دانش وفا دارد و اتفاقاً در بین، اقران مایل به تلخیص کلیات و صرف به کار بردن موازنه و

عبارات مزدوج نیست بلکه انتقال پیام را بر این صنایع بررسی دارد و این با طبع تندوفا نیز سازش پذیرتر است برای نمونه میتوان ترجمه احوال افرادی را که در هر دو تذکره مآثر و مدایح معتمدیه

بهار به اشتراک شعر، دارند مانند ثاقب یا سید یوسف حکیم با یکدیگر مقایسه کرد وفا تعارف ندارد. بنابراین برای کسی که پس از صدو هفتاد سال میخواهد بداند مثلاً رونق» که بوده، به صلاح و صرفه تر است که به مآثر مراجعه کند تا به تذکره های مشابه چون فی المثل، در همان تذکره مدایح

معتمدیه میرزا محمد علی مذهب متخلص به، بهار راجع به رونق» می نویسد:

نام نامی و اسم گرامیاش محمد هاشم - عطر الله رسمه بنسائم المراحم و المکارم - بازار سخن سرایی از او رونق و در رسته معنی آرایی را از گل‌های خاطرش طبق طبق بود. طبعی داشت قادر و نظمی کعقود.. الجواهر به باطن مقبول و به ظاهر معقول لحظه ای خود را از کسب، کمال غافل

و شخص روان را از حلیه، هنر عاطل نمیگذاشت مجاورت فضلا را بر منادمت امرا ترجیح و مصاحبت علما را بر ملازمت وزرا تفضیل می. داد الحق جوانی بود آدمی فطرت فرشته خصلت چندی در دارالسلطنه، اصفهان به کسب هنر کوشیده و قامت روان را خلعت ادب پوشیده تا آن که در جمیع فنون قادر و در انواع سخن ماهر گردیده از دارالسلطنه اصفهان به عزم دربار گردون اقتدار خسرو کامکار عازم دارالخلافة. گردید چندی در آن، دیار مدحت سرا و مدتی در آن حدود دفتر آرا بود که غسل، اجل لوحه خاطرش از نقوش هواجس شست و نباش، قضایش منزل در تحت تراب جست. (2)

ص: 31

1- به نقل از تاریخ تذکره های، فارسی، ج 2، ص 171 البته افراط در این شیوه نیز نباید نادیده گرفته شود. برخی از تذکره نگاران که حتی در سده حاضر نیز نمونه هایی از آنها دیده میشود به قول محمد یوسف واله بذل جهدشان در این باب به جایی رسید که اگر از کسی مصرعی موزون سر میزد در تذکره، آنها صاحب نام و نشان گردید.» (1) پیشین، ج 2، ص 621

2- مدایح معتمدیه نسخه خطی کتابخانه ملک، ص 285

از متن بالا بیش از دو سه پیام صحیح نمیتوان اخذ کرد و بقیه جمله ها یا گزافه گویی است

و یا برای عبارت پیرایی و تسجیع و تقافی، جملات کنار هم ردیف شده است. اما وفا در مآثر گوید: اسمش هاشم، غسل زاده محله چهارسوق شیرا زیان است صورتی است عجیب و هیبتی مهیب از لون روی و موی به اهالی اقصی ممالک روس اشبه است و از این که ماده اش از کافور مستعمل، والدش متکون گردیده وجودش دلیلی موجه... نعامه قامت بوم شامت حواصل، رنگ خرچنگ، چنگ خفّاش، چشم خرگوش پشم پیل، توان گراز دندان. است دو لبش که گویی با لبان شتر در یک مشیمه تولید کرده و با مکرعج (مشک از یک پستان شیر خورده به واسطه خروج، نیایش یکدیگر را هرگز ملاقات نکرده. اند کاش والدیش چنین میبودند.... به مضمون کریمه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در خلقتی چنین و صورتی بدین رسم و، آیین از مبدا فیاض علی الاطلاق طبعی موزون و سلیقه ای به صفا، مقرون افاضت رفته که در طباع کمتر کسی در موزونان معاصرین مشهود آمده با این که به واسطه کراهت منظرش احدی از اهل بیتش خود را راضی به تعلیمش

نکرده و پیسپار هیچ دبستانیش نیاورده. اند با عدم خط و سواد و تتبع در اشعار شعرا افکارش در کمال رزانت و اشعارش در نهایت متانت است...! (1)

همان گونه که ملاحظه میگردد تتماجی از انبوه پیام ها و اطلاعات را به ملح مطابیت آمیخته

و در عین حال از صنعت پردازی و موازنه سازی نیز غفلت نکرده است و در زمینه این سفره رنگین حتی چهره و اندام رونق را نیز میتوان مرتسم دید که از زیاده پردازیهای طنز گونه آن که بگذریم بیهقی گونه بر پرده خیال نقش میکند

اغراق های تذکره نیز در قیاس با اقراش - به استثنای چند مورد خاص مثلاً در مورد صبا چندان از خط عقل و عادت و عرف نمیگذرد توضیح آن که تذکره نویسان معاصر وفا عموماً، ب-ه عادت معمول و مالوف زندگی نامه هر شاعری را به گزافه های دور از ذهن و عقل می آراستند که «به

جز مجامله بی، وجه حکایت از هیچ نکته دگر نداشت. (2) و تکرار آنها گاهی این تذکره را به

کلیشه نوشته هایی خسته کننده بدل می کرد. دکتر حمیدی، شیرازی مشکل این نوع تذکره ها را در مداهنه و سجع بافی برای زندگی نامه، افراد به زیارت نام های حفظ شده (3) تشبیه میکند که در

ص: 32

1- مآثر الباقریه، صص 151

2- زرین کوب دکتر عبدالحسین نقد ادبی، ج 1، ص 270

3- شعر در عصر قاجار، صص 1617

جاهای دیگر هم شنیده میشد و ارزش واقعی سخن و سخنور را آشکار نمیکرد از باب مثال نقل میرزا طاهر دیباچه نگار شعری - همشهری و فارا در مورد شاعری به نام «یزدانی» میآوریم. او در تذکره خود میگوید «هوالبدر الزاهر والبحر الزاخر، اصل الحکمة و قانون الادب میرزا عبدالوهاب خان

.شیرازی حکیمی است فاضل و دانشوری کامل شاعری است خبیر و دبیری است بصیر بدانسان که اگر جوهریان رسته تمیز و مشتریان گوهر، ادراک که راصدین درجات عوالم عقل و خیال و مجسطی گشایان مناظر دانش و کمال، اند از هنگام مجاورت ساحل دریای مغرب عدم که جزایر ارحام است به

پایمردی پرگار پرکار، نظر طول و عرض کره ارض را بپیمایند نظیرش را در معشر بشر از فضل و علم و تقوی و حلم و فراست و دها و فطانت و ذکا و طلاقت لسان و سلامت بیان و اسلوب انشاء و بدایع اغراق و اطراء نبینند و نیابند. (1)» اما مآثر الباقیه از چنین توصیفات که حکمای جهان را به یاد می آورد، به دور و متراست.

بخش دوم این، تذکره که به، تقریب یک پنجم آن را در بر گرفته است اختصاص به مسجد سید اصفهان دارد و رساله مسجدیه» نام گرفته است و آن حاوی تذکره و سروده های شعری است

که در باب مسجد شعر گفته اند.

این مسجد با عظمت در برخی از منابع به تفصیل یاد شده است. اما در هیچ یک از آنها

ذکری از نحوه ساخت و تهیه مقدمات و مصالح و نیز ارزشهای معماری این اثر نشده است. به طور

کلی این موضوعی است که جای پژوهش بسیار دارد و به تحقیق کسی نمیداند که مساجدی چنین عظیم و پهناور که هیچ سرمایه و امکاناتی از دولت، حاکم در آن به کار گرفته نشده، در آن روزگاران چگونه ساخته و پرداخته میشد انبوه سنگ های درشت پیکر و آجر و گچ فراوان و این همه کارگر و استاد و معمار از کجا تامین میشد؟ در بناهایی چون مسجد امام، اصفهان کسی نیازی به تحقیق نمی بیند چون میدانند هزینه های آن به منابع سرشار خراج سلطنت متصل بوده است. اما بناهایی نظیر مسجد سید از کجا مایه میگرفته؟ این همه سنگ را چگونه به چنگ می آوردند؟

برای پاسخ به این پرسش ها تا به حال افسانه ها باورها و اعتقادات مردم کارآمد بوده است و

با این که هنوز دو قرن از اتمام این بنا نمیگذرد کسی از حقیقت امر به طور جزم خبر ندارد. آن چه در اقوال عامه مردم است آن است که زمین بیش از هشت هزار متری آن را فتحعلی خان اعتمادالدوله

ص: 33

وزیر شاه سلطان حسین صفوی به قصد بنای مسجد خریداری کرد اما در اثر هجوم افغان ها ساخت آن مقدر نشد تا این که در زمان فتحعلی شاه قاجار، سید شفتی به این کار بزرگ مبادرت کرد. (1) و نیز

گویند زمین، مسجد جزوی از مجموعه بیدستان بزرگی بود - مشهور به بیدآباد که سید آن را خریداری کرد و دستور داد بیدهای آن را قطع کردند و از فروش آنها مصالح اولیه مسجد را تهیه کردند. البته گفته شده که برای ادامه کار نیاز به سرمایه کلانی بوده که سید از خزاین، الهی به اشکال گوناگون به دست میآورده است و البته هیچ کدام مستند نیست اما همان گونه که گفته شد حتی همین داستانها و روایات شفاهی، نیز از پاسخ به این پرسش که مصالحی چنین انبوه از کجا و چگونه

تهیه شد قاصر است برای نشان دادن کثرت و عظمت این مصالح ناچاریم بهره ای از ویژگی های

مسجد را برشماریم

این مسجد با چهار در، اصلی دو شبستان بزرگ دو گنبد کوچک و بزرگ دو چهلستون دو

و مهتابی گسترده کف حیاط چهار مهتابی طبقه فوقانی سه ایوان و یک گلدسته معظم، نیم گنبد ساعتی، رفیع بیش از چهل و پنج حجره و چند دهلیز به تمامی با 95 متر طول و 85، عرض مجموعاً

8075 متر مربع مساحت دارد.

این بنا که یکی از آثار برجسته معماری قرن سیزدهم هـ. ق در ایران است از جهاتی - مانند محراب مرکزی از بهترین شاهکارهای نوع خود به شمار میآید و ساخت آن به جز صرف سرمایه ای گزاف چندین سال از اوقات گران بهای سید محمد باقر شفتی را به خود اختصاص داد. در آن روزگار

ساختن چنین مساجدی همتی شاهانه میخواست و از غیر ساخته نبود همان گونه که میرزا

حسن خان انصاری در تاریخ اصفهان مینویسد مساجد بزرگ را شاهان متعدّد ساخته اند و این مسجد را آن پادشاه سید شفتی به تنهایی کفالت «فرمود (2)

نوشته اند که فتحعلی شاه به سید گفته بود که من نیز در خرج مسجد سهیم میشوم تا در ثوابش سهیم باشم ولی سید پیشنهاد وی را رد کرد و چون فتحعلی شاه در قدرت مالی سید در اتمام، مسجد تردید کرد سید ابراز کرد که من دست در خزاین الهی دارم. (3) به قول طلعت در تذکره برای

کلنگ زدن، مسجد منجمان طالع بینی: کردند

ص: 34

1- آثار ملی، اصفهان، ص 647

2- بیان المفاخر، ج 2، ص 85

3- حدیقة الشعراء، ج 1، ص هشت مقدمه

در زمانی نیک و وقتی خوب و هنگامی سعید داشت مه در ثور و در بیت الشرف برجیس جا (1)

شالوده و ساخت عمده بخشهای مسجد تا سال درگذشت سید - 1260 هـ. ق به انجام رسید و حتی شعرا برای نصب آثار در آن نیز شعر سرودند. اما پس از مرگ سید کاستیهای آن را فرزندانش مثلاً ایوان شمالی مسجد را سید محمد جعفر شفتی تا حدود 1305 هـ. ق یعنی پنجاه سال پس

از سید - تکمیل کرد. (2) ویژگی های تفصیلی معماری و ساختاری آن مجالی جداگانه میطلبد. (3)

زدودند.

ویژگی های سبکی تذکره

نثر «مآثرالباقریه» در میان گونه های متعدد شناخته شده، نثر سرگردان و مختلط و متنوع

است البته برخی از متون قدیم مثل کلیله و دمنه نیز نثری چند گونه دارد این دسته از متنها گاهی ساز تکلف و تصنع میزند و گاه نثری به تقریب مرسل و روان ارائه می دهد تذکره وفا نیز آگاهانه و یا ناخودآگاه این چنین است و عموماً بین این دو گونه، نثر راه نثر مسجع را پیش میگیرد شاید این، حالت ناخودآگاه دست آورد روزگار وفاست که برزخ سبک های مختلف است. به قول جلال آل احمد، اصفهان آن روز در حال پوست انداختن است. (4)

قرائن گوناگون نیز این قول را تایید می کند. احتمالاً برای نخستین بار کاربرد واژه «ملت» را تاحدودی در معنای جدید آن در این سده مشاهده میکنیم در همین تذکره نیز کلمه «ملت» را به تقریب در هر دو معنا میابیم وصال شیرازی خطاب به سید شفتی در قصیده شکوائی های میگوید چرا بی حالی اتباع این ملت نمیدانی (5)

اما در معنای قدیم آن وفا، خود میگوید خلیل آسا، ز وی بنیان ملت گشت چون محکم (6) یا در نثر تذکره میخوانیم رونق ملت احمدی و ترویج شریعت محمدی.... (7) که دو

شاهد اخیر در معنای سابق به کار رفته است.

به جز زبان و واژه فکر و نحوه معیشت مردم و سایر وجوه نیز در آستانه انقلاب مشروطیت در

ص: 35

1- مآثرالباقریه، ص 238

2- پیشین، صص 233

3- در این باب: رک، مسجدی حسین دغدغه به دست آوردن سنگ در ساخت مساجد بزرگ، مجموعه مقالات همایش بین المللی معماری مسجد، ج 1، صص 601 - 591 و نیز همو مسجد سید و نکته ای از معماری آن، فصلنامه میراث جاودان ش 20-19، صص 12-208.

4- جغرافیای، اصفهان یادداشت پیش گفتار ص نخست

5- مآثرالباقریه، ص 272

6- پیشین، ص 264

7- پیشین، ص 279

حال تغییر است همچنین در اواخر این سده است که تدریجاً رنگ و رونق ستایشگری به شیوه قدیم

محو میشود تحویلدار میگوید پیش از این صاحبان ذوق و شوق از هر بلادی آزمایش طبع و سخن خود را در انجمن اصفهان میکردند این زمان اکثرشان تمام شده آن چه باقی مانده اند اغلب

متفرق ولایاتند صنایع بدایع دوران و دستور، فرنگان متاع ایشان را بیخبردار کرد تغییر وضع مردان

از کل طبایع اهل ایران را منجمد، ساخته خاصه این طایفه را که سالهاست مدیحه به خرج نمیروند و خوش آمد پیشرفت نمی شود.

مشاعر با شعوران این، زمان اغلب به مصارف مکاسب میرسد شعر و نظم را فرع کار قرار داده اند.» (1)

البته این مطالب مربوط به اواخر قرن سیزدهم است و همین دوگانگی موجود خواست و

وضعیت ادبی جامعه و به ویژه اصفهان را به خوبی نشان میدهد یکی دیگر از شعرای نامور تذکره -

سروش - همان طور که مانند فرخی که محمود را میستود سید را ستایش میکرد شعری نیز در توصیف ساعت میگوید تا از قافله شگفت زدگان صنایع بدایع» عقب نباشد. (2)

پس بدین دلایل وفا سرگردان بین نثرگونه دره نادره و جهانگشا از یک طرف و نثر تازه مفتوح شده انجمن خاقان و منشآت قائم مقام از دیگر سوسست به نظر میرسد وفا تذکره انجمن خاقان (رک):

تعلیقه ش (129) را مانند بسیاری از تذکره های عصری و معروف نیمه اول سده سیزدهم فراوان خواننده است و نظر به آن داشته اما برخی از سستی هایی که در نثر راوی فاضل خان - به دلیل توجه

بیش از اندازه به روان کردن نثر - راه یافته در نثر پخته و قوی دست او به چشم نمیخورد مانند؛

تحسین روستا و عدم اوستا.» (3) البته این سخن نباید به معنای ترجیح نثر وفا بر نثر عموماً شاعرانه و

یک دست راوی تلقی گردد

اجمالاً نثر، تذکره نثری است علی العموم با موضوع مدح که توصیف در آن فراوان به کار رفته است و استفاده وافر از اصطلاحات علمی رایج و واژگان نجومی، فلسفی، اصولی، ادبی، ریاضی و مانند آن و نیز ترکیبات، عربی احاطه و وسعت اطلاعات وفا را نشان میدهد گو این که در برخی موارد

ص: 36

1- جغرافیایی اصفهان، صص 5-84

2- مجمع الفصحاح، ج 1، ص 192

3- انجمن خاقان، ص 429 راوی در وصف میرزاعباس نشاطی خان که ابتدا هیاتی ایللیاتی داشته، همان زمان میگوید طبعی مطیع و خاطری مجیب دارد ولی از تحسین روستا و عدم اوستا لغت را به مراد واضح استعمال نکند و در اینجا خود راوی نیز لغت را به مراد واضح به کار نبرده است

همین پرداخت ها نثر او را مشکل میکند اما ذوق وفا آن را تا حدود زیادی به نثری شاعرانه و پرآرایه

تبدیل می کند که خاطر مخاطب را نمی آزارد این که گفته‌اند نثر فرزندش - صفا- در تذکره «انجمن» روشن ساده و روان و فارسی یک دست است و غلظت نثر پدر را ندارد، (1) بخشی از آن نیز حاکی از همین ذوق و استعداد خانوادگی شاعرانه است که اطلاعات و سواد پدر در آن نیست. دستور زبان تذکره و آرایه پردازی آن نیز مانند وجه غالب سبک بازگشت تقلیدی است از سبک های گذشته نثر که بعضی از خصوصیات آن را به قرار زیر در خود دارد

1 - حذف فعل به قرینه متاخر به (شیوه امروزی)

2- کاربرد «ی» استمراری در پایان به جای «می» در آغاز فعل مثبت و منفی.

3- کاربرد افعال بر سیاق و وزن افعال عربی

4- کاربرد برخی از قیود مرکب به شیوه خاص.

«به» چند روز از آن، بیش به دستگیری آلات حجاری در بنیان آن کوه کیوان شکوه رخنه ها

گذاشتند. (2)

5- کاربرد زیاد فعل های وصفی

6- تتابع، اضافات تسبیح الصفات اضافه های تشبیهی، متعدد، سجع، موازنه جناس، مراعات النظیر.

7- مطابقه صفت و موصوف مانند زبان عربی

مراتب عالیه، اجتهاد ترقیات، لایقه عامه، صحبه سنت، سنیه ترقیات، عظیمه ذریه طاهره

ولایت کلیه

جمع با «ات».

9- بسامد پسوند «آسا». مسکوت آسا (3)، «بهار آسا (4)»، «ذره آسا» پیشین، ص 203 و 206

10- توزیع حرف آرای و صوت آرای

11- ارسال المثل، تمثیل تلمیح و استناد به اشعار عرب

12- طنز

ص: 37

1- رک طباطبایی محیط مقدمه تذکره، یخچالیه، ص ط

2- مآثر الباقریه، ص 249

3- پیشین، ص 101

در میان انبوه تذکره های فارسی ایران و شبه، قاره تذکره ای که توانسته باشد از ملح مطابیت

نیز بهره مند شود ظاهراً بسیار اندک است و در شمار این اندک تذکره مآثر الباقریه وفاست. طنز وفا، تذکره او را در شمار مجمع «الخواص صادقی کتابدار و تذکره «سامی» در آورده است

«ابوالقاسم» فایض... جوانی است خردسال پسندیده. احوال از مستعدین کسبه اصفهان خلد نشان است با آن که از حسن صوری و معنوی بی بهره نیست با وفاست (به دومعنا) و با وجود

شاعری با شرم و حیا (1)

13- استطراد

به هر حال با وجودی که در مواردی بسیار قلیل سستی و خلل در ارتباط قبل و بعد در نثر

وفا راه یافته است، (2) اما در بیشتر موارد با نثری دارای اسلوب و متناسب با موضوع رویه رو می‌شویم

نثر او در تذکره به اقتضای موضوع گاهی بسیار شاعرانه می‌شود.

در مجموع نثر وفا عموماً مسجع و مرضع و مایل به تکلف و تصنع است. البته علت این امر هم بسیار واضح است چون گرایش عام قلم زنان عصر قاجار هنوز به سمت و سوی نثر فنی بود و این را فخری برای خود میدانستند وفا در وصف آقا محمد حسین ثاقب مورخ و مورخ زاده مینویسد: «به سیاق و صاف و معجم تاریخی نگاشته که مقدور کمتر کسی از مترسلین این زمان است و از آن تلفیق

رشیق این معنی عیان (3)

تذکره بانگاه به محتوا نیز حائز اهمیت است. در قیاس با عموم تذکره های دیگر بیشتر تراجم، آن، مفصل و مبسوطتر است و وفا - چنان که پیش از این نیز دو فرد از آنها مقایسه شد - فقط به سجع پرداززی محض بسنده نکرده. است اطلاعات و آگاهیهای خرد و کلان بسیاری را در میان سطور آن میتوان مشاهده کرد که برای برخی از آنها این تذکره تنها منبع موجود است مانند عامل تسمیه و تخلص سرورش و ناطق تراجم حدود دو سوم از شاعران، تذکره قسمتی از روابط وفا و سید و سیف الدوله مقدمات و نحوه تکوین ساخت مسجدسید و بسیاری از مسائل دیگر نقد و سختگیری و گزینش وفا هم در جای جای تذکره آشکار است به ظاهر تذکره مفصل تر از صورت فعلی بوده وفا آن را خلاصه تر کرده و بخشهایی که به نظرش زاید میرسیده سترده است. چون در بخشی نشان

است

ص: 38

1- پیشین، ص 197

2- پیشین، ص 201

3- پیشین، ص 131

از فصلی در قصاید عربی می‌دهد که در نسخه حاضر نیست (1) اشعار و نمونه‌ها نیز به طور عموم

منتخب، ناقص بدون مطلع و به معنای، اخیر مقتضب است در همه این موارد هم خود با عبارت منتخبی از آن ثبت «افتاد به این گزینش اشاره می‌کند تیغ نقد او گاه آشکارتر نیز می‌شود. وفا با

کسی تعارف، ندارد از این رو با وجود رفاقت بیش از بیست سال با نشاطی خان ابراز میکند که به دلیل غرور و استفاده نکردن از محضر، استادان شعرش خالی از غلط نیست. (2)

برگزیده‌های وفا نیز به جز مدح و منقبت سید و تقلید طرز عراقی و خراسانی، گاهی اطلاعاتی

دیگر از زمان سراینده را به دست می‌دهد

از دعای اوست نه از ده کرور سیم و زر روسی از بیرون ز تبریز و خوی و زنجان شده (3) بعضی از ضعف‌های راه یافته در نظم و نثر وفا نیز زائیده نثر زمان اوست؛ نه منحصرأ نثر

مولف مانند آوردن حرف اضافه مرکب بر به». (4)

این تذکره چنان مورد توجه سید قرار گرفت که به اشاره او فرزند ناخلف و رانده شده وفا یعنی عبدالواسع صفا (متخلص به مشرب و بعداً صفا که در فنّ شکسته نویسی و ترسل، مایه ور و ورزیده، بود استسناخ و نگارش آن را به عهده گرفت و چنان که پدرش، نوشته، تقریباً بیست هزار بیت

از آن را کتابت کرد. (5)

شده

همان گونه که گفته شد این کار چهار سال به درازا کشید و صفا حتی پس از مرگ پدر نیز به

تکمیل تذکره پرداخت این تکمیل تدریجی را از روی نسخ رؤیت شده تذکره میتوان دریافت نسخه کتابخانه مجلس در برخی مواضع تاریخ 1245 ثبت کرده است. نسخه ای نیز در تصرف مرحوم محیط بوده که دارای تاریخ 1246 است و نسخه کتابخانه رامپور (6)، تاریخ 1247 را در خود ثبت کرده است نسخه خطی مجلس تحت شماره 178 جزو کتابهای سید محمد صادق طباطبایی است اما نسخه کتابخانه مرحوم عبدالحسین بیات که نشانی از آن در دست نیست مورّخ

ص: 39

1- پیشین، ص 86

2- پیشین، ص 148

3- پیشین، ص 153

4- برای نمونه رک، پیشین صفحات 132 و 137

5- پیشین، (ص 195) البته آشنایان با شیوه کتابت در قدیم میدانند که واژه «بیت» به جز معنای معهود در اصطلاح کاتبان برای تعیین کمیت نوشته استعمال میشد بدین نحو که هر پنجاه حرف را یک بیت میگفته اند و محاسبه آن با عدد حروف یک سطر ضرب در عدد سطور یک صفحه به دست می‌آید رک مکارم الاثار، ج 1، ص (38)

6- به نقل از استوری، ج 1، ص 891 به ظنّ متأخّم به، یقین این تذکره ربطی به اثر ندارد.

1249 است. (1) نسخه کتابخانه گلپایگانی نیز گرچه تاریخ صریحی، ندارد اما از قرائنی مانند نوشتن واژه «مرحوم» برای «وفا» و برخی دیگر از اعلام، تذکره باید مربوط به همین سال های آخر یا نیمه دوم سده سیزدهم باشد.

به نظر میرسد، موانع دسترسی به نسخه محیط و بیات را قریب به محال کرده است محیط نیز خود از نسخه پنجمی خبر داده که شصت سال پیش از گزارش او به شهادت احتشام الحکما در زواره از بین رفته است.» (2)

میرزا محمد علی وفا سرانجام در سال 1248 به بستر بیماری افتاد و پس از این که در ماه صفر همان سال در، وصیتی فرزندش صفا را از ارث محروم کرد فدای اردستانی شاعر و عالم را با دو

نفر دیگر ناظر بر اجرای وصیت کرد و بین ششم تا شانزدهم همان ماه پای از سرای خاکی بیرون نهاد و در تکیه میرزا رفیعای نایینی در اصفهان مدفون شد.

سید شفتی پس از مرگ، وفا حق نظارت بر موقوفات مدرسه زواره را به دلیل محرومیت صفا از ارث به ملا سید مرتضی امام جمعه واگذار کرد اما فرزندان ملا عبدالعظیم اندک اندک توانستند دست نظارت او را به ویژه پس از مرگ سید کوتاه کنند ظاهراً کشمکش ها بین اولاد و احفاد دو طرف تا حدود پنجاه سال بعد نیز ادامه پیدا کرده است. (3)

سید شفتی (حجه الاسلام)

در این، بخش بیشتر به قسمتهایی از احوال سید میپردازیم که در کتاب بیان «المفاخر و دو

رساله تحلیلی «ع. ارجمند» (4) و «ع. امانت» (5) ذکر نشده و یا به اشاره بسنده شده است.

سید محمد باقر بن محمدتقی موسوی، شفتی معروف به حجه الاسلام مطلق در شیعه یکی از بزرگترین علمای امامیه در عصر، خود احتمالاً سال 1175 هـ. ق به دنیا آمده است. (6) نسبت او با

ص: 40

1- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج 2، ص 112

2- «طباطبایی محیط وفا» در حق هما، پیشین، ص 3

3- همو، بخش دیگر یک اثر ارزنده چاپ نشده... پیشین، ش 9، ص 11-17

4- A. Arjomand, The shadow of God the hidden Imam, Chicago, 1984

5- A. Amanat, Resurrection Renewal: the Making of the Babi Movement in Iran (1844-1850) Ithaca, 1989

6- بیان المفاخر: ج 1، ص 24

بیست و یک، واسطه به امام زاده حمزه بن موسی کاظم (علیه السلام) میرسد پس از تحصیلات مقدماتی در

ایران سال 1192 هـ. ق برای ادامه تحصیلات به عراق رفت و پس از درک محضر و استجازه از بزرگانی چون؛ سیدمهدی بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف الغطا ملامهدی نراقی و میرزای قمی سال 1205 هـ. ق به ایران بازگشت و پس از چند سالی توقف در قم و کاشان سال 1216 هـ. ق وارد اصفهان شد.

دوره دوم زندگی سید - که بخش برجسته عمر اوست - از این سال آغاز شد. (1) این بخش از

حیات، او دارای وجوه متعدد و گوناگونی است که کمتر در، عالمی گرد آمده است. زندگی او در اصفهان در، آغاز با تدریس و امامت جماعت شروع شد و رفته رفته او را تبدیل به یکی از ناموران مراجع دینی علمی بلکه مرکز تلاقی دین و سیاست در ایران کرد.

و او علاوه بر مرجعیت و تدریس و تالیفات متعدد که برخی از آنها به زیور طبع آراسته شده طبعش ادامه دارد - و نیز گشایش گره های گوناگون امور، اطرافیان، مریدان متوسلان به او اندک

، اندک در دل، خلق از چنان نفوذی برخوردار گشت که رجال، سیاسی گاهی با او به رایزنی

می پرداختند. بزرگانی که تحت تعقیب قرار میگرفتند گاه به او پناه میبردند و حتی حکومت، انگلیس که در آن، زمان برای، خود قدرت سیاسی برتر جهان به شمار میآمد این نفوذ و محبوبیت را از چشم دور نمی داشت.

فتحعلی شاه، قاجار که بین سال های 1216 تا 1250 هـ. ق چندین بار به اصفهان سفر، کرد با وی ملاقات نمود (2) در همین، تذکره ذیل احوال عندلیب کاشی میخوانیم «اکنون سال 1247 هـ. ق است که فتحعلی شاه به اصفهان مسافرت کرد و از سید اعزاز فراوان نمود. (3)

برخی در تحقیقات خود خواسته اند شکستن ابهت سید را دلیل سفر شاه به اصفهان بدانند اما باید گفت پر بیراه نیست اگر بگوییم شاید علت معتقدات مذهبی بود که در فتحعلی شاه وجود داشت و سبب احترام فراوان به عالمان زمان خود مانند شیخ احمد احسائی و دیگران بود به سید شفقتی نیز اعتقاد دیگری داشت.

شاید به دلیل همین علقه بود که اهالی تویسرکان و ملایر جرات

کردند از شیخ الملوک شیخ علی میرزا پسر نهم (شاه به سید عارض شوند سید وساطت کرد. شاه

پسرش را عزل کرد و نزد سید فرستاد و گفت: «هرگاه در خدمت شما از کرده پشیمان شد و آن چه به

ص: 41

1- او به جز سفر حج که در سال 1231 تا 1232 ق روی داد تا آخر عمر در اصفهان ماندگار شد.

2- بیان المفاجر، ج 1، ص 121

3- مآثر الباقریه، ص 218

تعدی از رعیت گرفته رد نمود و شما شفاعت کردید حکومت ملایر به او داده میشود و الافلا سید

رفع دعوا کرد و شاه حکومت را به او برگردانید این، فرض اعتقاد فرزند پادشاه - عضدالدوله - نیز هست. (1)

از میان حاکمان اصفهان نیز اشاره موجز تذکره وفا رابطه سیف الدوله با سید را تا حدودی معلوم میدارد به طوری که سلطان را کاملاً مطیع سید نشان میدهد حتی آنجا که میل سیف الدوله، موافق خواست سید نبود همان روزگاری که هم در مقام حاکم شرع حکم میداد و هم آن را به

دست خویش اجرا میکرد سلطان می سراید :

بیا که نوبت باغ است و ترک باده حرام است *** از آن که گل چو صراحی شده است و لاله چو جام است

زه- م نشینی زهاد جز ملال نخیزد *** به عیش کوش که فصل گل است و شرب مدام است

خطا نصیحتی امروز گفت واعظ شهرم *** که می مخور که به فتوای شرع باده حرام است

برو به مسجد و از او پرس کای واعظ [؟] *** اگر حرام بود، می حلال گو که کدام است

مده تو گوش به، واعظ شنو نصیحت سلطان *** شراب با تو حلال است (2)

و آب بی تو حرام است هم، چنین از رجال سیاسی و، دینی که از بیم سیاست حکومت وقت به آستان او متوسل

شدند میتوان از مشیرالملک شیرازی به همراه تاج الدوله - مادر سیف الدوله

در سال 1248 ه.ق (3) عبدالله خان امین الدوله در 1251 ه.ق (4)

و ملا محمد تقی اردکانی در سال 1257 ه. - ق. (5) یاد کرد که

ص: 42

1- هفت پادشاه، ج 1، ص 47 (به نقل از تاریخ عضدی)

2- دیوان سلطان، صص 15-16

3- بیان المفاجر، ج 1، ص 128

4- روضه الصفای ناصری، (ج 10، ص 131) وقتی محمد شاه قاجار به جای پدر، نشست دانست که امین الدوله به او تمایلی ندارد و در جنب و جوش به سلطنت رساندن حسینعلی میرزا فرمانروای فارس به جای او است پس قصد او کرد. اما امین الدوله زیرک به سید پناه برد و مدتی بعد مستر مکنیل انگلیسی برایش تامین جانی گرفت و او را به عتبات فرستاد.

5- همان، ص 183 و نیز برای احوال ملا محمد تقی اردکانی: رک مکارم الآثار، ج 5، صص 5-1864 در منشآت قائم مقام از نامه‌های بر می آید که سید محمد باقر شفتی نام های پس از پناهندگی امین الدوله به سید به قائم مقام نوشته و او را شفیق قرار داد قائم مقام پاسخ می دهد که اگر او طالب مقام دولت است به دربار بیاید و اگر به دلیل پیروی میخواهد کناره گیری کند به عبادت برود. بعد قائم مقام گله میکند که امین الدوله هیچ کدام از پیشنهادها را نپذیرفت و همین طور میان دنیا و آخرت معطل بود و نیز به توطئه مشغول است بعد قائم مقام دوباره به سید همان پیشنهاد را میدهد و از او میخواهد که اگر امین الدوله تخلف کرد او را برگرداند و در جوار خود راه ندهد. (ص 227 نامه 104) از این نامه حرف اعتمادالسلطنه ثابت میشود که قائم مقام اگر چه سزاوار هر رتبه ای بود، لیکن خودپسندی و غرورش به جایی کشید که با مردم اعتنا نمیکرد و به واسطه فضل و کمالی که داشت علما چندان در نظر او جلوه و غالباً در مجلس با آنها تندی مینمود، صدر التواریخ، صص 42-136 و هفت پادشاه، ج 1، ص 250 نداشتند

همگی یا از بیم محمدشاه و یا از ترس فتحعلی شاه به سید پناهنده شدند.

اصفهان در زمان، او مرکز علمی - دینی جهان تشیع بود البته پیشینه این مسأله را در سنوات پیش باید جستجو کرد از زمان صفویه یکی از مراکز مهم دینی دنیای تشیع بود که مدارس بزرگ و

موقوفات بسیار داشت همه علوم اسلامی و متداول میان مسلمانان مانند، فقه، اصول، منطق کلام، اخبار، حکمت نجوم و غیره در آنجا آموزش داده میشد و از عموم سرزمینهای اسلامی برای بهره جویی از محضر دانشمندان و متفکرین به آنجا می آمدند و اگر کسی حوصله تحصیل داشت بدون داشتن سرمایه می توانست سال ها به آسانی همه علوم را فرا گیرد..... تا زمان [فوت مرحوم حجه الاسلام، شفقتی این مرکزیت دینی علمی در اصفهان برقرار بود.... بعد از وفات آن مرحوم که در اواخر سلطنت محمد شاه قاجار روی داد یک باره

و بی سرو صدا این حوزه به عراق منتقل گردید. (1)

نگارنده یکی از نشانهای بزرگ اقتدار سید را در نامه مفصل وزیر مختار وقت انگلیس در

ایران - مستر مک نیل (Sir John MC Neil) به او میبینم فشرده این رویداد چنین است. میدانیم که روزگار پادشاهی فتحعلی شاه دوران آشفت های است. در حالی که شاه در مرکز به تکثیر اولاد

و یافتن راه های متعدد برای رفع خستگی و ملالت از انبوه پرده نشینان حرمسرایش سرگرم بود

روس ها در شمال ایران به کشمکش و تحمیل قراردادهای گران به ایران مشغول بودند و دولتین انگلیس و فرانسه نیز با فشار خود بر دولت، قاجار نتایج نامطلوبی به بار آورده بودند. به علت بی کفایتی

ص: 43

1- رک ساسانی خان ملک؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران ص 103 (نویسنده علت این تصمیم به انتقال را چنین میدانند؛ در ایامی که انگلیسی ها میخواستند ایران را به جنگ با روس بکشانند و قفقازیه را از ایران مجزا، سازند از نجف و کربلا، علمای دینی را به وسایل، مختلف برانگیخته و به خدمت گرفتند. پیشین، ص 100)

تسلط نداشتن شاه بر حدود و ثغور کشور عده ای از یاغیان افغان و ترکمنستانی نیز مرزنشین های

ایران را در خراسان و دیگر نواحی اطراف مورد یورش و چپاول و سرقت قرار می دادند (1)

این آزارها به آنجا رسید که شاه پسر با کفایت خود - عباس میرزا را برای سرکوبی اشرار به آن حدود گسیل کرد. عباس میرزا با برگ و ساز، فراوان، یکباره هرات را محاصره کرد و نزدیک بود آن جا به تصرف او درآید که، ناگهان مرگ غیر منتظره شاهزاده جوان (2) نبرد را به سود خصم متوقف کرد زیان این مرگ نابه هنگام در نامه قائم مقام به سید چنین ترسیم شده است اگر ده، روز این خبر نرسیده بود هرات به دست می. آمد از قندهار تا سرحد هندوستان و از مرو تا حدود ترکستان کلاً در زیر حکم و اقتدار دولت در میآمد (3)

اما چنانکه نوشته های تاریخی آن روز نشان میدهد محمدشاه نیز در ادامه به ثمر رساندن، جنگ کامی نیافت او پنج سال بعد در سال 1254 ق همراه حاج میرزا آغاسی، سیف الدوله و برخی دیگر از سران سپاه ایران به سوی هرات لشکر، کشید اما در پشت دروازه های آن جا شکست خورد برخی از دلایل این شکست مطابق اسناد محرمانه وزارت خارجه که بعدها منتشر شد آشکار گشت که آشوب هرات بهانه ای بیش نبوده تا روسیه و انگلیس هر کدام به مطامع خود برسند. نیکلای اول تزار روس - افغانستان را بهترین معبر برای دستیابی به آبهای آزاد و هندوستان میدید سفیر تزار در دربار، محمدشاه کنت سیمونویچ بود که برای وصول به این هدف دربار ایران را به شدت

تحریک و ترغیب به حمله به هرات نمود و وعده پشتیبانی و حتی دخالت مستقیم میداد خود تزار هم در دیدارش با ناصرالدین شاه هفت ساله و امیرکبیر تلویحاً این حمله را خواست لرد پالمستون - وزیر خارجه وقت انگلیس - نیز از یک سو یک افسر انگلیسی بنام پاتینجر (Eldred Pottinger) یا به قول محمدشاه بادمجان (!) را با مقدار زیادی پول به اردوی کامران میرزا در هرات فرستاده تا آنها

ص: 44

-
- 1- این آزار و چپاول و سرقت ها تا زمان ناصرالدین شاه ادامه داشت و او بالاخره سیف الملک وجیه الله میرزا پسر عضدالدوله - را مامور سرکوبی آنان کرد تا پس از چند ماه زد و خورد ترکمن ها شکست خوردند و تارومار شدند. (رک معیرالممالک دوستعلی خان؛ رجال عهد ناصری، ص 81)
 - 2- براثر ناخوشی ورم کلیه در دهم جمادی الثانی 1249، ق در سن 47 یا 48 سالگی (رک: روضه الصغای ناصری، ج 10، ص 63)
 - 3- رک سیاست گران دوره قاجار، ج 2، ص 66 قائم مقام این مکتوب را وقتی همراه محمد شاه به لشکرکشی به هرات ادامه میداد از مشهد به سید شفتی نوشت اصل نامه در تصرف خان ملک ساسانی بوده است.

را تجهیز کند و از دیگر سو مکنیل را مامور دفع الوقت و تضعیف ایرانیان کرد. این دفع الوقت حدود دو ماه طول کشید و این انگلیسی پرتدلیس با انواع حیل از قبیل؛ مخفیانه و با لباس مبدل به اردوی

ایرانیان، رفتن ایجاد گرانی و تفرقه در بازارها و اردوی ایرانیان جاسوسی از مذاکرات سیمونوویچ و

پادشاه و اطرافیان وقت کشی و معطلی در اردوی هرات و غیره زمام امور را از دست شاه ساده اندیش و وزیر درویش مآبش درآورد تا کشتی سربازان انگلیس بتواند در خلیج فارس لنگر بیندازد (1)

در مجموع میتوان برخی از دلایل این شکست را در اطاعت بی چون و چرای شاه از حاج میرزا آغاسی و فریب خوردن از وزیر مختار انگلیس - مستر مکنیل - خلاصه کرد مکنیل یک

اسکاتلندی جوان و زیرک تمام عیار انگلیسی بود که به عنوان دستیار جراح به هیات نمایندگی انگلستان در ایران به ریاست هنری ویلاک Henry Willock پیوست و به زودی توانست خود را در حل و فصل امور دیپلماتیک وارد کرده و متدرجاً ترقی کند و وزیر مختار مامور تهران گرداند دنیس

رایت (Denis Wright) او را قابلترین و بانفوذترین سفیران انگلیس در ایران در سراسر قرن نوزدهم میدانند (2) شاید راه یافتن او به سیاست از زمانی تسهیل گشت که پزشک خاص عباس میرزا

شد.

مکنیل در معرکه هرات به گفته ناسخ التواریخ دوبار و به روایت فارسنامه ناصری، سه بار

شاه جوان ایرانی و وزیر پیرش را فریفت و هر چند بار با اصرار اجازه خواست که برای ایجاد زمینه های تسلیم هراتیان و آشتی بین کامران میرزا و یارمحمدخان به اردوگاه یار محمد برود اما هر بار با وقت، کشی ایرانیان را در انتظار سوخت و حتی ده هزار تومان وجه نقد زر مسکوک از خود به خصم پرداخت و با پافشاری از آنها خواست قلاع خراب و لشکر منهزم خود را سریعاً بازسازی کنند. سپس دست خالی برمیگشت و اظهار تاسف می کرد. دست آخر مهدیخان قراپا این تدلیس و تلبیس وی را به شاه گزارش داد و محمدشاه را خشمگین و آشفته ساخت شاه مکنیل را از خود راند و از

ص: 45

1- رک تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19، ج 2، ص 23 421 و نیز سفرنامه چهار فصل، ص 564 به بعد و هم چنین ناسخ التواریخ، ج 2، صص 3-51

2- The English Amongst the persians, London, 1977, P.21 F. McNeill (McAlister) Memoir of the right Honorable sin Johr -2
McNeill, London, 1910 (به نقل از امانت، صص 11314)

لشکر نیز اخراج کرد (1) وزیر مختار مطرود و مغضوب نیز به سرعت به یکی دیگر از زیردستان انگلیسی به نام استرودات دستور داد به تهدید شاه و تقویت افغانها ادامه دهد و خود از این که در درون به هدفش کاملاً دست یافته بود شادمان به تهران آمد و از راه زنجان به آذربایجان رفت. او از زنجان نامه ای مشتمل بر 950 کلمه به سید شفتی در اصفهان نوشت. (2)

سید نیز جوابی دندان شکن در 2400 کلمه برایش فرستاد اما زمانی پاسخ مکنیل داده شد که سیاست او کارگر افتاده بود. سربازان انگلیسی در ماه ششم ژوئن 1838 م مطابق 1254 ق جزیره خارک را تصرف کرده بودند و شاه مجبور شد محاصره هرات را رها کند و برگردد چون با تجهیزاتی معادل پانصد غلام سپاهی (Sepoy) از مستعمره هند و دو توپ شش پاندی خارک را اشغال کرده بودند و دسترسی آنها به

هرات کاملاً ساده شده بود (3)

4

در کتاب مفصل بیان المفاخر اشارتی کوتاه به این مراسله رفته است (4) نامه و پاسخ حیاتی و

در عین حال فخیم است نیرنگ و دورنگی فرستاده انگلیس و در مقابل دل پاک و استوار و سلیم قاطعیت و آگاهی سید شفتی نیز از جای جای نامه پیداست سید» در علوم ادبیه نیز برخلاف بسیاری از فقها دست داشت و آن چه از نوشته های فارسی او در دست است منافی سبک نسبتاً پخته و منشیانه نامه نیست». (5) بعید مینماید که پاسخ این مراسله به قلم خود سید نباشد.

به هر حال این پیام پاسخ پیش از هر چیز مبین حشمت و نفوذ سید شفتی است که بخشی از آن میتواند ناشی از همان حساب باشد که فتحعلی شاه از عالمان دینی به ویژه سید شفتی میرد و قبلاً ذکری از آن به میان آمد فتحعلی شاه حتی در مقبره اختصاصی خویش در قم نیز دستور داده بود

ص: 46

1- سفرنامه چهار فصل، ص 590

2- او که میدانست شاه از این نامه آگاه میشود با این کار قصد داشت سید شفتی را به دخالت در سیاست محمد شاهی بکشد و او را از هرات بازدارد چون همه میدانستند که رابطه صدراعظم حاجی میرزا آغاسی با سید - به دلیل انتساب به تصوّف و بی اعتنائی حاجی به عالمان بزرگ - شکر آب است.

3- ع، امانت، پیشین، ص 139

4- بیان، المفاخر، ج 1 ص 89-188 این پیام و پاسخ در صفحات 39 - 128 سیاستگران 000، ج 2، آمده است محمود طلوعی نیز خلاصه و قسمتهایی از این نامه و پاسخ را آورده هفت پادشاه، ج 1، صص 96 - 286) تفصیل و تحلیل عالمانه آن در مقاله ع امانت نیز آورده شده است، پیشین، صص 51 - 111).

5- امانت پیشین ص 121 از نوشته های معروف او در ادبیات عرب، الحلیه اللامعه است که همان حواشی و تعلیقات بر کتاب سیوطی است. از آثار فارسی او نیز رساله مبسوط تحفه الابرار و همچنین رساله سوال و جواب است.

بر کتیبه‌هایی خدمات او را از زبان خویش نقر کنند و در یکی از جملات مفصل آن آورده در همه

، بلدان مساجد و مدارس و معابر برپای داشته متقیان مجتهد و مقتدیان متعبد عالمان مفید و طالبان

مستفید به ارشاد عباد در اصلاح معاش و معاد مستقر و به موونه، ایشان زیاده از یک کروور نیم میلیون تومان سکه زر یا 250 هزار لیره استرلینگ] مستمر داشتیم.» (1)

البته این ارادت و احترامی که خاقان به علما داشت میتواند تبعات نیز داشته باشد. از جمله مریدان جاهلی که حول این عالمان پناه گرفتند و چه کژرفتاریهای آشکاری که در این سایه امن و اغلب پوشیده از آنها مرتکب نشدند خود شاه نیز به خوبی متوجه این نکته بود چنان که تحویلدار

میگوید وقتی فتحعلی شاه با چهل عراده توپ و چهل هزار قشون برای دفع اشرار گوناگون به اصفهان، آمد مانند پاره‌های آتش از هر گروه چیزی میخواست از جمله؛ از اعیان و ملاها مقصر» (2)

به هر حال سید شفتی با کیاست و فطانت به دام مکنیل نیفتاد و فقط به پاسخ کتبی بسنده کرد و از دخالت مستقیم در جنگ هرات مانند حکم جهاددادن خودداری کرد. او قبلاً هم نشان داده بود که استقلال خود را در مقایسه با برخی از علمای دیگر در برابر حکومت حفظ میکند مثلاً مانند بعضی از آنها که در اردوی سلطانیه برای افتای جهاد علیه روسها شرکت کردند (3)، دخالت نکرد و یا

هم رتبه و صدیق معاصر خویش - حاجی کرباسی - نبود که علیه تراکمه فتوای جهاد دهد. هنوز علت دقیق مکاتبه وزیر مختار با سید روشن نیست اما برخی آن را بست نشستن امین الدوله که به رغم مؤلف بیان المفایر دوستار تمام عیار انگلیس بود - در خانه سید میدانند. (4) با همه احوال ظاهراً این اندازه که مکاتبه یاد شده محمدشاه را رنجانیده شکست هرات نیاز رده است چون در همان سال به سرعت میرزا حسین خان آجودان باشی را مامور کرد به دربارهای دول اتریش

فرانسه و انگلیس برود و از رفتار مکنیل و در حقیقت دولت انگلیس شکایت کند. او در ماده هفت شکایت نامه مفصل خویش به پالمرستون مینویسد

سر» کار سفرا و، ایلیچیان همیشه در همه دولتها با وزرا و امینان سرو کار داشته و سوال و

ص: 47

1- هفت پادشاه، ج 1، ص 193 ایضاً برای نگاهی به جزء جزء نشانه‌های شاه با برخی از عالمان به ویژه سید روابط رک:، الگار حامد؛ نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، صص 63104

2- جغرافیای اصفهان، ص 87

3- ناسخ التواریخ، ج 1، ص 358

4- ع امانت، پیشین، ص 119-20

جواب آنها با امان و اعیان . است کاغذ نوشتن دولت انگلیس به جناب فخرالاسلام، آقا سید محمد، باقر مجتهد به اصفهان چه مناسبت دارد؟! (1)

محمدشاه پس از این اقدام همراه اردوی مفصلی به اصفهان سفر کرد تا از جمله اغتشاشاتی را که غالباً در نتیجه رقابت و کشمکش سید شفتی با حکام اصفهان بود و به دست لوطیان اطراف

ایشان در میگرفت سرکوب کند اما ناکام ماند چون سربازانش در دیدار شفتی از اردوی شاه سر و دست او را بوسیدند پس به گفته تنکابنی زیاده از سی هزار تومان به آن جناب ضرر وارد آورد و با

بستگان او نهایت سوء سلوک را مسلوک داشت سپس منوچهرخان را به حکومت اصفهان فرستاد تا از قدرت او کاسته شود و هنگام مرگ سید هم کاسته شده بود . (2) به هر حال این پیام و پاسخ پیش از هر چیز مبین حشمت و نفوذ سید شفتی است که بخشی از آن میتواند ناشی از همان حساسی باشد که فتحعلی شاه از عالمان دینی و به ویژه سید شفتی میبرد و قبلاً ذکری از آن به بیان آمد چنین

صاحب دستگاہی که از سویی مانند رجال ، سیاسی وزیر مختار دولت ، بریتانیا به او نامه بنویسد و از دیگر سو عالمی جلیل القدر و مرجعی محبوب القلوب به شمار ، آید البته باید عده ای از شعرا و اهل ادب نیز او را ستایش نمایند و گرد او جمع . آیند این در حالی است که آن روز هر یک از رجال سیاسی و غیر سیاسی در اطراف خود عده ای از شعرا را گرد آورده بودند حتی برای امین الدوله نیز که به سید متوسل شد تذکره ای برایش مرتب کردند شامل اشعاری که در ستایش او سروده شده بود .

مضاف بر همه اینها سید مردی بود شعر دوست و فاضل پرور از این رو خرد خرد، عده ای از شعرای روزگار خود را به زیر بال و پر گرفت که شرح آن در مقدمه آمد او آنها را به نظم مناقب مصطفوی و مدایح مرتضوی امر کرد . (3) آنها نیز که مدایح آن بزرگوار را فی الحقیقه، مناقب ائمه اطهار (4) میدانستند سروده های خویش را نثار او می . کردند تا آنجا که برخی از آنها مانند وقایع نگاران همواره همراه او بودند مانند میرزا عبدالکریم سیما که پیوسته به نظم وقایع آن بزرگوار

مشغول بود .

ص: 48

1- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ج 2، صص 441-403 و نیز سفرنامه چهار فصل ص 438 و هم چنین ع امانت، پیشین، ص 146

2- رک شرح حال رجال ایران ج 2، ص 161

3- مآثر الباقیه، ص 91

4- پیشین، ص 257

جمع آمدن شعرا و مداحین گرد سید کم کم رشک برخی را برانگیخت و از این روزمزه هایی

را علیه او آواز دادند از جمله او را پشت سر محکوم کردند که دوست دارد ستایشش کنند (1) و هوای نفس او را برانگیخته که شعرا را پیرامون، خود گرد آورد در گوشه هایی از این تذکره آثار مجادله شدید و فازواره ای با یکی از مخالفین شاعر پروری سید و نیز مجاب کردن او و اقامه دلایلی چون «تأسی سید» در این کار به پیامبر (صلی الله علیه و اله) که حتی کعب بن زهیر مهدورالدم را نیز به خاطر قصیده ای بخشیده

و برد یمانی خود را به او صلّه داده دیده میشود. (2)

سید نیز بیتوجه به این زرمزه ها با پیروی از نیای، خود پیامبر (صلی الله علیه و اله) و مانند بزرگان و والیان شعرا را زیر سایه تامین و حمایت خود میگرفت و آنان را به اشکال گوناگون می نواخت و این را منافی تشرّع و تعصب دینی نمیدانست اما بنا بر نقل منابع تا آخر عمر نیز خُلق ممدوحین را پیدا نکرد و

همواره از زاهدترین بندگان بود

اختیار - پسر شهاب ترشیزی - وقتی میخواهد تشرّع سید را به گونه ای، شاعرانه بیان کند

میگوید هنگام شام، بر افق، از شرم ننگرد *** کو را چرا شباهت صهبای احمر است؟

به هر حال چنین نوازش هایی بود که موجب تشویق شاعران و ادیبان میگشت و فرزاندگانی چون سروش اصفهانی در زیر سایه او به آفرینش ادبی، خود دست یافتند که در جای خود به آن اشارت می.رود برخی دیگر نیز مانند صفا - کاتب تذکره - بودند که از او جوانی زیر چتر سید بود و

به شغل ترسل و نامه نگاری، سید مشغول و سید تمام مایحتاج و لوازم زندگی را به اضافه یک خانه ه و یک، همسر برایش فراهم ساخت. (3)

نمونه دیگر سید محمد علی حربا بود که در نتیجه ازدواج و عیالواری دیونی سنگین پدید آورده بود و سید همه را پرداخت (4) و یا در یازده ای هندی را تکفل کرد و بعد هزینه سنگین سفر هند او به همراه خانواده اش را پرداخت (5) از این رو برخی از صاحب منصبان حکومت نیز که از سیاست و

ص: 49

1- البته سید پیش از تألیف تذکره هم مخالف داشت بعید نمینماید ریشه برخی از این اشکال تراشی ها از سوی آنان بوده باشد از جمله شیخ محمد رفیع

گیلانی و حاج زین العابدین شیروانی

2- مآثر الباقریه، ص 170

3- پیشین، ص 94

4- پیشین، ص 184

5- پیشین، ص 104

حکم رانی ملول گشته بودند و آن را گناه میدانستند زیر این، سایبان پناه گرفتند مانند «عبدالرزاق متخلص به، گوهر که در آغاز در مناصب حکومتی بود و سپس به مدایح سید روی آورده، تدارک آن

سینات بدینگونه حسنت کرده یک بار برای یک رباعی موازی چهارصد تومان انعام گرفت و جمیع ما یحتاج و مسکن و خورد و خوراکش تامین شد (1)

در یکی دیگر از این وجوه به ظاهر ناهمگون در وجود سید همین علاقه مندی به شعر و شاعران آن روزگار است که بسیاری از آنها اگر صوفی مشرب، نبودند تمایلات به تصوّف عمدتاً در آثار آنها به چشم میخورد البته از قرائن پیداست که این گرایش ها را قویاً از سید پنهان میکردند اما احکام

ضد صوفیگری صادره از، سید به، تقریب از عموم مخالفت های مراجع معاصرش شدیدتر بود برای، نمونه دو حکم از آنها را به نثر سید ذکر میکنیم برای نخستین بار اصل این حکم ها از روی نسخه خطی رساله سوال و جواب که در سال 1247 قمری کاتب آقا محمدخلیل آن را نوشته است اینجا میآید (2) حکم نخست راجع به حاج زین العابدین شیروانی ملقب به مست علی شاه است: بر قاطبه اهل ایمان از امت پیغمبر آخرالزمان و شیعیان ائمه انام - علیه آلاف التحية والسلام - مخفی و مستور نماند که حاجی زین العابدین شیروانی از حزب شیطان و معاند طریقه طیبه پیغمبر انس و جان است بر قاطبه مسلمانان و کافه اهل ایمان که خائف از مؤاخذه موقوف حساب

باشند لازم است احتراز و اجتناب از این خبیث بیایمان نموده دین سعید و شریف خود را از خباثت و مضرت این رانده درگاه اله و معاند شریعت مطهره فخر انبیاء محافظت نماید بلکه در هر بلدی که این شقی بدبخت منزل، نماید بر کافه اهل آن بلد لازم است که این معلون را از آن بلد اخراج

نموده...الخ) (3)

البته یر بعید نیست این مخالفت ها بیشتر با تصوّف پوست های و صوری صورت میگرفته است. چون تمایل سید به یکی از عارفان بی کشکول و تبرزین زمان - درویش حسن کافی نجف آبادی مشهور به شاه کافی - را نیز برخی از منابع یاد کردهاند که از سنن صوری درویشی، فقط به «لباس موافق اموات یعنی جامه سراسر سپید بسنده کرده بود و سید و برخی دیگر از عالمان بزرگ زمان

ص: 50

1- پیشین، ص 176

2- با سپاس از جناب آقای سید مهدی شفتی برای در اختیار گذاردن آن

3- رساله سوال و جواب نسخه خطی سواد، الحکم آخر کتاب در باب خاتمة فی المتفرقات، بدون شماره صفحه

مانند شیخ محمد تقی نجفی مسجد شاهی - گاهگاه به دیدارش در نجف آباد می رفتند. (1) چنان که آشکار، است همه شعرا سید را چون ممدوحان، دیگر تنها به دلیل اخذ صله نمی ستودند بل شاید این

دو بیت عندلیب کاشی در پایان چکام هاش - خطاب به سید گویای تعلیل اینگونه مدح باشد :

سخن سنجان به امید عطا آرند گر مدحت *** من از آن مدحت آوردم که گردد زیور دیوان

دگر چشم عطایش چیست از مدحت، کسی کآمد *** زهر بیتیش بیته ساخته در روضه رضوان (2)

اجمالاً وجوه متضاد و شگفت انگیز خوی، سید از همین اشعار به جا مانده پیداست. چنانکه

سروش گفته :

معجز عیسی و موسی هر دو اندر کلک تو *** گاه جان بخشد به مردم گاه باشد جان ستان (3)

عالمی، غریب تظلم بدو میبرد که :

کلبه ای بود و بسی سال در او بردم رنج *** حالیا ظالم معلون صفتی غضب نمود. (4)

باری آفتاب وجود سید شاعر، پرور، مرجع زاهد و سیاستمدار در سال 1260 هـ. ق به بیگاه

گرایید و در هشتاد و پنجمین سال، عمر روی در نقاب خاک کشید

ص: 51

1- رک، جناب میر سید علی رجال و مشاهیر، اصفهان ذیل درویش حسن کافی

2- مآثر الباقیه، ص 221

3- پیشین، ص 205

4- پیشین، ص 86

تذکره مآثر الباقريه

اشاره

ص: 53

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منت خدای را - جلّت کلمته - که گوهر بشری را به افاقت آب و رنگ نفس ناطقه گرانبهای داد و به جوهر نطق از سایر، ممکنات، پایه برتر نهاد جواهر کلام را که لالی بحر وحدانیت و یواقیت

کان فردانیت، است به توسط، انبیا، واسطه وصول لطف ازل و حصول فیض لم یزل، ساخت و بدین شایستگی شموع محفل بشری را به پروانه و لقد کرنا بنی آدم» نواخت.

فَحَمْدًا لَهُ تَمَحُّدًا لَهُ *** عَلَيَّ مَا كَسَانَا رِذَاءُ الْكُرْمِ

و شُكْرًا لَهُ ثُمَّ شُكْرًا لَهُ *** عَلَيَّ مَا هَدَانَا لِشُكْرِ النَّعْمِ

گواه شرافت سخن بر، ماسواه همین بس که جناب ختمی مآب سید، لولاک پیرایه سمک و سماک

مایه ایجاد آب و خاک بیت

مُحَمَّدٍ كَازِلٍ تَابِدُ هِرْجِه هَسْت *** بِه نَامَ هَمَايُونِ اَوْ نَقْشِ بَسْت 2

که سید و سرور انبیا و اجل و اشرف رسل، است به ترغیم (1) انوف فصحای مشرکین و تعفیر حدود بلغای منکرین دین، مبین به کلام اعجاز، نظامش اختصاص دادند که در جنب طراوتش گلستان، خلیل خاربنی (2) درهم، شکسته و با مهابت خامه تحریرش ثعبان، موسوی خراطینی فسرده نماید با دستگاهش اساس سلیمانی نقشی بر آب است و در خدای شناسیش ید بیضا چون کرمک شب تاب پیش. آفتاب با درسش تدریس ادريس مدروس و با اثرش دم عیسوی، نفس افسوس (3) شعر:

عَلَيْهِ سَلَامُ اللَّهِ مَ - اَفَ - اِح عِبِهَر *** وَ مَا نَاَح قُمْرِي ، عَلَيَّ الشَّجَرَاتِ

وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ عِزَّتِهِ الطَّاهِرِينَ ، سَيِّمَا ابْنَ عَمِّهِ الَّذِي تَرَعَّرَعْتُ بِيَانِهِ الْبُلْغَاءُ وَ تَرَعَّرَعْتُ

بِكَلَامِهِ الْاَرْضِ كَالسَّمَاءِ

گرچه مرا نیست محل قبول *** دست من و دامن آل رسول 3

ص: 55

1- به رغم

2- خاری

3- افسوس است

چون در طی ستایش الهی و درود بر جناب ختمی، پناهی شرافت سخن بر ما سواه و مزیت

کلام بر ما عده تمهید، یافت بر اصحاب فطانت که روی سخن در ایشان، است، پوشیده نخواهد بود که هر سخن که از ایجاز مخمل و اطناب ممل و تنافر کلمات خالی، باشد خاصه کلام مسجع مقفی که آن را شعر، خوانند از انواع کلام آیین و نزد طباع سلیمه و خُلُق، مستقیمه، مستحسن است، چنانکه

زینت افزای اریکه رسالت و زیباییخش و ساده خاتمیت را طبع، مبارک به استماع اشعار فصیحی بلاغت شعار و اصغای منظومات بلغای فصاحت دثار مشعوف همی بود و شعرا را حکم به نظم مآثر و بزرگواری و ستایش ذات کامل الصفات، مبارکش همی فرمود و از آن دست ابر مثال دریا، نوال به صلوات گرانمایه شعر (1)

لَهُ هِمَمٌ لَا مَنْتَهَا لِكِبَارِهَا *** وَ هِمَّتُهُ الصُّغْرَى أَجَلٌ مِنَ الدَّهْرِ (2)

لَهُ رَاحَةٌ لَوْ أَنَّ مَعْشَرَ جُودِهَا *** عَلَى الْبِرِّكَانِ الْبِرَانِدَى مِنَ الْبَحْرِ

معزز و قامت قابلیتشان را به طراز خلایع، فاخره مطرز همی، نمود و جمعی از اسانید فصحا و صنایید، بلغا که بعضی از آنها مثل لبید و فرزدق و کعب بن زهیر از جمله صاحبان سبعة (3) معلقه، که سپهر فصاحت را سیاره سبع بودند و حسان بن ثابت و غیرهم هم (4) در سلک خدام سعادت فرجام آن آستان ملایک، پاسبان انتظام، داشتند و لویای بلاغت در مناقب آن بزرگواری می افراشتند بلکه مقالات

خود را به، مناقبش موشح می. داشتند چنانکه حسان گوید شعر

مَا إِنْ مِدْحَةٌ مُحَمَّدًا بِمَقَالَتِي *** لَكِنْ مِدْحَةٌ مَقَالَتِي بِمُحَمَّدٍ

اگر به مدح و ثنا هرکسی ستوده شود *** تو آن کسی که ستوده به توست مدح و ثنا

سبب (5) تالیف کتاب

به عهد دولت، خسرو به روز حشمت دارا *** که خار گلبن سوری و خاک عنبر سارا

جفا و جور ز دادش دوان به سایه آهو *** نیاز و، آرزو جودش نوان به بنگه عنقا

به گلستان جمالش بهشت مجمره گردان *** به آستان جلالش سپهر ناصیه فرسا

کفایت و کف رادش چورنگ سوری و لاله *** مکارم و دل پاکش چوبوی (6) عنبر سارا

ص: 56

1- نظم

2- (ندارد)

3- (ندارد)

4- (ندارد)

5- هنگام

6- بوی و

چو او به درخ، سیاوش هزار شیر دلاور *** چو او به گاه فریدون هزار شید دلارا

چو آسمان و، درخ آسمان و حسرت دربان *** چو آفتاب و (1) رخس آفتاب و حیرت حربا

ز، آسگون چو سرایی ز آستینش، سخن گو *** به آسمان چو، گرایی به آستانش جبین سا

به یک اشارت، گنجور دود بحر به کیوان *** به یک اجازت، خازن غبار کان به ثریا

هُوَ السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ وَالْخَاقَانُ الْأَكْرَمُ مَلِكُ مَلُوكِ عَالِمٍ صَاحِبُ قُرْآنِ الْأَنْخَمِ مَرْجِعُ السَّلَاطِينِ مَلْجَأُ الْخَوَاقِينِ فَهَرَمَانُ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ (2)
، السُّلْطَانُ ابْنُ السُّلْطَانِ السُّلْطَانِ ابْنِ السُّلْطَانِ الْخَاقَانُ ابْنِ الْخَاقَانِ ابْنِ الْخَاقَانِ ابُولْفَتْحِ وَالطُّفْرِ ، فَتَحَعْلَى شَاهُ قَاجَارِ (3)

هُوَ الْمَلِكُ الْمَسْئُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ *** وَفِي لُزْبَاتِ الدَّهْرِ انْدَى مِنَ الْقَطْرِ

لَا نَ مَسَّ عُوْدًا بِأَيْسَاءِ بَيْمِينِهِ *** يَعُوْدُ إِلَى مَا كَانَ فِي الْوَرِقِ الْخَضْرِ

*** (4)

فَلَمْ يَخُلْ مَنْ نَصَرَ لَهُ مَنْ لَهُ يَدٌ *** وَ لَمْ يَخُلْ مَنْ شَكَرَ لَهُ مَنْ لَهُ فَمٌ

وَ لَمْ يَخُلْ مَنْ أَلْقَاهُ عُوْدٌ مِنْبَرٍ *** وَ لَمْ يَخُلْ دِينَارٌ وَ لَمْ يَخُلْ دَرْهَمٌ (5)

که به اقبال، همایونش و سادہ شریعت غرّا و اریکه ملت، بیضا مزین است به قدوم سعادت

لزوم شعاع آفتابِ فلک رسالت و پرتو ماه سپهر، امامت شمعِ محفلِ دودمانِ مصطفوی، نهال ریاضِ ذراری، مرتضوی یگانه گوهر بحر علم و کمال بلند
اخترِ آسمانِ مجد و اقبال، خلاصه نفس و آفاق، جانشین نبی به استحقاق کاشف حقایق، ایمان عالم دقایق ایقان غوث الاسلام و المسلمین عون الایمان و
المؤمنین پیشوای دین مبین حجة الله على الأرضِ أجمعین، علامة العلماء الموحدين، استاد الفقهاء و المجتهدين،

قدوة، الأیام، مقتدی الأنام شمسِ فلک السعادة و السیاده مرکز دایرة الإفاضة و الإفادة السید السند العالم العادل الكامل البازل أبوالمفاخر و المآثر، حاجی
(6) سید محمد باقر الموسوی الحسینی

هُوَ الشَّمْسُ مِنْ أَى الْبِلَادِ رَأَيْتَهُ *** هُوَ الْبَحْرُ مِنْ أَى النُّوْحَى أَيْتَهُ

ص: 57

1- (ندارد)

2- عَلَى الْأَرْضِينَ

3- اضافی دارد: خُلِدَ اللَّهُ مُلْكُهُ وَ سُلْطَانِهِ مَا تُعَاقِبُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ تَرَادِفُ الْأَعْوَامِ وَ الْأَعْوَارِ .

4- ایضاً

5- (اضافی دارد) لِيَمْطُرَ يَوْمَ الْجُودِ مِنْ كَفِّهِ التَّنْدَى وَ يَقَطُرُ يَوْمَ الْبَأْسِ مِنْ سَيْفِهِ الدَّمَّ

6- (ندارد)

بر علمای متبحرین و فقهای متدبّرین این نکته پوشیده نیست که از ابتدای زمان غیبت و افتتاح هنگام، حیرت الی یومنا هذا که قریب به هزار سال جلالی است در هیچ عهدی از عهود، ماضیه و هیچ قرنی از قرون سالفه بسط بساط شریعت و نشر اخبار و سنت نبوی که در این زمان به واسطه اهتمامات، جنابش در جمیع اقطار جهان و بلاد و امصار مسلمانان وقوع یافته نبوده و در هیچ عصری از اعصار هیچ یک از مجتهدین جامع شرایط اینگونه سعی در قوام ملت بیضا و نظام

شریعت غرا نفرموده

ابر افادتش که عالمگیر، است بر کشتزار شریعت، احمدی چنان قطره ای بارآمد که خضارتش تا مختتم اعصار برقرار خواهد بود و نسیم افاضتش که از مهب جنان، است ریاض مذهب جعفری را چنان خرمی بخشود که تا منقرض، ادوار به طراوتش خواهد افزود.

شعر:

فَلَيْسَ سَبِيحُهُ لِلدِّينِ وَاقِ *** وَ لَيْسَ نَظِيرُهُ لِلشَّرْعِ حَامٌّ

فَقَدَرَ الْعِلْمُ مِنْهُ فِي اِزْتِمَاعِ *** وَ أَمَرَ الشَّرْعُ مِنْهُ فِي اِنْتِظَامِ

وَ نُورُ الْعَدْلِ مِنْهُ فِي اِزْدِيَادِ *** وَ نَعْرُ الْفَضْلِ مِنْهُ فِي اِبْتِسَامِ

چون سپاس داری این نعمت، عظما بر هر فرقه واجب است و شکرگزاری این عطیت کبرا بر، هر کس، لازم، خاصه طبقه علما و طایفه شعرا را که به اقتضای ارادت و اقتضای، شریعت به مراسم شکر و سپاس اقدام و اهتمام نمایند بناء علیه شعرای طلیق اللسان و فصحای رشیق البیان از عراقین و خراسان و فارس و آذربایجان از هر مرز و بوم هند (1) و روم از عرب و عجم و ترک و دیلم

که هر یک در طلاقت لسان و رشاقّت بیان و رسوم فصاحت و فنون، بلاغت در لغات تازی و دری ثانی اعشی و جریر و تالی انوری و ظهورند به سنت سنّیه شعرای مدحت سرای حضرت رسالت اقتفا کرده جنابش را به قصاید غزا و مدایح بیضا ستوده مطایای نیازمندی را به

عطایای (2) « لَا يَحْمَلُ عَطَايَاهُمْ إِلَّا مَطَايَاهُمْ 12 » گرانبار نموده اند. بیت :

امل ز جود تو بگریخته است وز پی او *** جمازه کرمت می دود گسسته مهار

شعر:

فَاصْتُ اِيَادِ مِنْ يَدَيْهِ عَلَي الْوَرَى *** فَيَضًا كَفِيضَ الْمُزْنِ بِالْاِكْفَاءِ 13

ص: 58

1- حتی هند

2- اضافی دارد که همم لا منتهی لکبارها و هدایای

و ما خُلِقَتْ الا بَجُودِ اَكْفُهُ *** و اقلامه الا لفيض المواهب

و اوراق آن (1) مدایح که با آطباق جواهر برابر است چون حواس کاتب پریشان و متفرق و

هبوب ریاح حوادث در آنها متطرق بود.

حقیر کثیر التقصیر، محمد علی بن محمد الطباطبایی (2)، 15 که پیوسته از سقاتِ عنایاتش جرعه گیر و ذره آسا از آفتاب، الطافش مستتیر، است از جناب مستطابش مستدعی و مقرون به قبول و، تمنایش به، حصول موصول، آمد که آن فراید جراید ملاحظت و لالی اصداغ فصاحت که اکنون لولو منشور، کنایتی از آن، است به نظم آنها پردازد و مجموعه ای از آن جواهر منظومه سازد.

حسب الاشارة لازم البشاره به جمع آنها پرداخت و به مآثر الباقری هاشم) موسوم ساخت چون تقدیم اسامی حکما و فضلا - تعظیماً لشأنهم - لازم بود به رعایت حروف تهجی، 16 چون دیگر تذکره ها متعذر، آمد و عذر، کاتب در پریشان، نگاری نزد مترسلین، (3) به عذر بدتر از گناه اشبه و عدم

- ربطش معذرتی موجه است شعر

عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ تَوَكَّلِي *** وَ بِالْخُمْسِ مِنْ آلِ الْعَبَاءِ تَوَسَّلِي

(4) فهرست اسامی و تخلص شعرای مدحت سرای جناب مستطاب مقتدی الانام - دام بقائه:

نوری، فدا، بحری، نیاز، همدم، کافی، شکیب آقا سید، یوسف، حامد محیط، صفا، نواب، میرزا عبدالوهاب، مایل، فنا ملا، عبدالکریم، حیرت، مجذوب رضا، سودایی زرگر، ثاقب جوهری ضیا، موسی، بیک سیما، نشاطی قانع (محمدقاسم)، فکاری، رونق، قانع (ملا محمد مسکین،

فرهنگ، شحنه، ناطق، گوهر، قابل، بقا حربا، حکیم، مشرب، فایض سروش عندلیب 17، اختیار فهرست اسامی و تخلص شعرای مدحت سرای مسجد مقدس جناب مستطاب مقتدی الانام - دام

بقائه :

نوری - طلعت - مسکین - بقا - آتش - سیما - مطرب - ملا عبدالوهاب - وصال

ص: 59

1- (ندارد)

2- الطباطبایی الزواره ای

3- مترسلین عصر

4- از اینجا تا آخر همین صفحه را ندارد

هُوَ بُرْهَانُ الْعِلْمِ وَ سُلْطَانُ الْحِكْمِ ، افلاطون الزَّمانِ ارسطاطاليس الدَّورانَ ، عَلِيُّ بْنُ سُلَيْمَانَ الطَّبْرِيُّ النُّورِي ، اَعْلَمُ عِلْمَايِ رَبَّانِي (1) و اعرف عرفای سبحانی است تجلیات انوار ضمیرش، مشرق اشراق، است و خورشید، خاطرش نوربخش انفس و آفاق.

نخستین حکیمی است که عقاید شرعیه را با قواعد حکمیه تطبیق داده و ابواب کنوز معارف حقیقت را به مفاتیح شریعت گشاده است اکابر موحدین دهرش گوشه گیر مجلس افادت شد و اعظام متالیهین، عصرش خوشه چین خرمن افاضت.

بالجمله جلالت قدر و علو رتبت و سمو فطرت و رفعت شان و شرافت مکان و سماحت ذات

و کمال صفات، جنبش از آن زیاده است که شرمه ای از آن در طی سطری، آرم یا از آن بحر حکمت در این سفینه شطری نگارم

ولی به مضمون « مَا لَا يَدْرُكُ كُلُّهُ لَا يَتْرُكُ » « کله » از محامد ذات کامل الصفاتش به همین قدر اکتفا رفت که مشت نشانه خروار و غرفه (2) ، نمونه بحار است؛ چنانکه پیوسته جواهر منوره ای از آن محیط، حکمت، آویزه گوش روزگار است.

گاهی به مقتضای وزن جلی و قریحه، طبیعی لالی منظومه ای نیز از آن قاموس معرفت، مرسله گردن ایام و سوار ساعد اعوام میگردد و همواره آن لالی منظومه را به مناقب ذراری سپهر، امامت خاصه آفتاب فلک ولایت (علیه السلام)، موشح می، آرند و به رباعیات فصیحه که ارکان اربعه بنیان

بلاغت است منتظم میدارند

در این اوان شرافتنشان که پیشکاران دارالشرع مطاع لازم الاتباع، حسب الاذن سرکار

شرایع، مدار قدوه، الایام مقتدی الانام به دستیاری معماران سنمار پیشه و مهندسان مجسطی اندیشه مدرس حرم اساس گردون کریاس بر مقرّ ادريس و بیت الشرف برجیس برتری دادند و از مسجد

ص: 60

1- زَمَانُ

2- قطره

اقصی و سدره المنتهی پایه بالاتر نهادند و مخزنی از اسرار شریعت بنا نمودند و ابواب فقاہت بر روی طالبان علوم دینیہ، گشودند شعرای فصاحت شعار و فضیلتی بلاغت دثار در توصیف آن بنا، قصاید غرا گفتند و لالی مدایح به مثقب اندیشہ سفتند.

حکیم مشارالیه، (1) به مقتضای رعایت قانون شریعت مقدّسه و وقایت ملت مطهره این رباعی

را نظم داده، (2) حسب المیلش بر کتاب آن ذات البروج عالم علوم دینیہ ثوابت آسا، ثبت افتاد:

این کاخ، خجسته مطلع انوار است *** سری است در آن که مخزن اسرار است

برجیس در او خادم و ادیس جلیس *** چون مدرس خاص زبده اخیار است

ص: 61

1- معظم الیه

2- به نظم آورده

و هو محمد سعید بن محمد مهدی الحسینی (1). الاردستانی از اجله سادات خجسته عادات بلکه آعزّ و اشرف جمیع طوایف سادات. است جنابش از احفاد امجاد حکیم الملک 22 که بانی مدرسه نیم آورد و مدرسه کاسه گران که از مدارس مشهوره، اصفهانند بوده .

آبا و اجداد، کرامش همگی از اشراف و مایه افتخار اسلافند (2)

در ربیعان شباب و عنفوان جوانی در اصفهان خلدنشان - صانها الله عن الحدّان - به جدّی لایق و جهدی، فایق با ذکایی که در اضافتش ریح عاصف، زمینگیر، است و برق خاطف در زنجیر به کسب کمالات و تحصیل علوم، پرداخته به مقتضای استعداد اصلی و میل جبلی در اندک زمانی سرآمد فضلالی عصر و سردفتر جراید علمای دهر، آمده به مراتب عالیای علوم (3) رسمیه و مدارج قصوای فنون عقلیه و نقلیه ترقی یافت و به واسطه طبع سلیم و سلیقه مستقیم در بهار عمر شریفش از گلستان خاطر خرم و ریاض ضمیر حضرت توام ازهار اشعار متین و انوار ابیات رنگین، به نوعی شکفتن گرفت که آینه خانه دل و دیده اولوالابصار رشک نگارستان چین و صحف انگلیون 23 شد.

اگرچه شاعری دون مرتبه فضایل ایشان است و عبارت مترسلین عصر که شاعر فضلا

«فاضل شعر است» در توصیفش بسی پریشان ولی به شرط سلامت طبع و استقامت سلیقه گاهی با کواعب جنان ضمیرش ملاعبت (4) و مزاولتی (5) و با غزالان ختن،

خاطرش مغزالتی (6) واقع (7) و به کرشمه دل آویز ابکار افکارش جهانی، شیفته و به غمزه های جان افروز لعبتان فرخار طبع نادره

ص: 62

1- الحسنی الحسینی

2- اخلافند

3- هنر و علوم

4- مغزالتی

5- (ندارد)

6- مزاولتی

7- واسع

زایش عالمی فریفته دارد.

الحق، معانی بدیعه طرازد و به مضامین دیگران نپردازد، بلی آن را که گنج شایگان است جواهر، رایگان به قلب ناسره این و آتش چه اشارت است و به غث و سمین عمرو و زیدش چه استعارت و سال هاست که سر کار شریعت (1) مدار مقتدی الانام را نظر به شرط لیاقت، با ایشان، کمال 1 رافت و نهایت عنایت، است و هنگام تدریس در مدرس 24 حرم تاسیس، که ادیسیش در استفادت و برجیسیش در کسب سعادت است و لمعه ضمیر آفتاب نظیر، جنابش در اشاعه شعاع شرایع مطلع الانوار، است و معالم 25 خاطر دریا، ذخایرش در اهدای هدایای هدایت تحفه ابرار 26 ایشان را همواره در تلویح دلایل شرعی و تنقیح مسائل فرعیّه مخاطب به خطابات عنایت آیات میسازند، و ایشان نیز سامعه را درج آن جواهر شاهوار و صدف آن لالی آبدار، نموده در تنظیم و تنضید آنها، به

اجوبه لایقه میپردازند.

سپاسداری این دولت و شکرگزاری این نعمت را هنگام تعطیل درس و تعویق مطالعه علوم به نظم مدایح، جنابش قصیده ای که بیت القصیده فصاحت یا قطعه ای که واسطه العقده بلاغت باشد، مشهود آرند و بر و دوش دهر را به آن جواهر و لالی مزین. دارند از جمله این قصیده فریده است

هر که فیض خدمت را همچو من دریافته *** تشنه ای ماند که آب از حوض کوثر یافته

مشری را حرف اخلاص تو نقش خاتم است *** گر جا بر این فیروزه منبر یافته

عالم حکم خداوندی و خود نبود عجب *** گر پیمبر یمبر زاده را (2) ارث پیمبر یافته

یافته حصن ستم از قوت ارشاد تو *** آن چه از آقای قنبر حصن خیر یافته

خامه ات بر نقش بدعتها خط بطلان کشید *** گویا این یادگار از کلک حیدر یافته

ص: 63

1- شرایع

2- زاده ای

آن، کبوتر کآشیانش بام قصر قدر توست *** بیضه خورشید را پوشیده در پریافته
بانگ ناقوس کلیسا شاید از ارشاد خویش *** بشنوی تبدیل ب----ر الل-----ه اکبر یافته
دیده شخص، قضا در زیر چرخ قدر تو *** عرش را سطح محدب بر مقعر یافته
از پی گنجایش خود پادشاه جاه تو *** با همه وسعت دو عالم را محقر یافته
عقل هرکس را که اندر ظل تقلید تو دید *** ایمنش از آفتابِ روز محشر یافته
آن که بر آینه، دل نبودش رنگ نفاق *** خشت کاختم همچو مرآت سکندر یافته
ر مه چشم امید خلق یعنی سیم و زر *** چشم احسان تو با خاکش ب-راب-ر یافته
جوهر نفس، تو در آیین جدّت، مصطفی *** زینت اخلاص، سلمان زهد بوذر یافته
نخله قدرت که دارد برگ و بار زهد و علم *** صد رهش دهقان چرخ از سدره برتر یافته
مدرست چرخ است و ذات، مهر و اتباع نجوم *** نی از، اینها رشک چرخ و مهر و اختر یافته
خلق را محتاج ذات یافته، عقل سلیم *** آن چنان کاعراض را محتاج جوهر یافته
تشنه فیضی که لب بنهاد بر خاک درت *** کام خشک خود ز آب زندگی، ت--ر یافته

طبع من گر مدحت ذات مکرر می کند *** دور نبود، فیض از این معنی مکرر یافته

زاده، طبعم به امید قبولت سال هاست *** جا به دوش دایه و دامان مادر یافته

این نه برق و آن مطر کز رشک و شرم دست تو *** ابر خود را گه در آب و گه در آذر یافته (1)

عود باید سوختش از بهر عطر مجلسست *** آسمان کز مهر و انجم، عود و معجم یافته

ای جنابی کز پی کسب شرف بر پای تو *** آن سری زبید که زیب از تاج و افسر یافته

اندرین وادی ک-ه م-ا گم گشتگانش رهروای-م *** ره به مقصد برد هر کس چون تورهبر یافته

هر که را دیدم که دارد معرفت آن از تو بود *** ماه آری روشنی از مهر انور یافته

تاعطارد را همی گویند اصحاب نجوم؛ *** در فلک خود خانه از برج دو پیکر یافته

خانه فضل تو باد آباد کآنجا اهل دل (2) *** حلقه حلقه جای خود چون حلقه بر در یافته

قصیده (3)

ای همایون، کاخ یزدان تا که عالم آفرید *** در جهان، شبهت نه چشمی دیدنه گوشه شنید

هم قدر اندر، زمینت، عنبر سارا سرشت *** هم قضا اندر، هوایت، مشک اذفر آفرید

ص: 65

1- (این بیت را ندارد)

2- فضل

3- در وصف مدرس مقدّس

از نهال، علم در تو غنچه‌ها خواهد شکفت *** وز سحابِ فیض بر تو قطره‌ها خواهد چکید
در جنان بهر، ستونت نخلها خواهد شکست *** در بهشت از بهر، فرشت پرده‌ها خواهد درید
در تو هرگز ره نیابد عنکبوتِ آفتاب *** گرچه از خط شعاعی، تار بر عالم تنید
تابه جای خشت زر برداردش بنای تو *** چرخ تا روز ابد خورشید را خواهد کشید
هم مداد و هم ورق، بایست تا همچون منی *** نقش وصفت را تواند بر رخ دفتر کشید
طره لیلای شب از میل آن آمد سیاه *** عارضِ عذرای صبح از شوق این آمد سپید
قافله در قافله سوی تو ارباب رجا *** طایفه در طایفه اندر تو اصحاب امید
آسمان یک مشتری دارد که سعد اکبر است *** در تو صد برجیس هر یک اسعدندی زان سعید
خاصه ز آنان چند تن کاندر وثاق فضلشان *** اهل، دانش یکسره زانو زنند و مستفید
بر سپهرت فخرها، باید که اندر عرصه ات *** جای دارد آن که او را ایزد از عالم گزید
جامه ای بر قد، جاهش خواست خیاط قصا *** اطلس عرش برین بر قامت عالم برید
از ازل گ-نجینه اسرار را بستند در *** پس به دست رای پاک او سپردندش کلید

هم رود بر آسمان ز آه سحرگاهش پیک *** هم به سوبش آید از الهام ربانی، برید
کسی خود را چو او داند زهی نادانی است *** نخل خرما فرق ها دارد بلی با شاخ بید
با عصای لطف، او عدل ضعیف از جای جست *** وز کمند قهر او ظلم قوی پیکر خمید
مادر ایام زین پس زاید ار طفل ستم *** از سر پستان مادر شیر نتواند مکید
نبض اهل معرفت جنبد ز روح علم او *** تا که از قلب و کبد رویند شریان و ورید
یم اجتهادش غنچه ایمان شکفت *** از نسیم ز آفتاب التفاتش صبح آگاهی دمید
جان از تن کرده آهنگ سفر، باز ایستد *** از مسیح الغرض چون این بنا آمد تمام از حکم او
یح التفات او آگ-----ر آی-----د ن-----وید *** وز پی تاریخ بودی هر طرف گفت و شنید
کلک مشکین، فدا از بهر تاریخش نوشت *** مدرس ادیس را اینک شبیه آمد «پدید (1244)»
تابه درگاه شهنشاه جهان آیند خلق *** از برای تهنیت هر بامداد روز عید
تهنیت گاه خلاق باد این عالی بنا *** در حریم آستانش جای احرار و عبید
در کف گندآور، گلشن، به قصد خصم او *** هم بود از سبزه، خنجر هم ز غنچه برگ بید
این قطعه را به تقاضای خانه مصدر به مدایح، جنابش نظم، داده و ابواب بیوت معانی گشاده

است و از آنجا که مدایح آن، جناب فی الحقیقه مناقب ائمه اطهار است و رجوع این حقیقت به، اصل مستغنی از اظهار بناء علی هذا به مضمون:

« مَنْ أُنْشِدَ أَيُّهَا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ » قصور، جنانش مهیاست و عیش جاودانش، مهنا و فایده دنیوی این که حَسْبُ التَّمْنَى ایشان از آن دست کرم گستر که خاک و زر در پیشش برابر است اشاره لازم البشاره ظهور یافت که خدام سعادت فرجام در

حوالی بیوتات مجمع السعادات، خود که اکنون دارالشرع، جهان و مدار علیه ایران و توران است خانه ای در کمال آراستگی که گنجایش قیمت، آن سیصد تومان در این جزء (1) زمان است خریده، به

انعام ایشان مقرر. داشتند و هی هذه تقاضایی :

قطعه (2)

ای جهان علم کاندلر طاعت پروردگار *** بر زمین سایی، جبین همچون فلک در آسمان

مقتدای خلقی اما بر تو این نام آمده *** همچو بر عیسی طیب و همچو بر موسی شبان

این دل آزرده ما می برد از فیض تو *** لذتی آن سان که صفاوی مزاج از ناردان

قدر تو باغی است کاندلر عرصه آن آفتاب *** بیضه مرغ شباهنگی است نزد باغبان

طایر، خور تا ابد بایستیش پرواز کرد *** خواهد آر بر دوحه قدر تو بندد آشیان

بر زیانت شکر یزدان در دلت ذکر خدا *** من فدای آن که اینش دل بود آتش زبان

صاحباً یک ماه شد تا خود به این شهر آمدم *** با گروهی تامگر ز آفات ده یابم امان

چون که در این روح پروز شهر بگزیدیم جای *** ما کز اجسامیم و مر اجسام بایستش مکان

ص: 68

1- جزء از

2- (ندارد)

عاریت کردم سرایی را که از ناقابلی *** حیفم آمد زین که جارویش زن-م-ب-ر آستان
هم فضایش تنگ همچون دیده ارباب حرص *** بنایش سست همچون عهد ابنای زمان
شب چو باران، آید از اندیشه اندر زیر سقف *** اشک ریزد از دو چشمم همچو آب از ناودان
زیر سقفی کرده ام منزل که گاه کهگلش *** هست از آن گندم که آدم خورده بود اندر جنان
از تنک سقفش همی خط شعاعی بگذرد *** هم بدان هیأت که سوزن بگذرد زی-ر-ب-نان
همچو، پرویزن، مشبک سقفش اندرگاه برف *** آرد می ریزد ولی آن آرد آب اس-ت-ی-ن-ه-ن-ان
بس که سست آمد بنایش بیم دارد عنکبوت *** زینکه (1) آنجا از لعاب خویش بندد ریسمان
،الغرض نبود، روا، کاین بنده از بی خانگی *** سوی اردستان رود بار دگر از اصفهان

ص: 69

1- زان که

از (1) اشرف سادات عالی درجات طباطبایی مدینه السادات، زواره و برادر مهتر مرحوم (2) آقا سید

حسین مجمر 29 است که اعجوبه ایام و نادره اعوام، بود و در، جوانی به فرادیس جنان ارتحال نمود آن مرحوم مغفور از آن مشهورتر است که برخی از اوصافش (3)، نگارم یا شرحی از اشعارش در قلم. آرم متون تذکره اش شارح حال، است و دواوین قصاید و

غزلیاتش مبین این مقال - تَعَمَّدَهُ اللَّهُ ، بغفرانه وَ أَسْكَنَهُ بُحْبُوحَةَ جَنَانِهِ -

بالجمله، مشارالیه سیدی پسندیده احوال و سرحلقه اهل کمال است ندیمی است خوشخو و ظریفی است نادره. گو معاشران را به ظرایف طبع لطیف مشعوف و مصاحبان را از هموم و غموم روزگار مصروف دارد صاحب طبع سلیم و سلیقه مستقیم است و علاوه بر مرحله کمالات رسمیه و مرتبه فضایل، متعارفه گاهی به نظم اشعار لطیفه و ایبات، ظریفه خورسندی (4) بخش خاطر مستمعان

می گردد. در انواع، شعر ماهر است و در بدیهه گویی، قادر

چون همواره مورد عنایات سرکار شرایع مدار قدوة الایام و مقتدی الانام - است تا ادای شرط ارادت گزاری و رسم سپاس داری را مجملی از عهده برآید جناب مستطابش را به این دورباعتی

ستاید :

رباعی

ای صاحب فضل و مجد و عزّ و اقبال *** وی حامی دین و ماحی کفر و ضلال

زیید که فلاطون زمان بنشیند *** در حلقه تدریس تو در صف نعال

رباعی

ای آن که گرفته علم و دین از تورواج *** وی تارک ملت پیمبر را تاج

هنگام سکوت بحری و بحر عمیق *** درگاه، بیان بحری و بحری مواج

ص: 70

1- اسمش حاجی سید محمد از

2- (ندارد)

3- اوصافش در این صحیفه

4- خورسندی

سیدی است عالی گهر و ادیبی است. هنرپرور اسم شریفش سیدحسن و صاحب صفات مستحسن است از اجله سادات خجسته عادات طباطبایی مدینه السادات زواره اردستان من اعمال اصفهان است. یکی از اجداد امجدش از زواره به جشوقان، قهپایه نقل و تحویل و توطن آن بلده طیبه را تبدیل، نموده اکنون به جشوقانی اشتها دارد

در ربیعان، شهاب در اصفهان بهشت، نشان به کسب کمالات پرداخته در اکثر علوم رسمیه خاصه فنون، ادبیه مهارتی تمام و قدرتی مالاکلام حاصل، آورده به مقتضای استعداد اصلی و وزن طبیعی و طبع سلیم و سلیقه مستقیم در رسوم، خطاطی درجه علیا و در فنون شاعری مرتبه قصوا یافته. نسیج نسخ او نسخ نُسَخ است و جواهر، غزلش عقود لالی غزلیات سلف را مایه فسخ. صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده است جز به مناقب ائمه اطهار، خامه بر آمه نیارد و جز به مراثی، حرفی در نامه نگارد چون دیگر، شعرا بر در این و آن، نپوید و وجه معیشت جز از قاسم ارزاق نجوید.

در مقالات فصحای عرب تتبعی وافی و تصرفی کافی دارد و در فنّ بدیع مقاماتی نگارد که

در اضافت بلاغتش، بدیع الزمان را شنیع البیان توان، گفت و حریری را خشن اللسان در قصاید تازی صاحب رازی و در غزلیات، فارسی تالی شیخ شیرازی است.

به مقتضای شرط ارادت این قطعه عربیه و رباعی فارسی را در مدیح سرکار شرایع مدار

مُقْتَدَى الْإِنَامِ قُدْوَةُ الْإِيَامِ مَعْرُوضٌ، آورده مورد عنایات بی نهایت جناب مستطابش گردید

قَطَعَهُ عَرَبِيَّة

شَرَعَ الْيَ رَاعِيَةً مَدْحَةً بِلِسَانِهَا *** فِي وَصَفِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ بِأَقْبَرِ

شَرَعَتْ وَ مَانَعَتْ وَ جَفَّ مَدَادُهَا *** مَعَ أَنَّهَا أَمْسِي كَحَرِّ زَاخِرِ

ص: 71

مولای لم اهد القریض الیک من *** طمع ولا فی المدح کالمشاعر

فہواک الجانی (1) بذلک و الهوی *** صنع القریض مثال سحر السّاحر 32

رباعی

از چرخ نهم، بلندتر، پایہ توست *** خورشید سپہر، فضل در سایہ توست

از علم تو روی شرع آراستہ است *** آرایش او بلی، ز پیرایہ توست

ص: 72

1- الحانی

اسمش میرزا محمد علی خلف الصدق میرزا محمدرضی علاءالملکی سمنانی است. از جمله اعظام نجبای آن دیار است بنابر ظهور استعداد و، قابلیت در حضرت سپهر، مرتبت شاهزاده آزاده محمدولی میرزا 34- در کمال اعزاز و به منصب بلند انشاد و منادمت از همگنان ممتاز بود.

بدیع المقال و سریع الخیال است چون شعر شعری، شعارش دراری سپهر فصاحت است و نثر نثره، آثارش نجوم فلک، بلاغت حسب الامر رساله ای مسمی به «بدایع الوقایع مینگارد» و عبارات متین و اشعار، رنگین به سیاق تاریخ، معجم مرقوم آرد که بر کمال سلامت طبع و رزانت رای و نهایت دانشمندی، ایشان دلالت تمام دارد

در این اوان سعادت نشان که حسب الامر شاهزاده، آزاده معظم الیه در اصفهان خلد بنیان (1) به خدمت مزبور مشغول (2) است حقیر را نعمت لقای بهجت، افزایش حاصل و به سرور گوناگون متواصل آمد.

پس از اطلاعش بر تدوین این مدایح جناب مستطاب - قدوة الایام و مقتدی الانام - را به قصیده ای ستود و مراتب ارادت خود را به آن جناب ظاهر نمود منتخب آن قصیده ثبت شد و هی

هذه قصیده:

مصوّری که به جسم جهانیان جان داد *** به جان اهل دل از مهر، عشق جانان داد

مقدری که به ایجاد خلق فرمان داد *** به غنچه خنده و بر عندلیب افغان داد

سریر ملک به یوسف، مشیتش بخشید *** مقام کلبه احزان به پیر کنعان داد

به هر چه مصلحت و حکمتش تقاضا کرد *** به کاینات ز راه کمال احسان داد

به عاشقان جگر ریش سینه صدچاک *** به شاهدان جفاکیش تیر مؤگان داد

به خسروان جهان، نظم ملک و ملک آموخت *** به غازیان، زمان ضبط دین و ایمان داد

ص: 73

1- نشان

2- مامور

گشود بر رخ ارباب علم باب یقین *** رواج مذهب و ملت به اهل عرفان داد
زهی کمال، کرم کاین وجود کامل را *** خدای - عزوجل - هرچه بایدهش آن داد
همه حقایق، حکمت همه دقایق فضل *** همه مفاخر گیتی به فخر دوران داد
ستوده باقر علم نبی که رای رزیش *** ضیا و نور به مهر و به ماه تابان داد
زبان به مدحت او بسته به بود همدم *** نه ممکن است، بیان آن چه را که یزدان داد
این رباعی را در وصف مدرس مقدس گفته:

این مدرس علامه عالم آمد *** منزلگه فخر نسل آدم --د

چون مهبط فیض فاضل آفاق است *** ز آن دلکش و جانفزا و خرم آمد

ص: 74

اسم شریفش آقا محمد اسماعیل از بزرگ زادگان قریه نجف آباد اصفهان است. فاضلی است گران، مایه و شاعری است بلندپایه ادیبی است اریب و حکیمی است لیب در میان ارباب هنر طاق است و در حسن اخلاق یگانه آفاق

به مقتضای قدرت طبع در قصیده سرایی ماهر است (1) و در بستن مضامین، عالیله قادر از اکابر

تلامذه جناب مستطاب مقتدی الانام، است و در فضیلت شهره خاص و عام تا مراتب ارادت خود را مشهور حضار مجلس افادت آن جناب، آرد این قصیده فریده را نظم داده معروض داشت

قصیده

آمد سحر، ز درگه پیر مغان خطاب *** کای بی خبر برآ، چو نسیم سحر ز خواب

اجرام صامته همه در ذکر و تو خموش *** اجسام کاینه همه هشیار و تو خراب

گرم نواست مرغ و تو سرد از دم ام--ل *** او در ریاض وجد و تو در بحر انقلاب

شرم آیدت که هست در این کارگاه صنع *** خلقی همه به کار تو مشغول و تو به خواب

باشی به بزم غفلت و بیدار تا به چند ***، مغرور چون صراحی و سرمست چون شراب

ص: 75

ب---اش-اهد امل همه عمر آوری به سر *** روزی مگر برفکنی از عارضش نقاب
برخیز و دیده باز کن اوضاع دهر بین *** غافل مشو که میگذرد عمر با شتاب
ختر نگر چو کودک لعاب در طعان *** وانجم بین چو هندوی ستار در ضراب
ناهید گرم رود و سرود است از چه رو؟ ***، برجیس مست عیش و سرور است از چه باب؟
زیب قبول یافت مگر روی بدکنش *** از خاک درگه خلف صدق بوتراب
ماه زمین امام زمان باقر علوم *** آن سروری که از اثر لطف شاملش
ولای کامران و خداوند کامیاب *** در حجر خود فصیل ظبا پرورد ذناب
در پاس، شرع شحنه حزمش چو دست یافت *** بُرد از زمان قرار و ز هفتم سپهرتاب
آمد ز یک اشاره قهرش ز شش جهت *** آفاق در تزلزل و انفس در اضطراب
ای ادهم جلال تو را کهکشانی، لجام *** وی اشهب کمال تو را ماه نورکاب
د غبار مقدم تو زینت جباه *** گردید طوق بندگی ات زیور رقاب
از بهر حمل خیمه اجلال تو قضا *** بسته است نه قطار فلک را به یک طناب

اندر سرای جاه، تو یک کلبه هر دو کون *** واندر هوای قدر تو یک ذره آفتاب
هستند در محیط جلال تو نه سپهر *** بهر نثار درگهت ار حکم در رسد
رگشته از تلاطم امواج چون حباب *** گوهر به جای قطره به دامن کند سحاب
ذات تو آفتاب و افاضل همه نجوم *** انجم نهان شود چو عیان گردد آفتاب
زیب فراز عرش زن --- ی خ -- یم - ه ج - لال *** تنگ است بر وجود تو این نیلگون قباب
شد از تو منع ظلم ز مظلوم و مستمند *** چندان که ناله سلب شد از سینه رباب
بر صفحه کتاب ض میر منیر تو *** نوشت کلک، عاقله غیر از خط صواب
چندین مخدّرات معانی که بهر تو *** بود از پی، مصاهره مستور در حجاب
کس را نشد مجال که دور از تو برکند *** از صفحه جمال یکی پرده نقاب
شد نوریخش طلعتی از گر مهر و مه نگر *** یک نکته از ضمیر تو کردند انتخاب
از اشتیاق رشحه کلک تو خون دل *** در ناف آهوان حرم گشته مشک ناب
از شرم دست راد تو گاه عطا وجود *** جسم سحاب جمله مقطر شود چو آب

از بس که لطف و قهر تو ش-د عام در جهان *** فعل از شرنگ رفته و کیفیت از شراب
یونانیان ز خرمن فضل تو خوشه چین *** شیبانیان ز خوان عطای تو فیض یاب
گنجور آسمان به هم آورد علم و فضل *** عهدی بعید، ختم (1) به ذات تو شد نصاب
گشتند از لق---ای ت--و محروم، غایبان *** این است سر نکته من کان غاب خاب
جسم عدات و حضرت تو شبم است و مهر *** جان خصوم و ذات تو کتان و ماهتاب
دشمن اگر مخالف رای تو دم زن--د *** کف الخضیب پنجه به خورش کند خضاب
هر کس که از اطاعت حکم تو سرکشد *** چرخ افکند ز منطقه بر گردش طناب
ای آن که وصف ذات تو ناید به صد زبان *** وی آن که مدحت تو ننگجد به صد کتاب
بیرون بود مکارم از حیز شمار *** افزون بود محاسنت (2) از حیظه حساب
افتاده ام ز شومی اختر، به دام طبع *** چون تیهوی ضعیف به سر پنجه عقاب
بگشا به دست مرحمت، از کار من گره *** برهان مرا به نیم نظر از چنین عذاب
ب-----ادا همیشه تا بود از اقتضای طبع *** مر خاک را درنگ و مر افلاک را شتاب

ص: 78

1- بعید و ختم

2- محامدت

در خرگه جلال تو هفت آسمان، عمود *** بر خیمه بقای تو، دور زمان طناب
و لَهُ أَيْضاً فِي الْقَصِيدَةِ :

امیر کشور دل پادشاه ملکت جان *** مه سپهر شرف شمع خطه ایران
امام جن و بشر، مقتدای ملک و ملک *** امین دنیی و دین هادی زمین و زمان
به خستگان، دل افگار سایه رحمت *** به بندگان تبه کار آیت غفران
سمی حجت پنجم، محمد باقر *** که شد طفیل، وجودش حدود کون و مکان
محیط دانش و بینش سحاب جود و کرم *** جهان زهد و ورع آفتاب علم و عیان
رموز صنع جمالش طراز کلک و جوب *** نشان نقش، رخس زیب دفتر امکان
زهی به بام جلال تو، آسمان، سلّم *** خهی (1) به قصر کمال تو، مشتری، دربان
دم ت-----وم-----احی انفاس عیس-ی م-ری-م *** رخ تو مظهر اعجاز موسی عمران
تراب درگه تو زیب افس--رب--رجیس *** غبار مقدم تو تاج تارک کیوان
هم از مآثر فیض تو، شاخ، پرنسین *** هم از میامن ذات تو کاخ پرمرجان
تورهنمایی اگر، غم نباشد از رهن *** تو ناخدایی، اگر باک نیست از طوفان
زمین مکرمت توست کشت، ایمان سبز *** ز فیض تربیت توست باغ دین ریان
حدوث جلوه ذات تو، علت ایجاد *** ظهور طلعت شخص تو غایت اکوان
نسیم لطف، عمیمت به مرده بخشد روح *** شمیم خلق کریمت به جسم آرد جان
تونور عالم قدسی که در مظاهر ملک *** شدی برای نظام امور خلق عیان
گزیده خیل، افاضل، به دور آن مجلس *** چو قدسیان، مقرب به دور عرش مکان
به گرد مه همه همچون کواکب ثاقب *** به دور خور همه همچون ثوابت رخشان
همه به فکرت و، ادراک سالخورد و کهن *** همه به فطرت و، اقبال خردسال و جوان
زبس رواج، فضایل در این خجسته زمین *** شد اصفهان به وجود تو غیرت یونان
کند همی به تو نازش، رسوم ملت و دین *** چنان که طبع به نیروی نفس و جسم به جان
یبب حاذق لطفت به نیم جنبش لب *** برد ز ناصیه کاه علت یرقان

زهی حذاقت (1) صایب که نیک دریابد *** دوی هر مرضی بی توسط شریان
مگر ز رشحه کلک تو شد نواله نحل *** که در عسل شده خاصیت شفا پنهان
اگر ز منبع فیض تو شخص نامیه را *** ز دست، مرحمت قطره ای چکد به دهان
شود ز گل همه اطراف خارین گلشن *** شود ز سبزه همه عرصه دمن بستان
سزد اگر نکند، چرخ بعد از این حرکت *** که بود بهر حدوث زمان تو پویان
کف نوال تو بخشد اگر برون آید *** به یک، زمان همه پروردگان معدن و کان
همیشه بوده بر ارباب دین تو را و بود *** تعلقی که مر ارواح راست با اب--دان
سخن درست بگویم به صورت تو گلی *** نرسته است و نروید به گلشن امکان
چه باک از آفت آخر زمان و فتنه دهر *** در این دیار که همچون تویی است پشتیبان
گر افتخار کنند اهل اصفهان شاید *** به ذات عالی تو بر اهالی بلدان
حسود جاه تو بسیار شد، ولی غم نیست *** سپهر را چه زیان از تکاثر دیوان
شگفت بس گل مدحم زیباغ طبع و هنوز *** هزار راز به دل کرده ام چو غنچه نهران
به عزم وصف تو در عرصه خیال کند *** سمند فکر به انواع مختلف جولان
زبان به مدح تو خواهد گشود چون سوسن *** گلی که بشکفد از جیب تربت حسان
به نیم گوشه نظر از کمال لطف و کرم *** مرا ز ورطه خونخوار جهل باز رهان
به سینه ام زره لطف دست رد مگذار *** که سنتی است موظف به بندگان احسان
نخواهم از تو، درم بر دزم پناهی ده *** که این عطیه مرا دولتی است جاویدان
همیشه تا زره قرب و بعد خسرو شرق *** خزان بهار شود گاه و گاه، بهار خزان
شود مزارع آمال دشمنان، محرق *** بود حدایق اقبال دوستان زیان

وَلَهُ أَيْضاً (2)

کریمی که م--اء معین وجودش *** شده از سحاب کرامت مقطر

فروزنده ماهی که نور ضمیرش *** کند اکتساب، آفتاب منور

محیط شرف، گوهر بحر معنی *** سحاب کرم، مظهر لطف داور

1- حداست

2- أَيْضاً فِي الْمَدِيحَةِ

تش در لطافت چو روحی مجسّم *** رخس در، اصنانت چو نوری مصوّر
زهی هرچه مشکل، به فهم تو آسان *** زهی هرچه پنهان به نزد تو مظهر
فتدبر نری گر شعاع قبولت *** شود از ثریا به صد پایه برتر
از آن رو طواف حریم تو جوید *** که کسب سعادت کند سعد اکبر
صور جمله کاینات و تو معنی ***، عرض جمله حادثات و تو جوهر
فلاطون به نزد تو طفلی است نادان *** که گویی نشسته لب از شیر مادر
بود شرع را از وجود تو رونق *** بود علم را از جمال تو زیور
چنانست خوش آید ز آواز سائل *** که صائم ز آواز الله اکبر
سزد گر بنازند، اهل سپاهان *** به یمن وجود تو بر هفت کشور
نثارت کنند اهل عالم اگر جان *** فدایت کنند اهل گیتی اگر سر
بود آن یکی تحفه ای بس موضع *** بود این یکی هدیه ای بس محقر
حسود تو را چشمه زندگانی *** بود چون ضمیر از مصایب مکدر (1)
بود دوستان تو را دامن و دل *** چو خاطر ز لوث مکاره مطهر
همی تا شود معنی از لفظ پیدا *** همی تا شود، فعل، مشتق ز مصدر
همه در دماغ است شوق تو مدغم *** همه در ضمیر است مهر تو مضمّر
مرا تا به محشر به وهاب ذی المنن *** مرا تا قیامت به خلاق داور

ص: 81

اسمش ابوالقاسم، از اهالی قریه انجدان، 37 من اعمال دارالایمان قم است. جوانی قانع و زاهد است و در تحصیل علوم ساعی و جاهد پسندیده احوال ستوده، خصال شیرین زبان عذب البیان است خجسته طبع و رثوف و به حسن صورت و معنی موصوف است.

همواره مورد عنایات دره درج سیادت و دری برج سعادت صاحب زاده آزاده - میرزانا میرزا محمد مهدی 38 خلف الصدق سرکار شرایع، مدار مقتدی الانام میآید و او نیز (1) حقگزاری و سپاسداری، نماید خداوندگار شرایع مدار معظم و صاحبزاده مکرم را به قصاید فصیحه و قطعات ملیحه می ستاید از جمله این قصیده است :

قصیده

سحر کز دور چرخ نیلگون خورشید ملک آرا *** عروس دهر را پوشید ز زین جامه دیا
صبا را جانب گلشن دوانید از پی زینت *** ک---ه بزداید غبار غم ز روی لاله حمرا
وزان سو نامداری با خرد بنشست بر مسند *** که مجلس از قدومش گشته رشک جنت الماوا
به هر سو فاضلان صف بسته گرداگرد آن سرور *** به مانند کواکب گرد خورشید جهان آرا
معظم سروری کز طبع نیک و طینت صافی *** مکرم داوری کز خلق خوب و فکرت زیبا

ص: 82

مسجّل گشته توقیعی به هفت اقلیم و نه منظر *** ممهد گشته احکامش به چار ارکان و هفت آبا
مرکب نامش از نام دو سلطانی که می زبید *** به هر یک تخت و بخت و عرش و فرش و منصب اعلا
ختم النبیین، دیگری فرمانده پنجم *** که آمد کمترین خدّامشان اسکندر و دارا
زبانم قاصر از مدحش خیالم کوتاه از وصفش *** ننگجد صفحه فضلش به چندین دفتر و انشا
تعالی الله زهی عزّت که یزدان بر تو بخشوده *** سقاک الله خهی حرمت کز احسان بر تو شد اعطا

ص: 83

هُوَ تَحْرِيرُ (1) الْحُكَمَاءِ، مَنْطِقِ الْبُلْغَاءِ، اَعْلَمَ الْعُلَمَاءِ اَفْضَلُ الْفَضَلَاءِ آقا سیدیوسف حَفِظَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَسْقَطِ الرَّأْسِ

تعالی مسقط الرأس جنابش مازندران بهشت نشان است در اوایل زمان، شباب به اصفهان خلد

، بنیان تحویل، ساخت و به کسب علوم عقلیه و نقلیه پرداخت

به مقتضای صفای قریحت و زکای جبلت در زمانی، قلیل سرآمد مشاهیر فضلا و سردفتر

جراید علما آمده جمیع اشراف آن ملک جنابش را محترم اشراف آن، ملک جنابش را محترم، داشتند و دقیقه ای از مراسم تمجیدش نامرعی نگذاشتند.

اگرچه تدریس مدرسه نم آورد 40 جنابش را مفوض، آمد ولی اکثر طلاب اصفهان و

سایر، بلدان زانوزن مجلس، افادت و بهره یاب مراتب افاضتش بودند.

بالجمله با طلاقت لسانی و رشاقت بیانی که آب را از جریان و مرغ را از طیران باز میداشت به مسند تعلیم متمکن، گشت و به نشر علوم پرداخت کاتب

، اوراق مدتی با عدم قابلیت در حوزه تدریسش به مراسم تعلیم میپرداخت و صدف خاطر را درج جواهر کلام بلاغت نظامش میساخت

الحق خورشید، علوم از افق، خاطرش ساطع، و حدت صارم قریحتش در قطع غوامض مسائل برهان قاطع بود آسؤله مشکله را فوراً به اجوبه شافیه، پرداختی

و اگرچه از نتایج خاطر شریفش بود و عده جواب به دیگر وقت نینداختی

اماحسن کلام و لطف تقریر که چون دیگر فنونش مسلّم خاص و عام است - به درجه ای بود که هنگام، افادت علاوه بر جمع طلاب افواج عوام و کسبه

برزن و بازار که انجام مهمی را به مدرسه وارد میگردیدند شیفته آن خجسته کلام و فریفته آن بیان فصاحت نظام گردیده، احتیاط را، بر جای خود ثابت مانده

از مشاغل خود فراموش مینمودند

اینک از دنیای دنی چشم پوشیده به تحلیه باطن، کوشیده از حلیه بصر عاری و در زاویه

ص: 84

خمول متواری است دیده حق بینش بر جمال ازل باز است و از تماشای ریاض سرمدیش، انواع

اهتزاز.

از غایت رعایت شریعتِ مطهره جناب مستطاب قدوه الایام مقتدی الانام را - مد الله ظلال افاضته علی الاسلام مادام الشهور و الاعوام - به این قصیده ستوده و مراتب مقبلی و یکتادلی را

مشهود نمود :

قصیده

ای بلند اختر فرخنده که در کشور جود *** بی همالی و نباشد چو تو در ملک وجود

ای که بر مسند فرماندهی شرع منیر *** متمکن شدی از نصرت سبحان زودود

آن جوهر اول که ز خلوتگه غیب *** به تماشگاه اعیان جهان جلوه نمود

خوشترین صورت زیبا که شد از کلک قضا *** نقش بر لوح قدر صورت زیبای تو بود

صورت معنی حُسن تو که مرآت حق است *** از رخ شاهد حُسن ازلی پرده گشود

از تو امکان شرف خلعت ایجاد گرفت *** ورنه هرگز نشدی مرحله پیمای وجود

عاجز از درک کمالات تو ارباب خرد *** قاصر از فهم جلال و شرف اهل شهود

مدحت ذات تو را من نه همی گویم و بس *** که خداوند تو را بر (1) همه خلق ستود

ظاهر از لمعه ذکرای تو احیای علوم *** روشن از پرتو ارشاد تو مصباح شهود

تو چو سیمرغی و حسّاد تو همچون مگسازند *** کی مگس عرصه سیمرغ تواند پیمود

غرض خسرو خاور ز جهان پیمایی *** همه آن است که بر درگهت آید به سجود

ماه و زر خورشید، فلک سکه زند *** گر بدانند که تو اش بذل کنی جای نقود

وادی طور ک-----رم را تو کلیم الهی *** ید بیضای تو از سنگ، سیه چشمه گشود (2)

مالک مقتدر کشور جودی و کس *** جز تو از مخزن اسرار کرم در نگشود

دفتر حاتم طایی شده در عهد توطی *** جود معنی که شنیدی صفت زایده بود

شحنه رای تو گر حکم به تفریق کند *** بگریزند ز هم تا به ابد ظلمت و دود

شرر قهر تو بر اهل ستم کرده (3) همان *** کآتش قهر خداوند تو بر عاد و ثمود

شرر قاهره عدل تو خورشید صفت *** ظلمت ظلم و ستم از همه گیتی بزودود

1- از

2- مشک

3- کرد

همه در عهد تو در مهد امان با دل خوش *** همه در بستر شادی و خوشی کرده رقود
جز من عاجز، مسکین که به کنج غم و درد *** لب فرو بسته و دل خسته و تن غم فرسود
سینه ام از شرر آه جهان سوز دلم *** مجمر آسا و دل سوخته ام دروی عود
وقت آن است که لطف تو مدد فرماید *** کند آزاد و خلاصی دهد از رنج قیود
کلبه ای بود و بسی سال در او بردم رنج *** حالیا ظالم ملعون صفتی غصب نمود
سرورا کار شد از دست نمانده است به من *** آن قدر تاب و توانی که کنم گفت و شنود
تا به سرچشمه فیض ازل است آب حیات *** مزرع عمر تو خرم به دوام و به خلود
طلعتت باد، فروزنده چو خورشید منیر *** رخ، اعدات سیه تا که بود چرخ کبود

ص: 86

اسمش، میرزا محمدرضا از سلسله سادات فرخنده عادات خلیفه سلطانی و ساکن قریه

محمد آباد جرقویه من اعمال اصفهان فردوس نشان است.

نواب خلیفه سلطان از اجله سادات و از اشراف فضلاست اسم شریفش علاءالدین حسین و به وزارت اعظم خاقانِ جنت، مکان شاه عباس ماضی - انار الله برهانه - سرافراز و از جمیع صنایع جهان و کافه اسانید دوران ممتاز بودند.

از آنجا که در زمان طفولیت خاقان مزبور را به شاهی برداشته سر بر خط فرمانش گذاشته بودند و خود به نفس نفیس متصدی مهام سلطنت نیارستی، شد نواب معظم، الیه مهمات ملکی را کفایت و امور رعیت و سپاه را کفالت فرمودی لهذا به این لقب ملقب بود.

بعد از وصول به سن بلوغ که به، استحقاق ممالک ایران را شاه و شایان دیهیم و گاه شد اریکه شهریاری به قدمش زینت یافت و آفتاب جهاننداری از جمالش بر اقطار عالم تافت، نواب معظم الیه

کماکان ناظم دولت علیه و وزیر شوکت بهیه و در جمیع امور، ملکی دخیل و دستگیر هر فقیر و ذلیل بود مهد علیا ستر کبرا شاهزاده آزاده ای که از خانواده صفویه، بود به حباله اش در آوردند و شرافت

مصاهرش ضمیمه مرتبه مظاهرت کردند.

زایدالوصف، متجبر و متکبر بودی و جلالت و مناعت بیش از قدر ضرورت بر اکابر و اشراف

ظاهر نمودی گویند وقتی امور ملکی را به دیگر وزرا مفوض داشته زیارت خانه مالک الملک حقیقی کعبه الله العلیاء - ازادها الله شرفاً - تصمیم عزم نمود (1) پس از اقدام به مناسک حج جلالت قدرش هر یک از مناسک را خواه مخواه محملی قرار داده تحمل نمود،

مگر هروله (2) که در نظرش مستحسن نمی آمد (3) تارک آن عمل گردید

ص: 87

1- نموده،

2- هروله را که

3- نیامده

پس از معاودت آن حکایت را به شرفِ اصغای سمع مبارک خاقان مغفور مشرف نموده بودند.

از آنجا که خاقان مغفور در پاس شریعت احمدی و رعایت ملت محمدی (صلی الله علیه و اله) کمال توجه میفرمود

این معنی بر خاطر بیضا مظاهر مبارکش بسیگران نمود حکم جهان مطاع، عزّ صدور یافت که در

میعاد، معین وزرا و امرا و ارکان دولت علیه و اعیان حضرت بهیه حاضر شوند و جار چیان سرشوش نشان در اسواق و محلات اصفهان ندا کردند و کافه رعایا و عامه برآیا را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر آوردند.

شاه فردوس آرامگاه در عمارت سردر که مشهور به عمارت علی قاپو، است جلوس فرمود. (1) مقرر شد که خلیفه را احرام بسته در میان آن گروه انبوه از درب بازار، قیصریه، الی درب مسجد جامع جدید عباسی، هفت بار لبیک گویان دواندند ولی اولاد امجدش این حکایت را دروغ و چراغ این قصه را بیفروغ میدانند و از قبیل «رَبِّ مَشْهُورٍ لَا سَنَدَ (2) لَهْ» میخوانند.

به هر حال میرزای مشارالیه که از جمله احفاد نواب معظم الیه و آثار نجابت و اصالت از ناصیه احوال پیدا و علایم سیادت و سعادت از جبهه خصالش هویداست اشعارش بلند و اقوالش دل پسند

است در مدایح سرکار شرایع، مدار قدوة الایام مقتدی الانام قصاید متین و قطعات رنگین دارد و خود

به مقتضای ارادت از مراسم مدحت سرایی لحظه ای فارغ نمیگذارد از جمله این قصیده است که

منتخب آن ثبت افتاد :

قصیده

ای نهال قد تو سرو گلستان گلستان وجود *** وی ز تاثیر خیال تو حقایق موجود

با ضمیر تو بود فکر، ارسطو معدوم *** با خیال تو بود عقل فلاطون مفقود

گر نبودی سخط و عفو تو اجرام فلک *** چه منحوس شدند و شدند مسعود

از گرد راه تو فلک را شده روشنگر عقل *** خاک درگاه تو شد خیل ملک را مسجود

لله الحمد، حسود تو در آفاق بود *** همچو شیطان رجیم از در یزدان مردود

گر تو بر صفحه ایام کشی خامه قهر *** تا قیامت نکشد کلک قضا، نقش وجود

تا که نور تو شد از جبهه آدم پیدا *** اوفتادند دگر بار ملایک به سجود

ای کریمی که به، تحقیق سماوات و زمین *** با کف جود و عطایت نبود جز کف و دود

ص: 88

بس که فیاض بود نقش قدومت، چه عجب *** کره خاک نماید سوی افلاک صعود
از سموم غضبت هر که شد امروز مریض *** از مسیحا ابدالدهر نیابد بهبود
سال و مه رفت که مستوفی دیوان قضا *** هرچه کم کرد زایام به عمر تو فزود
ای خداوند جهان از تو به گیتی مشهور *** رونق ملک سلیمان و ضمیر داوود
بس که بآس تو بیفزود، به تکبیر و صلوة *** نسخ در عهد تو شد زمزمه اندر نی و عود
می گریزد ز تو خصم تو چو شیطان، آری *** دوری از شمع فروزنده بود لازم دود
مجمع درس تو در مدرس نه طاق سپهر *** رونق عهد کل آمد به فضای اخدود
ای خوش آن مرغ که در بام تو آرام گرفت *** وی خوش آن روح که پیرامن کویت آسود
هر که در سایه اقبال و پناهت نگرینخت *** گشت از هر طرفی راه نجاتش مسدود
آفرین بر تو که از اول شب تا به سحر *** گاه در حال قیام آبی و گاهی به سجود
شاهد سر حقایق نشود جلوه نمای *** تا در آینه عقل تو نگرده مشهود
ساخت خلاق دو عالم، ز ره قهر و سخط *** حاسدت را در کاتِ سَقَر از بهر خلود
کیمیایی است که در بوته ایمان آورد *** خاک درگاه تو نفس و جسد گبر و یهود
من که کالای سخن را شده ام تاجر عصر *** نیست جز مدح توأم باعث سرمایه و سود
وقت آن شد که برآرم به ادب دست دعا *** و استجابت طلبم از کرم ربّ زدود
تا جهان، باد وجود تو بود حافظ دین *** در همه روی زمین تا گه یوم الموعود
ملتزم باد به درگاه تو فیروزی بخت *** تا بود در حرکت دایره چرخ کبود

اسمش ملا (1) محمد حسین از اهالی دارالامان کرمان و سرآمد فصیحای آن سامان است به

مقتضای جودت ذهن و صفای قریحت با وجود حوادث، سن در اکثر، فنون مهارت تمام دارد و با

همگنان طریق مخالفت نمی سپارد ادراکش، عالی و طبعش از لجاج خالی است حریف حرف و حاضر جواب است و محاورتش مطبوع طباع اولوالالباب اکثر بلاد ایران را سیاحت نموده و کسب فضایل و سلب رذایل را در نزد فضلاهی هر، بلدی چندی اقامت فرموده به مضمون:

خیال در همه عالم برفت و باز آمد *** که از حضور تو خوشتر ندید جایی را 44

شوق دریافت خدمت اکسیر خاصیت جناب مستطاب مقتدی الانامش، به اصفهان جنت نشان منصرف داشتی و در دیگر دیارش، نگذاشتی هنگام تألیف این، سفینه از فارس به اصفهان وارد و

مورد عنایات بلانهایات جنابش گردیده

با حقیرش از دیرباز چون رشته، الفت محکم بوده از لقای بهجت افزایش، سرور (2) افزوده چون در آن جناب مصطفوی، نسابش اخلاص حسانی و مرتبه شناخوانی، است، و مراتب ارادتش در آن جناب بینهایت است سرکار خداوندگار معظم را با وی کمال عنایت است همواره جنابش را ستوده

مراتب ارادتمندی خود را ظاهر. نموده از جمله این قصیده است:

قصیده

صبحگاهان چون به چون به خنگ چرخ ش - شاه خاوران *** برنشست و شد به عزم سیر صحن آسمان

بر پلنگی پیل، پیکر بر نهنگی بادپای *** برسمندی آسمان، سا بر براقی برق سان

ص: 90

1- میرزا

2- سرورم

برنشستم از برای دی-----د(1) وضع روزگار *** آمدم بیرون برای سیر اطوار جهان
آستانی ناگهان از دور آمد در نظر *** کاندران بد همچو کیوان صد هزاران پاسبان
مضمهر اندر پیشگاه او سپهر هفتمی *** مدغم اندر چار حد او بهشت جاودان
گشتم اندر ب-ح-ر-فک-رت غوطه ور و آن گه زدم *** بانگ بر پیر خرد کای رهنمای نکته دان
چیست (2) این سقف زراندودی که می بینی بود *** آستان عرش سان فخر اعلام جهان
-قتدای عالمین و پیشوای خاققین *** باقر علم پیمبر، نایب صاحب زمان
ای خداوندی که بهر خدمت خاک درت *** فخر خواننده خداوندان همه بسته میان
نیست وصفت را دوات و خامه کافی زان که هست *** آن دهانی بی زبان و این زبانی بی دهان
هم قضا قضا با عزم تو چون کودک ناخورده شیر *** هم قدر با حزم تو چون طفل ناورده زبان
وسعت صحرای فضل و دانش ت--وب--ی کنار *** فسحت دریای علم و بینش تو بیکران
چرخ را گر پیر گویم گشته از رای ت-و-پ-یر *** ار جوانش خوانم از بخت تو گردیده جوان
جمعی اندر حوزه ات هر یک فرید عصر خویش *** فوجی اندر حیطة ات هر یک وحید (3) دهرشان

ص: 91

1- سیر

2- گفت

3- فرید

چون که آن رشک فلک بزم (1) بدیدم گفتمی *** مدرست چرخ و تورا (2)، خورشید یاران اختران

بانگ بر من زد، خرد کی غافل کوه نظر *** می نبینی تو دو سبط زبده کون و مکان (3)

آن درخش-----ان گ-----وهر درج کمال و افتخار *** آن دو تابان اختر برج جلال و امتنان

کامده، آن، یک سمی حضرت زین العباد *** کامده این یک سمی مهدی آخر زمان

چون گراید این به مجلس با شکوهی این چنین *** چون درآید آن (4) به مدرس با جلالی آن چنان

در زمین از هر جهت در مرحبایت اهل فضل *** در فلک از هر طرف احسنت، گو کروبیان

چون شود گوهر فشان این از لب گوهرشکن *** چون شود شکرشکن آن از دم شکر فشان (5)

گردد از راه، خجالت آید از روی حیا *** گوهر اندر قعر دریا قند در شکر نهران

ص: 92

1- بزمی

2- ظ (تویی)

3- قبل از شش بیت، آخر این بیت را اضافه دارد می نخوانی از چه عرش و گوشوار بوالبشر *** می نگویی از چه سبطین رسول و لامکان

4- نم این

5- گوهر فشان

هو سید محمد بن الحاج سید عبدالعظیم الحسینی الاصفهانی. والد ماجدش از اجله سادات عالی درجات، عصر و از اعزّه فضلالی خجسته عادات دهر، بوده حضرتش را علمای، روزگار معزز

داشتندی و از لوازم، احترامش دقیقه ای مهمل نگذاشتندی

به عزم سیاحت به ساحات هند، رفته سالها در آن ممالک به سر برده در ولایت لکنهو که از ولایات مشهوره هند، است در کمال عزّت به سر برده هم در آنجا از قیود و علایق، رست و به جوار رحمت ایزدی پیوست

- اعلی الله مقامه و جعل الجنة امامه (1)

چون مرحوم مزبور را به واسطه قدردانی با جناب مستطاب مقتدی الانام قدوه الایام (2)، کمال اخلاص و منتهای اختصاص بود و همواره در بدایت امور از جنابش تمجیدی بسزا مینمود مشارالیه نیز به مضمون

«اعلی الله مقامه و جعل الجنة امامه 46 از هنگام ریعان صبی و اوایل عنفوان

شباب، که یمین را از یسار تشخیص دادی و خیر را از شر وجه رجحان، نهادی پیوسته حلقه ارادتش در گوش و مرسله، اخلاصش زیور شاهد هوش است.

بیت

رخ برنتابد، از راه خدمت *** سر برنارد از خاک درگاه 47

همانا در آن حضرت فردوس، نسبت زبان حالش مضمون قطعه سیدجلال عضد را معروض آورده که :

قطعه 48

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود *** لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارایی

پاکی طینت و اصل گهر و استعداد *** ربیت کردن مهر از فلک مینایی

ص: 93

1- منامه

2- (ندارد)

با من این هر سه صفت هست ولی میباید *** تربیت از تو که خورشید جهان آرایی

که مسوولش مقبول و مامولش مبذول افتاد، (1) به نظره ای از، جنابش، آثار قدوسیتش، در خاطر ودیعت، رفت و ملکات، ملکی لازم طبیعت. آمد نهال وجودش در چمن فضل بالا گرفت و گلشن خاطرش در ریاض، کمال شکفتن آغاز نهاد آری اگر باغ را طراوت و خرمی است از ریزش سحاب است و اگر نبات را نشو و نمایی از تابش آفتاب

اینک به یمن اقبال همایونش دیانت و امانت تا جایی که محرم اسرار و از جانب جناب

مستطابش علما و فضلا و سلاطین و امرای روزگار را نامه نگار، است چون خامه با انامل بیضا مماثلش قرین، آید، آثار ثعبان موسوی گیرد و هر معنی که از چشمه زندگانی ظلمات دواتش لب برکند، خضر، آسا حیات ابدی پذیرد و نثرش نثره آثار است و شعرش شعری شعار

لمؤلفه

نشید جان فزا، نثرش بود در سامعه الحان *** جواهر از نوک، خامه، اش روان و در قالب، لفظ از معانی بدیعهاش جان است

سرود غمزدا، نظمش بود در ذائقه شکر

بیت

هنر سرشته کند یا گهر به رشته کند *** محرری که کند مدح شاه را تحریر 49

حصول این مایه فضل و هنر که علما را مشهود و ارباب هنر را محسود است به واسطه

توجهات باطن، سعادت بواطن آن جناب مستطاب است. آری

حافظ

فیض روح القدس از باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد

اما مجملی از عنایات ظاهری و تققدات دنیوی این است که از زمان طفولیت الی یومنا هدا، جمیع مایحتاج و لوازم مهم امور (2) معیشت که لازم بین ماهیت زندگانی از آن بارنامه کرم و کارنامه نعم کفایت و کفالت، رفته و جوه عیشیش ساخته و آئینه خاطرش از غبار هرگونه کلفت پرداخته است. از جمله عنایات جنابش این که او را به مناکحت که موجب نظام عالم و بقای نسل بنی آدم

است سرفراز و به مزاجت کریمه جمیله و جلیله اصیله ممتاز، فرموده تمامی مایحتاج و اسباب و اوانی و اثواب و مسکن و ماکل و مشرب و زرینه آلات و ثیاب، تجمل تحمّل، رفته جمیع لوازم آن - 1

ص: 94

1- به حصول موصول آمد

2- (ندارد)

عیش مهنا مهیا. آمد اینک به اقبال خداوندی کارش به کام است و از لعل دلخواه، عیشش مدام است

الْحَمْدُ لِلَّهِ ، هَنِيئاً لَا رَبَّابِ التَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ *** وَاللَّعَاشِقِ الْمِسْكِينِ مَا يُتَجَرَّعَ 50

ستایش اینگونه کرم و شکر این مایه نعم به مضمون :

از دست و زبان که برآید *** کز عهده شکرش به درآید 51

، آفتاب مساحت نمودن و دریا به پیمانان پیمودن است ولی به مصداق «مَالاً يَدْرِكُ كُلَّهُ لَا يَتْرُكُ كُلَّهُ» همواره در مقام دعاگویی و ثناخوانی - ثراً نظماً - لالی مدایح، جنابش منضود و محرر اوراق برخی از آنها را معروض و مشهود آورد.

اگرچه مدایح آن بزرگوار فی الحقیقه مناقب ائمه اطهار و حقیقت این معنی (1)، معلوم ابرار، است ولی فضیلتی مدحت نگار و شعرای بلاغت شعار را که همواره مدحت سرایی آن جناب، مستطابشان حرز جان و مآثر آن بزرگوارشان ورد زبان به نظم مناقب مصطفوی و مدایح مرتضوی و دراری سپهر رسالت و ازهار ریاض امامت مامور میفرمایند

بناء علیه، مشارالیه قصیده ردیف «آفتاب» که آفتاب سپهر فصاحت است در منقبت حضرت

عرش، رفعت ملاذ الامة، خاتم الائمة واسطه ایجاد آسمان و، زمین

حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْأَرْضِينَ خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ - عَلَيْهِ مِنَ التَّجِيَّاتِ أَرْكَاهَا ، وَ مِنَ التَّسَلِيمَاتِ أَسَدَ نَاهَا - نَظْمَ دَادَةَ مَذِيلِ بِهٍ مَدَائِحِ جَنَابِ مُسْتَطَابِ مُقْتَدَى الْأَنَامِ قُدُوةَ الْأَبَامِ (2)، آورده احتراماً لجنابه الاعلی و تیمناً لحضرتة العُلَبَا

قصیده

ای در برابرت زشها کمتر آفتاب *** بنمای رخ که برنمدم دیگر آفتاب

آنان که آفتاب پرستند اگر رخت *** بینند کی برند پرستش بر آفتاب؟

روی تو آفتاب و دو جادوت ترک مست *** از خیل، ترک کاش کشد لشکر آفتاب

، ابروت تیر مهر کشیده است بر هلال (3) *** آورده است خط تو در چنبر آفتاب

غاشیه به دوش کشد بهر تو سپهر *** هم گشته چاکران تو را چاکر آفتاب

یا مالک الممالک یا صاحب الزمان *** ای آن که از تو یافته، زیب و فر آفتاب

ص: 95

1- رجوع این حقیقت به اصل

2- (ندارد)

3- ابروت بر هلال کشیده است تیر مهر

گر پرتو جمال تو را مقتبس نبود (1) *** کی نور تافتی بر همه کشور آفتاب؟
منشور، بندگی ات نکردی اگر قبول *** بر خیل اختران نشدی سرور آفتاب
بر دفع خصم نور خطوط شعاع خود *** بهرام، سان مدام کشد خنجر آفتاب
ای کاشکی نقاب گرفتی ز عارضت *** تا چند در حجاب بود مضمهر آفتاب؟
بنمای طلعتت که بگویم به منکرت *** خفّاش اگر نه ای به عیان بنگر آفتاب
بیرون خرام ای شه دین تا بیفکند *** اندر سم سمند جلالت سمند جلالت، سر آفتاب
ای آفتاب ملت ایمان طلوع کن *** تا یابد از فروغ رخت، زیور آفتاب
ظلمت گرفت جمله آفاق تا به کی *** در کسوت کسوف بود مضمهر آفتاب
خفّاش طینتان نگر و بر هجومشان *** میسند بیش از این به سحاب اندر آفتاب
وین بی وجودها چو شب افروز کر مکان *** کش هیچشان وجود نباشد در آفتاب
جویند بر فراز فلک تکیه گاه خود *** خواهند برتری به ضیاگستر آفتاب
ای حجت خدای برآر از نیام تیغ *** آن سان که تیغ میکشد از خاور آفتاب
بس خون خصم ریز بدانسان که اوفتد *** در بحر خون چو کشتی بی لنگر آفتاب
پرتوفکن به شرق و به غرب جهان چنانک *** پرتو فکنده از فلک، اخضر آفتاب
شاهها مطیع امر تو را چون بود روان *** احکام بر ستاره و فرمان بر آفتاب
از اکران خویش نگر (2) سروری که هست *** بر درگهش چو بنده خدمتگر آفتاب
یعنی سمّی حضرت پنجم امام را *** کافلاک شرع راست جهان پرور آفتاب
ای سروری که زبید اگر در قدوم تو *** مه سیم ریزد و بفشانند زر آفتاب
این ذره را به بندگی خود قبول کن *** تا زین شرف نهد به سرم، افسر، آفتاب
یارب بر این وجود گرامی حفیظ باش *** تا آن زمان که گرم کند محشر آفتاب

ترکیب بند 52

به مدح آن که گه جودکان زر بخشد *** به صفحه کلک من، امروز مشک تر بخشد

1- از پرتو جمال تو گر مقتبس نبود

2- شمر

امام بزم هدایت، که در مقام هدا *** هزار نکته ز یک حرفِ مختصر بخشد
چراغ ملت و ایمان که مهر خاور را *** ز روی و، رای همه روزه زیب و فر بخشد
سپهر بخشش و عمان، دانش آن شاهی *** که بی شمار زر و بی عدد گهر بخشد
خدایو مملکت جود کز بلندی طبع *** به بندگان درش تاج تا کمر بخشد
سرم فدای جنابی که از کمال سخا *** ملالتش نبود گر هزار سر بخشد
درخت جود و سخا میتوانش گفتن لیک *** کجا درخت، سخا این قدر ثمر بخشد
کریم طبع جنابی که بی خلاف و گزاف *** چو ماه ماه، سب سیم فشانند چومهر زر بخشد
ملاد و ملجاء دین پیشوای کل امم *** سلاله عرب و افتخار ملک عجم
تویی که شد به وجود تو اصل دین محکم *** زتوست ملت پیغمبر امین محکم
به روزگار تو شد استوار خانه شرع *** بنای دین تو نمودی بلی چنین محکم
بلند مرتبه از جهد توست شرع نبی *** به دستیاری سعیت بنای دین محکم
فتاویت همه چون وحی باشد *** و باشد بنای حکم تو چون کوه بر زمین محکم
تویی که کوس سخا و فضایل و کرمت *** بکوفتند بر اورنگ هفتمین محکم
بیسته است به پنجم فلک همی مریخ *** کمر به دفع عدویت، ز روی کین محکم
عجب مدار گر افکنده است دست امید *** به دامن کرمت بنده کمین محکم
کند به حرمت آنان که حرمتی دارند *** بنای هستی تو هستی آفرین محکم
ندیده چشم جهان چون تویی یگانه فضل *** دل تو بحر خرد سینه ات خزانه فضل
چنان که چرخ به رخشنده اختران نازد *** زمین به نور و بهای خدایگان نازد
به روزگار شریفش سزد که توده خاک *** هزار مرتبه بر هفت آسمان نازد
به روزگار شریفش رواست بیشک و ریب *** به هفت کشور اگر ملک اصفهان نازد
شها تویی که همی زبید از غلام درت *** به خسروان و سلاطین جم نشان نازد
جهانیان همه را افتخار از حسبی است *** کمینه بنده به این خاک آستان نازد
دلَم که درج گهرهای مهر توست رواست *** که از شرف به، حقیقت به بحر و کان نازد

چه خلقتی تو ندانم که دست مکرمت *** به گاه، بذل به خورشید زرفشان نازد

جهان دانش و فضلی و بحر مکرمتی (1) *** سماء معدلتی و سحاب مرحمتی (2)

چنان که از برکات شده جهان خرم *** شد از روایح فضلت دماغ جان خرم

چنان به خلق عظیم آمدی - تعالی الله *** . که گشت از تو همه جان انس و جان خرم

نبود اگر برکات، فضیلت میشد *** چو باغ خلد کی این تیره خاکدان خرم؟

شد از محاسن اخلاق چون تو فرزندی *** نبی ابطحی آخر الزمان خرم

نبود اگر لمعان مطالع الانوار 53 *** کجا چو باغ ارم گشتی اصفهان خرم؟

نکرد تحفة الأبرار 54 اگر مشاطکیش *** نگشت طلعت، ایمان چو بوستان خرم

چه مدرس است تعالی که فوج فوج ملک *** به استفاده درآیند اندر آن خرم

چه مجلس است تقدس! که از روایح قدس *** فضای آن شده چون روضه جنان خرم

ز خواجگی اگر ننگ بود، اکنونم *** به پاسبانی این خاک آستان خرم

چو طوطی شکرستان آستان توام *** شکر ز نطق فشانم که مدح خوان توام

پناه و پشت، تو خلاق انس و جان بادا *** معین و یاور تو صاحب الزمان بادا

نشان و نام بود تا ز یثرب و بطحا *** ز خاندان، تو هم نام و هم نشان بادا

چراغ مهر فروزنده است تا به سپهر *** سپهر، تابع امر خدایگان بادا

نهال زندگی خضر، تا بود خرم *** نهال عمر تو سرسبز و جاودان بادا

وجود حادثه تا لازم زم--انه بود *** زحادثات وجود تو در امان بادا

سپهر سایه فکن تا بود به عرصه خاک *** به زیر سایه لطف تو اصفهان بادا

هزار سال گرم عمر هست در یک دم *** سرم نهاده به این خاک آستان بادا

ز فضل و رحمت حق نیکخواه درگاهت *** همیشه خرم و خندان و شادمان بادا

بد تو هر که بخواهد بر از جهان نخورد *** تشش به خاک و سرش بر سر سنان بادا

به خاندان تو دارد هر آن که فکر خطا *** به باد حادثه اش رفته خانمان بادا

1- مرحمتی

2- مکرمتی

دل تو مهبط انوار آسمانی باد *** همیشه آگه از اسرار آن جهانی باد

تویی که شد به وجود تو زنده کان کرم *** فدای جان تو جان من ای جهان کرم

کرامت تو به پا داشت، رسم جود چنانک *** کنند از تو مباحات خاندان کرم

ندانمت که جهان کرم خطاب کنم *** و یا بخوانمت ای سرور آسمان کرم

چنان که مهر بر اوج سپهر رخشان است *** عیان به عارض زیبای تو نشان کرم

تویی که خلق کریم تو هر شب و هر روز *** صلا دهد به عدوّ ولی (1)، به خوان کرم

به روزگار تو شاداب کشتزار سخا *** به عهد جود تو سرسبز بوستان کرم

سپهر حلمی و کوه وقار و بحر علوم *** جهان بخشش و عمان جود و ک-ان ک-رم

همه مدیح سرایان روزگار کنند *** به نام نامی تو ختم داستان کرم چه جا گزیده ک--رم

چه جا گزیده کرم اندر آستانه تو *** سر من و پس از این خاک آستان کرم

که بدره بدره ز انعام عام زربخشی *** به مخلص چو منی دامن گهر بخشی

ص: 99

از اجله سادات خجسته عادات حسینی بنارس هندوستان. است سیدی صحیح النسب و سروری شریف الحساب است. از معارف اکابر دیار هند (1) و از اعزّه مشاهیر سرانندیب تا سند است.

سلاله ذراری خیرالبشر است و با صدق، عقیدت مطیع احکام ائمه اثنی عشر.

آثار جلالت و بزرگواری از ناصیه احوالش ظاهر بود و علامات سیادت و سعادت از جبهه

همایونش. باهر از اعظم آن دیار و از اشراف روزگار به ثروت و مکنت موصوف و به همت و مروت

معروف همواره به وظایف، ثنوباتش اقدام و به مراسم عبادتش اهتمام. بودی در طریق بندگی قدمی

راسخ داشتی و دقیقه ای از رسوم پرستش مهممل. نگذاشتی

وقتی به اقدام افضل طاعات و اکمل، عبادات که تقبیل عتبات عرش درجات و زیارت مراقد

و ائمه هدا، است خلوص عقیدتش محرک ضمیر و دست، شوقش گریبانگیر آمده اهل و عیال اقبال و احوال که آن سفر سعادت اثر را لازم احوال و شایان شان آن ستوده خصال بود، به انضمام

چندین لک روپیه که به عرف اهل، ایران مبلغ دوازده هزار تومان، است خرج مدت سفر را تخمین نموده، (2) به مساکن گردون اثر که سقف ها در زیر و ستون ها بر زیر است نقل و تحویل کردند و مامن راحت را به مسکن وحشت تبدیل آوردند و چون مردم دیده عاشقان دل از دست داده، رخت بر آب نهادند و چون شیفتگان، آزاده زمام اختیار به دست هوا دادند زورق وجود خود به قاید و الفلک تجری فی البحر بامره سپردند و کشتی

تن «غریق و ان نسا نغرقتهم فلا صریخ لهم 57»

مکتبی

بحری و چه، بحر از کرانها *** سیلی خور، موجش آسمانها

ص: 100

1- اکابر هند

2- نموده بودند

کف بر سر موج های بسیار *** چون برف به قله های کهسار

انداخته موجش از تلاطم *** حوت و سرطان به چرخ هشتم 58

به تحریک باد، مراد در زمانی، قلیل آن مسافت طویل را خیال آسا طی کردند، (1) به ساحل مسقط که اعظم و اشهر بنادر فارس، است منزل ساختند کشتی های سپهر مسیر را زمین آسا لنگر

انداختند

نواب مشارالیه گوید که از ورود به ساحل و حصول نجات از خطرات آن بحر هایل همه را

حیاتی تازه و سروری بیاندازه دست داد خود با دوازده کس از مخصوصان اولاد و کارگزاران

ارادت نهاد و دیگر بازرگانان - تا تعیین منزلی کنند - از کشتی ها پیاده و وارد مسقط [شدند] و در مساجد و خانات، آنجا به سیر و به تجسس درآمدند.

ترطیب مزاج را از فواکه آنجا مقداری گرفته (2)، در مسجدی آسوده حال و فارغ بال، به صرف

میوه اشتغال داشتند که نژاد، سپهر به کعبتین ماه و مهر به ناگاه نقشی نمود که حریفان را در نخستین

ندب به ششدر حیرت انداخت و روزگار فیل، رفتار بیدقی راند که همه را از اسب نشاط پیاده کرده با

همه فرزینی شاه مات ساخت

اطناب چه، لازم دست اجل به گریبان سکان آن سفاین آویخت و موجی آسمان اوج به یک بار بر سر آنها ریخت که کشتی ها و مافیها و من علیها (3) باسرها، غریق بحر فنا و طعمه نهنگ بلا

شدند.

شعر

هزار نقش برآرد زمانه و نبود *** یکی چنانچه (4) در آینه تصور ماست

کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد *** که نقش بند حوادث و رای چون و چراست 59

از وقوع این واقعه و سnoch این سانحه شریان، انبساط از ضربان و قلب نشاط در خفقان افتاد بعضی چون صاحب شخوص صامت و برخی مسکوت، آسا ساکت، آمده تمثال مثال نقش دیوار حیرت گردیدند میوه در دست ها چنان که بر، شاخ ثابت بماند و اوراق چهره ها چون شاخ خزان رسیده، قرین صفرت آمد.

ص: 101

1- نمودند

2- گرفتند

3- و من علیها و ما فیها

4- چنانکه

گویند یکی از تجار که در ثروت از همه در پیش و مکنشش از همه بیش بود، در آن معامله

سود، زندگانی به زیان آورد و فجاًتاً سرمایه حیات به مشتری بازار ارواح نقد تسلیم کرد برخی از بازرگانان دیگر نیز از (1) بندر صورت بستند و به سرای شهرستان معنی پیوستند.

نواب مشارالیه را سیزده تن از صغار اولاد و زوجات و سراری حرم و جواری خدم و اساس و اسباب و اوانی و اثواب و فرایند ذخایر و طرایف جواهر و صندوق های اقمشه زرتار و قَمَطَرَه های البسه گوهرنگار و دیگر مایحتاج و اسباب که (2) ذکر، آنها موجب اطناب و طول کتاب و لازم بزرگی نواب است در آن، ساعت لشکر صرصر را عرضه تاراج و پیسپار افواج امواج آمد.

بی ثباتی اوضاع روزگار و بیقراری دهر ناپایدار که سراسر خیال و خواب است و لمعان سراب

معاینه دید و بدعهدی این عجوز ستم نهاد و بیوفایی این عروس هزار دامادش به رأی العین مشهود

افتاد .

شعر

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد *** که این عجوزه عروس هزار داماد است 60

با همراهانش تفحص را چون بحر طوفان، رسیده به هم برآمدند و چون کشتی شکسته به سردرآمدند بالاخره سراسیمه (3) به دربار حاکم مسقط رفته آن حدیث هایل و واقعه جانگسل که از عجایب روزگار و از غرایب دهر ستمکار بود معروض داشتند.

را نیز از این (4)، حادثه دل بر ایشان، سوخته جمعی از سیاحان صرصر سیر و ملاحان نهنگ فعل را در آن بحر پرشور به نزدیک و دور روانه کرده (5) تا مدت سه ماه ماهی وار و بادکردار زیر و زبر آن بحر ذخار را پیمودند

از آن چهار کشتی علاوه (6) بر اموال و ائقال، هرکسی چهارصد تن در آن مسکن داشت. چندان که شتافتند اثری از آثار آنها نیافتند نواب مشارالیه بعد از حصول باس و وصول نومیدی، مقطوع العالیق و مسلوب العوائق که مقصدی چنان را درخور و لایق، است ادریس وار و عیسی کردار به سپهر عزّ و علا برآمد و با ملائکه ملاء اعلا همسفر گشت.

،القصّه خود را به آن مرآقد منوره و مشاهد مطهره .رسانید. وقتی کاتب در توصیف و تحسّر

ص: 102

1- بار از

2- مایحتاج که

3- آسیمه سر

4- از آن

5- کردند

6- که علاوه

یکی از آن روضات عرش درجات -رَزَقْنَا اللَّهُ تَعَالَى بِتَقْيِيلِ جَنَابِهَا وَ جَعَلْنَا جَزْئاً مِنْ تَرَابِهَا - که مقصود جهانیان و مطاف زمین و آسمان است قصیده منظوم آورده که دو سه بیت از آن چون مناسب مقام بود مرقوم گشت (1)

لمولفه

کو به خاک آستان و روضه‌هاش بیند عیان *** هر که در دل آرزوی جنت و کوثر کشید

خادم آن، روضه از رضوان اگر جاروب خواست *** حوریان گیسو گرفتند و ملک شهپر کشید

گرد راه زایران درگهش را جبرئیل *** با دو صد حسرت چو من در دیدگان ترکشید

چون آن، قصیده، فریده از مناقب شاه ولایت است و راوی سرگرم، روایت به مضمون صداقت مقرون زینوا مجالسکم بذکر فضائل علی ابن ابی طالب علیه السلام (2) چند رشته دیگر از آن گنجینه، جواهر آویزه گوش مستمعان و مرسله شاهد هوش مجلسیان میسازد و به اطالت کلام

نمی پردازد.

لمولفه 62 (3)

ز آشیان طایر بام جلالش بیضه ای است *** هرچه در زیر، پر این طاووس زرین پرکشید

روبهی کز بیشه عون وی آرامش گرفت (4) *** پوست بهر خوابگاه از پشت شیر نر کشید

تاز بهر مطبخ وی آب و آذر آورند *** رخت موسی و خلیل از آب و از آذر کشید

مدت مدیدی در آن اماکن مشرفه به وظایف عبادات و مراسم زیارات به کام دل سوخته با خاطری افروخته مشغول بود میل وطن مالوف، را رخت اراده بر راحله عزیمت نهاده از راه عراق عجم که تختگاه فریدون و جم است روانه گشت پس از قطع، مراحل و طی منازل وارد اصفهان

ص: 103

1- داشت

2- (ندارد)

3- ایضاً بیت

4- گزید

بهشت نشان - صانها الله تعالى عن طوارق الحدان، آمده به درگاه اسلامیان پناه خلاق امیدگاه

سرکار شرایع، مدار مرجع الاسلام قدوة الايام - مدالله ظللال عنایاته علی رؤس الانام - - شتافت توسط خدام آستان آسمان بنیان که ملاذ جهانیان و ملجاء اهل ایمان است، سعادت حضور یافت.

و جناب مستطابش به نظره اول که اکسیر سعادت و کیمیای افاضت، است، آثار شهامت و علائم

فخامت از ناصیه، احوالش مشهود، فرموده اشارت رفت که در جوار اماکن میمنت مساکن خود که اجنحه فرشتگانش، فروش است و مورد ملهمات سروش - در منزلی از منازل آراسته و مسکنی از مساکن پیراسته که همواره در شتا و صیف منزل زایر و ضیف، است مقررش مقرر آمد و به ضوابط

میزبانی و به شرایط مهربانی که چنان میهمانی را از چنین میزبانی سزاوار و درخور باشد، زایدالوصف معمول آید به واسطه الطاف خداوندی به مضمون

چشم مسافر چو بر جمال تو افتد *** عزم رحیلش بدل شود بدل به اقامت 63

مدت میدیدی التزام خدمت را شرفیاب و گیاه آسا بهره مند از تابش آن بلند آفتاب بود در شهر، وقوفش هنگام، ماتم اعنی ماه محرم درآمد و زمان نشاط اهل عالم به سرآمد از جناب

مستطابش تهیه عزاداری و تدارک ایام سوگواری که او را معهود، بود مسوول و مسالتش به اعلی، درجه مقبول و مبذول، افتاد مقرر شد تا جمیع ما یحتاج و مخارج (1) لازمه مجلس مصیبت (2) را مهیا داشتند و دقیقه ای از مراسم تعزیت که جنابش را افضل ثنوبات و اکمل مندوبات است مهمل نگذاشتند.

او نیز به طرز قاطنین ممالک هند که احسن انواع تعزیت داری و اتم اقسام سوگواری است خاکش بر سر و خاکسترش تا کمر و پوشش خانه و لباسش، سیاه اشکش (3) به ماهی و آهش به ماه

بود.

پس از فراغ از مراسم عزا و سوگواری جناب سیدالشهدا - عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الثَّنَاءُ - - نیز چندی در

ظلال رفت و پرتو عنایت جناب مستطابش کامیاب بود حبّ، وطنش باز عنانگیر و شوق

مسقط الراسش محرک ضمیر، آمده استرخاص را قرین هزارگونه عذرخواهی نموده از سمت هرات و قندهار، عازم مقصد آمد.

از آن همت بلند و طبع دریا، مانند زاد و راحله و لوازم مایحتاج، سفر در هر مرحله زاید از مقدار

ص: 104

1- جمیع مخارج

2- لازمه مصیبت

3- و اشکش

کفایت نواب مشارالیه و جمیع منتسبانش کفالت، رفته با جهان جهان حسرت روانه موطن آمد.

در اوان، وقوفش ادای مجملی از مفصل شکرگزاری و مختصری از مطول سپاسداری را به طرز شعرای ممالک، هند قصیده ای به سلک نظم کشیده معروض داشت منتخب آن در این سفینه

ثبت افتاد .

قصیده 64

کیست مهر سپهر عزّ و علا *** دم صبح هدا، صفا مشحون
یوسف مصر خلق رنگارنگ *** خضر صحرای فیض گوناگون
موسی کوه طور فضل و هنر *** یسی آسمان علم و فنون
هر گم گشتگان ت-----ضلال *** خامه‌اش چون عصاست راهنمون
نور حق است در دلش مستور *** چون میان صدف در مکنون
شب قدر است مردم چشمش *** صبح نوروز آن رخ گلگون
هست نازان به خود ز صورت او *** کلک نقاش نقش کن فیکون
نم آب وض---وش گ--ر یابد *** خار، گردد، نهال بوقلمون
خم، به تعظیم کعبه قدرش *** شکل محراب گنبد گردون
دل پاکش مطالع الانوار 65 *** آفتاب رخس جلالی عیون
گر نشیند حکیم، برخیزد *** پس صف نعالش افلاطون
زهره در (1)، ز نطق او آب است *** دل یاقوت از لبش شده خون
موج آب حیات تقریرش *** عمر خضر است از زوال مصون
چون بط صبح قطره زان نوشید *** نیر اعظم آورد بیرون
شعله آتش دم ک-لکش *** برق صد خرمن شکوک و ظنون
چون نشیند به مسند تحریر *** قلم ارد عطار گردون
طلبد چون مداد مردم خود *** زحل از چشم آورد بیرون
ای، عطایت طبیب هر محتاج *** علل -ل فقر میکند بیرون
اوفتاده ز دست بخشش تو *** گوهر از بطن هر صدف بیرون

ای به سودای جنس مرحمت *** یک سر بنده و هزار جنون (1)

به خدا هست ربط زییق و نار *** با دلم ارتباط صبر و سکون

شاد فرما به رخصت احضار *** تا که آیم ز دست غم بیرون

مرده ام، زن-ده گ--ردم از حرفی *** بشنوم ز آن لب مسیح نمون

رعب مدح تو بر زبان قلم *** بسته راه عبور حرف کنون

نیست، حدّت ثنای همچو کسی *** چه زیان تو بس کن ای مفتون

دوستان تو در فلاح و سرور 66 *** دشمنان تو طعمه طاعون

ص: 106

1- یکسره بنده و همه مجنون

از نجبای قریه کُجان، اردستان من مضافات اصفهان ارم نشان است. در بدو شباب، به واسطه

میل جبلی و شوق غریزی قانع به مساق اهل رستاق نگردیده به شهر مزبور، نقل و تحویل و کمالات رسمیه که حد آدمیت است تحصیل نموده

از انواع خطوط نسخ را پاکیزه مینگارد و شکسته را درست مینویسد. در فن، سیاق سردفتر

محاسبان ممالک است و مفرده جراید هنر را من ذلک شمس سیاق از مساق رقومش عاجز است

حشو افراد رموز جهان را خامه اش بارز

و

در اوایل نوروژ زندگانی اش که عمال قوا و حواس در ولایت بدن مشغول عمل شدند، باقی نقد حیات را فاضل پنداشت و اضافه جنس زندگانی را حرف بمافیة الزیاده انگاشت. سال ها عمر عزیز

را به انجام مهام و التزام انتظام امور نتیجه الخوانین العظام (1) - حاجی محمد علی خان - که از اشراف و اکابر

اعراب عامری است مصروف داشت و دقیقه ای از رسوم اهتمام فرونگذاشت

چون در آن، معامله خرجش بر دخل افزود و مستوفی دیوان قضا در دفاتر ازلش سعادتی رقم نموده بود جمع موجودات را افراد باطله یافت و به درگاه اسلامیان پناه سرکار شرایع، مدار مقتدی الانام

شتافت و طوماروار به سردوید (2)

اکنون به خدمت مزبور مشغول و عنایات جنابش را مشمول است ادای شکر این نعمت را که

فرض عین و عین فرض است جناب مستطابش را همواره به قصاید فصیحیه و قطعات ملیحه

میستاید و خود را مورد عنایات بلانهایات مینماید و هی هده

ص: 107

1- (ندارد)

2- طومار وار پا به دامن فوز و فلاح، پیچیده خامه آسا خدمت تحریر مصنفات شرعیه را به سر دوید.

قصیده (1)

غالب به گاه بحث چو شیر خدا به خصم *** تیغ زبان تیز بیانت چو ذوالفقار
ماهیت تو را عرض لازم است جود *** دست تو را به ریزش، زر نیست اختیار

قصیده (2)

نزد ضمیر عقده گشای تو آفتاب *** روشن به پیش، عقل که از ذره کمتر است
از قدر رفعت تو چه گویم که آسمان *** کاخ جلال قدر تو را حلقه در است
ساید بر آستان تو بس جبهه آسمان *** پیشانیاش هماره از آن رو مجدر است

از بس که ریخت سیم و زر از دست جود تو *** روی زمین چو چرخ برین پر ز اختر است (3)

ص: 108

1- لَهْ فِي الْمَدِيحَةِ

2- اَيْضاً لَهْ فِي الْمَدِيحَةِ

3- (این بیت را ندارد)

اسمش میرزا محمدرحیم خلف الصدق درویش مهدی خان بروجردی است والدش از بروجرد به دارالعلم شیراز، رفته توطن را رحل اقامت افکنده مشارالیه در آن خاک پاک تولد یافته سال ها در آن دیار بهشت آثار به عزت گذرانیده از آن پس مدتی در سرکار جلالت، مدار، شبل غاب سلطنت علیه و صارم نیام خلافت، بهیه نواب مستطاب محمدرحیم میرزا، 69 به مقتضای قابلیت به منصب استیفا سرافراز و به عز و جاه از همگنان ممتاز بود چون به واسطه کاردانی در آن، شغل ترقیات نمود شغل وزارت نوگل گلشن شهریاری و تازه نهال ریاض تاجداری الله قلی میرزا 70 ضمیمه منصب استیفا آمد.

چندی به واسطه منصبین ذوجلالتین، بود تا آن که الله قلی میرزا به واسطه صدمه ای که

بر دماغش وارد، آمد در، جوانی شکوفه حیاتش از شاخسار، سلطنت فرو ریخت و به واسطه مخالفت اهل دارالعباده، یزد شیرازه کار نواب معظم، الیه از یکدیگر گسیخت مشارالیه از یزد به اصفهان آمده به اعظم مناصب و اشرف مکاسب که مدحت سرایی سر کار مقتدی الانام، است پرداخته

به مضمون ان الحسنات «یذهبن السینات» 71 تلافی و تدارک «ماتلف فی السلف» 72 ساخته است.

هدایتش این شد که در شب نیمه رجب آفتاب جمال با کمال محمدی (صلی الله علیه و اله)

ظلمت زدای ساحت خاطرش، آمده دید که آن، جناب سرکار شریعت مدار مقتدی الانام را نزد خود خواستند و وجود مسعودش به خطاب فرزندی و القای مراتب سعادت مندی و اسرار شریعت مطهره و رموز ملت، منوره آراستند.

عریبه

قُلْ لِلَّذِينَ رَجَوْا شَفَاعَةَ أَحْمَدٍ * * * صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا

چون دیده، بصیرتش به سر مه آن، خواب روشن شد به مدایح جنابش پرداخته مثنوی در

بحر خفیف لیلی و مجنون قریب به دو یست بیت و قصیده ای هم به همان بحر در طی همان مثنوی

ساخته معروض داشت.

الحق طبعش بلند و نظمش دلپسند، است در نهایت رزانت قصیده ای در سلک نظم کشیده که در فصاحت بی عدیل و چون اشعار دیگر شعرا کمتر محتاج جرح و تعدیل است منتخب مثنوی و قصایدش در این سفینه ثبت افتاد.

قصیده

ای نسل پیمبر فلک جاه *** ای نورفزای طلعت ماه
ای قلزم ژرف علم را فلک *** بگزیده ح--ی مالک الملک
ای مظهر قدرت خدایی *** ای ظل ظلیل کبریایی
در تذکرة قواعد دین *** احکام تو منتهی قوانین
ای گوهر بحر آفرینش *** ای جوهر عقل شخص بیش
ای اطلس چرخ، عطف دامت *** عالم همه خوشه چین خرمنت
هم مهر منیر چرخ دینی *** هم لنگر کشتی زمینی
قائم به تو گشته دین احمد *** برپاز تو ملت محمد
ای چهره ملت از تو در تاب *** ای باغ شریعت از تو سیراب
آنان که مکین آسمانند *** قدوسی آسمان مکانند
در ذات تو مانده اند دروا *** از حسرت ساکنان غیرا
از خلقت تو به جمله اوقات *** دارد به سما سمک مباحات
از خلقت تو به گاه ایجاد *** منت به جهان خدای بنهاد
حقا که سفینه نجاتی *** اجداد، صفت خجسته ذاتی
هم بحری و هم سفینه علم *** هم فرزند مدینه علم
آنی تو که سید کباری *** از جد کبار یادگاری
خلق، بهشت را دلیلی *** فرزند مطاع جبرئیلی
ای بر جسد جهانیان روح *** ای باب کرامت از تو مفتوح
ای بر تن خستگان مسیحا *** ای لفظ خوشت حیات بخشا

تا سبع شداد گشته بنیاد *** هرگز ندهد نظیر تو یاد

ای ب----حر علوم راه سفینه *** ای گوهر پاک بی قرینه

ای جمله جهان رهین جودت *** خرسند ز مایه (1) وجودت

ای آن که گرفته دست هر کس *** یک جو کرمت به عالمی بس

خوانم اگرش چو ابر آزار *** گویم اگرش سحاب در بار

کی ابر مدام بارش آرد *** مانند گفت، گزارش آرد؟

ای هم نام امام پنجم *** ای مفتی و مقتدای مردم

از تازه قصیده ای سرایم *** از باغ به بوستان گرای-م

قصیده 73

در برتری ات ز آفرینش *** اصل و نسبت گواه و برهان

یک پیکر و تا که بنگری روح *** یک صورت و تا نظر کنی جان

رایی چو روان آخت هارون *** رویی چو ضیای پور عمران

تأحزم تو از قفای فتنه *** پیوسته دو اسبه است تازان (2)

جاست به فلک فکنده سایه *** جودت به جهان فشانده دامان

نه علم تو را بود نهایت *** نه حلم تو راست بیم نقصان

بر مفتی عقل هر چه مشکل *** از رای دقیقه یابت آسان

روشن به تو چشم هفت آبا *** خرم ز تو جان چار ارکان

در عهد تو هد تو آسمان طاغی *** از سر بنهاده رسم طغیان

از همت تو جهان سترده *** از لوح ضمیر نام عصیان

خاکم به دهان اگر کنم یاد *** با خاک درت ز آب حیوان

شرمم ب-----اد آگ-----ر زن---م دم *** با فیض درت ز خاک یونان

بی کسوت مدح توست معنی *** چون حوری از لباس عریان

در گفتن این قصیده، طبعم *** آسیمه سر آمد و هراسان

با دانش تو بر اهل معنی *** در نظم سخن کجاست سامان؟

ص: 111

1- زمانه از

2- پیوسته بود دو اسبیه تازان

از دهشت علم دوربیت *** بینای سخن بود به هذیان
آری نبود گشادی از سحر *** آن جا که عصا کنند ثعبان
دستان نبود روا ز زاغی *** جایی که بود هزار دستان
تا آب به جویبار دهر است *** تا باد خزان وزان به بستان
همچون عیسی دمت روان بخش *** چون باد خزان گفت زرافشان

قصیده

نوبهار آمد، گلستان خرمی از سر گرفت *** باد نوروزی سبق از مشک و از عنبر گرفت
هر آرایش دگر مشاطه باد بهار *** نوعروسان چمن را حجله (1) در زیور گرفت
با نوای پهلوی بلبل (2) زبان را برگشاد *** بی نوایی زاغ را آتش به بال و پر گرفت
حیرت افزا، ه-ر ط-رف، گلها به طرف باغ و راغ *** کاین جهان را از کجا این رنگ و بو اندر گرفت
از کدامین عارض این گلشن بشد نزهت فزا *** وز کدامین، جلوه این، گلزار، زیب و فر گرفت
ناگهان صوت، موالف از هزاران شد به پا *** عندلیبان را نوای راست در حنجر گرفت
رو به محراب عبادت سبط پیغمبر نشست *** نور چشم مرتضی جابر سر منبر گرفت
سریر ملک و ملت یافت آرایش ز تو *** تاسریر شرع و آیین طریقت زینت دیگر گرفت
رای رافت، پیشهات، تاث---یر أخشیجان ب---داد *** امر با، اندیشه، ات، رونق ز هفت اختر گرفت

ص: 112

1- جمله

2- میل

بزم درست را که رشک روضه خلد آمده *** دست نه، افلاک آنجا عود در مجمر گرفت
پشه ای کز دستگاه قدرتت، پرواز یافت *** نیروی بال و پر شهباز، (1) از شهیر گرفت
لوحش، الله زان همایون گوهری کاندز بهاش *** جان هفت اقلیم خود را با خَزَف همسر گرفت
این چه جاه و رفعت و قدر (2) است یارب کش ملک *** خویش را بر آستان چون پاسبان درگرفت
این چه دریایی است، طوفان، زاکه فلکش را فلک *** پیش کمتر، موج خود را کمترین لنگر گرفت
خاک درگاه تو را خاصیت آب بقاست *** رو به ظلمت باشد آن راهی که اسکندر گرفت
برتر آمد گوهرت ز آنجا که خلاق جهان *** باکتاب خویشتن تالی یکدیگر گرفت
با چنان برهان که دارم ز انبیای ما سلف *** می توانم مر تو را در رتبه بالاتر گرفت
می ببالای اصفهان در رتبه بر باغ جنان *** زان که مأوا در تو نور چشم پیغمبر گرفت
داد از کف، خواجگی هرکس غلامی تو جست *** خورده بر جاه سلاطین بلند افسر گرفت
آن منم، خ-واه-ی اگر دانی که در اوصاف ت-و *** نطق لالم از دهان طوطیان، شکر گرفت

ص: 113

1- نم نیروی بال و پر شهباز از شاهین برگرفت؟

2- رفعتِ قدر

هر که خواهد برشمارد مدحت در روزگار *** بایش بر گردن خود سبحة از گوهر (1) گرفت
تا به پا گردیده گردون است و ماه و خور به جا است *** تا جهان باید ضیا از خسرو خاور گرفت
عمر (2) و جاهت جاودان و نیک خواهی شادمان (3) *** دشمنانت را جسد اندر ، حسد، آذر گرفت
و لَهُ أَيْضاً فِي الْقَصِيدَةِ

ای پاسبان بام تو کیوان روزگار *** ایوان توست برتر از ایوان روزگار
تابان به ، روزگار زرای تو لمعه ای است *** مهر و مهی که آمده تابان روزگار
اول حدیث مدح تو را میکند بیان *** بگشود هر که لب به دبستان روزگار
جام جهان نمای که گویند رای توست *** پیدا بود به پیش تو پنهان روزگار
ای بی قرین دهر که همچون تو در هنر *** چشم -- فلک ندیده در اقران روزگار
سامان ، روزگار بدین سان ز علم توست *** علم تو گشته باعث سامان روزگار
روزگار آن چه تو خواهی چنان کند *** با حکمت این چنین شده پیمان روزگار
آنی که روزگار به فرمان تو را بود *** گر خلق عالم است به فرمان روزگار
آن بی نظیر ذات گرنامه ای که نیست *** آوردن نظیر تو امکان روزگار
ترتیب مجلس تو دهد روزگار و هست *** این مهر و ماه مجمره گردان روزگار
جمعیش به دست تو اول قضا نهاد *** هر خاطری که گشت پریشان روزگار
تا دامن تو در کف خلق جهان نهاد *** داشتند دست به دامان روزگار
در روزگار نام تو تا شهره شد به جود *** پیشت بخیل قلم و عثمان روزگار
در این بلد که پشت و پناهش وجود توست *** مسکین غریبی ام ز غریبان روزگار (4)
بر هر طرف که افکندم صدمه ای زن-د *** من مانده ام چو گوی به چوگان روزگار

ص: 114

1- سبحة گوهر

2- عَزَّ

3- در نیک خواهی شادمان

4- با بیت بعدی جا به جاست

اکنون که روزگار من زار درهم است *** بر من چو گلخن است گلستان روزگار
از کردهای ما سلف خود هزار بار *** هستم به آه و ناله پشیمان روزگار
زین بعد با خلوص عقیدت، بر آن س--رم *** فر باشدم حیات به دوران روزگار
باشم یکی از خیل غلامان جان نثار *** بر آستان چون تو سلیمان روزگار
با رسم بندگی ت--و، ای س--ی-دان--ام *** باشم به قدر و مرتبه سلطان روزگار
باقی است نام ز دوران به روزگار *** باقیست، باد، عمر به دوران روزگار

ص: 115

اسمش ملاعلی از بزرگ زادگان بلوک لنجان (1) اصفهان خلد بنیان است جوانی است خلیق و رفیقی است شفیق طبعش خوش است و نظمش دلکش با آن که در مراتب، شاعری ممارستی که باید و مدارستی که شاید، نموده به مقتضای قوت، طبع مضامین بلند و ابیات دلپسند آرد و انواع خطوط را خوش مینگارد و همت جز بر درست شکسته نوشتن نمیگمارد رقعہ ای از رقاعش را برای

زینت هر مرقع برند و ثلثش را در ربیع مسکون اصحاب این حرفت دست به دست دهند. نستعلیقش به تعلیق بنان و تلفیق بیان (2) در نیاید خامهاش نُسَخ نُساخ را ناسخ و در مراتب تحصیل علوم عقلیه اش قدمی راسخ است حضورش مایه گرب و سردار را مظهر غضب است مراتب دانشمندی اش از اشعارش پیدا و مراسم ادراکش از افکارش هویداست

همواره جناب مستطاب قدوه الایام مقتدی الانام - متع الله بدوامه الاسلام را ستوده مراتب

ارادت خود را مشهود، نموده در فنون مزبوره ماهر است و مراسم دانشمندیاش در طی، مقالات

ظاهر.

قصیده

آن سرو که افراخته سر بر سر گردون *** ماهی است پرافسانه و مهری است پرافسون

یا یوسف مصری است برون آمده از چاه *** یا آتش موسی است شب (3) تیره به هامون

یعقوب صفت از غمت ای یوسف مصری *** در بیت حزن مانده تنم بیدل و محزون (4)

اندر گره، خاک، بسی خنجر قارن *** و اندر شکم، خاک، بسی مخزن قارون

هین حنجر بلبل به نوا بر سر گلبن *** با حنجر داوود هم - آمده مقرون

ص: 116

1- از اهالی لنجان

2- تلفیق بنان و تعلیق بیان

3- شده

4- با دل محزون

خورشید جهان باقر علم آن که به گیتی *** گردون بلند است بر همت او دون
هنگام افادانش لقمان ب-ه-ت-فاخر *** در مجلس ارشادش در فخر فلاطون
در عالم امکان نبدار ذات تو باعث *** ناص-ورج-داک-اف بد از دایره ن-ون (1)
وَلَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

ز خالقی که تو اش بندهای زهی تحمید *** تبارک الله بر وی سزد همی تمجید
بلندمرتبه آن کو شناس نتوان گفت *** مگر به عمر طویل و مگر به عهد بعید
فلک اساس همایون بنای گردون سان *** که نیست شبهش اندر زمانه در تشیید
همه قواعد علم اندر او شود محکم *** همه مبانی شرع اندر او شود تمهید
چه نخلها ز بهشتش برای پایه شکست *** چه پرده ها ز، جنانش برای فرش درید
قرین خنجر، بران رقاب اعدایت *** هماره تا که ز، اکباد رسته است ورید
وَلَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

ای سپهر کمال و مرکز جود *** از خداوند بر تو باد درود
پشت گردون از آن خم آمده است *** تا کند بر در سرات سجود
ساقی روزگار و شاهد دهر *** ساغر شهد حکمتت پیمود
از قدومت چو گلستان گردد *** گر فروگیرد آتش نمرود
محضرت محفلی است از فضلا *** و اندر او نیز شاعری معدود
همه خوشدل ز توبه جایزه ای *** صله شعر من چه خواهد بود
دشمنانت هماره چون خفاش *** در پس پرده خفا مفقود

ص: 117

از اهالی قریه جزء من قرای بلوک برخوار اصفهان ارم بنیان . است والدش (1) چون دیگر رعایای آنجا به شغل دهقنت روزگار میگذرانید مشارالیه به مقتضای علو همت به شغل والد خود را متقاعد و به کسب کمالات رسمیه پرداخت اینک در اکثر علوم ماهر است و در اغلب خطوط قادر از آنجا که صاحب طبع موزون است و ارادتش به سرکار شرایع مدار مقتدی الانام از حد افزون جنابش را همواره به قصاید فصیحه و قطعات ملیحه میستاید و مراتب بندگی اش مشهود می نماید ای به ظهور تو، شد جمله جهان پر ز نور *** وی به قدوم تو یافت شرع پیمبر ظهور ای که وجود تو، داد شرع نبی را رواج *** ای که ز جودت فتاد در دل عالم سرور ای ید بیضای علم وی ثمر نخل حلم (2) *** از تو بدید آن چه دید موسی عمران به طور فخر مرا این بس است مدحت تو در جهان *** ورد زبان کرده ام هم به غیاب و حضور ژرف محیطی از علم موج زنان هر طرف *** لولو و مرجان بسی آوری اندر ظهور عالم علم یقین کاشف اسرار دین *** حامی شرع، مبین ماحی فسق و فجور ای که ز انعام تو خلق همه منعم اند *** سفره عام تو پهن بر همه نزدیک و دور حاجت اظهار نیست عرض تمنای خویش *** انک انت الخیر تعلم ما فی الصدور باد جمالت، همی روشنی مهر و ماه *** تا که بود مهر و ماه چشم بدت باد دور

ص: 118

1- والد ماجدش

2- جود

اسمش ملامهدی و از اهالی قریه طالخونچه سمیرم من اعمال اصفهان ارم بنیان است. جوانی است رئوف و به حُسن، اخلاق، موصوف در مدرسه سلطانی چهارباغ که از منزهات اصفهان،

بلکه مشهور جهان، است به جدی لایق و به جهدی، فایق به تحصیل علوم میپردازد و لحظه ای خود را فارغ نمی سازد با وجود حوادث سن در اکثر، علوم ترقیات کرده و از هر فنی از فنون بهره وافی به دست آورده.

چون صاحب ذهن دقیق و طبع رشیق، است گاهی که از مطالعت علومش فراغتی حاصل

است به گفتن قصیده یا، غزلی مسرت افزای خاطر همگنان میگردد، الحق قصایدش چون طبعش بلند و غزلیاتش چون خاطرش دلپسند است از آنجا که پیوسته در محضر (1) سر کار شریعت مدار

مقتدی الانام قدوه الایام در استفادت و بهره یاب انواع سعادت، است ادای سپاس این نعمت بی قیاس

را، مکرر جناب مستطابش را به قصاید فصیح و قطعات ملیحه ستوده مراتب ارادتمندی خود را ظاهر نموده مورد عنایات بلانهایات گردیده از جمله این قصیده است که ثبت شده

قصیده

ای جمال آفرینش از تو زیور یافته *** وی نهال ملت از فضل تو نوبر یافته

خازن گلزار فردوس از غبار مقدمت *** کاکل مشکین غلمان را معنبر یافته

عاکف دارالسلام در گهت بی هول حشر *** بوستان خلد با طوبی و کوثر یافته

ص: 119

شاهباز همتت آن طایر استی کز جلال *** بیضه افلاک را در زیر شهپر یافته
در سراغ پله ایوان جاهت، پیک وه-م *** رفته بر بام فلک زان سیر برتر یافته
نور از رای منیرت میکند کسب، آفتاب *** سرمه از خاک قدومت چشم اختر یافته
در میان بحر احسان تو خود را روز و شب *** نسر طایر همچو مرغان (1) شناور یافته
تارک سلطان هفت اقلیم، یعنی آفتاب *** از غبار نعل نعلین تو افسر یافته
نیست تنهارتق و فتق، ملک، با کلکت که نیز *** دسترس در حل و عقد کار اختر یافته
این تویی در بارگاه داوری مسندنشین *** یا سلیمان جای در کاخ سکندر یافته؟
در شعاع پرتو رای جهان آرای تو *** خویشان را آفتاب از ذره کمتر یافته
حاجب درگاه گردون اشتباهت پیش پای *** بر زمین دائم سر فغفور و قیصر یافته
سده ایوان کیوان پایه ات از بس علو *** خویش را در رتبه یکسان با دو پیکر یافته
بارگاه رفعتت جایی است، کاین چرخ بلند *** اوج خود را با حضيض آن برابر یافته
منتقم هرجا که قهر توست آنجا روزگار *** باز را از بیم یم مقهور کبوتر یافته (2)

ص: 120

1- مرغابی

2- (این بیت را ندارد)

ذره اندر سایه ات گردیده افزون ز آفتاب *** آهواز عون تو نیروی غضنفر یافته
گشته هر جا جلوه گر، نور ضمیرت آفتاب *** در خوی خجالت چو ببط خود را شناور یافته
در سطور نسخه تصنیف تو هر نقطه ای *** عالم ابداع را در خویش، مضمیر یافته
چشم حوران از نهیب سطوتت ناهید را *** حتجب اندر میان هفت چادر یافته
دست غواص، قضا از غوص دریای وجود *** کی در این سیمین، صدف همچون تو گوهر یافته؟
از شمیم روح بخش خُلق قدسی خلقتت *** روضه فردوس را رضوان معطر یافته
-ریم آستان آسمان بنیان ت-----و *** در حریم آفتاب و ماه را، دوران دو چاکر یافته
ایمنی از آفتاب روز محشر یافته *** هر که بگزیده است جا در سایه تقلید تو
تا بود، دوران تو باشی ز آن که هر ساعت ز تو *** دین خیر المرسلین، ترویج دیگر یافته
و لَهُ فِي الْقَصِيْدَةِ

رسید موکب سلطان، گل سلیمانوار *** فکند باد صبا فرش سبزه در گلزار
گلاب ریخت سحاب و عبیر بیخت نسیم *** دمید سبزه ز خارا شکفت گل از خار
فشانند ابر بهاری زلال کوثر و گشت *** چمن چو جنت و گل حور و جویبار انهار
سرود بلبل شوریده، نغمه داوود *** نشست گل به بساط چمن سلیمان وار (1)

ص: 121

ملمّع است چمن از نسیم نوروژی *** مرصع است درخت از سحاب گوهر
بار زفیض نامیه نبود عجب که لاله و گل *** ز شاخ رنگ دمد رنگ رنگ در کهسار
دم صبا دم طاووس ب-ر دم ان-دازد *** اگر نهد به مثل زاغ بیضه در گلزار
ز مشک سایی باد سحر گهی، دم شیر *** معطر آمده چون ناف آهوان تثار
به اوج چرخ رسیده است از حضیض چمن *** نوای قمری و صوت هزار و نغمه سار
ز آب صافی بی رنگ، کلک مانی طبع *** به رنگهای مخالف، بسی نگاشت نگار
به لاله، ژاله چو سیماب صاف بر شنگرف *** به سبزه لاله چو شنگرف سوده بر زنگارا (1)
گرفته صوت هزار، اوج در بسیط زمین *** چو صیت فضل خداوند آسمان دربار
سمی حجت پنجم، شه ملک چاکر *** سلیل قبله هفتم مه فلک مقدار
جهان جود و سخا مقتدای ملک *** و ملک محیط فضل و، هنر افتخار لیل و نهار (2)
خلیل خلّت و ادريس درس و احمد خلق *** مسیح خلقت و جم شوکت و کلیم شعار
ستاره حشمت و خور رایت و قمر طلعت *** سپهر قدر و قضا قدرت و قدر آثار
رخش به نور و، ضیا همچو مهر عالمتاب *** کفش به جود و سخا همچو ابر گوهر بار
کهنه بنده، بارش به مهتران مهتر *** کمینه چاکر، کاخش به سروان سالار (3)
ز مطبخ، کرشم مهر خاوری اخگر *** ز بحر، موهبتش گنبد سپهر بخار
کندز گردش اگر منع طبع گردون را *** زیکدیگر گسلد بود و تار لیل و نهار
زهی جهان ز تو خرّم چو مام از فرزند *** خهی زمان ز تو، سرسبز چون زمین ز بهار
فضای عرصه کاخ تو را فلک خادم *** حریم کعبه کوی تو را ملک زوّار (4)
به بام قصر جلال تو، آسمان، سلّم *** بر آستانه قدر تو، اختران مسمار
خلاف رای تو فتوی اگر دهد برجیس *** به گردنش فکند دست، آسمان دستار (5)
به پیش رای تو فاش آن چه بر ملک پنهان *** برای عزم تو، سهل آن چه بر فلک دشوار
به بام قدر تو مرغی که آشیان دارد *** برد سپهر برین را چو دانه در منقار
نسیم حفظ تو بر باغ دهر اگر بوزد *** خزان نیارد هرگز گذار در گلزار

1- (ندارد)

2- (د تا سه بیت بعد را ندارد)

3- (3 تا سه بیت بعد را ندارد)

4- (ندارد)

5- (تا نه بیت بعد را ندارد)

موکلان قضا، شیشه اش به سنگ زن-د*** شود سپهر زجاجی آگ-ر ب-ه خ-ص-م ت-و ب-ار

بسیط فیض تو در عالم آفتاب صفت *** محیط حکم تو بر گیتی آسمان کردار

به عهد معدلت شیر شرزه در بیشه *** کشد به سوزن مژگان ز پای آهو، خار

گر میانجی نظم تو پا کشد زمین *** هم پرند مگس وار ثابت و سیار

ز چاکری تو جویند سروران تعظیم *** به بندگی تو دارند خسروان اقوار

ز نور رای تو، روشن همه زمین و زمان (1) *** ز دست جود تو مملو همه برار و بحار

به جنب قدر بلند تو، اوج گردون، پست *** به پیش رای منیر، تو مهرتابان تار (2)

زکھکشان ز چه رو چرخ پیر بسته کمر *** اگر نه بخت جوان تو راست خدمتکار؟

نه من ادای ثنای تو کرده ام پیشه *** نه من دعای بقای تو میکنم تکرار

به این اداست، فلک بالغدو والأصال 77 *** در این دعاست، ملک بالعشی و الابکار

همیشه تاز تقاضای دهر از پی هم *** گهی خزان رسد و گه بهار در گلزار (3)

ص: 123

1- زمان و زمین

2- (این بیت و بیت بعدی را ندارد)

3- (ندارد)

ملا (1) محمد حسین از اهالی اصفهان جنت نشان و ساکن قریه جوزدان ماریین است و در

مراتب، فضل بیشه و قرین صاحب صفات حمیده و خصال پسندیده است در نهایت فقر با کمال قناعت است و در، اخلاق، جامع تواضع و مناعت

این که طبع خاص و عام مفتون مدحت سرابی جناب مقتدی الانام است، تشکیک را چه مقام است ولی تالیف نسخه مآثر الباقریه که آن دراری را برجی
مشید و آن لالی را درجی ممهد آمده (2) مزید شوق هر یک از شعرا و فضلا گردیده این قصیه کلیه نسبت به همه، قیاس مساوات است مشارالیه را نیز این
شوق، عارضی مزید ذوق ذاتی گردیده جنابش را به مدایح فارسی و عربی ستایشی بسزا، نموده الحق هر یک در کمال فصاحت و منتهای بلاغت است.
قصیده عربیه در فصلی

که خاصه اشعار عربی است مذکور خواهد شد و از قصیده فارسی، ایشان قدری انتخاب و ثبت افتاد

قصیده

آسمان از مهر و مه تا زیب و زیور یافته *** عالمی بعد از پیمبر، چ-ون ت--و کمتر یافته

نور حق سید محمد باقر آن بحر علوم *** کز سیادت بهره از موسی بن جعفر یافته

ملک عالم را مسخر کرده (3) نقش خامه اش *** این شجاعت را به ارث از تیغ حیدر یافته

معجز لعل، لبش کار مسیحا میکند *** گر پیمبر نیست اعجاز نیست اعجاز پیمبر یافته

ص: 124

1- اسمش ملا

2- آمد

3- کرد

ساحت جاه و جلالتش هر قدر کردم قیاس *** عقل معیار کمالش را افزون تر یافته (1)

محتشم کی شد سلیمان ربّ هب لی» 80 تا نگفت؟ *** او نگفته از خدا این را میسر یافته

نقد فتوای تو را صراف دار الضرب شرع *** بر محک از امتحان (2)، چون سکه زر یافته

قوت ارشاد تو در پاس شرع احمدی *** خویش را محکتر از سد سکندر یافته

جوهر ایمان که اصل منبعش (3) فیض خداست *** از سرشت پاک تو عقلش مخمر یافته

کوکب اقبال تو یعنی عطارد ز این شرف *** از سعادت برتری بر سعد اکبر یافته

آسمان علم و افضال است عالی مدرست *** کاندرو جا آفتاب و ماه و اختر یافته

جود معن وجود حاتم در همه ایام عمر *** بذل یک روز تو را با خود برابر یافته

از قدوم موکب میمون فرخ مقدمت *** خاک اصفاهان شمیم مشک اذفر یافته

ص: 125

1- این بیت را ندارد

2- محک امتحان

3- معینش

*سودایی 81 [رضا] (1)

میرزا محمدرضا از اعزّه اولاد و امجد حسن خان شاملوی هروی است که والد ماجد (2) میرزا الله وردی خان است که از معتبرترین وزرای تیموری بوده (3) به مقتضای فطرت ستوده، شرافت حسب، مزید اصالت نسب، نموده طریق معارف و حصول کمالات صوری و معنوی حسب المقدور به قدم سعی پیموده، سالهاست که از دارالسلطنه هرات که مسقط الراس ایشان است به سیاحت خراسان و سایر ممالک ایران مشغول است و عنایات اکابر را مشمول انواع خطوط را خوش می نگارد خاصه شکسته را که درست مرقوم آرد .

نستعلیقش به تمیق بنان (4) و تلفیق بیان (5) در نیاید

با این که به واسطه مناعت جبلی کمتر با کسی مؤانست، نماید صحبتش مقدور و از ملاقاتش مسرور گردیده در اقسام، شعر قادر و در غزل سرایی ماهر است و به اسم تخلص می. کند سرکار شرایع مدار قدوه الایام مقتدی الانام را به قطعه ای ستوده مراتب ارادتمندی اش مشهود نموده منتخب آن ثبت شد.

قصیده (6)

ای تو بهین سبط و جانشین پیمبر *** هبط فیض خدا و فخر افاضل

نایب، مهدی سمی حضرت باقر *** بحر علوم و امام باذل عادل (7)

این که محقق بود که چرخ بر از خاک *** این که مسلم بود که نور به از ظل (8)

زان است که چرخ از در تو جسته براهین *** ز آن است که مهر از بر تو برده دلایل

ص: 126

1- (اضافی دارد)

2- واجد

3- (نم ندارد) ر

4- بیان

5- بنان

6- نسخه نگ، این بخش را کلاً ندارد

7- عادل باذل

8- نم : ندارد

مهر که لرزان دمید و زرد فروشد *** پیش ضمیر تو داشت دعوی باطل
نور خور از نور رای توست ولیکن *** آینه دارد به آفتاب مقابل
بدر زتابی که خورد پیش ضمیرت *** اینک بگداختش همی مرض سل
کوه خورد، پهلویی برابر سنگت *** سنگین پهلو شده مکان به زلازل
آخر تحصیل فاضلان مدقق *** فضل تو را فصلی از علوم اوایل
رتبت جاه تو بود این که ز صدرش *** رتبت کیوان فرود شد به مراحل
پایه (1) فهم تو بود این که به مهدش *** حکمت یونان سرود بانگ جلاجل
بود به روز نخست، اول دَرست *** آخر چیزی که هست بعد فضایل
ای ز هر آنچه از جهان به دانش، خشنود *** وی ز هر آنچه از جهان به نیکی مایل
کاوش فکرت کجا و کنه کمالت *** کس ز محیط از شنا نرفت به ساحل
هر که زهر، جنس فضل بردرت آرد *** برده به کرمان و هند زیره و فلفل
خاصه من و این چنین مدیح که از وی *** شرم کند عاقل از ستودن (2) عاقل
تا نبود نغمه را عقاب چو طوطی *** تا نبود صید را تذرو چو طغزل
بخت تو فیروز باد و جاه تو نیکو *** عمر تو جاوید باد و حکم تو مقبل

ص: 127

1- (نم: مایه)

2- (نم: سرودن)

اسمش آقا محمدحسن و صاحب خلق مستحسن از اهالی اصفهان و نظم‌ش مرغوب و

مطلوب پیر و جوان زرگری اش کار و با زر و، سیمش بازار. است طبعش در بوته، فکرت گداخته (1) شعرش چون زر، جعفری از قلب و غش پرداخته است بدایع قصایدش ساعد شاهد نظم را سوار است. و لطایف، غزلش گوش عروس سخن را گوشوار چون در رسته خدام سرکار شرایع (2) مدار قدوه ایام مقتدی الانام که صیرفی دارالعیار شریعت و جوهری مخزن ملت، است تمیمه اخلاصش مایه اعتضاد است و خاتم، ارادتش پیرایه خنجر. اعتقاد گاهی سبیکه مدحتی که خالص خلوص است در آن حضرت برطبق

عرض میگذارد و نقد نیازمندیش بر آن (3) نظر کیمیا اثر که محک خیر و شر است، معروض آرد. (4)

قصیده

این (5) چه درج است که مشحون به در اسرار است *** و آن چه بحری که گهر در صدفش بسیار است

هست در صورت و معنی صدفی پر لولو *** که همه لولو او رشک در شهوار است

عالم آراقمی کش کلف از مهر (6) طری است *** چو آن مشک نه در چین و نه در تاتار است

ص: 128

1- شغل زرگریاش

2- جلالت

3- بدان

4- این لغز را به اسم کتاب گفته

5- آن

6- مشک

همدم اهل صفا، بزم خ-رد را شاهد *** محرم اهل، یقین شخص طلب را یار است
خرم از رشحه آن گلشن طبع علما *** روشن از دیدن آن چشم اولوالابصار است
از آن گلشن فضل فضلا پر زگل است *** م از آن نخل علوم علما پربار است
بس که شیرین کلمات است کسی گر گوید *** حرفی از آن، سخنانش همه شکر بار است
در بیان کردن دین نبوی طوماری است *** کانچه احکام الهی است در آن طومار است
دفتر شرع نبی، تحفه ابرارش ن---ام 83 *** که یکی درج از آن خاطر گوهر بار (1) است
افتخار ع-لما، ب-----اقرع-----لم ازلی *** که زابر، کفش اقطار جهان گلزار است
آن ک-----ه ب-----اش-د ب-----ه ب--ر دانش او بس آس---ان *** حل هر مسأله کان نزد خرد دشوار است
آن که هر جا سخن از دانش او گفته شود *** دیگری را نتوان گفت به دانش یار است
قتدای همه خلق جهان آن که کنون *** نایب قایم اولادش-----ه اب-----رار است
گر، گُشد و ر بنوازد همه فرمان بر او *** حاکم حکم به حق آن چه کند مختار است
دین پناها ز تو معمور، بنای اسلام *** زان که تعمیر عمارت به کف معمار است -

ص: 129

می کشان تو به ز می کرده، سبو بشکستند *** خون خم ریخته و خون به دل خمار است
تو همان بحر سخایی که به هنگام عطا *** بس بی دریغ ابر کف جود تو گوهر بار است
بس که افشانند زر و سیم گفت در عالم *** کم ز سنگ و خزف اکنون درم و دینار است
روز و شب باد به کام تو جهان تا شب و روز *** گرد محور حرکات فلک دوّار است
روز اعدای تو بادا چو شب تیره و تارا *** تا شب و روز یکی روشن (1) و دیگر تار است

ص: 130

1- (نم: تیره)

اسمش آقا محمد حسین خلف الصدق جناب ستوده، آداب مولانا ملک محمد بن مولانا محمد الشهیر به قاضی عسگر که در زمان خاقان معدلت، شعار آقامحمدخان قاجار به مقتضای فنون فضل

و هنر و طلاقت لسان و رشاق، بیان به منصب، منادمت سرافراز و به کتابخوانی مجلس همایونش از، همگنان ممتاز بود به شغل شریف قضای عسکر نیز سربلند و زیب افزای دارالقضای آسمان مانند بود. پس از رحلتش به جوار رحمت ایزدی مولانای مشارالیه، حسب الحکم خاقان گیتیستان و خدیو صاحبقران، فتحعلی شاه قاجار - خلاد لله ملکه و جری فی بحر الخلافة فلکه - به همان منصب سرافراز و، مباحی و، نازش بر ماه تا ماهی است.

مشارالیه نیز جوانی است ستوده، خصال پسندیده، احوال رفیقی مهربان و شفیقی نکته دان است. طبعش بلند و نظمش دلپسند است. (1) به علوم رسمیه، آراسته و از جمیع نقایص پیراسته است. به سیاق و صاف و، معجم تاریخی نگاشته که مقدور کمتر کسی از مترسلین این زمان است و از آن

تلفیق رشیق این، معنی عیان

اینک در دربار پادشاه، جمجاه از دمای خاص و به شغل شریف وقایع نگاری اش اختصاص است. در مراتب، شعری به طرز فصیحی متقدمین آشنا است و این قصیده که در مدیح جناب

مستطاب قدوة الایام مقتدی الانام گفته بدین معنی گوا

قصیده

دم به خواب صبحدمی سوری استوار *** بر آن، ده و دو برج، چو افلاک، پایدار

ص: 131

1- (از این جا به بعد چنین است «با آن که کم کار است و تازه خیال» تا به «سیاق»)

ز آن پس گشاده دیدم چون آسمان دری *** آم--وده بر به گوهر رخشان در آن حصار

اندر شگفت ماندم از آن باره شگرف *** کو بود مشرقش طَرف و مغربش کنار

دیگر به خیره پیش خرد ماند در شگفت (1) *** زان در که بود حلقه ای از آن فلک به کار

خود با خرد سرودم دانی که چیست ه-ان *** این درگه و بروج و پس آن سور استوار (2)؟

گفتا مگر ندانی؟ گفتم: نه هین بگوی ***: گفتا کنم حکایت از آنهان تو گوش دار

آن سور عرش سای که دیدی تو خود به خواب *** کآسوده در میانهُ (3) آن شخص روزگار (4)

شرع شهنشهی است ملایک خدم که چرخ *** دارای دهر احمد مرسل که در ازل

ساید به خاک درگه او جبهه ز افتخار *** از آفرینش است پس از آفریدگار

آن برجهای سخت که دیدی تو در منام *** کش داشت زیر سایه هر یک فلک قرار

آنان ده و دو بدر منیرند کآفتاب *** گیرد ز روی (5) هر یک خود نور مستعار

آن درگهی که بود از آن باره گویمت *** تعبیر آن چنان که شود بر تو آشکار

ص: 132

1- دیگر سپس به خیره خرد ماند در شگفت

2- پایدار

3- زیر سایه

4- دور کار

5- رای

خود آن در مهین در علم است و آن کنون *** درگاه سروری که به شرع است کامکار
سلطان، فضل باقر علم نبی که هست *** گردون علم را به جهان خاطرش مدار
ای آن که بی نسیم عطای تو در جهان *** هرگز برون نیاید خود سرخ گل زخار
چاووش کاروان جلالت، به گاه حکم *** در بینی جمازه گردون کشد مهار
امر تو در زمان و به دنبال او شتاب *** نهی تو در زمین و به آهنگ او قرار
حکمت چنان که باد نباشد بدان شتاب *** قدرت چنان که کوه نباشد بدان وقار
سطری ز فضل کافی تو، چرخ در حساب *** شطری ز علم (1) واف-ی-ت-ب-ح-ر در شمار
گر نیست با تو حشمت جم هست از چه راه *** بر جن و انس و دیو و ددت حکم روز بار
هر شب سپهر گوهر انجم کشد به دوش *** تا صبحدم کند به قدوم تو اش نثار
دریا کفی ز لجه مهرت به گاه (2) جود *** دوزخ تفی ز آتش قهرت به گیر و دار
تا هست در زمانه ز آویز مهر و ماه *** در گوش آسمان به شب و روز، گوشوار
بادا غلام حلقه به گوش درت همی *** شب ماه و روز، مهر به تایید کردگار

ص: 133

1- (نم: حلم)

2- بذل و

جوهر صرام هنروری و صرام نیام سخن گستری است نام نامیاش محمد ابراهیم از سلسله جلیله بیرام علیخان قاجار مروزی در عنفوان شباب و اوایل عمر پرشتاب به دارالشور هرات به عزم کسب کمالات، رفته اکتساب آن چه از علوم باید و شرط آدمیت را شاید نموده در خدمت میرزاعبدالله خان شهاب 86 که در این از مننه شاعری به پایه جنابش از خراسان برنخاسته و روی عروس سخن

ماشطه، خاطرش نیاراسته، است تحصیل رموز، شعری به قدر وسع نموده.

چندی در زمره مدحت سرایان شاهزاده فیروز، افغان معتبر بوده پس از انهدام بنای آن دولت،

به عزم سیاحت عراق عجم چندی (1) در جمع شعرای مدحت سرای زیننده دیهیم و گاه محمد علی میرزای ملقب به دولتشاه 87 - اعلی الله در جاته -

مورد نوازشات آن شاهزاده قدردان بوده از آن پس (2) که آن شکوفه ریاض حشمت از شاخسار سلطنت، فروریخت، پرویزن سپهر بی، مهر خاکستر اهل هنر، بیخت به عزم، وطن به خراسان رفته چندی التزام خدمت لیث غاب شجاعت

قآن ملک، مناعت شجاع السلطنه العلیه (3) - حسنعلی میرزا - 88 را اختیار و به حکم آن شاهزاده (4)

،ذوالاقتدار به منادمت فرزند ارشد ارجمند هلاکو میرزا، 89 سرافراز و از همگان، ممتاز بود.

هنگامی که رکن الدوله، علینقی، میرزا، 90 فرمانروای ممالک خراسان گردیده شرف آندوز خدمت لازم الموهبت جنابش گردید. (5)

در رکاب ظفر، نسایش به دارالسلطنه قزوین نقل و تحویل و

مدت پنج سال در ظلال عنایاتش به فراغ، بال زندگانی و کامرانی نمود درین اوان سعادت نشان که صیت فاضل پروری و آوازه شاعر نوازی خدام جلالت فرجام سرکار شرایع مدار قدوه الایام مقتدی الانام - متع الله بدامه الاسلام - گوشزد صغیر و کبیر و قاید توفیقش عنان گیر، آمده کتابی در مراثی و مصایب

ص: 134

1- و چندی

2- پس از آن

3- العلیه العالیه

4- شاهزاده آزاده

5- آمده

مقوم دین، مبین مروّج، ملت، سیدالمرسلین شیر معرکه، شجاعت شاه اریکه شفاعت خامس آل عبا

سیدالشهداء - علیه آلاف التحیه و الثناء، روحی (1) له الفداء - مسمی به طوفان البكاء» تلفیق کرده دیباچه را به نام نامی و اسم سامی آن جناب مستطاب موشح، آورده به نظر کیمیا اثر جنابش رسانیده آن طبع بلند (2) آسمان مانند را مقبول و عنایات بلانهایات آن حضرت را مشمول آمد.

اینک در سایه بلند پایه جنابش هر، روز مورد لطفی تازه و موقع عنایتی بیاندازه است صحبتش، کاتب را مقدر و از مصاحبش مسرور آمد. (3) الحق جوانی خوش طینت و نیکوفطرت است. قدرت طبعش را گواه این بس که با آن که سنین (4) عمر شریفش هنوز از چهل تجاوز نکرده یکصد و بیست هزار بیت منظوم آورده. است تفصیل منظوماتش؛ احسن صور راز و نیاز دیوان

قصاید و غزلیات، کتاب طوفان البكاء.

یکی از جهال شعرای اصفهان که جز ایرادات جاهلانه نداند و، توسن جز در میدان عیب جویی، نراند در این مورد گفت چه بودی که مولانای جوهری اهتمامی که در کمیت اشعار فرموده قدری از آن را در کیفیت آن نموده بود. مولانا نظامی فرماید:

بیت

لاف از سخن چو در توان زد *** آن خشت بود که پُر توان زد 91

گفتم:

شعر

دیده بدخواه که برکنده باد ور هنری *** عیب نماید هنرش در نظر

داری (5) و هفتاد عیب *** دوست نبیند به جز آن یک هنر 92

هیئات هیئات هذا اصعب من جمع الاضداد بل دونه خرط القتاد 93 مع هذا، نه آن است که

در، اشعارش فتوری و در ساختن و پرداختش، قصوری. باشد آن چه از اشعارش به نظر رسیده در غایت رزانت و نهایت متانت است و این، معنی از قصیده ای (6) که در منقبت و مدحت در سلک نظم منسلک آورده و قدری از آنها در این، سفینه ثبت، افتاده معلوم اهل دانش و مشهود اهل بینش

می تواند گردید.

ص: 135

1- روحی و روح العالمین

2- (ندارد)

3- می گردد

4- (ندارد)

5- دارد

6- دو قصیده ای

بردم شبی با چشم تر در کنج تنهایی به سر *** در آب و آتش غوطه، ور از اشک و آه خویشتن
 زد شاهد مقصود در در کلبه ام شد جلوه گر *** چون نور یزدان بر، شجر چون روح انسان در بدن
 رو در پناه مدح، شه کانجا ندارد حزن ره *** هم منهزم ز آن بارگه چون غم ز جنات عدن
 چون یافتم ارشاد از او غمگین دلم شد شاد از او *** در عین استمداد از او نسبت به حال خویشتن
 ز ابنای عالم سر به سر کردم به زاری شکوه سر *** شاکی ز تشویش، سفر، حاکی زاندوه وطن
 عیسی چو شد گردون نشین شمعون مکانش را مکین *** حیدر پس از، احمد امین آمد پس از حیدر حسن
 قایم امام، راستین دارد امینی جانشین *** گفتا بلی قطب، زمین میر زمان فخر زمن
 سلطان دین جان جهان سید محمد باقر آن *** کز مدحتش رطب اللسان ناشسته لب طفل از لبن
 بر شاهد قدرت، نگر بر مظهر حضرت نگر *** آن معنی این صورت نگر صورت به معنی مقتدر
 قائم شد این فرمان، برش او نخل، ایمان این برش *** آن نور حق این، مظهرش آن یوسف و این پیرهن
 طبع سراپا، آتشم آموخت طرز دلکشم *** کز در این مطلع، کشم، آویزه در گوش سخن
 چرخ است زاهدسان به کف، تسبیح یا عقد پرن *** نی نی تو ماه مصری و این ریسمان آن پیرزن

نور خدا تاکی نهران بردار برقع کن عیان *** گل گلستان در گلستان شمع انجمن در انجمن (1)

زان پیش کاید در جهان موسی بن عمران (2)، جانفشان *** زان پیش کاید ز آسمان عیسی بن مریم قطره زن

نشین به یکران، ظفر تیغ بیانت در کمر *** دستار احمد بر به سر خفتان حیدر بر به تن

ز اقوال چندین، اجنبی کز فهم عاری چون صبی *** شد مندرس دین نبی هان نوکن از رای کهن

من وین نزاکت در بیان من وین لطافت در بنان *** من وین طراوت بر، زبان من وین حلاوت در سخن

نی نی غلط گفتم غلط، استغفراله زین نمط *** زین یاوه چاکم بر زبان زین گفته خاکم بر دهن

و لَهُ أَيْضًا فِي الْقَصِيدَةِ

گفتم به خرد، بهر چه دامان گلستان *** از رشحه باران بهاری شده پردر؟

گفت از پی ایثار در حضرت باقر *** مولای، اُمم مفخر ترکیب عناصر

سلطان قریشی، نسب آن کز شرف آمد *** بر ند، اسلام سزاوار تصدّر

هرجا خبر از خُلُقش موجود تفضّل *** فرجا سخن از خلُقش معدوم تغیر

از هرچه برد و هم در او پی بود افزون *** سنجیدن قدر تو به میزان تفکر

اندیشه چو در مدحت ذات نبرد پی *** ناید به وقوع آن چه نیاید به تصوّر

صاحب نظران را همه منظور تو هر چند *** شهری است صفاهان وز صاحب نظران پُر

شاهین و کبوتر ب-ه-ه-وای ت-و-ه-م آهنگ *** آهو بره و شیر، به عهد تو هم آخور

گر صیقل فضل تو نمی بود کجا بود *** آینه، دین صیقلی از رنگ تکدّر؟

ای ذات جلیل تو معراز تخیل *** وی ذکر جمیل تو مبراز تذکّر

ص: 137

1- (ندارد)

2- موسی عمران

بودی به زمان تو اگر سید عالم *** کردی به وجود چو تو فرزند تفاخر

گر حاسد جاه تو زند با تو دم از فضل *** گوساله خدایی کند اما به تمسخر

مخصوص خدا کبر و عدویت متکبر *** یزار خدای متکبر ز تکبر

تا ابر بهار و گل گلزار در این فصل *** این غرق ترشح شود آن گرم تقاطر

احباب تو خوش دیده اعدای تو گریان (1) *** چون سینه مداح که از مدح تو پُر در 94

ص: 138

1- پراشک

اسمش ملاحسین از مستعدین اصفهان ارم نشان است . جوانی است آسوده حال خجسته ، خصال با همه ، تلخکامی شیرین زبان است و با شکستگی درست بیان (1) به تحصیل علوم راغب و انواع هنر را بالطبع طالب . است انواع خطوط را خوش می نگارد،

و نسخ را که ناسخ نسخ دیگر خطوط است خوشتر نگاشتن آرد به مضمون (2)

هر که در او جوهر دانایی است *** بر همه کاریش توانایی است 96

و به مقتضای طبع سلیم و سلیقه ، مستقیم در اقسام ، شعر ماهر و پرکار و صاحب حال و

پیچش خیال است (3) و این معنی از قصیده ای که در مدیح سرکار شرایع مدار قدوه الايام مقتدی الانام خلیفة الله - روح من یروح فداه - گفته ظاهر است

قصیده

مشکین نقاب زلف ز رخ بر فکنده ای *** ورشید را ز رشک در آذر فکنده ای

چنبر شده است پیکر من تا به دوش خویش (4) *** آن عنبرینه زلف چو چنبر فکنده ای

روز من سیاه نمی خواهی از چه رو *** زلف سیه به روی منور فکنده ای

خال ، سیه به روی تو هر کس که دید گفت: *** در بزم خلد عود به مجمر فکنده ای

بر گرد ، آفتاب کسی هاله دیده است *** کز نز خط بر آفتاب رخ اندر فکنده ای

از کبر بر منت نظری نی ، مگر که چشم *** بر آستان میر مظفر فکنده ای

ص: 139

1- پیمان

2- همراه با بیت ندارد

3- ماهر و با آن که کم کار و تازه خیال است در قصیده و غزل قادر است.

4- من

آن مهر چرخ ج-ود که ایام گویدش *** ورشید را به ذره برابر فکنده ای
ای باقر علوم کز اقبال و عدل خویش *** بنیاد ظلم را از جهان برفکنده ای (1)
گر خاطرت نه بحر گهر خیز، از چه رو *** در هر کنار این همه گوهر فکنده ای
بر معجمر خور از پی دفع گزند خویش *** صبحدم سپند ز اختر فکنده ای
بر کشتی شریعت دین نبی، زعلم *** ز آسی- بباد حادثه، لنگر فکنده ای
خور نیست رخ نموده از مشرق، که هر سحر *** نور ضمیر خویش به خاور فکنده ای
ملک وجود دشمن دین رسول را *** بگرفته [و] به شهر عدم در فکنده ای
شهباز اوج عدلی وان----- در دل عقاب *** صد وحشت از صفیر کیوتر فکنده ای
در چین خراج از کف خاقان گرفته ای *** در روم افسر از سر قیصر فکنده ای

ص: 140

1- (این بیت را اضافه دارد)

ولد جبارخان پریچه ای - از اعمال ملایر است - ،والدش حسب الحکم علی مرادخان زند

سردار بعضی از دسته جات قلمرو بوده خود نیز به واسطه زادگی و ،قابلیت چندی حکومت کرده به مقتضای رای رزین و حکم عقل ،دوربین از مشاغل ،دیوانی استعفا کرده در سلک طلاب علوم شرعیہ (1) ، منسلک گردیده از هر فتنی از فنون بهره وافی دیده به واسطه طبع موزون، اشعار بسیاری .گفته اگرچه صحبتش اتفاق نیفتاده ولی از دو قصیده که در مدیح سرکار شرایع مدار

خلیفه الله (2) - روح من یروح فداه (3) - گفته و به نظر رسید که یکی از آنها را در جواب ظهیر 99 ،گفته تا جواب خدا را چه

گوید بر سبک و سوق استادان این فنّ بسته نشده البته دیگر اشعارش نیز بر این نمط خواهد بود. بالجمله پس از صرف نظر و بذل حواس (4) که او را لازم تر بوده به زحمت و مشقت بسیاری،

قدری از آنها را اصلاح و انتخاب کرده در این سفینه نگاشت.

قصیده

محیط علم و کان حلم و ابر جود کز فیضش *** سراسر شد جهان شاداب و خرم گلشن ایمان

ید بیضا اثر دستش چو دست موسی عمران *** دَمَش همچون دم عیسی مریم، بس روان پرور

زبذل و جود وز تأیید بختش هر زمان خیزد *** ز کان، گوهر ز خارا زر زنی شکر، زیم مرجان

ص: 141

1- رسمیه

2- شرایع مدار مقتدی الانام

3- (ندارد)

4- صرف حواس و بذل نظر

چو لطف روح در در پیکر چورنگ نور در دیده *** چو طرز مهر در گردون چو طبع ابر در نیشان
محمد خُلق یحیی صدق موسی دست و عیسی دم *** سلیمان، ملک خضر، الهام آصف رای و جم فرمان
به اسکندر نه آن فر است (1) و بر دارا نه آن دولت *** که گویم بر درش این چاکر آید (2) آن دگر دربان
اگر ذاتش نمیشد خود دلیل راه حق هرگز *** نبردی ره کسی سوی نجات از وادی خذلان
به این عزّ و شهامت کیست در عالم به جز آن کس *** که باشد نایب صاحب زمان از جانب یزدان
سر نیک اختران سید محمد باقر عادل *** که از عدلش شود حیران هزاران همچو نوشروان
نظام ملک را، رونق چراغ شرع را پرتو *** فروغ علم را مظهر جهان فضل را سامان
بر جودت زجود حاتم طایی سخن گفتن *** بدان ماند کز اعجاز آورد کس روی بر (3) هذیان
برابر ذره کی گردد به خورشید جهان آرا *** کجا کی قطره را بتوان مقابل داشت با عمّان؟
کرامت گر بود کوهی، تویی آن کوه را پایه *** سعادت گر شود، بحری تویی آن بحر را پایان
عدالت گر بود، گردون در آن گردون تو خورشیدی *** شهامت گر شود، کشور در آن کشور تویی سلطان
خرد را دانشت دایه کرم را همتت، مایه *** فلک را رفعتت، شاهد ملک را طینتت برهان

ص: 142

1- فرصت

2- آمد

3- در

نماند آستینش تا ابد از سیم و زر خالی *** کسی کز عون بخت خویشتن گیرد تو را دامان

و لَهُ أَيْضاً فِي الْقَصِيدَةِ

ز دست بخت کنم شکوه یا ز گردون داد *** که هرگز مگره از کار بسته، کس نگشاد

سیاه، روزتری مادر زمانه، چ--م--ن *** نزاده است و نخواهد دگر به گیتی زاد

نه همدمی که ز در اندر آیدم ز وفا *** بگویدم که به گیتی تو را غمی مرساد

نه یک رفیق شفیقی که یک زمان به برم *** نشیند از پی دلجویی و طریق و داد

دلیم خوش است از این هم اگر کسی گوید *** که نورسیده غم دیگرت، مبارک باد

به عدل نوشروان تکیه گر کنم به مثل *** کند معامله با من به طینت شداد

هزار نامه نوشتم به دوستان و یکی *** نخواند سهل بود کش جواب نفرستاد

از این چرا نخورم پس مدام خون جگر *** ز بخت بد نکنم پس چه سان شکایت و داد

ز کف نهم قلم و روی صفحه را دیگر *** به خط و خال ن-ی-ارایم از س-واد م-داد

مرا تفکر کاری چنین که هاتف غیب *** به گوش هوش دل و جانم این ندا درداد

که چند چند خوری خون دل ز یاس امید *** غمت مباد و گزندت میاد و درد مباد

که روشن است چراغ جهان و هست جهان *** ز سروری که بلند است پایه اش ز نژاد

سپهر عزّ و، شرف سروری که خاک درش *** مطاف اهل زمین است و کیمیای مراد

فرشته خوی سمی محمد باقر *** که چون، نیاگره از جمله مشکلات گشاد

تویی که مادر گیتی و دایه دوران *** به حُسن خلق تو دیگر (1) نه پرورید و نه زاد

ص: 143

که اسم سامیش میرزا عبدالکریم است و برخی از محامد صفاتش در طی اشعار مسجدیه مرقوم قلم مأثر رقم گردیده و همواره در مدایح جناب مستطاب خداوندی - روح من یروح فداه - مدحت سرا و مناقب آراست این دو قصیده، فریده از جمله مدایح اوست که منتخب آن ثبت شد.

قصیده

دل ز شهر تن هوای کشور جان کرد باز *** جان ز گیلان خواهش سیر صفاهان کرد باز

سوی غربت، خاطر مشتاق رو کرد از وطن *** وز غریبی بار دیگر، رو به اوطان کرد باز

ز آرزوی دیدن یار و دیار از مرز رشت *** تا سمیرم توسن اندیشه جولان کرد باز

مر مرا آمد، میسر آستان بوس دری *** کاندر آن صد باب، رحمت لطف یزدان کرد باز

درگه مجد الافاضل، مجمع علم و عمل *** کوبه آیین پیمبر، نسخ ادیان کرد باز

لکرم سید محمّد باقر آن دریای فضل *** کز برای غرقِ جُند جهل، طوفان کرد باز

بسته بود ابواب ایمان بر رخ خلق جهان *** او به دست، فضل فتح الباب ایمان کرد باز

در تظلم، هرکه گریان رفت بر درگاه او *** رحمتش وی را به زودی، شاد و خندان کرد باز

خضر رای او به، کلک از قعر ظلمات دوات *** صد هزاران، چشمه جاری ز آب حیوان کرد باز

ور نه بیم است از تناسخ گفتمی دیان دین *** خامس اثنی عشر بر خلق، سلطان کرد باز

تا مگر در سینه خود جا دهد مهر رخس، *** صبح هرشب زین، سبب گوی گریبان کرد باز

بوستان شرع را چندی، خزان فرسوده (1) بود *** نوبهار همتش سرسبز و ریان کرد باز

گشت اگر غایب از مردم حضرت صاحب زمان *** نایب او آمد و حق را نمایان کرد باز

ص: 144

نگین شرع را دزدید روزی (1) اهرمن حق بنامیزد در انگشت سلیمان کرد باز نور ایمان در لباس کفر و دین پوشیده بود حکمش آن پوشیده را یک باره عریان کرد باز

هر که رو آورد، سویش تا قیامت رونتافت لعن بر آن کس که حق را دید و کفران کرد باز

باد جاویدان به عالم دولت و اقبال او تا دهان را در ثنا و مدح بتوان کرد باز

و لَهُ أَيْضًا فِي الْقَصِيدَةِ

تا کی سبکساری کنم بر حال خود زاری کنم *** از دیده خون جاری کنم بر دامن ربیع و دمن

پیوسته جویم همدمی، کاید انیسم در غمی *** در کوچه و برزن همی در این تمنا، گامزن

بر جای، بار اغیار، بین بر جای ماهی ماربین *** بر جای لاله خار بین جرجیر بر جای سمن

آن دل که اکنون خون شود تا در بهاران چون شود *** آن که که گل مجنون شود چاک افکند در پیرهن

سوسن زبان آور شود، گوش شکوفه کر شود *** سعتر به سیسنبر، شود همراز در یک انجمن

شاید که (2) از لطف، هوا آتش چو خاک آرد گیا *** گردد چو شاخ، هندبا، سرسبز شاخ کرگدن

فرداست کاندر بوستان از جلوه سرو جوان *** پیرانه سر چون کودکان در رقص آید نارون

باد چمن خیزان، شود آب شمر لرزان شود *** از خاک باغ ارزان شود عطار را مشک ختن

گل در قبای، عبقری از پرنیان احمری *** در دعوی پیغمبری خضرا بر خضر چمن

ص: 145

1- روزی بزدید

2- گر

گردد زمین چون آسمان در وی شقایق، اختران *** بینی دو صد شعری در آن طالع ز کاخ نسترن
از ضیمران و، یاسمین باغ است چون خلد برین *** یا مجلس سلطان، دین یا مدرس فخر زمن
سید محمد باقر، آن کش نایب صاحب زمان *** داند هر پیر و جوان خوانند در سر و علن (1)
آن سید والا همم کز لطف و قهرش در امم *** بیدار شد عدل و کرم در خواب شد جور و فتن
ای همچو جدّت، مرتضی عزّی ز قهرت در عزا *** لات و منات ناسزا، بیزار از روی شمن (2)
گر برخلاف شرع و دین آرد نظر سوی زمین *** حکم وی (3) اندازد یقین بر گردن گردون، رسن
روزی که صورت، آفرین از آب و گل کردت عجین (4) *** با عقل بودی، همنشین پیش از وصال جان و تن
سنگ سیه زاکرام تو گوهر به وفق کام تو *** وز بهر نقش نام تو، گ--ردد عقیق اندر یمن
دادند چون جام جمت پیداست راز عالمت *** اسرار علم آدمت بخشیده رب ذوالم--ن
ای آسمان درگاه تو عرش برین، خرگاه تو *** پیش دل آگاه تو خورشید شمعی در لگن
خطا تا تیری از قوس، قضا، سویت نپرد بر *** دست قدر ز امر خدا، از چرخ آوردت مجن

ص: 146

1- زانند هر پیر و جوان پیوسته در سر و علن

2- (نم: وثن)

3- تو

4- کردت از آب و گل عجین

ای آن که از جود و هنر هنگام بذل سیم و زر *** ناچیزت آید در نظر صد معدن از در عدن
ای آن که هنگام، کرم در بخشش در و درم *** رویت چو گلزار، ارم نه چین در ابرو نه شکن
هرگه شنیدم نام تو یاد آمدم ز اکرام تو (1) *** گویی شکر ز انعام تو آید برونم از دهن (2)
گر فکر «سیما» از سما، عالی تر آید از علا *** در شأنت از مدح و ثنا، هرگز نیارد دم زدن
چون نیست حد و منتها میدان اوصاف تو را *** باید به آیین و دعا بعد از ثنا ختم سخن
تا هست دور، آسمان پیوسته با دا جاودان *** جاهت به دولت هم عنان عمرت به عزت مقتدرن

ص: 147

1- آمدن اکرام تو

2- شکر آورم ز انعام تو کو آن زبانم در دهن

اسمش عباس است. ، موطنش هزار جریب ، مازندران در شهر ساری به کسب علوم و کشف غیر معلوم پرداخته به (1) فنون ، رسمیه ربطی تمام و به لغات فارسیه و عربیه که محتاج الیه شاعری ، است مهارتی مالا کلام (2) به هم رسانیده بیست سال از این پیش در دارالخلافه ملاقاتش اتفاق افتاده در این مدت با کاتبش کمال الفت است.

الحق در مراتب شاعری قادر است و در مطلب ، بندی . ماهر ولی به واسطه فرط غرور و نخوتش که مانع التزام خدمت استادان این فن گردیده و احیاناً اگر تصرفی در تصحیح اشعارش

کرده اند ، نپسندیده مقالاتش خالی از غلط . نیست به مقتضای ، قابلیتش شرف اندوز حضور دستور شهریار عدالت ، شعار فتحعلی شاه قاجار - خلاد لله ملکه گردیده ، مدایحش مقبول طبع بلند دلپسند (3) خاطر آفتاب ، مانند ، آمده به لقب «خانی» سرافراز و به عنایت شاهانه از همگان ممتاز گردیده سال هاست که از شعرای مقرر آن حضرت آسمان رفعت و ملتزم خدمت

مدحت سرایی آن دولت سرمدی عدت (4) است.

در این سال خجسته فال که موبک فیروزی کوبک خاقان ، گیتیستان شرف افزای ساحات اصفهان جنت نشان و شیراز ارم طراز گردید ، مشارالیه نصرتوار ملتزم رکاب ظفر نساب شاهنشاهی بود و در ایاب و

ذهاب (5) شرفیاب محضر مبارک بندگان شرایع بنیان قدوه الانام (6) - مدالله ظلال عنایاته الی یوم القیام - گردیده به مقتضای شرط ارادت و حصول رسم ، سعادت جنابش را به قصیده ، ستوده خود را مورد نوازشات و حصول جوایز و صلوات . نمود

حکایت

ص: 148

- 1- در
- 2- (نم: لا کلام)
- 3- طبع بلند و پسند
- 4- عترت
- 5- ذهاب و ایاب
- 6- قدوه الایام مقتدی الانام

یکی از ارباب عمامه سفید جامه خنک هنگامه که از مراتب، فضل به جز ایرادات جاهلانه نداند

و ماضی از، مستقبل تفرقه نتواند فارغ از رسوم علوم، سرمدی مصداق قطعه «سرحدی» 102 بیت از آن این است

قطعه

در قریه، ما مجتهد تازه به چرخ است *** کاندرا عمل، اخذ کند جهد رسایی

پرسیدمش از مسأله صرف چه دانی؟ *** گفتا: که شنیدم ضربوا و ضربایی

از معنی حرف ان شرطیه سخن رفت *** قدری ان و ان، کرد چه شرطی چه جزایی!

در معرض معارضه ام آورد و خطابات غافلانه چنان که عادت جهال فاضل نما است آغاز کرد.

حکیم سنایی 103 فرماید:

هیچ صحبت مباد با عامت *** که چو خود مختصر کند نامت

صحبت عامه در بهشت آباد *** مرگ، باشد که مرگ عامی باد

دهان نادانی [باز] و زبان شنع دراز کرد که سرکار (1) مقتدی الانام نشاطی خان راصله و انعام

دهند یا دیگر شعرا را زر و سیم در کنار نهند؟ شیخ محمد علی که ترهات چند به هم بافت از جنابش آن همه انعام یافت چرا آن سیم و زر بیقیاس به فقرای

ناس بذل نفرمایند که موجب اجر جزیل و ثواب جمیل آید؟

گفتمش ای فاضل لغوی لغوی بر زبان راندی زیرا که اصطلاح اهل فضل نخواندی. کاش از آثار پیشوایان، شریعت اثری و از اخبار ائمه اطهارت خبری بود

اگر غوص در بحر ذخار «بحارالانوار» نتوانی (2)، خواندن «تذکره الائمه» 104 که هم از تالیفات علامه مجلسی - علیه الرحمه - و فارسی است شاید

توانی برخوانی تا بدانی که هر یک از آن دوازده برج فلک رسالت با آن که از مقتضیات ظاهر امر، خلافت دست تصرفشان کوتاه و جان جهانی از این

حسرت در وا اسفاه، بود بالفرض اگر سر چهار تن از خدام سعادت، فرجامشان ملازم آستان عرش نشان بود یکی از، ایشان شاعر و آن دراری سپهر امامت

را ناظم مناقب و متأثر بود و این که چندین تن از معارف فصحا و مشاهیر بلغا، مناقب آرای جناب ختمی مآب و از راتبه، نوالش بهره یاب، بودند گوشزد هر

عالم و فاضل بلکه مسموع هر عامی و

ص: 149

1- چرا سرکار

2- نتوانی کردن

جاهل گردید و اخبار در این باب زیاده از حوصله کتاب و یکی از آنها را کاتب در مقام انتخاب است. آورده اند (1) که 105 اعرابی [ای] به مدینه (2) - زاده‌ها الله شرفاً - وارد گردید. پرسید که در این بلد سخی ترین، مردم کدام است و صاحب همت بلند را چه نام؟ گفتند حاتم دودمان، رسالت قآن

ملک بسالت، معن قبایل، کرم یحیای احیای همم (3)، سحاب گهربار کشتزار سرمدی، آفتاب نوربخش سپهر

، محمدی مرجع، مقاصد ملجای، مطالب حسین بن علی بن ابی طالب - علیهما السلام - اسخای ناس

است و بحر، و، کان از بیم جودش در. هراس از مکان مبارکش. پرسید به مسجدش، اشارت و دلالت

کردند. پس از ورود به، مسجد خلیلی دید در، نماز ذبیحی با معبود یگانه در راز و نیاز مسیحی رشته

علائق گسسته یحیایی به حق، پیوسته زکریایی در محراب، حاجات، کلیمی در مناجات

بیت

گاه همچون آسمان اندر سجود *** گاه همچون، آفتاب اندر قیام

یا عیان در سینه سینا کلیم *** یا به معراج شرف خیر الانام

نور خدا بسته تتق تا به عرش (4)

در و دیوار مسجد از شعشعه جمالش پرنور و اطراف محراب از بارقه رخسارش چون کوه طور

اعرابی، حرباصفت حیران آن جمال آفتاب مثال گردیده سایه آسا بر خاک افتاد و زبان به مدایح جنابش گشاد و به این سه بیت آن حضرت را ستایش و ثنایش

کرد (5)

عریبه

لَمْ يَخِبْ (6) أَلَانَ مِنْ *** رَجَاكَ وَ مَنْ حَرَكَ مِنْ دُونَِ بَابِكَ الْحَلْقَةَ

أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مُعْتَمَدٌ *** ابوكَ قَدْ كَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَةِ

لَوْلَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوْلَادِكُمْ *** كَانَتْ عَلَيْنَا الْجَحِيمُ ، مُنْطَبِقَةً

آن جناب ملائک، نساب اعرابی را مورد التفات عنایت سمات نمود و به قنبر خطاب فرمود که

از مال حجاز چیزی مانده است؟ عرض کرد مساوی چهار هزار دینار باقی است. اعرابی را در التزام خدمت تا درب دولتسرا آوردند و خود وارد خانه و آن

چهار هزار اشرفی را در گوشه ردای مبارک

ص: 150

3- امم

4- بعد از «طور» آمده است.

5- نیایش آورد.

6- لَمْ يَجِبْ

کرده و در پس در آمده از شکاف مابین دو، در از آن دستِ ابر مثال دریا، نوال، تسلیم اعرابی نمودند و این ابیات بلاغث آیات که به همان وزن و قافیه اشعار اعرابی (1) و متضمن معذرت از قلت انعام است و

بلاغتش معلوم اهل کلام انشاد فرمودند :

عریبه

خُذْهَا فَاِنِي الْيَك مُعْتَذِرٌ *** وَ اَعْلَمُ بَانِي الْيَك ذَوْشَفَقَه

لَوْ كَانَ فِي سَبْرِ نَا الْعُدَاةِ *** حَصَا اُمْسَتْ سَمَانًا عَلِيكَ مَنَدَقَّة

لَكِنْ رَيْبِ الزَّمَانِ ذَوْغَبِرٌ *** وَ الْكُفِّ مَنِي قَلِيلَةُ النَّفَقَةِ 107

اعرابی چون بر آن زرها نگریست چون ابر بهاری بگریست آن حضرت که وضع تسلیم زر انعام را دلیل قلت و مشعر بر اظهار خجلت بود از سبب گریه اش (2) که در خدمتش به همان معنی دلالت می، نمود سؤال فرمود عرض کرد از آن می گریم که این دست کرم گستر که خاک و زر پیشش

برابر است چون گنج گهر به زیر خاک پنهان خواهد شد.

خبر نداشت که دست ساقی روزگار زهر مصیبت در کام انام خواهد ریخت و پرویزن آسمان، خاکستر غم بر سر اهل عالم خواهد بیخت و آن آفتاب فلک رسالت در زمین کربلا به خاک و خون خواهد غلطید و از دست ستمکاری روزگار از جهال کافر خصال آن، حضرت بر سر آن دست مبارک چه خواهد آمد.

بیت

ای از ازل به ماتم تو، در بسیط خاک *** گیسوی شام باز و گریبان صبح (3) چاک

بالجمله

بر فضیلتی دانشمند و علمای فطانت پیوند که روی سخن در ایشان است این نکته پوشیده نیست که چهار هزار اشرفی به صله سه شعر یک تن اعرابی، دادن با آن که البته در مدینه

طیبه افقر از او جمعی بوده اند:

مصراع

در همه ملکی، فقیر در همه شهری گداست 108 (4)

خالی از حکمتی و خارج از مصلحتی نبوده است و این معنی نیز کمال ظهور دارد که تقاوه

ص: 151

1- (ندارد)

2- گریستن

3- (نم: شام)

4- در همه شهری، فقیر در همه ملکی («گداست» بعد از «با» «آنکه»)

دودمان شهامت و خلاصه خاندان امامت که پیغمبر ستوده را مروج دین و اجداد طاهرینش را جانشین است اگر شعرا را گرامی و ارجمند و به جوایز و انعامات خرسند میدارند به جز اقتدا به ائمه اطهار و

تاسی به جد بزرگوار نیست .

عریبه

وَبَايَهُ اِفْتَدَى عُدَى فِي الْك - رَمَّ * * * وَ مَنْ يَشَابَهُ اَبُ - ه فَمَا ظَلَمَ 109

قصیده (1)

نیست غم گر مهدی صاحب زمان پنهان شده از *** مهدی دیگر به جایش نصب در دوران شده

مصطفی را جانشین و هریکی ز اصحاب او از *** در طریق زهد هر یک بوذر و سلمان شده

خاک درگاهش دهد عمر دوباره کز صفا از *** روح بخشا همچو آب چشمه حیوان شده

فخر آل پیمبر داوری کز ذات پاک از *** باعث ایجاد نه گردون و چار ارکان شده

سید سادات، دوران باقر آن کز دین او از *** خانه دین رسول حق قوی بنیان شده

اندرد بره دین هدا را گرگ جهل از *** خلق یکسر گله گشته، علم او چوپان شده

جز کمال ذات پاک عاری از نقصش به دهر *** هر کمالی را که بینی عاجز از نقصان شده

درگه شاهان خلائق راست گر ملجا به فضل *** بارگاه او ملاذ و ملجاء شاهان شده

ص: 152

1- از قصیده نشاطی خان قدری که قابل تذکره بود ثبت نمود.

شاهی از تایید او دارد نه از شمشیرت--یز*** آن که در این قرن شاه کشور ایران شده
از دعای اوست نه از ده ک-----رور سیم و زر*** روسی ار بیرون ز تبریز و خوی و زنجان شده
از «جنود لم تروها نزس-----اه م-ی-ان*** گربه جنگ بدر دفع آل بوسفیان شده
تندی از حک-----م پ-یم-میر داشته نه از فسان*** ذوالفقار ار تیز در دست شه مردان شده
بر امید بخشش او هر سخن سنج، از وطن*** آمده بیرون و ساکن اندر اصفهان شده
هر که بیته خوانده او را از جود اندر صله (1)*** حاتم طی گشته و معن بنی شیبان شده
ای شه دنیا و دین ای آن که در این روزگار*** هر که دردی داشته از جود تو درمان شده
ادح آل علی، آن شاعری ک-ز ش-ع-رخ-وش*** از ش--ه گیتی ملقب بر نشاطی خان شده
نیست او را مسکن اندر شهری از آن شهرها*** خدا، بنیاد در ایران و در توران شده
در ثنایت این قصیده کرده نظم اینک تو را*** رنهاده بر در و در زحمت دربان شده

ص: 153

1- هر که، بینی خوانده در مدحش ز جود اندر صله

اسمش محمد قاسم 110 ، شهیر به شانه ، تراش آبا و اجدادش در اصفهان جنت نشان به شغل

شریف ، تجارت اشتغال ، داشته قدم در طی طریق دیگر مشاغل نگذاشته اند.

به واسطه تغییرات اوضاع روزگار و اختلافات دهر ، ناپایدار او را دست از مشاغل آبا کوتاه و با خیل شعرا قرین و اسفاه گردید ولی مردی ، آرمیده دنیا دیده و سختی روزگار کشیده است. به حسن ، اخلاق موصوف و به زهد و تقوا معروف است.

به مقتضای تاثیر تخلّص با عدم بضاعتش کمال قناعت است و به مدحت سرایی جناب

مستطاب قدوة الایام مقتدی الانام اسلامیان پناه - روح من یروح فداه - با همگنانش نهایت مناعت در مناقب آن جناب مستطاب قضااید و قطعات بسیار گفته قدری از آنها که قابل تذکر بود انتخاب و

ثبت کتاب شد.

قصیده 111

ای منور به تو نجوم جلال *** وی مقرر به تورسوم کمال

بوستانی است صدر تو ز نعیم *** آسمانی است قدر تو ز جلال

در کرامت تو را نبوده نظیر *** در شهامت تو را نبوده همال

شرک را از تو منهدم ارکان *** شرع را از تو منتظم احوال

نه ملک را ز طاعت تو حزن *** نه فلک را ز خدمت تو ملال

بس فقیر است با عطای تو بحر *** بس حقیر است با سخای تو مال

ای ثنای تو سروران را ورد *** وی لقای تو اختران را فال

هم سعادت ز تو ربوده بها *** سیادت ز تو ، فزوده جمال

ص: 154

شد مزین ز تو مقام و محل *** شد مبین ز تو حرام و حلال

جسته سرمایه از لبت تایید *** بسته پیرایه از کفت آمال

به رضای تو دایر است افلاک *** به ثنای تو سایر است امثال

از تو ایام را حلاوت عیش *** وز تو اسلام را طراوت حال

عنف تو وقت قهر، آتش تیز *** لطف تو گاه مهر آب زلال

اهل دین را به توست استظهار *** اهل کین را ز توست استیصال

چون، شهابی به تابش و به صفا *** چون، سحابی به بخشش و به نوال

تا نباشد فساد همچو صلاح *** تا نباشد رشاد همچو ضلال

باد عصر و دود، تو اعیاد *** باد قصر حسود تو اتلال

و لَهُ اَيْضًا قَصِيْدَةٌ

ای از جمال جاه تو ایام را نظام *** وی از نظام علم تو اسلام را قوام

گردون بر آستانه صدر تو داده بوس *** گیتی ز تازیانه سهم تو گشته رام

با ارتقاع قهر تو نازل بود فلک *** با اصطناع دست تو ممسک بود غمام

در روضه سعادت تو بخت را نزول *** در قبضه سیادت تو چرخ را زمام

ای رفته روی، فاقه ز جود تو در حجاب *** وی مانده تیغ فتنه ز جاه تو در نیام

اصحاب شرع را به جوار تو التجا *** ارباب علم را به پناه تو اعتصام

آزادگان مشرق و مغرب شدند صید *** تا نعمت تو دانه شد و حضرت تو دام

من بنده تا ز منشاء خود کرده ام رحیل *** واندر جوار مجلس تو جسته ام مقام

از مشرب مواهب تو دیده ام شراب *** وز مطعم مکارم تو خورده ام طعام

خون از مودت تو مرا رفته در عروق *** مغز از محبت تو مرا رسته در عظام

اسمش، نظر علی از کسبه اصفهان ارمنشان است صاحب مکنت و ثروت بوده با اصدقا اتفاق نموده به واسطه خرج زاید بر دخل و مؤونت اقل از بذل به کاسی محتاج و در تحصیل مایحتاج به

کدیمین و عرق جبین، لاعلاج گردید.

فاما جوانی است پاک طینت پاکیزه فطرت هرگز گرد ملاحی نگردد و یاد مناهی نیارد به واسطه طبع بلند و ارجمند (1)، پیوسته مدحت سرایی خدام سعادت فرجام اسلامیان پناه - روح من یروح فداه - را مزید هوش و آویزه گوش سازد و به سبب خوابی که دید که مزید اعتقاداتش گردید به جز مدایح آن، جناب به هیچ کار نپردازد و آن چنان بود که شبی از لیالی متبرکه ماه شعبان آفتاب جمال

، محمدی ظلمت زدای کاشانه خاطرش گردید .

عریبه

قُلْ لِلدِّينِ رَجْوُ اشْفَاعَةِ اِحْمَدٍ * * * صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا

فقرات مضمون (2) آن، خواب زاید بر حوصله کتاب است . (3) ولی آن چه لایق نگارش است این است که جناب ختمی مآب - علیه صلوات الله الملك الوهاب - از دو رطب شکر بار حلاوت بخش مذاقش گردیده فرمودند در این اوان گرفتاری در اعیان، انسانی عیان است هر که را از آن غایله میلی به امان است باید از این خرما - آغشته به گلاب کرده - تناول کند و از این نوع خرما در وثاق فرزند ارجمند سعادت پیوند مروج ملتم رونق افزای، شریعتم سید محمد باقر موجود و سعادت یاب منزل آن

فرزند مسعود است.

علی الصباح که پیغمبر مهر از مرایای، سپهر چهر نورانی بر خفتگان بستر خاک نمود و سرمه سواد شب از دیده اولوالابصار، زدود، خود را شرف اندوز محضر مبارک آن ثمره شجره نبوت کبرا آورد،

ص: 156

1- وجبالت ارجمند

2- بسیاری مضمون

3- (ندارد)

مضامین رویا را به شرف اصغای سمع مبارکش (1) مشرف ساخت از هار بهجت در ریاض خاطر مبارک آن جناب شکفتن آغاز کرده فرمودند: صدق رسول الله - صلی الله علیه و آله (2) - از خاک پاک آن مسجود، سمک و سماک واسطه ایجاد آب و خاک مخاطب

به خطاب « لولاک لِمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَکَ » شیخ المشایخ قدری خرما به رسم هدیه اهدای محضر ما داشته و از مکان مبارک، برخاسته از صندوق خانه کتابخانه، مبارکه، خرما برآوردند فکاری: گوید به همان نخل برومند ریاض نبوت، قسم پس از دیدن آن، خرما همان حالت، رویا برای العین مشهودم گردید دیدم خرما همان خرما است

و دست همان دست بیضا ضیا».

که از آنجا که صدق آن رؤیا بر خاطر مبارک آن جناب به واسطه نشان مزبور و علایم دیگر که از اسرار است و نه محتاج اظهار (3) واضح و لایح، آمد پس از ابلاغ درود و سلام به روح مطهر رسول انام به نوعی که در خواب از آن جناب مقرر آمده بود خود از آن خرما میل فرموده ذراری ملایک خدم و سراری حرم و مخصوصان صحبت و بهره یابان سعادت خدمت را مامور به صرف آن خرما که رافع آلام و دافع اسقام است، فرمودند، بالجمله مومیالیه چون صاحب طبع موزون و قدرت طبعش از اکثری از (4) تازه خیالان، اصفهان افزون، است از روی ارادت تمام و اخلاص لاکلام به مدایح، جنابش زیب افزای محافل شعر. است از جمله این قصیده است

قصیده

ای آفتاب عالم علم و جهان جود *** وی نیر سپهر، سخا، مظهر و جود

از کاخ نه سپهر، س--رق-در برکشد *** آن کو به پای قدر تو آرد سر سجود

خلاق آسمان و زمین را ز خلقتت *** یک باره از عدم به وجود آمد، آن چه بود

ای سروری که می سزد از آفریدنت *** نازد بر آفرینش خود خالق ودود

سوزد فلک به دفع گزندت سپند نجم *** گاه، سحر ز نار خور از دیده حسود

جان آفرین خدای ز جان آفریدنت *** زنگ ضلالت از دل خلق جهان زدود

پرداختیم کشور دل را ز خیل غم *** تا خسرو خیال تو کرد اندر آن ورود

ص: 157

1- مبارک آن جناب

2- (ندارد)

3- (ندارد)

4- اکثری از موزونان و

گر خصم دیوریو تو، پا تا سر آتش است *** نامت چو بشنود به هوا برشود چو دود
ای آسمان ج-ود که بگشود خلق را *** از کار بسته دست تو گاه، عطا عقود
بگشا به روی، بنده دری کآسمان ببست *** کاین بسته را به جز تو نیارد کسی گشود
زین آه، آتشین، دلم اندر گداز ب-رق *** زین چشم خون فشان تنم اندر گذار رود
ور ز آن که خضر عهد تو در می نیافتی *** او را دگر ز خوردن آب بقا چه سود
محروم از در توبه جایی نمی روم *** محروم آن که رفت از این در بگو که بود؟
دست مرا بگیر که از پافتاده ام ای *** دستگیر مردم از پافتاده، زود

ص: 158

اسمش هاشم غَسَّال زاده محله چهار سوق شیرازیان اصفهان است. صورتی است عجیب و هیاتی مهیب از لون روی و موی به اهالی اقصی ممالک روس اشبه است و از این که ماده اش از کافور مستعمل والدش متکون، گردیده وجودش دلیلی موجه یکی از ظرفای مترسلین در وصفش چنین نگاشته و این فقرات حقیقت، آیات در تشبه اعضااش مرقوم داشته که: «نعامة قامت شامت حواصل، رنگ، خرچنگ، چنگ خفاش، چشم خرگوش پشم پیل، توان گرازدندان است. دو لیش که گویی با لبان شتر در یک مشیمه تولید کرده و با، مکرماج از یک پستان شیر خورده، به واسطه خروج انباش یکدیگر را هرگز ملاقات نکرده اند. کاش والدینش چنین می بودند. بالجمله خلقتی چنان کریه است که اگر شب به خواب دایه، درآید کودکش در روز لب به لبن نیالاید». کاتب گوید اگرچه چنین است و اوصاف ظاهره، اش همین و کاتب، بیچاره هفته ای یک روز که کاش طالع نگردد از الم ملاقاتش که دیگر نصییم نشود (1) در آنین و حنین ولی

مصراع

عیب، می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

به مضمون: کریمه: « ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ » 114 در خلقتی چنین و صورتی بدین رسم و، آیین از مبدا فیاض علی الاطلاق، طبعی موزون و سلیقه ای به صفا، مقرون، افاضت رفته که در طباع کمتر کسی از موزونان معاصرین مشهود. آمده با این که به واسطه کراحت منظرش، احدی از اهل بینش خود را راضی به تعلیمش نکرده و پیسپار هیچ دبستانی اش، نیاورده اند، با عدم خط و سواد و تتبع در اشعار شعرا افکارش در کمال رزانت و اشعارش را نهایت متانت است و این معنی از قصیده ای که در مدیح سرکار شرایع، مدار قدوه الایام مقتدی الانام اسلامیان پناه - روح من یروح فداه - گفته بر

ص: 159

ای که روی شاهد، ملک از تو زیور یافته *** خاک پایت را فلک با خود برابر یافته
در بحار ژرف علم و دانشت، غوّاص فکر *** ناخدای عقل را محتاج لنگر یافته
لعل شهدانگیز تو کار مسیحا می کند *** گر پ- نیست، اعجاز پیمبر یافته
نوک کلکت را خرد چون دید در تسخیر دین *** گفت این میراث را از کلک حیدر یافته
می سزد گر گویم استادان یونان را خرد *** در دبستان تو چون شاگرد کهتر یافته
قوت ارشاد تو در پاس دین احمدی *** خویش را محکم تر از سد سکندر یافته
آسمان بهر تو از ملک سلیمان گویا *** در دعای ربّ هب لی 115 کفو دیگر یافته
نایب مهدی سمی قبله پنجم که چرخ *** سر مه از خاک رخت در چشم اختر یافته
از سحاب علم تو گردیده خرم، کشت دین *** باغ ملت از نهال ذات ت-وب--ر یافته (1)
چر مینارنگ با این رفعت و شان و شکوه *** پایه قدر تو را از خویش برتر یافته
شاهباز رفعتت ای شاه کیوان پاسبان *** نه فلک را بیضه آسا زیر شهر یافته

شهریاری چون تو کی دیده است بر اورنگ شرع *** شهریاری بر فلک تا مهر انور یافته
آسمان در بحر ژرف فیض بی پایان تو *** خویش را مانند مرغابی شناور یافته
پیش دریای صلاتت رشحه ای از قطره است *** هر عطایی کانوری در عهد سنجر یافته
رشته نظم مدیحت را برای زیب خویش *** رونق اندر گردن، جان عقد گوهر یافته
و له ایضاً فی القصیده

قوام شرع محمد، نظام ملت و دین *** سمی قبله پنجم امام با اعزاز
شهی که روح امین میکند ز عرش برین *** پی طواف به اطراف کوی او پرواز
عصا به دست گرفته کلیم وادی طور *** برای آن که بیارایدش صفوف نماز
عروس مهر گذارد به خاک راهش روی *** به هر صباح که آید برون ز حجله ناز
چنان زصیت سخا پر نموده عالم را *** که بر زبان کسی نیست نام حاجت و آرز
به هر صباح و مساء، صد چو حاتم طایی *** ستاده بر در وی همچو سائلان به نیاز

اسمش ملامحمد از اهالی گلپایگان و شاعری نکته دان است. در فنون عربیه مربوط و مراتب شاعری اش مضبوط است. الحق طبعش خوب است و قصایدش مرغوب از آنجا که عامه شعراء

مدایح جناب مستطاب قدوة الایام مقتدی الانام را فرض عین و عین فرض میدانند مومیالیه جنابش را به این قصیده ستوده خود را قرین مأمولات دنیوی و مثنویات (1) اخروی نموده در انواع شعر ماهر

است و از فحای مطاوی، اشعارش، سلامت طبعش ظاهر.

قصیده

ز روزگار مرا هیچ برنیامد ک---ار *** تو چشم ارگشایی ز روزگار مدار

ز بس فسردگی، آی---دب--ه دی-ده ام یکسان *** شباب و شیب و غم و شادی و خزان و بهار

ز ناملایمی روزگ-----ار و دور زم-----ان *** رفته آی-----ه خ--اطرم ز بس زنگار

به کنج محنت و اندوه، ساکت و صامت *** نشسته پشت به شادی و روی بر (2) دیوار

چو دیدم آن که ندارد سپهر غیر ستم *** چو دیدم این که (3) نداند زمانه جز آزار

ز عجز روی نهادم به پای پیر خرد *** بگفتم ای که به درماندگیم، یاور وی--ار

ص: 162

1- مسوولات

2- در

3- آن که

دلالت ی ک-----ه زی-----که زی-----م ب--ی غم فزون ز عدد ***بشارتی، که ره-م زی-ن غ-م برون ز شمار

بگفت اگر ز علایق عری شوی چو مسیح *** به سوی عرصه تجرید اگر گشایی بار

خلیل خلت و یوسف رخ و کلیم کلام *** ذبیح فطرت و عیسی دم و صفی آثار

ز بحر مصطفوی، لولویی پر از قیمت (1) *** زکان، مرتضوی گوهری گران مقدار

از آن ک-----ه ب-----ود شکافنده ع-----لوم، آم-----د *** سمی باقر علم محمد مختار

بنای خ-----انه دی-----ن از بنان او محکم *** فضای عرصه دهر از بیان او گلزار

صلوة گرچه به صورت عمود دین آمد *** ورا عمود صلوة، است کلک معنی بار

ه-م-ی ن-ه م-دحت او ش--د ب--ه خ--اک-یان لازم *** که کرده ورد زبان با هزار استظهار

جَرْدان سما بالغدو والاصال 117 *** مسَبَّحان، فلک بالعشی و الابدکار 118

ایا جهان معانی که ذات اقدس توست *** معی-ن دی-----ن خ-----داوندگار لیل و نهار

ویا سپهر معالی که علم کامل توست *** پناه ملت بیضای احمد مختار

چو حرف علم تو گفتم ز راه غیرت گشت *** در انقلاب از این قصه، قلزم ذخار

ص: 163

بهشت نقد مر آن را مقرر است که هست *** بر آستان توانشای جهان جاه قرار

ه غیر ذات تو ای قدوه اولوا الالباب *** به جز وجود تو ای زیده اولوالابصار

که هست هست مسند شرع شریف را درخور *** که گشت منظر دین حنیف را معمار؟

خرد به عرشه منبر چو دید شخصت گفت *** شده است بر زبر عرش سید اخیار

گذر به طارم، چارم، خدیو چرخ نکرد *** به خاک رهگذرت تا نگشت جبهه گذار

حدیث علمت ---- و آه و ناله از دل کوه *** سخن زخلق (1) اتوو گریه و فغان ز بهار

خدایگان این بنده راست شکوه بسی *** ز روزگار زیون و زمانه غدار

مرا ز خاک درت دور داده و دارد (2) *** از آن ب-----ه ج-----ان و دل زارم، آذر و آزار

به تیه جهل و ضلالت، ز پای افتادم *** ز آستین ید بیضای موسوی بدرآر

ز فیض مدحت تو بلکه از کرامت توست *** اگر مرا نی کلک آمده است شگر بار

توقعم ز تو این ای پناه ملت و دین *** امیدم از تو چنین ای جهان عزّ و وقار

که زان میانه به رحمت ز قانع مسکین *** به حق جد کبارت، نظر دریغ مدار

ص: 164

1- نشید خلق

2- دارد و داده

ز م-----د ح-ت ب-----ه د ع-----ا م-----ی گ ر ا ی م و د ا ر م *** ب-----ه د ل ا م ی د ا ج ا ب ت ز ق ا د ر م خ ت ا ر

ز ع ل م ت ا ک ه ش و د م ر د چ و ن ت و ع ا ل ی ق د ر *** ز ج ه ل ت ا ک ه ش و د ، ش خ ص خ و ا ر چ و ن م ن ز ا ر

م ن ا ز و ل ا ی ت-----و گ-----ر د م ع ز ی ز د ر د ا ر ی-----ن *** ت و ا ز د ع ا ی م ن ا ز ع ل م و ع م ر ، ب ر خ و ر د ا ر

ص: 165

اسمش محمدعلی (1)، شرح احوالش در طی اشعار مسجدیه نگارش یافته در مدیح سرکار شرایع مدار قدوه الایام مقتدی الانام - متع الله بدوامه الاسلام این قصیده مُصدّر به بهاریه را معروض آورده، منظور نظر آفتاب اثر جنابش گردید.

وَ هِيَ هَذِهِ قَصِيدَةٌ

هار آمد و گشت، بستان معطر *** گلستان شد از جلوه گل منور

وزان گشت باد ربیعی زهر سو *** در آمد نسیم بهاری ز هر در

برافروخت، چهره برافراخت قامت *** به کهسار، لاله به، بستان صنوبر

زمین مشک بیز (2) و هوا عنبر آگین *** چمن روح بخش و هوا روح پرور

چمان هر طرف سروها همچو طوبی *** روان چشمه ها هر طرف همچو کوثر

ز نکهت هوا، غیرت افزای خلخ *** ز رونق، زمین رشک فرمای کشمر

گلستان و بستان و ریحان و نسرين *** صفا، مزین ملون، معطر

غزلخوان و خندان و شادان و رقصان *** گل و عندلیب و تذرو و صنوبر

به طرف چمن رشحه ابرنيسان *** چو آب خضر، دلکش و روح پرور

به هر شاخ آهنگ مرغ خوش الحان *** چو آواز داوود جان بخش و دلبر

نشسته به، گلشن چنان خسرو گل *** که بر مسند شرع سبط پیمبر

حید جهان، باقر علم جعفر (3) *** فرید، زمان وارث جاه حیدر

هنشاه ملک معالی که باشد *** ز سیف علومش، دو عالم، مسخر

در اقلیم تقدیس و تزهید، سلطان *** در افلاک تحقیق و تعلیم، محور

ص: 166

1- میرزا محمد علی

2- مشک خیز

3- دین احمد

زهی از تو ملک شریعت، مزین *** زن--ورت--وب---زم حقیقت منور

زعزوشرف، بر سر چرخ سایید *** ز پای همایون تو پای منبر

دم عیسی اندر کلام تو مدغم *** کف موسی اندر ضمیر تو مضمر

به گلزار تقوی و زهد تو گلچین *** بسی همچو سلمان و مقداد و بوذر

مبدل به تسییح و تهلیل گشته *** به عهد تو صوت دف و چنگ و مزمر

نش-ان م----یار در خم چرخ یابی *** به هم بشکنی یک دم این هفت چنبر

به آب بقای شریعت برم پی *** اگر باشدم خضر لطف تو رهبر

جمال تو در مجمع درس باشد *** هی کش بر اطراف آورده (1) اختر

وجود تو در کشور علم باشد *** شهی کش جهان بنده باشند و چاکر

ز خاک رخت چشم معنی، مکحل *** ز مهر رخت چرخ دانش منور

وجود تو مر جسم ادراک را جان *** ع-لوم ت---م-----ر ش-ه-ر اس-رار را در

ای نثار ت-----و آرن-----د دای-----م *** م زیهر وجود تو زایند یکسر

عسل نحل و گل خار و بر شاخ و در، یم *** رطب نخل و، نی شهد و که لعل و کان زر

ز بحر کمال تو گردیده فایض *** گنه کار و مؤمن مسلمان و کافر

ز خوان نوال تو پیوسته منعم *** ضعیف و توانا فقیر و توانگر

حاب سخایت، ز الواح شسته *** خط بخشش حاتم و فضل و جعفر

جهان از تو گیرند انعام، گویی *** به خوان تو رزق بشر شد مقرر

نباشد ثنای تو چون حد مسکین *** کند بر دعایت کنون ختم، دفتر

بود تا زمه روشن اطراف گردون *** بود تا ز خور انور اکناف خاور

جمال تو در محفل علم روشن *** عذار تو در مجمع شرع انور

ص: 167

اسم شریفش آقا محمد علی جوانی است از نقایص پیراسته و به هر کمالی، آراسته. صاحب فطرت بلند و طبعی آسمان مانند سپهر مکتوب خاطرش به دراری، هنر مزین است و گلشن مطرای

طبعش به ازهار گوناگون، فضل ملون

در وصفش این بس است که قابلیت استفادت و شرفیابی محفل فردوس مشاغل افادت لازمال سعادت سرکار جلالت مدار شمس فلک، سعادت مرکز دایره سیادت تحریر اعظم، مفلح، اکرم مرجع اعظم العلماء ملجاء اکابر الفضلا علامه. هنرپرور خداوند افخم، اکبر میرزا محمد جعفر الحسینی المجلسی 121 - خلد الله ایام افادته و ادام الله زمان افاضته - او را حاصل و به جمع مستفیدان آن حضرت آسمان، رفعت متواصل. است به واسطه خصال پسندیده و صفات حمیده قلوب اصدقا را به

صحبت، دلاویز مشعوف و خاطر همگنان را به بذلههای، ظریفانه از هرگونه غم، مصروف دارد.

به مقتضای ظرافت، طبع تذکرای ظریفانه نگاشته و شرح احوال متشاعران سخیف الرای و اشعار غیر موزون مجعوله آنها را مرقوم داشته. الحق در ایراد ظرایف و ایجاد طرایف، تلفیقی آورده که

مقدور کمتر کسی از مترسلین است. نظر به شرط قناعت و فرط، مناعت به شغل شریف تذهیب

، پرداخته شغل مزبور را که احسن مکاسب، است واسطه معیشت ساخته است. به مقتضای صرامت ذکا در آن صنعت هلال را انگشت نمای صنعت کرده، منوهر 122 را نقطه کردار در دایره حیرت آورده. نثرش در کمال ملاحظت و نظمش را نهایت فصاحت است از دقایق و نکات، شعری آگاه و در قدرت طبع ممتاز از اشباه است. نتایج طبعش به افکار فصحای استادان متقدمین بسی شبیه است و قصیده ای که در مدیح خدام شرایع، نظام قدوة الایام مقتدی الانام خلیفه الله - روح من یروح فده - در

سلک نظم کشیده در این مدعا، وجهی وجیه

الا ای شکن در شکن زلف دلبر *** عبیر بهشتی تو یا مشک اذفر؟
نه، ابری شوی مهر را از چه حاجب *** نه شامی کشی ماه را از چه در بر؟
ز آهن زره ساخت داوود، روزی *** تو اینک زره سازی از مشک و عنبر
ز آذر دخان برشود گر به بالا *** تو پیچان دخانی که آبی بر آذر
شب تیره ات خ--وان-م و این شگفتی *** که مهرت به حلقه است و ماهت به چنبر
کمند بلایی و جان از تولرزان *** سپاه ظلامی و دل از تو مضطر
چو بر روی خوبان زنی حلقه، گویم *** به بال تذرو است طوق کبوتر
همین اندر آتش نسوزی گمانم *** که بنشست روزی غباریت از آن در
در فخر دوران که هر روز و هر شب *** بروید غبارش ملایک ز شهیر
ز پنجم امام است بستوده نامش *** به هفت آسمان فخر از آن داده و فر
هنر با وجودش چو نور است و انجم *** شرف با جنابش چو چرخ است و محور
سرخا و کف راد او موج و دریا *** ناد و دل پاک او آب و آذر
ز کلکش بیانی و حرز ارسطو *** ز راهش غباری و آب سکندر
به ذاتش چه نسبت دهم مهر تابان *** سها را چه نسبت به خورشید خاور
فلک چیست با عقد پروین بر آن در *** یکی زال رویی است سیمش به چادر
بر اعدای دین کلک معجز نگارش *** یکی ذوالفقار است بر قوم خیبر
تورا قاف قدر آن چنان پایه بالا *** که سیمرخ و هم اندرور ریخته پر
به تعبیر شخصی و عقلی، منزّه *** به تصویر جسمی و جانی مطهر
چو جودت، عیان، بحر را آب و هاون *** چو عزم را باد و چنبر
تورا روشن، ار چرخ را سر مدغم *** تورا ظاهر ار دهر را رمز مضمهر
تورا بود تن (1)، زیب گاه رسالت *** روا بود اگر بعد احمد پیمبر
مگر آسمان زی جناب تو می دید *** که هر شامش افتد کلاه زر از سر

نثار رھت چرخ را هرچه زینت *** غبار درت عرش را هرچه زیور

ص: 169

1- تن بود

همین از توارکان دانش مشید *** چو بنیاد دین محمد ز جعفر

الا تا که سیارگان را نیاید *** شمار از دو و پنج افزون و کمتر

تورا باد از شش جهت بخت ناصر *** تورا باد از چارکی چرخ مادر

ص: 170

اسمش محمد مهدیخان و از اشراف امرای مازندران بهشتنشان است. امیری است

پاک دامن و دلیری پیرایه تیغ و جوشن شجره ثمره فتوت است و اصله نوبر مرّوت در آیین جوانمردی طاق است و در حسن اخلاق یگانه آفاق

والد ماجدش که دارالسرور هرات را محل اقامت ساختی و لوای امارت به اقصی دراری (1) افلاک، افراختی نادرشاه افشارش به نظم ممالک طبرستان مامور و سکان آن دیار را به قدمش مسرور داشت عهدی به شغل بیگلربیگیگری آن ممالک ارم، مسالک داد رعیت پروری دادی و ابواب

مرام بر روی اقصی و ادانی (2) گشادی .

خان مشارالیه در آن دیار پا به عرصه وجود گذاشت رفته رفته علم (3) آزادگی افراشت. در بدو دولت شاهنشاه معدلت، شعار فتحعلی شاه قاجار - خلد الله ملکه - حسب الامر به التزام خدمت رخشان گوهر عمان خلافت، کبری حسینعلی میرزا 124 فرمانروای ممالک (4) فارس به مناصب عالییه سرافراز و به رفعت، شان از همگنان ممتاز بود از جمله به شغل شحنگی شیراز ارم طراز توجه آوردی و به اقتدار، تمام مدت ها حفظ مال و حراست اهل و (5) عیال سکنه آن دیار کردی به نوعی که از بیم احتسابش کهر با دست تعرض از سرکاه کوتاه کردی و مغناطیس جذب، آهن به خاطر نیابوردی دزد

اندیشه را عسس حزمش بر در نقب، خیال دست بر قفا بستی و کمندانداز و هم از چنگ سرهنگ شبگرد خاطر آگاهش نرستی در عهد حراستش (6)، جز ابروی دلبران تیغی نیاهیخت و خونی مگر از

حلق صراحی. نریخت از سیاستش نه همین گرگ تیز دندان انیاب به خون گوسفندان نیالود و شیر شرزه قصد صید گوزنان، نمود بلکه فاره را سرقت با آن که طبیعی او است فراموش و دیک را با همه

ص: 171

1- نم: ذرای

2- قاصی و دانی

3- قد آزادگی

4- (ندارد)

5- (ندارد)

6- جرابهتش

حرص حرف زناکاری زینق گوش شد.

در این اوان شرافت نشان که به واسطه وجود محمود سر کار شرایع مدار قدوه الایام مقتدی الانام - افاض الله بدوامه الاسلام - اصفهان جنت نشان مرکز دایره شرع مبین و محور فلک سنت سیدالمرسلین، است امرای اسلام و کبرای شریعت، فرجام از هر، دیار ذره، کردار به هوای پرتو آن مهر سپهر ملت بیضا هر یک به بهانه ای به ساحات این ملک موی گیرند، خان مشارالیه نیز به

تمنای وصول این سعادت التزام خدمت صارم نیام سلطنت، عظما، سیف الدوله سلطان محمد میرزا را اختیار کرده 125 در آن سرکار معدلت مدار با کمال اعتبار و نهایت، اقتدار مهام اناام را مرجع شیخ و شاب و رتق و فتق امور جمهور را که لازم سیاسات حکمرانی است حسب الحکم شاهزاده آزاده نایب مناب است .

صاحب طبع موزون و متون، تذکره ها به اشعار، آبدارش مشحون است. در انواع شعر ماهر و در اقسام، شعر به، رباعی طبعش مایل و قادر است لهذا جناب مستطابش را به چند رباعی ستوده مراتب ارادتش ظاهر نمود از جمله این رباعی است.

رباعی

باشند دو باقر به جهان فخر انام *** و آن هر دو پناه دین و پشت اسلام

از سنت آن بازوی دین گشت قوی *** وز همت، این شرع نبی یافت نظام

ص: 172

اسمش میرزا حسن و از شعرای .زمن برادرزاده اعجوبه ،زمان نادره دوران انوری نور ظهیر

ظهیر فردوسی ،مقال خاقانی ،خیال رشیدی ،رشد ،عنصری ،عنصر نظامی ،نظم ،خیام بزم معزی کلام از رقی مقام الواصل الی رحمه الملک المتان فتحعلی خان 127 (1) که از اکابر دارالمومنین کاشان و از

مشاهیر جهان است.

در بدو دولت گردون عدت صاحبقران عدالت،شعار فتحعلی شاه قاجار - خلد الله ملکه - به منصب ملک الشعرائی سرافراز و از جمیع امرا و وزرا به منادمت ممتاز .آمد به واسطه استعداد اصلی و فطرت جبلی و تربیت آن دولت جاوید مدت و عنایات صاحبقران ،قدردان به مدارج عالیہ شاعری چنان ارتقا یافت که به تلفیق بیان و تمیق بنان در نیاید بحری بود ذخار و محیطی بی کنار به اعتقاد

کاتب از زمان استاد ابوالحسن رودکی که مقنن قانون شعر فارسی گردیده الی یومنا هذا که قریب به

هزار سال جلالی است به علو فکر و سیلان طبع و وسعت خیال و حسن مقال و لطف کلام و قدرت در هر مقام - من جمیع الجهات - شاعری چون جنابش پا به دایره وجود نهاده. [!)] و ابواب کنوز ،معانی به مفتاح بیان نگشاده است.

شهنشاه «نامه و خداوند نامه» و دواوین قصاید متین و قطعات رنگینش که هر یک گنجی است مشحون به جواهر شاهوار و لالی ،آبدار بر این معنی گواست و دلیل واضح این مدعا صابی ،دوران سحبان ،زمان معروف روم و ،روس فاضل خان 128 ،گروس برخی از مکارم حالات اعجاز سماتش (2) ، در تذکره انجمن خاقان 129 مرقوم قلم بلاغت رقم .آورده اگرچه آن نیز یکی از هزار و اندکی از بسیار است ولی موجب فی الجملة استحضاری از پایه و مقدار آن یگانه زمان و خلاصه دوران

می تواند گردید .

ص: 173

1- مرحوم فتحعلی خان

2- حالات و مقالات اعجاز سماتش

با کاتبش کمال رافت و نهایت عنایت بود - تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحبوحه جنازه 130 مشارالیه از آن اصل اصیل و دودمان جلیل است و علاوه بر نسبت مزبور، به شرف مصاهرت آن، مرحوم مشرف و صدف حافظه اش به لالی مقالاتش، مشتف است.

است .

صاحب طبع موزون و مقالاتش از حد افزون است . اشعارش به مقالات آن مرحوم بسی شبیه

و وجه، مشابہتش معلوم هر فقیه و سفیه گویی از آن طبع دریا موج آسمان اوج با لوازمش

بقدر الحصه میراث برده و از فرط، قدرت چون دیگر شعرا زیاده غصه افکار ردیه نخورده چون کثیرالکلام و یسیرالمرام، بود از آن مرحومش «ساکت»، تخلص لایق (1) افتاد و از سرکار شرایع مدار قدوه الایام مقتدی الانام - افاض الله بدوامه الاسلام - در طی استماع مدایحش از فرط شفقت و محض (2)، «مرحمت ناطق» عنایت رفت. اینک بدین، تخلص مباهی است و به ستایش

جناب مستطابش فخر بر مدحت سرایان پایه اورنگ .. شاهی از جمله این قصیده لامیه است.

آن که توقیع رضایش به فضا تا نبرند .

قصیده

آن که با، لطفش عالم همه عیش است و سرور *** آن که با قهرش، گیتی همه خشم است و نکال

آن که تعیین عطایش به قدر تا ندهند *** از فلک ناید بر خوان، زمین هیچ نوال (3)

آن که توقیع رضایش به فضا تا نبرند *** نکشد هیچ رقم کلکش بر هیچ مثال

آن که با جودش جز کام نیابد امید *** آن که با حفظش جز قید نبیند اجل

غور حزمش به عیان بیند آن را که نهان *** عون عزمش (4) به وجود آرد آن را که محال

رای او را به مثل گفتم اجرام سپهر *** باز گفتم نه فزون است و برون از امثال

ماه با رنج محاق است، نباشدش نظیر *** هر با ننگ زوال است، نباشدش همال

بر ز اشکال نجوم ست که یابند هبوط *** بر ز اوضاع سعود است که گیرند و بال

دولتش مایه فزاید به عیان و به نهان *** نصرتش مژده رساند زمین و ز شمال

ای به جایی قدم ق-درخ-داوندی تو *** که ندانسته کسی غیر خدای متعال

گام در ساحت قدرت نهد پای گمان *** چنگ در دامن جاهت نزند دست خیال

قدر گیتی همه کم آمد و قدر تو فزون *** ذات هستی همه نقص آمد و ذات تو کمال

1- لایق حال

2- (ندارد)

3- (نم : نوال)

4- (نم : جزمش)

از تو عزمی وز یزدان همه تایید و ظفر *** از تو حزمی وز دوران همه تفریق و ضلال

مهر بیعت به زبان بر خط حکمت شب و روز *** داغ طاعت به جبین بر در طوعت، مه و سال

به رضای تو فلک، راست نفاذ احکام *** به مراد تو جهان، راست مدار احوال

صفت ذات تو را گنج نباشد به بیان *** که فراتر ز بیان است و فروتر ز مقال

سهم تو دوزد ز ادوار جهان دیده کین *** بیم تو بندد ز اشکال، فلک پای سگال

کرم طبع تو گر جلوه نماید به جهان *** کیست عالم همه بر سفره ج-ودت-وع-ی-ال

شحنه باس (1) تو گر جلوه نماید به مثل *** صورت سهم تو گر وهم نماید تمثال

خشک گردد همه از هیبت آن کام بحار *** آب گردد همه از سطوت، این جرم جبال

نور رای تو اگر جلوه به خورشید دهد *** ایمن از رنگ کسوف آید و از ننگ زوال

رایت رای تو گر سایه به گردون فکند *** پای سیرش برهد تا ابد از قید عقال

خود به مقدار و بها خاک درت را نسزد *** دو جهانگر همه جان است دو گیتی همه مال

پدر دهر عَزَب خواهدت از مثل و نظیر *** مادر چرخ سترون طلبد گرت همال

همه کار تو ثواب و همه طور تو جمیل *** همه رای تو نکوی و همه روی تو جمال

نظم تو ناظم احکام، جهان گرچه نظام *** طوع تو لازم شاهان جهان گرچه منال (2)

ص: 175

1- (نم: پاس)

2- مثال

اسمش عبدالرزاق است و در مراتب شاعری شهره آفاق اجداد امجدش از شرفای دارالامان کرمان و از معارف علمای آن سامان بوده. اند خود نیز در بدایت احوال که فیثاغورس، ربانی ابوعلی سینای، ثانی میرزا محمد رضای طبیب اصفهانی 132 - رحمه الله علیه - التزام خدمت ظهیرالدوله، ابراهیم خان 133 را شرف افزای ساحات کرمان (1)، در خدمت، جنابش کسب کمالات صوری و معنوی کرده، مدتی در صحبت اکسیر خاصیت آن جناب به سر برده به شرف منادمت سرکار خان، مذکور مشرف و مسرور بود در التزام خدمتش به دارالخلافه، آمده خدمت سرکار جلالت، مدار نظام الدوله صدراعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی 134 که صیت سخاوتش به شرق و غرب عالم رسیده و مستوفی دیوان، همش خط بطلان

بر دفاتر (2) حکایات (3) آل برمک کشیده بهره یاب در مجلسی

جنابش را به این رباعی ستوده کاتب نیز حاضر [بود] و اصغامی نمود.

رباعی

ای آن که به عقل و هوش و دانش فردی *** در دایره وجود مردی مردی

گویند نظامی و دهی امر نظام *** گر امر مرا نظام، دادی مردی

از آن همت بلند و دست (4) دریا، مانند مقرر شد که موازی چهارصد تومان به انعامش مقرر کردند و جمیع مهمانش از مسکن و ماکل و مشرب انجام داده و دیگر مایحتاجش افزون از قدر

ضرورت مهیا آوردند.

در آن، اوان به واسطه قابلیتش به شرف زمین بوس حضور معدلت دستور شهریار عدالت شعار

ص: 176

1- کرمان بود

2- دفتر

3- حکایات جود

4- طبع

فتحعلی شاه قاجار - خلد الله تعالی ملکه و جری فی بحر الابدیة فلکه - مشرف. پس از ادای شرط دعا و عرض قصاید ثنا، چون طلاق لسان و رشاقبت بیانش پسند طبع بلند و خاطر آفتاب مانند افتاد، به شغل شریف خطیب الممالکی سرافراز و به این عنایت از همگنان ممتاز. آمد در این اوان سعادت، نشان و به احسن مناصب و ایمن، مکاسب اقدام و به مدایح جناب مستطاب قدوه الایام مقتدی الانام - متع الله بدوامه الاسلام - روی آورده تدارک آن سینات بدینگونه حسنات کرده مورد عنایات ابدی سعادات سرمدی گردید.

صد حیف که به واسطه غرورش اهمتامی که در تنقیح جمیع اشعارش ضرور است معمول

نمی دارد و در این، باب مسامحتی دارد از جمله مدایح جناب مستطاب خداوندی این قصیده است که قدری از آن انتخاب و ثبت کتاب شد (1)

قصیده

ز مشرق گشت ظاهر، صبحدم یک ساغر زرّین *** به مغرب آمد از انجم هزاران شیشه برخ-ارا
برآورد از خم، گردون سحر یک جام می گردان (2) *** که روشن گشت از یک پرتوش نه گنبد مینا
ز خورشید جهان افروز عالم یافت فیروزی ز مهر عالم آرا، مظهر ذرات شد پیدا
به گلشن گر نتابیدی، فروغ نیر اعظم *** نه گل افروختی، طلعت، نه سرواف-راخ-ت-ی-ب-الا
سحاب اندر، چمن در بارگشت و سنبل آشفته *** یکی چون دیده، مجنون یکی چون طره لیلا
وزید اندر گلستان عنبرآگین باد نوری *** شقایق خیمه زد در بوستان و لاله در صحرا
ز شاخ سرو و گل بشنو نوای قمری و بلبل *** که میخوانند از هاتف همی این بیت جان افزا
همایون روز نوروز است امروز و به فیروزی *** بر اورنگ خلافت کرده شاه لافتی ماوا
شهنشاه فلک، چاکر امیرالمومنین حیدر *** وصی نفس، پیغمبر علی عالی اعلا
پدید آمد ز نور ذات پاکش باقرثانی *** کز او آیین دین جعفری گردید نورافزا
به هنگام درم بخشی گدایش حاتم طایی *** به وقت حکمت آموزی غلامش بوعلی سینا
گشاید دست در بخششگه احسان برش باشد *** رهی، جعفر دنی، قآن، گدا حاتم، خ-ج-ل یحیی

ص: 177

1- آمد

2- گردون

اسمش عبدالرسول 135، از اهالی بلده طیبه رشت است در عنفوان جوانی که عنوان طومار زندگانی است از دیار گیلان به عزم سیاحت، بلدان مسافرت اختیار، نموده اکثر بلاد ایران و بعضی از ممالک هندوستان را به قدم اختیار پیموده و به صحبت علمای هر دیار و عرفای هر بلد رسیده از کف کفایت هر یک ساغر معرفت کشیده فنون رسمی هاش مضبوط است و به علوم غریبه مربوط در قرائت کلام الله، مجید قراء سبعه را طفل دبستان خود نشمارد و استادان فنون اعداد و جفر را وقعی نگذارد. سال ها طالب کیمیا، بوده در آن، خیال عمر عزیز صرف نموده ولی عقاب مقصودش چون فرار از نار در بوته دل آتشین قرار نگرفتی و چندان که این ماده در طاستین، دماغ، دمس، دادی، از نفس هوس جسد مطلوبش جز زرد، رویی صبغی. نپذیرفتی چون در آن تصعیدش به جز آثار تنکیسی نبود و در آینه حل و عقدش چهره مقصود نمی نمود به آستان سپهز بنیان سرکار شریعت مدار قدوة الایام مقتدی الانام - متع الله بدوامه الاسلام - که، خاکش اکسیر سعادت ابدی و هوایش کیمیای دولت سرمدی است روی آورده آتش آن هوس را به آب عنایتش فروشانید سبیکه مدحتی که خالص

خلاص خلوص است و به صنعت ارادت، مخصوص بدان نظر کیمیا اثر که محک خیر و شر معروض، آورده، زرّ طینت خود را از قلب و غش هوا و هوس پرداخت و خود را مورد عنایت جنابش

ساخت .

در فتنه، کرمان اموال و بعضی اشعارش به غارت رفت در اوایل، حال، «حیران» تخلص

میکرد به واسطه خوابی که دید او را «قابل» مقرر داشتند و به حیرت حیرانیش نگذاشتند. «قابل»

مقبولش افتاد. الحق، عارفی ستوده احوال است و شاعری شیرین مقال به طرز فصیحای متقدمین

آشنا است و این قصیده بدین معنی گوا .

ص: 178

تا گرفتگی به دبستان به کف، ای ماه، قلم *** زدی اوّل به هلاک من دلداده رقم
 غیر چشمت که به دنبال دلم افتاده است *** هیچ صیاد نیفتاد، پی صید حرم
 صف خوبان جهان یکسره درهم بشکست *** تا که در عرصه خوبی قدت افراخت علم
 نکشد مانی و، آزر تراشد به جهان *** به شبیه تو مثال و به مثال تو صنم
 کفر و ایمان که کنایت بود از زلف و رخت *** شور در بتکده افکنده و افغان به حرم
 هر کجا سوی تو، آفاق همه نافه چین *** هرکجا روی تو عالم همه بستان حرم
 با چنین حُسن خدا داده به ارباب وفا *** حیف باشد ز تو آیین جفا، رسم ستم
 کی سزای ز تو اغیار هم آغوش نشاط؟ *** کی روا ای ز تو عشاق گرفتار الم؟
 کامران مدعی از فضل تو و من ناکام *** محرم اغیار به بزم تو و من، نامحرم
 تاز جور تو مبر قاعده جور ز حد *** تاز دست تو منه در ره بیداد قدم
 عالم علم یقین مظهر حق، کھف انام *** ناصر شرع مبین حامی دین، فخر امم
 اظر شرع، نبی حضرت سیدباقر *** که دهد نظم شریعت همه بر وجه اتم
 آن که در پیشگهش منشی تقدیر آرد *** لوح از ماه پی پیشکش، از تیر قلم
 مزّه خنجر نزند تیغ ببازد ابرو *** چشم مستی نکند زلف ز پیچ افتد و خم
 از ثری تا به ثریا بود امرش جاری *** وز سمک تا به سماک آمده حکمش محکم
 برچه از راز معارف به دل او مضمّر *** هرچه از سر حقایق به ضمیرش، مدغم
 حارس ملک، طریقت چو علی عالی *** حافظ شهر، شریعت چو رسول اکرم
 آن چه ز احوال، عوالم همه بر وی معلوم *** و آن چه ز اسرار، عوارف همه بروی ملهم
 هم غموضات مسائل ز بیانش منحل *** هم رموزات معانی به کلامش منضم
 چهره خور به زمین بوسی او سوده به خاک *** قامت چرخ به تعظیم درش آمده خم
 از مه کاسته بهر چه بود کاسه به دست *** گر گدای در او نیست سپهر اعظم؟
 رفت سایل ز جهان عاقبت الامر و ندید *** به گه بخشش درهم رخ او را درهم

گرز سرچشمه فضل و کرم، آب نخورد *** سبزه زار فلک، ار بهر چه آمد خرم؟

نه فلک آمده از درج جلال، یک در *** هفت بحر آمده از نیم نوال، یک نم

مطبخ جود، تور آمده افلاک، دخان *** گلشن جاه، تور گذشته کواکب، شبنم

ص: 179

زهر در مار شود از اثر لطف شهید *** شهید در نحل شود از شرر، قهرت سم
نزد جراح خرد از پی زخم غضبت *** هم جز از مرحمت یافت نگردد مرهم
شوند بیشه اگر نکهت خلقت آید *** عمل نافه آهو، ز دهان ضیغم
امر باستو چنان آمده جاری به جهان *** حکم عدل تو چنان گشته روان در عالم؛
که شود، کبک نه جز چیره به شهباز حریص *** که شود، کور نه جز چیره به ضرغام اجم
گرگ را بیم بود بیشتر از شیر زیان *** گر به عهدهت شود از گله یکی کم ز غنم
وصف ذات تو چو ذات تو بود مستحسن *** کاخ عدل تو چو حکم تو بود مستحکم
بر تو مکشوف بود هر چه به دوران مخفی *** بر تو معلوم بود هر چه به عالم مبهم
هم پدید از گفت، آیات کلیم عمران *** هم عیان از دمت، اعجاز مسیح مریم
بلغا نزد تو در وقت بلاغت اخرس *** فصحا پیش تو هنگام، فصاحت ابکم
م بود مرتبت درک تو مالایدرک *** بود منزلت فهم تو مالایفهم
حد قدر تو نه در حیطة ادراک آید *** کس نیمود، آری، عرصه گیتی، به قدم
اوج در مدح تو بگرفته چنان کار سخن *** که زند صفحه ز گردون نقط از کیوان دم
وصف جاه تو کتابی است که تا روز ابد *** گر همه بحر مداد آمد و اشجار، قلم؛
اندکی زان نتوان کرد ز بسیار بیان *** عُشری از وی نتوان کرد ز اعشار رقم
سرورا، دادگرا بگردلا، ابرکفا! *** ای به همت شده فرمانده ارباب همم
دشمنی هست قوی پنجه مرا، «فاقه» به نام *** که به من پیشه او نیست جز ایذا و ستم
اندر این عرصه گر از بهر مددکاری من *** سپه په جود و عطایت، بجهاند ادهم
عن قریب است کز آن خصم قوی پنجه به من *** برسد آن چه به سهراب رسید از رستم
تاز موجود و وجود، اسم بود در گیتی *** تاز معدوم و عدم نام بود در عالم
باد موجود حبیب تو به اقلیم وجود *** باد معدوم عدوی، تو به صحرای عدم
باد سایر به، فلک تا بود این هفت نجوم *** باد دایر به جهان تا بود این نه طارم
کوکب قدر تو تابنده چو خورشید منیر *** پایه جاه تو پاینده چو چرخ اعظم

تا بود بخشش، زر پیشه ارباب عطا *** تا بود بذل، درم شیوه اصحاب کرم

باد - چون اهل عطا - پیشه تورا بخشش زر *** باد - چون اهل کرم - شیوه تورا بذل درم

ص: 180

اسمش سیدکاظم، خلف الصدق مرحوم حاجی سیدابوالقاسم الحسینی البحرانی است. والد ماجدش در محله بیدآباد 137 اصفهان که احسن اماکن آن سامان، است سکنا گرفته به شغل شریف تجارت روزگار میگذرانید یکی از سراری میرحسین خان ذغه 138 که از سادات و امرای خراسان و در زمان سلطنت نادرشاه افشار حاکم و فرمانروای اصفهان بود به حباله نکاحش (1) درآورده مشارالیه (2) از آن عقیقه تولد یافت و از عوالم معنی به عرصه شهود شتافت.

در بدو حال به شغل زر اشتغال داشت به عزم آستانه بوسی امام ثامن ضامن، حجه الله علی الوری (3)، علی بن موسی الرضا - علیه التحیه و القنا - رخت بر راحله گذاشت. پس از تشریفش به آن

، شرافت عظمی - رزقنا الله تعالی - ذوی الارحامش که اولاد خان (4) مشارالیه بودند، قدومش مغتنم و، وجودش محترم داشتند و مراجعتش به عراق نگذاشتند. مدتی در آن ارض اقدس و مکان مقدس شرفیاب بود به واسطه تغییرات اوضاع روزگار که لازم دهر (5) ناپایدار، است سرمایه تجارتش از دست رفت.

از آن جا که به واسطه وفور کیاست و کمال فراست به التزام خدمت فروزان اختر برج خلافت کبرا محمدولی میرزا 139 تکلیف میکردند التجای تربیت یکی از شاهزادگان عظام را قبول و به عنایات سرکار (6) شاهزاده، آزاده موصول، آمده سال ها چه در خراسان و چه در یزد به همان خدمت مشغول و الطاف نواب والا- را مشمول بود به واسطه طبع موزون و سلیقه به صفا مقرون، گاهی غزلک های شورانگیز و قطعات، دلاویز موزون و معروض می آورد و «فنا» تخلّص می. کرد از فرط تفضل و مرحمت و تقال بقای دولت «فنا» را به «بقا» مبدل فرمودند. پس از تخلف اهل یزد 140 و اعراض نواب

ص: 181

1- نکاح

2- سید مشارالیه

3- (نم: حجه الله الوری)

4- مرحوم خان

5- لازم بین دهر

6- (ندارد)

والا از آن، ولا سید مشارالیه نیز به اصفهان آمده در جوار اماکن میمنت مساکن کافی مطلق والی بر حق قدوه الایام مقتدی الانام خاتم المجتهدین خلیفة الله علی الارضین - مدالله ظلال افضاله علی الارض الی یوم الدین - با اهل و عیال منزل گزین و به مدایح جناب مستطابش که ایمن اشغال و احسن اعمال است روی آورده خود را مورد عنایات بلانهایات جناب مستطابش کرده آن چه معروض

داشته منتخباتش در این سفینه مرقوم افتاد

قصیده

ای آستان منبع فضل تو را ز قدر *** سطح محدب فلک هشتمین حضيض

بگریخت رنج سوی عدم تا شد آشنا *** دست طیب لطف تو بر نبض هر مریض!

تنها نه فرض آمده بر من ثنای تو *** آمد ثنا و مدح تو بر هر کسی فریض

ثانی نیافرید خدایت به بذل وجود *** ای جمله کاینات (1) از فیض تو مستفیض

وَلَهُ أَيْضًا فِي الْقَصِيدَةِ

تا به کی ای چرخ آخر با منی در خشم و کین *** از عداوت چند میخواهی مرا اندوهگین؟

تا کیم از آب چشم، اندوده سازی آستان *** اکیم از خون دل آلوده داری آستین؟

زحمت و آلام و رنجم چند باشد در یسار *** محنت و اندوه و دردم چند باشد در یمین؟

از تو باشد جور گیتی شاد تا کی آن چنان *** از تو باشد فتنه جویی چند خرم این چنین؟

با زحل طبعی کنی ناهیدروی (2) را قران *** با قمر چهری کنی مریخ فعلی را قرین

وَلَهُ أَيْضًا فِي الْقَصِيدَةِ

گشتی ز چشمم تا نهران ای یوسف گل پیرهن *** دور از رخت بر من، جهان گردیده چون بیت الحزن

- 1

-2

ص: 182

1- ممکنات

2- خورشید رویی

سروقد رعناى تو گردد چمان اندر چمن *** سايد به خاك پاى تو سرو، چمن، سر همچو من
با چشمت از سحر آورى شد سخره سحر سامرى *** با لعلت از جان پرورى بيهوده عيسى را سخن
قدو رخت اى دلستان، گردیده آشوب جهان *** رخ آفت پير و جوان، قامت بلاى مرد و زن
مژگان خونريز تو را صد بسمل اندر (1) هر نظر *** زلف دلاويز تو را مسكين دلى در هر شكن
طفلى و خود كامى، همان در دلبرى خامى همان *** خون دل آشامى، همان ناشسته لب را از لبن
كم ديده چشمى اى پرى مانند تو در دلبرى *** عذرارخى، سيمين برى، نوشين لب و شيرين دهن
اى زلف تو دام بلا در چين زلفت مبتلا *** زيبانگاران ختار عنا غزالان ختن
با عاشقاي، بيدادگر بيدادت از حد شد به در *** گويى تو را نبود خبر از عدل دادار زمن
سيد محمدباقر، آن كزوى به فخر آمد جهان *** اسلام از او دارد نشان دين را چو جان آيد به تن
عالم ز جودش شادمان ملك از جودش در امان *** ناديدده كس اندر جهان با او كسى را مقترن

ص: 183

اسم شریفش میرزا محمد علی از اجله سادات خجسته عادات حسینی دارالایمان قم و از عامه اهل فضلش رتبه تقدّم است مدتی در دارالخلافة به تحصیل علوم رسمیه پرداخته در مراتب، شاعری، اعلام فصاحت افراخته به سنت سنیه ازدواج که بنیان نظام عالم بدان مشید (1) و اساس نسل بنی

آدم بدان ممهد (2)، است کریمه اصیله و حلّیله (3) جلیله ای در نکاح درآورد و بدان عیش چند روز فراغت، تفرّد از دست داد و از وحدت به کثرت روی نهاد گردن آزادگیش به بندگی و سروآزادش به سرافکنندگی، افتاد تا مصارف آن عیش مهنا را مهیا، آرد زیر دست چرخ زیون و ابنای زمان را مقروض و مدیون آمد مزاجتش مولد موالید هم و غم و مناکحتش منتج نتایج اندوه و الم شد.

قطعه 142

مرد آزاده به گیتی نکند میل دو کار *** تا همه عمر ز آفت به سلامت باشد

زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند *** وام نستاند اگر وعده قیامت باشد

مولف آتشکده گوید: «هر که از کار، اول اجتناب فرماید به کار دیگر ارتکاب ننماید.»

بیت

گفتمش چیست کدخدایی؟ گفت: *** ای عیش و غصه سالی چند

به عزم ادراک سعادت آستانه بوسی سرکار شرایع مدار قدوه الایام مقتدی الانام - خلد الله ظلال عنایاته علی رئوس اهل الاسلام - از دارالایمان (4) به اصفهان آمد شرافت حضور باهر النور آن جناب مستطابش دست داد و از آن، سعادت پا بر سر سعدین سپهر نهاد در آن حضرت گردون بسطت که مناص سادات و علما و ملاد اشرف و فضلا بلکه ملجاء جمهور و محل گشایش امور است

ص: 184

1- مشید

2- ممتد

3- جمیله

4- دارالایمان قم

زایدالوصف مورد نوازش گردیده کامروا و دیونش مؤدی. آمد سپاس آن دولت و شکر آن نعمت را قصیده ای به مدایح، جنابش معروض آورد الحق طبعش در کمال قدرت و نظمش را نهایت فصاحت

است.

قصیده

به گاه شام، از این چرخ نیلگون پیکر *** نهران به باختر آمد چو خسرو خاور
چو جاگزید به زندان، تیره یوسف روز *** سر فکند زلیخای شب سیه چادر
به عادت معهود و سیرت مالوف *** زسر به در شد هوش و به چشم خواب اندر
پدید گشت مرا صورتی در آن رویا *** که بود نور (1)، رخس، مهر (2) و ماه را زیور
ز جبهه اش همه آثار مکرمت پیدا *** به منظرش همه آیات مرتبت مضمهر
به بوستان، خلافت قدس مهین شمشاد *** ب---ه آسمان، امامت، رخس بهین اختر
می ختم رسل مهدی، آن هدایت محض *** به هرچه قاعده شرع، ذات او مصدر
جهان مداری کامد بهین (3) مدار جهان *** مدار چرخ ز حکم روانش کرد مدر
ز زنگ کفر چوم-رات ش-رع تیره شود *** چنان زدایدش از رای آفتاب اثر؛
که آفتاب جهان هر سحر (4) ز زنگ ظلام *** کندز مصقل خود پاک، عرصه اغبر

ص: 185

1- مهر

2- نور

3- پی

4- نم که آفتاب سحر هر زمان

ب-----ه پا ستادم و بسرودمش درود، سرود؛ *** به من که ای فلک فضل و آفتاب هنر

تورا که هست به نظم دری زبان گویا *** تورا که گشته به گفت دری بیان رهبر

ز چیست می نسرایی به وصف ما جامه *** ز چیست می نگزاری ز مدح ما دفتر؟

شدم به مویه که ای آفتاب عزّ و علا *** شدم به ناله که ای آسمان جاه و خطر

تورا ستایش گویم به گفته های دری *** تورا نثار فرستم ب-----ه ن-----ظم های درر

مرانه کار به جز مر تورا ستایش گو *** مرانه شغل به جز مر تورا ثناگستر

توراست، رتبه بر از عرش و من چو خاک ذلیل *** منم مشاهده و تو غایبی ز مد نظر

زمان حیرت و در حیرتم من محزون *** زمان فکرت و در فکرت من مضطر

ز شمع، رای که آرم سرای دین روشن *** ز بحر فکر که سازم ریاض ایمان تر

هدایت ک--ه ب---ود جالب نعیم بهشت *** روایت ک-----ه ب-----ود م-----انع حمیم سقر؟

هرآن چه امر نمایی، منت ز دل بنده *** هر آن چه حکم، نمایی منت به جان چاکر

به هرچه امر تو ساری چگونه تابم رخ *** به هرچه حکم تو جاری چگونه پیچم سر؟

به پاسخم گفت آن را که در همه گیتی *** مراسم نایب و بر خلق والی و مهتر

بین به مایه او، آفتاب از او حیران *** بین به پایه او کاسمان از او مضطر
در آسمان، فصاحت یکی بهین کوکب *** در آسگون، بلاغت یکی مهین گوهر
چو هوش او گذرد زی بروج هفت فلک *** پی سعود و نحوس کواکب و اختر
ب----ه رنجه آید از این در روان رسطالیس *** به سخره آید از این راه، جان بومعشر
هر آن که پیچد سر ز امر و نهی فرمایش *** به روزگار ز گردون بسی کشد کیفر
پی او امر او بر به سر دویده قضا *** پی نواهی او بر به پا ستاده قدر
عیان به رسته فقر از تقود احسانش *** هزار گونه طبقها، ز سیم و بدره زر
چو در تلاطم، آید چه؟ قلزم جودش *** به یکدیگر شکند فلک از را لنگر
دایگانا، شاهنشها از راه کرم *** به سوی بنده سرگشته ات یکی بنگر
دو چیز مایه عیش است؛ جسم و جانی شاد *** مراست جسم ذلیل و مراست جان مضطر
امیدوار چنانم که از کرم، بخشی *** به جسم و جان، حزین عشرتی ز جان خوشتر
همیشه تا که بود، فیض منبسط به جهان *** تو را رسد ز خداوند فیض جان پرور
مدام تا که ز شرع است نام نیک به پای *** به شهر، شرع تو باشی وصی پیغمبر

ام-----روز اگر دادگری، ناصر دین است *** مفتی زمان است و خداوند زمین است

باقر که مهین زاده زهرای بتول است *** باقر که مهین نایب احمد شه دین است

میری است، ملک، رتبه که افلاک مکان است *** شاهی است گرانقدر که فردوش مکین است

علمش همه میراث ز آبای عظام است *** فضلش همه منسوب به اجداد مهین است

آن ویژه درگاه الهی که ز رتبت *** در محفل قرب از همگان، صدرنشین است

هم ساحت فضلش نه به تحدید گمان است *** هم عرصه علمش نه به تعیین یقین است

هم سینه او مخزن ینه او مخزن اسرار اله است *** هم منظر او مهبط جبریل امین است

هم ملت احمد را آن میر ظهیر است *** هم مذهب جعفر را آن شاه معین است

که خیل ملایک به درش ناصیه سای است *** که فوج سلاطین به برش زایده چین است

رویش ز ضیا طعنه زین چشمه مهر است *** خلقتش ز صفا زبیده خلد برین است

قهرش به گه ک--ی-ن-ع-دو، ن-ار-س-عیر است *** مهرش به گه لطف ولی، ماء معین است

بر درگه او از رخ می-ران-ب-ه-گ-ه-ب-ار *** هر جا گذری نقش جباه است و جبین است

با حفظ وی اینک ر مه را، شیر شبان است *** با داد وی اینک گله را گرگ امین است

شاهی است که آرند رسولان به برش باج *** کاین از شه روم آمده وان از شه چین است

وان هدیه به کف، اندر کاین یک ز طغان است *** وین تحفه به کف، اندر کاین یک ز نگین است (1)

قهرش چو یکی بیلک سوزنده شهاب است *** مرجوم از آن خصم چو ابلیس لعین است

آری ز پی تهنیتش در ملاء قدس *** پیوسته به تذکار، دم روح الامین است

من بنده نیام، شاعر، لیکن به حقیقت *** در مدح تو سخته سخنم سحر مبین است

شعرم همه در وصف تو چون لعل بدخش است *** نظمم همه در مدح تو چون در ثمین است

این خود نه گزاف است و نه من بر در لافم *** آگاه ضمیر تو، زهر غت و سمین است

خواهم به دعا ختم کنم مدح و ثنایت *** مدح تونه در عهده سکان زمین است

جاوید تورا دولت و پاینده تورا عمر *** تا نام به گیتی ز شهور و ز سنین است

ص: 190

1- این تحفه به کف اندرکان یک زطغان است *** وان هدیه به براندر کاین یک زنگین است

اسم شریفش میرزا محمدحسن و صاحب صفات مستحسن پسرزاده مرحوم آقابزرگ متخلص به «دانش» 144 است که از مشاهیر شعرای اصفهان و در حسن اخلاق، فرید جهان بود. طایفه شعرا را به نعمت و خدمت معزز داشتی و در اکرامشان نکته ای فرونگذاشتی اکثر (1) از ایشان را در

وثاق خود منزل و نزل (2) دادی و از ریاض خاطر خرم ابواب بهجات گوناگون بر رخ هر یک گشادی بلکه این فرقه را عیال خود شمردی و به آستین، رافت غبار ملال از آینه خاطر هریک ستردی

طبعش ملیح و نظمش، فصیح کلامش در کمال ملاحظت و نظمش در نهایت فصاحت بود. (3)

کتاب اینبه مستحده، اصفهان به اشعارش موشح و به تواریخش موضح (4) است.

بیت

در نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار، پدید است صنایع عجم را 145

حکیم مشارالیه را از اولاد، بلاواسطه به واسطه، قدردانی عزیزتر میداشت و دقیقه ای از

مراسم، تربیتش مهمل نمی. گذاشت هنوز آن ثمره شجره، دانش نیم بسته و به نونهال ریاض بینش

درست نیبسته بود که مرغ، روحش از این دامگاه حوادث. رست و آشیانه (5)، بردوحه طوبی بست

تغمده الله بغفرانه و اسکنه فرادیس جنانه - آقا محمد طلعت 146 که احوال فرخنده منوالش مرقوم قلم

مآثر رقم خواهد، آمد در تاریخ وفاتش گفته

مصراع

جهان دانشی از این جهان رفت 147

حکیم مزبور با آن که از صرصر آن، مصیبت گلبن خاطرش درهم شکست و غبار ملالت بر

ص: 191

1- بسیاری

2- (ندارد)

3- است

4- مورخ

5- آشیان

آینه خاطرش، نشست به توجه پدر بزرگوار میرزا عبدالغفار به ادراکی عالی و خاطری از لاک‌ی صفا

، متلاشی به کسب مراتب علمی پرداخت و در هر فنی از، فنون به زودی خود را فارغ التحصیل ساخت تا آن که لیاقت مجلس افادت و قابلیت استفادت محفل فردوس مشاکل فلاطون، نورانی، رسطالیس، ربانی محیط، حکمت قاموس، معرفت برهان، العلما سلطان الحکما مولانا علی النوری 148 - نورالله صدره و رفع الله قدره او را حاصل و به جمع حکمای آن، مجمع متواصل، آمده جواهری که از آن بحر، ذخار برکنار، آمدی اگر دیگر علما دانه دانه بردندی وی دامن دامن آوردی و از حاصل کشتزار آن ابر، گوهر بار اگر سایر، حکما خوشه، خوشه به دست آوردندی او خرمن خرمن ذخیره کردی.

اینک به مقتضای قریح صافی و ادراک، وافی با حدائث، سن که هنوزش سال از بیست تجاوز نکرده سرآمد علمای دهر است و سردفتر حکمای عصر طبعش از علو فطرت سپهری افراشته است و خاطرش از جواهر، معانی گنجی انباشته اینک (1) سپهر طینتش به دراری گوناگون

حکمت روشن است و ریاض، فطرتش به ازهار الوان، معرفت غیرت بهشتی گلشن نفس نفیسش را ملکات ملکوتی است و ارکان عنصرش را تجردات جبروتی (2) وجودش را ماهیت فضل چون عرض به جوهر قائم است و مادهاش که عقل بالفعل از آن کنایتی، است جوهر، علم چنان که هیولا را صورت

لازم. کاتب را بهین معاشر است و تلفیق مآثر را مظاهر

اگرچه عامه اهل ایمان و کافه قاطنین اماکن، ایقان شیفته مدحت سرایی و فریفته مناقب آرای

آن خلاصه رحمت ایزدی و سلافه عنایت سرمدی منبع فیض، ازل مصدر لطف لم یزل مشید الاسلام، مقتدی الانام - مد الله ظلال افاضاته علی الایام - میباشند ولی طایفه فضلا و طبقه حکما را به واسطه قدردانی و مرتبه، شناسی شوق از همه افزون و درج خاطرش، پیوسته به لالی

مدایح، جنابش مشحون است بدین، موجب حکیم مشارالیه پیوسته در مدحت سرایی (3)، رطب اللسان است و همواره در مناقب آرای (4)، عذب البیان از جمله این قصیده فریده است

قصیده

دوش آن س-----وق-----د سیمین بر *** سرخوش و مست آمدم در بر

قد برافراخته چو سرو سهی *** رخ برافروخته چو قرص قمر

ص: 192

1- (ندارد)

2- تجردات عوالم جبروتی

3- مدحت سرایی جنابش

4- (ندارد)

قد او همچو قامت طوبی *** لب او همچو چشمه کوثر
زلف مشکین به روی او گویی *** که به گلبرگ توده عنبر
هرچه از لعل او همه شیرین *** هرچه از قند او همه شکر
جز رخ و زلف او ندید کسی *** که شب تیره در بر آرد خور
جز قد ناز پرورش سروی *** نشنیدم ک-----ه سنبل آرد ب--ر
دید در کنج غم مرا تنها *** خواب بر من حرام گشته و خور
پایم از جور آسمان در گل *** دستم از ظلم روزگار به سر
آسمان از برای کشتن من *** بسته است از مجرّه تنگ کمر
تیغ بیداد در کف بهرام *** خنجر کین به دست کیوان در
داده فتوا به خون من برجیس ***، تیر فتواش برده بر دفتر
نه انیسی مرا به پیش ایدون *** نه رفیقی مرا به سرایدر
چون مرا تلخ کام دید و فکار *** لب شیرین گشود و ریخت شکر
گفت: ای آن که عکسی از رایت *** در فلک هست خسرو خاور
از فروغ ضمیر صافی تو *** گشت روشن چراغ فضل و هنر
خرد اندر سرشت تو مدغم *** هنر اندر ضمیر تو مضمّر
ای که از رای روشنت باشد *** دست موسی همی به جیب اندر
تو بدین مایه فضل از چه سبب *** آسمان خونت آورد به جگر؟
گفتم: این جور، خاصه من نیست *** آسمان است خصم اهل هنر
گفت: «اگر خواهی از حوادث دهر *** ایمنی، جویی ای حمیده اسیر
روی آور به درگهی که بود *** امن با وی چو با عرض جوهر
درگهی کش ملک بود دربان *** درگهی کش فلک بود چاکر
گفتم: این آستانه، کش گویی *** درگه کیست ای بلند اختر؟
گفت: «درگاه نایب مهدی *** باقر آن سبط موسی جعفر»

همه در بند حکمش از چه قصا *** همه در قید امرش ارچه قدر

راعی امن او به شرق و به غرب *** داعی جود او به بحر و به بر

ص: 193

مشتري را نشيد خطبه او *** به فلک برده پايه منبر

تارک همت بلندش را *** زيبد اکليل آسمان افسر

گردن رتبت رفيعش را *** عقد پروين سزا بود پرگر

حرف اکرام او به قسطنطين *** ذکر احسان او به کالنجر

آن يکي نقش خاتم خاقان *** و آن دگر زيב افسر قيصر

تا هيولاست اصل هر عنصر *** تا بود عنصر اصل هر پيکر

اصل ذات توباد ثابت فرع *** فرع اصل توباد، نافع بر

ص: 194

اسمش عبدالواسع 149 جوانی مُسرف و غیرقانع . است کاتب را مهین فرزند است و بهین زاده 149 ارجمند از آن جا که جناب مستطاب قدوة الایام (2) را خادم زاده ، است همواره مدحت سرایی و مناقب آرایبی (3) سرکار شرایع ، مدار خلیفة الله - روح من یروح فداه را آماده است . چنانچه در خور ، ادراکش به

تحصیل کمال (4) پردازد ، امیدم آن که از برکات انفاس عیسوی اساس خداوند اسلامیان پناه در سلک علما منسلک آید

در خطاطی به شکسته نویسی راغب است الحق درست مینگارد هنگام تالیف مآثر الباقریه تقریباً بیست هزار بیت 150 از آن نسخه نگاشت و خود را مورد الطاف بی پایان خداوندی داشت . اکنون کسانی که به زیور ارادت آن خداوند آراسته و آن تلفیق رشیق را به واسطه میل جلیلی و شوق فطری خواسته اند از محررات او استکتاب مینمایند از قصیده اش آن چه قابل بودی افتاد (5)

قصیده

خدایگان جهان صاحب خجسته خصال *** ظهیر ملت و دین ، مقتدای اهل کمال

خدایگانی کاندر به عهد دولت او *** کسی نیافت نشانی و نامی از آمال

سخن ز قدرش اگر گریه ها که از گردون *** سرود قهرش ، اگر لرزه ها که در آجال (6)

نشید فضلش و آن جا خجالت از لقمان *** حدیث بذلش و آن جا روایت از مکیال

اگر ز لطفش حرفی رسد به گوش جنین *** ، دواسبه یک شبه آید ز حمل تا به فصال

ص: 195

1- پیمان

2- مقتدی الانام

3- (ندارد)

4- کمالات

5- از قصیده ای که در مدح سرکار مقتدی الانام معروض آورده همین قدر ثبت شد

6- ز قدر او شرحی و گریه از گردون *** ز قهر او حرفی و لرزه در آجال (؟)

شده زرایش اگر مقتبس درخشان مهر *** ندید رنج کسوف و نیافت نیافت بیم زوال

نبله پنجم، امام با اعزاز *** که بر زدوده ز مرآت شرع زنگ ضلال

به مجلسش چوگرایی ز جنت است نشان *** ز مدرسهش چو، سُرابی بهشت راست مثال

نشسته اند دوصد فضل و جعفرش زیمین *** ستاده اند دوصد معن و حاتمش ز شمال

مرا به قرشش بس فخرها که بر اقران *** مرا به عصرش بس طعنه ها (1) که بر امثال

مراسم دامن و دل از تو ای جهان کرم *** هماره خالی و پُر از چه؟ از ملال و لآل

به گوش مردم نادان، مدیح توست همی *** چنان که گوهر ارزنده آوری به جوال

چو عزم بوسش درگاهت آورم، آرند *** جهان جانی و جان جهانی استقبال

نه جان ز شوق درت همهری کند با جسم *** نه جسم همهری آرد به جان ز استعجال

خدایگانا از بس ملالت بی حد *** به روزگار مرا بسته است پای خیال

زواره شعر نشاید سرود لیک مرا *** ز نظم، چامه به دست اندر است سحر حلال

در آن خرابه، مدینه، جماعتی ناهل *** به این بهانه که ما خود پیمبری را آل

به هر چه اسم شقاوت بسی کنند اصرار *** به هر چه رسم سعادت بسی کنند اهمال

اگر مصاحبت آن گروه بی ادراک *** وگر معاشرت آن جهان جهان جهال

مشابه دل و انه معاین سر و درد *** حکایت کف و، نشتر حدیث سنگ و سفال

اگر ز هفته و مهشان کسی کند پرسش *** و از لیالی و ایام شان کنند سوال

نه شب ز روز توانند تفرقه نه دهند *** تمیز هفته ز مه امتیاز ماه ز سال

ه--ی! نوازا باشد رهی بدان خوشدل *** ملک مقاما باشم ه-م-ی ب-دان خوشحال؛

که تا به جایزه ام خدمتی کنی معلوم *** که فارغ آیم از صحبت چنان ارذال

وز آن سپس به دعایت زبان گشایم من *** که باد حافظ جاه تو واهب متعال

هماره تا به، ثوابت ثبات هست و درنگ *** همیشه تا به کواکب شرافت است و وبال

همیشه خاطر اعدا با کدورت هجر *** هماره خاطر احباب (2) شادمان به وصال

سپاس و شکر دو نعمت به شرط قدرت طبع *** مراسم ورد زبان تا بود مجال مقال

1- طعن ها

2- احیاء

اسمش، ابوالقاسم جوانی است خردسال پسندیده احوال از مستعدین کسبه اصفهان خلدنشان است. با آن که از حُسن صوری و معنوی بی بهره نیست باوفاست و با وجود وصف شاعری با شرم و حیا از آنجا که هوای مدحت سرایی بندگان شرایع ارکان سرکار عنایت شعار قدوخ الایام مقتدی الانام - ادام الله بدوامه الاسلام - او را در سر، است امید هست که در هر فنی از فنون خاصه در شعر روزافزون ترقی نماید. با آن که نخستین قصیده ای است که در مدیخ خدام سعادت فرجام آن جناب مستطاب گفته درست بسته و خوب از عهده برآمده است.

منتخب آن ثبت شد. (1)

قصیده

نوبهار است و هوای باغ طرز دیگر است *** در دهان، لاله گویی، ژاله لولوی تر است

شاهد، گل حور عین است و گلستان است خلد *** جوی ها جاری در او مانند آب کوثر است

غرقه در خون، لاله همچون صید بسمل در چمن *** شاخ گل را تا همی از خار بر کف خنجر است

عکس، لاله کرده، رنگین بوستان را آن چنانک *** خاک باغ و بوستان گویی سراسر اخگر است

عندلیبان خوش الح-ان ب-س-ر-ه-ش-اخ گل *** راست پنداری برهمن را هوای آزر است

ص: 197

ساغر هر سرخ گل، اندر میانش زرد مل *** زعفران سوده گویی در میان مجمر است

می وزد هر دم نسیمی کز شمیم جانفش *** خاک، بستان سر به سرگویی ز مشک و عنبر است

زادگان طبع من بر بسته زیور چون بهار *** در مدیح سروری کو زاده پیغمبر است (1)

ص: 198

1- اضافی دارد: قاضی دیوان، ایمان مقتدای انس و جان *** آن که در راه، هدی اسلامیان را رهبر است چون گزیند بر فراز مسند تدریس جای ***
مستفیدانش کواکب او چو مهر انور است

محمد علی ، (1) طفلی است خردسال و دارای جمال (2) والدش در قریه فروشان ماریین اصفهان به شغل شنیع قصابی میپردازد و از آن کار کریمه فقیرانه و جوه معیشتی می سازد. او نیز به مقتضای

شرط مطاوعت به ملزومات فروع شغل مزبور گاهی در مراتع دواب با اغنام محشور و زمانی به چربی

فضول، دارالسلخ متنعم و مسرور بودی .

در این اوان سعادت افتران که (3) سرکار شرایع مدار مقتدی الانام - مد الله ظلال عنایاته علی الایام - مروج دین و ملت و رونق افزای شرع و سنت به نوعی شدند که آثار آن تا منقرض ادوار و مختتم اعصار خواهد بود از پرتو آفتاب التفات جناب مستطابش جمعی از علما ذره آسا به مراتب

عالیه اجتهادیه ارتقا یافتند و اکثری در کار استنباط و استیضاح و تنقیح دلایل و توضیح مسائل از ماخذ اجتهادیه و قریب الاجتهادند و سایر طلاب فقاهت نساب نیز به مقتضای اهتمام و به سبب (4) کفایت و کفالت، جمهور هر یک را - علی قدر مراتبهم - ترقیات، لایقه حاصل است. از آنجا که جنابش را توجهی به کافه اهل فضل و کمال و تقدی به عامه صحبه حال و قال است، به سنت سنیه جد بزرگوارش، شعرا را نیز التفاتی به سزا و اعتنایی به درجه قصوا فرموده در مقام تربیت و ترقی این نوع از کمال نیز کمال، شفقت مرعی داشتند (5) و چون سایر اکابر، روزگار این فرقه را ضایع نگذاشتند.

و این طایفه که به واسطه عدم، مری پریشانی خاطرشان فصل خزان را افسردگی وام دادی طبعشان مبرد را قصیده بردیه، فرستادی به رشحه 153 سازهایی سحاب سازهایی سحاب 154، عنایتش بهار آسا 155 خرمی 156 از سرگرفت و به هبوب نسایم، توجهاتش خضرتی تازه یافت بالجمله این فرقه نیز چون

سایر فرق فضل را ترقیات عظیمه حاصل و به مراتب علیای هنر متواصل گردیده. آری، اگر ماشطه

ص: 199

1- اسمش محمد علی

2- مستعد هرگونه کمال

3- در این اوان که

4- اهتمام در امور و

5- داشته

ابر بهاری گونه لاله و گل را غازه خرمی، بخشد، زلف بنفشه و سنبل را نیز تاب دهد و پرتو نیر اعظم، (1) چنانکه چهره لعل و یاقوت را آب و رنگ عزت دهد جبهه زمرد و فیروزه را نیز رونق و بها آورد.

روزی (2) در محضر جناب مستطاب مقتدی الانام که مورد معاشر علمای عصر و مجمع اکابر فضلالی دهر، است کتاب «مآثر الباقریه» که مجموعه مدایح آن جناب، است، همی خواندم و توسن فصاحت در مضمار بلاغت همی راندم نه بر حُسن تلفیق و لطف تنمیق بلکه بر صفای قریحت و کمال فطرت، خود تحسین و آفرین میگفتند جمعی نیز از شعرا به عادت معهود قصایدی که در

مدایح جنابش گفته بودند به شرف اصغای سمع مبارکش مشرف گردانیده مجمع انقضا یافت. پس

از فراغ شرط عتبه، بوسی بوالفضولی هرزه لای (3) و ژاژخایی یاوه، گرای به گریبانم آویخت که این چه کار بیهوده و رسم ناستوده است که بدان روی آورده عمر عزیز صرف آن کرده و سرکار شریعتمدار مقتدی الانام را چه افتاده که به هوای نفس و حبّ مدح، رونهاده جانشین پیغمبر را به شعر و شاعری

چه کار است و نایب صاحب الامر را به شعرا چه بازار است؟ چرا در این هنگام کار مسلمانی نمی سازند (4) و به جواب سوال از مساله ای که تکلیف شرعی سائل و مجیب است نمی پردازند؟ (5)

گفتم ای بیخبر کوتاه، نظر همانا بویی از گلشن اسلام به مشام جانت نرسیده و نسیمی از

مهب ایمان به معموره وجودت نوزیده است اگر از سحاب اخبار، نبوی رشحه ای به کشت خبرت چکیده این پژمردگی چرا است؟ و اگر از آفتاب ملت مصطفوی پرتوی به کاشانه خاطرت رسیده این

تیره رای از کجاست؟

اگر از آن جوهر زاده هوش و تالی ملهمات سروش که شعرش خوانند، در مقام انکاری از ارباب، فراست عذرت خواسته و حریف حرفت از محفل اصحاب کیاست برخاسته است چه کمالی که

ممدوح انبیا و اولیا و مطبوع طباع عرفا و حکما و مرقومات کاتب در دیباچه ای بدین معنی گواست، اگر تو به مقتضای رای کج و سلیقه ای، معوج نستایی، اش اهل ادراک را ضرر و زیانی نخواهد بود.

خفنسا نیز از بوی گل بمیرد و خفاش، فروغ مهر نپذیرد

بیت

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد *** رونق بازار آفتاب نگاهد 157

ص: 200

1- آفتاب

2- (در ابتدای این بند واژه «حکایت» آمده است.)

3- هرزه درای

4- نمی سازد

5- نمی پردازد

با تو محاورت بل مجاورت (1) نباید و جوابت به جز خاموشی نشاید ولی این طبع بهیمی را

تبدیلی (2) و از این سرشت، زشت تحویلی لازم است در حق والی حق و کافی مطلق، سید المحققین خاتم المجتهدین قدوة الایام مقتدی الانام - متع الله بدوامه الاسلام مادام الشهور و الاعوام - که قانون شریعت، احمدی به وجود ذیجودش ممهد است و بنیان ملت محمدی به معماری کفایتش

مشید، جاهلانہ ایرادی کردی و غافلانه بحثی وارد آوردی

زهی جهل و ناسپاسی و خهی غفلت و مرتبه ناشناسی تو را چه حد زنج زدن در این مقام است و تکلم به چنین کلام خام؟ بزرگواری را که اقوال و افعال و اخلاق و شیم، بی زیاده و کم، به اتفاق

امم با سید عالم مطابق و موافق است اعتراض چون تویی در حق خدامش نه لایق است. کلامش کلام پیغمبر ستوده است و این معنی اهل معرفت را (3) آزموده و فردوسی شاهد این مقال را فرموده: (4)

گواهی دهم کاین سخن راز اوست *** تو گویی دو گوشم به آواز اوست 159

تشبه امام به احمد مختار و تخلق ذریه طاهره به جد بزرگوار امر عجیبی نیست. «الشبلُ بأسَدَ

و الهلالُ بیدر.»

بیت عربیه

بَا بِه اَقْتَدَى عُدَى فِی الْكِرَمِ * * * وَ مَنْ يَشَابِهُ اَبَه فَمَا ظَلَمَ 160

160

آن کو دامن ولایت کلیه بر کمر زد و آستین ارشاد عام، باز مالید، باید نور وجودش چون آفتاب

نبوت بر ساحات، وجودات به یک نهج تابد وابر، عنایتش در ترویج و تربیب انواع کمالات یکسان. شتابد بنابراین مورد ایرادات جناب ختمی مآب است و تورا به متمردين دين مبین انتساب لازم آمد که از بیدای جهالت و ضلالتت به سر منزل، هدایتت دلالت نمایم و دری از بیت المعمور اخبار بر رخ مسکنت و پریشانیت گشایم و جرعه ای از رحیق ملت به جای هوشت در کاسه دماغ ریزم و مرسله ای از جواهر سنت سنیه به جای خرمهره در گردنت آویزم

بدان که گوهر لجه، الهی جناب ختمی، پناهی زیاده از شصت و سه سال 161 در مضیق این سجن سراسر ملال نماند و شوق لقای حی متعالش گریبانگیر، آمده دامن جلال بر این سرای سپنج

افشانند

ص: 201

1- مجاورت بل محاورت

2- تبدیل

3- براهل معرفت

4- و شاهد این مقال را فردوسی فرموده

چیست از این، خوبتر در همه آفاق کار *** دوست به نزدیک، دوست یار به نزدیک یار؟

در چهل سالگی تارک، مبارکش زیب افسر شریعت و قدوم سعادت لزومش زینت اریکه رسالت آمد از آن پس سیزده سال موقع طیش قریش و مورد رنج و تعب از بوجهل و بولهب بود. چون آفتاب بطحارخ در نقاب تواری پوشید و صبح اقبال از افق یثرب دمید چندین سال به کار تهیه سپاه و دفع اعدای کینه خواه و کشاکش معارک و هزاهز مهالک و استوای صفوف و انسالل سیوف مشغول بود. بعد از حصول قوت اسلام و آسایش اصحاب پیغمبر والا مقام که مدتش پنج - شش سال زیاد نبود و از آن پس بدرود این سرای فانی. فرمود با این که اگر در آن مدت کم آن جناب ملایک

نساب بروساده حکمرانی مینشستند و پانصد تن از محرران و مترسلان سریع القلم چابک دست به

تحریر و ترسیل احکام الهی و به تبلیغ سنت جناب ختمینپناهی میبوسستند و لیلاً و نهاراً و سراً و چهاراً، (1) لحظه ای فارغ نبودند و به هیچ کار دیگر رونمی نمودند از عهده ابلاغ تمامی احکام یاسای آن رسول والا مقام بر نمی آمدند مع هذا ساحت اسلام از خس و خاشاک کفر نرفته و

غنچه اسلام و ایمان (2) هنوز نیم شکفته بود و همواره شعرای اعراب و فصحای بلاغت نساب، جنابش را بلکه

اشعارشان را به مدیح جنابش میستودند و خاطر مبارکش مشغول و مشعوف مینمودند و جمعی از

استادان مشاهیر بلغا از قبیل فرزذق و لبید و حسان بن ثابت و غیرهم از شعرای مقرر و فصحای مدحت سرای موظف آن جناب بودند و هنگام استماع مدایحشان اظهار بهجت و سرور مینمودند و خاطر و دامانشان از ملال و، لال خالی و پر میفرمودند بلکه شعرای اسلام و مخلصین خجسته

فرجام را مورد نوازشات و مسرور انعامات و صلوات که مصداق عربیه

لَهُ هِمَمٌ لَا مُنْتَهَى لِكِبَارِهَا *** وَ هِمَّتُهُ الصُّغْرَى أَجَلٌ مِنَ الدَّهْرِ 162

بود میفرمودند بلکه مخالفین کفره را نیز همین معاملات میرفت و بدین موجب به شرف اسلام مشرف میگردیدند چنان که مشهور است 163 که کعب بن زهیر که افصح فصحای حجاز است و در

بلاغت از ائمه بلاغت ممتاز (3) بنیان کلامش رفیع و معانی بیانش شواهد فن بدیع است اقدام اصحاب سبعه معلقه و گنجینه خاطرش از کنوز مغلته، بود فرعون غرور و نخوتش، مقصوره دماغ را چنان تیره و تار کرده بود که از ید بیضای، نبوت پرتوی در آن تنافت همانا در مستی باده کفر هذیانی

ص: 202

1- جهراً

2- غنچه ایمان

3- در بلاغت ممتاز

گفته بود که حکم مطاع، از دیوان شرع مطاع لازم الاتباع عَزَّصَدُور، یافت که از خون آن یهودی، فعل
خاک حجاز را گل ارمنی کنند.

پس از اشتهار آن فرمان واجب الاذعان تیغهای ابطال اسلام آخته و کار قتلش ساخته شد.

بیچاره جرأت ورود به قبایل و احیا نداشت رو به صحاری و رساتیق گذاشت چون وحشی (1)

و ضیغم دیده و طایر رمیده در رواسی شامخات و شوامخ، راسیات فراری و در اعماق جحور ثعالب ارنب متواری بود چون از تواری به جان رسید و چاره به
جز انقیاد، ندید قصیده ای از جواهر مناقب محمدی در سلک نظم کشیده و در لباسی متبدل رو به قبله ارباب نیاز، آورده وارد مدینه طیبه زادها

الله شرفاً - گردیده هنگامی که آن مسجود زمین و آسمان در مسجد زیب سجاده نماز و با معبود یگانه در راز و نیاز بود در مقابل آفتاب جمال با کمالش ذره
، آسا به دوزانوی ادب نشست

و به انشاد (2) آن قصیده فریده . پیوست از هبوب نسایم آن ابیات بلاغت، آیات گل های بهجت گلشن (3) نبوت، شکفتن آغاز نهاد تا این، بیت که بیت
القصیده فصاحت است به اصغای سمع مبارکش مشرف آمد

عَرَبِيَّة

انَّ الرَّسُولَ لَسَيِّفٌ يُسْتَصَبَأُ بِهِ *** مَهْنَدٌ مِّنْ سَيُوفِ اللَّهِ مَسْلُورٌ 164

برد یمانی که محاسبان، و هم از تعیین قیمتش عاجز بودند و شرفیاب برو دوش آن جناب بود

از آن دست ابر مثال دریا نوال برداشته بر دوشش انداخته و برجیس را بر آتش حسرت گذاختند پس از تشرّفش به آن، تشریف معروض داشت که

بیت

گر دست دهد هزار جانم *** در پای مبارکت فشانم

کسی که به این مرتبه رسید و به چنین، خلعتی مخلع گردید بعد از این نیز خونس هدر و سرگشته و در به در خواهد بود؟ حضرت به ظاهر، نیز اظهار
شناسایی اش کردند و انابش به محل قبول، آوردند در آن حضرت تا بود در سلک شعرای مناقب آرای آن، جناب منسلک بود و هر روز مزایای

ارادت و مدحت سرایی بیشتر از پیشتر ظاهر مینمود چون این، مقدمات ممهد آمد بر ارباب بینش و اصحاب دانش که روی سخن در ایشان، است

ص: 203

1- وحش

2- انشاء

3- درگلشن

پوشیده نخواهد بود که جناب مستطاب مقتدی الانام - حفظه الله تعالی عن حوادث الایام را در اقبال و تربیت این فرقه غرضی به جز اقتدا به جد بزرگوار و تأسی به ائمه اطهار - علیهم سلام الله الملک الغفار - نخواهد بود و فوایدی که بر آن مترتب است نیز بر ازکیا، کمال ظهور دارد.

بالجمله محمد علی مومالیه از تابش پرتو آفتاب تربیت، جنابش از خاک قریه فروشان با آن احوال، پریشان شبنم آسا برخاسته به هوای قرب جنابش رسید و قرین فرّ و شان آمد به واسطه استعداد ذاتی قصیده ای - با عدم سواد و خط تا به تعلم و درک مراتب شعری چه رسد - نظم داده مجمع افاضل معروض داشت به واسطه مضامین عالی که به خاطر فحول شعرا کمتر در می آید (1) موجب حیرت سخن شناسان و مورد عنایات جنابش گردید

چنانچه در خور تربیت آن جناب جدی لایق و جهدی، فایق به عمل آورد استعدادش مقتضی آن است که از شعرای مشهور روزگار گردد. تخلص از حقیر دارد و از همان قصیده نخستین که مرقوم، است مراتب مسطوره معلوم اهل خبره این فن میتواند گردید

وَ هِيَ هَذِهِ - قَصِيدَةٌ 165

بر سپهر قدر دیدم گشته برج دین عیان *** واندر آن دیدم فروزان اختری، خورشیدسان

از خرد کردم سؤال از اختر و برج و سپهر *** کاین شده او را مکین و آن شده این را مکان

گفت آن برج و سپهر است اصفهان اندر جهان *** باشد آن اختر جناب نایب صاحب زمان

امن از خواب گران برخاست در عهدش ولی *** فتنه بیدار از وی رفت در خواب گران

تا شد از بحر جلالش ابر دولت قطره بار *** گشت جاری هر طرف صد چشمه امن و امان

ای جهان از دولت باغی که خلق او را شجر *** مرغ مهرت بر دل هر یک نهاده آشیان

ص: 204

1 - می آمد

حسرت باران الفاظ تو در جوف صدف *** روی مروارید را آورده رنگ زعفران

ای به زیر سایه پر همای عدل تو *** بر سر، عصفور، شاهین پر نموده سایبان

معجز عیسی و موسی هر دو اندر کلک تو *** گاه جان بخشد به مردم گاه باشد جان ستان

متکای قدر تو نه اطلس سبز فلک *** پایه قدرت نهاده پا به فرق فرقدان

منفعل زین قدر و رای و لطف وجود و دست و دل *** آسمان و ابر و باد و آفتاب و بحری و کان

بحر اگر گفتم کف راد تو را شرمنده ام *** کز مداد خامهات هر قطره ای بحر عیان

رو به سوی توست عالم را ز ماهی تا به ماه *** روشن از رای منیرت قیروان تا قیروان

آسمان اقتداری و ملک درب-ان ت-و *** خاکروب، آستانت زلف حوران جنان

عقل حیران ضمیر نکته دانت شد بلی *** طفل در آینه با حیرت بماند توأمان

سر فرود آرد عطارد از فلک در مدرست 166 *** تا بیابد نکته ای از این ضمیر نکته دان

در ثنایت بانگ لأحصیت گوید کلک من *** خود گرفتم گر برآرم همچو سوسن صد زبان

من کجا و مدحت آن کس که از بهرش ملک *** با هزاران شوق خواند مدحتش در آسمان (1)

ص: 205

اکنون که یکسال و اند از تلیق این نسخه سعادت پیوند میگردد و مومیالیه حسب الحکم

سرکار شرایع، مدار خداوند بیمانند در سایه بلندپایه جنابش به تحصیل علوم مشغول و عنایات آفتاب آیاتش را ذره آسا مشمول است اغلب اوقات معاشر کاتب است و استفاده رموز و اسرار شعری (1) را طالب در این زمان، قلیل به

نوعی (2) ترقی یافت که دیگر شعرا را به سالیان دراز حاصل (3) نگردد و، اینک عامه طایفه شعرا را محسود است و حقیقت این معنی از فصایدش که مرقوم قلم مآثر رقم

می، گردد استادان سخندان را مشهود چنانچه سخافت گوهر و عدم، اصالتش عایق مقصود نیامدی

ترقیات عظیمه نمودی (4)

لَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

گر نه شاه شرع را عکس نگین است آفتاب *** از چه رو فر مانده روی زمین است آفتاب؟

کاشف اسرار حق سید محمد باقر آنک *** با ضمیر عالم، آرایش قرین است آفتاب

ای که سرگردان به گرد بارگاه جاه تو *** چون مگس برگرد طاس انگبین است آفتاب

در کمین ظلمت و کفر (5) است نور رای تو *** ظلمت شب را چنان کاندر کمین است آفتاب

موسی عمران اگر بودش ید بیضا به جیب *** مر تو را گاه کرم در آستین است آفتاب

دوستانت را به تحت عزت و شان باد جای *** تا به چرخ چارمین مسندنشین است آفتاب

أَيْضاً لَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

عیش رو آورد و غم پا از میان خواهد کشید *** توسن بیداد را، گردون عنان خواهد کشید 168

ص: 206

1- رموز شعری

2- چنان

3- میسر

4- و روز به روز به مراتب کمالش افزودی

5- ظلمت کفر

برخلاف وضع خود ایام نقش دوستی *** در میان وحش و طیر و انس و جان خواهد کشید

هیچ میدانی که از عدل کدامین دادخواه *** ملک پا در دامن امن و امان خواهد کشید؟

باقر علم لدنی آن که عدلش خط نسخ *** بر عدالتنامه نوشیروان خواهد کشید

گر نه بر سمت مراد او کند، سیاره سیر *** نهی او فلک فلک را بادبان خواهد کشید

آسمان هر، شام انجم را به پیشت چون گهر *** رشته رشته بر رسوم ارمغان خواهد کشید

دشمنت را چرخ خواهد کرد بر بام بلند *** ناگهان از زیر پایش نردبان خواهد کشید

چون ثناخوان، توام گنجور طبعم بعد از این *** در رهت هر روز گنج شایگان خواهد کشید

کم مباد از گلشن عمرت بهار خرمی *** تا، گلستان زحمت باد خزان خواهد کشید

استخوان دشمنت بادانشان تیر غم *** تا هما را میل، سوی استخوان خواهد کشید

أَيْضًا لَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

ایاز شاهد خلوت سرای دل مهجور *** به پنج روزه عیش جهان شده! مغرور! 169

گذشت عمر و دریغا که ما نهان باشیم *** به زیر خاک و بسی بگذرد سنین و شهر

گمان مبر که برآید به خانه پرتو صبح *** ز خواب دیدن خورشید در شب دیجور

دلت ز آتش سودا س-ی-ه-چ-و-ن-افه مشک *** چه سود از این که شدت موی سینه چون کافور

زی نوابی خود پیش خلق شکوه مکن *** صبور باش که یک نام خالق است «صبور»

غرض، نصیحت ما را نکو نپوش و بیاب *** که مطلع خوش دیگر در آورم به ظهور

مرا سحرگه فرخنده با دل مسرور *** به گلشنی چو ریاض جنان فتاد عبور(1)

نسیمش بود معطر به سان مشک ختن *** شمیمش بود معنبر به سان گیسوی حور

ز لطف باد صبا کرده هر درخت به بر *** قبای سبز چو بخت خدایگان صدور

شهی که جدش، باب مدینه علم است *** ز بعد باب بود گنج علم را گنجور

به بارگاه جلالش، ملک بود خادم *** به کارخانه، قدرش فلک بود مزدور

رسیده موکب قدرش به پایه ای که در آن *** هلال و انجم باشند نعل و میخ ستور 170

دگر ز نور تجلی زجا نجنبید اگر *** زکوه قدر تو سنگی نهند بر سر طور

ز مهر و مه گذرد نور رای روشن تو *** چنان که خط شعاعی ز صفحه های بلور

ز بذل مال، مدیح و ثنا طمع دارد *** به جز تو هرکه به جود است در جهان مشهور

زانوریم دو بیت نکوست یاد که آن *** سزای مدح تو باشد نه درخور منصور

«نویب فلکی در خلاف تو مضمهر *** سعادت ابدی بر هوای تو مقصور

قضا نسازد کاری ز حزم تو پنهان *** قدر ندارد رازی ز عزم تو مستور 170

به طایفان، مدینه به عاکفان حرم *** به مروه و به صفا و به خانه معمور

به آیه آیه انجیل و حرف حرف صحف *** به سوره سوره فرقان و سطر سطر زبور

اگر [که] سایه لطفت مرا بود بر سر *** شوند لامعی و انوری برم بی نور

چو کلک من در مدح تو را به نظم آرد *** ز خنده باز شود چون صدف دهان سطور

گشوده ام در ابیات چون قصور بهشت *** نشسته بر در هر بیت معنی ای چون حور

ود اگر نپسندد کلام من چه عجب ز مهر *** و مه نبرد فیض دیده بی نور

أَيْضًا لَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

به رویشگر نشد، عاشق پریشان زلف آن دلبر *** مرا مانند قد من گرفته پیکر چنبر 171

به رخسارش خط، مشکین چو برگ سمن ریحان *** به رویش زلف عنبر سا چو برگ گلبرگ مشک تر

ص: 208

حدیثی از لب لعلش همی تا بنگری لولو *** شیمی از سر زلفش همی تا بگذری عنبر
 ندیدم غیر زلف و خط به رخسار و بناگوشش *** دهد بر نسترن، سنبل دمد از لاله سیسنبهر
 به بیخ حنظل ار خوانی حدیثی ز آن لب شیرین *** به جای حنظل از شاخش بروید چون زنی شکر
 به کنج لعل، نوشینش ع-ی-ان-خ-ال-س-ی-ه-م-انا *** نشسته طفل هندویی کنار چشمه کوثر
 اگر حربا نشد زلفش به خورشیدش چرا الفت *** سمندر گر نشد خالش چرا بنشست بر آذر
 عیان آن خ-----ط عنبرفام ب----ر آینه رویش *** چو عکس جوشن داراست در مرآت اسکندر
 همی گ---اه ب-ی-ان لؤلؤ ز لعل لب فروریزد *** چو هنگام گهر بخشی کف دارای دین پرور
 سمان، دربان امام مشرق و مغرب *** بخوانی بر سراب آرنام میمونش، برون آید
 قبله پنجم رواج مذهب جعفر *** هزاران معدن، لولو هزاران چشمه کوثر
 نباشد جز به طوع او به گیتی فعل نه گردون *** نباشد جز به کام او به گردون سیر هفت اختر
 به هر کشور که حکم او، قدر آنجا سپارد دل *** به هر ملک که امر او قضا آنجا گذارد سر
 تو خود شهباز اوج قدسی و از شوق جاه تو *** بسی مرغان بام عرش افتادند از شهب-
 ز دریای شکوه، تو پرافشان بگذرد گردون *** به سان مرغ آبی در کنار بحر پهناور

خداوندا مرا غم نی، اگر خاکم اگر خاره *** کنی هم خاره را لولو، کنی هم خاک را گوهر

أَيْضاً لَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

تافلک سلطان انجم، مهر تابان یافته *** در جهان شرع کی همچون تو سلطان یافته

هر کج----- ارای ت----- و، خود را ای مه عزّ و علا *** آفتاب خاوری با ذره یکسان یافته 172

و شه بام جلالت را نیموده است چرخ *** خویشتن را تا به گرد خاک گردان یافته

عقل با بحر شکوهت چرخ گردون (1) را از قدر *** چون خرآسی در میان بحر عمان یافته

بهر چوگان بازی شخص جلالت روزگار *** از هلال و از کواکب گوی و چوگان یافته

عکسی از رای ضیا بخش همایون تو بود *** آن چه اندر طور سینا پور عمران یافته

ای کلی! وقت بهر دفع فرعون ستم *** کلک سحر از گفت آثار ثعبان یافته

عکسی از رای تو در آینه گردون فتاد *** روزگار آن عکس را خورشید تابان یافته

عقل حیران ضمیر نکته دانت شد، بلی *** خویشتن را طفل در آینه حیران یافته

رورا از حسرت بحر سخایت عقدها *** از در شهوار بر، دل بحر عمان یافته

دایه لطف که چشم عالی امکان بدوست *** آسمان را همچو، طفلی خود به دامان یافته

ص: 210

1-گردان

ای که اندر مزرع هفتم سپهر از جان زحل *** خویش را در کشته قدر تو دهقان یافته
فارس عزمت اگر رو سوی علیین نهاد *** خود نخستین منزل اندر کاخ کیوان یافته
هر اگر نبود غلامی از غلامان درت *** از چ-----ه خیل اختران در زیر فرمان یافته
ره کجا یابد به گیتی فتنه در عهدت از آن *** کش چو مار افسونگر قهرت در انبان یافته
چون دلی مر شخص ایمان را (1)، ز انفاس خوشت *** روح قدسش راه در مجرای شریان یافته
شعله قهرت به گردون گر رسد بینی فضا *** حوت را بر تابه افلاک بریان یافته
خصم را این بس ز بیم قهر تو کاندل جهان *** موی را مسمار و بر تن پوست، زندان یافته
ای سلیمانی که در گوش از پی فرمان تو *** گوشوار چاکری هم انس و هم جان یافته
تحفه موری است جزو مدحم اندر دست و من *** همچو موری راه در کاخ سلیمان یافته
کشتزار خاطر از طبع دربار تو یافت *** آن چنان فیضی که بستان زاہر نیسان یافته
آسمان در دولت از فیض یزدانی کنون *** مرا ای مصطفی صفوت چو حسن یافته
آمده ممدوح اشرف جهان آن کو چو من *** خویش را در مدحت ذاتت شناخوان یافته

، آسمان دیده سخن گستر بسی وز فر تو *** ملک دانش را کجا چون من سخنندان یافته

ز فیض تابش خورشید اندر روزگار *** خویش را سنگ سیه یاقوت رخشان یافته 1

أَيْضاً لَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

تا، شکر آن شیرین سخن، زان لعل گویا ریخته *** دل ها به دورش چون مگس بر گرد حلوا ریخته (1)

لعل لب و دندان، نگر بر گوهران مرجان نگر *** در چشمه حیوان، نگر، لولوی لالا ریخته

آن سنبل سیراب، بین بر، ماه مشک ناب بین *** ز آن گاه پیچ و تاب، بین، دل‌های شیدا ریخته

زلف و رخ نیکوش، بین خورشید جوشن پوش بین *** دل در سر هر موش بین زنجیر در پا ریخته

خط و رخ دلبر نگر، بر برگ گل عنبر نگر *** وز آن مرا در سر نگر پیوسته سودا ریخته

آن سنبل مشکینش، بین آن زلف مشک آگیش بین *** لعل لب نوشیش بین آب مسیحا ریخته

لاله نه در صحرا، عیان خونی است کز چشم روان *** از عشق آن، نامهربان بر خاک و خارا ریخته

از گریه شام محن، صبر و قرارم شد ز تن *** گویی نه آب از چشم من صبر و شکبیا ریخته

بین ساقی از جا خاسته مجلس چو خلد آراسته *** طویی ز قد، پیراسته کوثر ز مینا ریخته

لعل لب ساقی، نگر پیوسته مرجان و گهر *** چون کلک میر، دادگر گاه محاکا ریخته

ص: 212

1- مهر رایت بر سرم چندان که گردون خویش را از لالی خاطر مآکنده دامان یافته

خورشید کیوان، پاسبان سید محمد باقر آن *** کز تیغ، احسان هر زمان خون تمنا ریخته
سیمرخ گردون هر نفس آمد پرافشان چون مگس *** هرگه ز کلک آن دادرس شهد مصفا ریخته
هر صبح مهر چرخ پ-و، بهر نثار راه او *** ز انجم همه گوهر فروزی-ن-ب-ح-خ-ض-را ریخته
أَيْضاً لَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

عید است و مشک افشان صبا از کوی دلداری *** وز نکهتش خاک چمن چون مشک تاتار آمده 174

باغ از ریاحین، پرگهر شاخ از شکوفه پردرر *** سرو سهی بین جلوه گر چون قامت یار آمده
آن شاخ گلبرگ، طری مرغی است بالش اخضری *** وز غنچه های، احمری یاقوت منقار آمده
مانی (1) اگر دون در زمین، آراسته ارژنگ چین *** وز سبزه باغ و راغ بین، پر نیل و زنگار آمده
بفشاند ابر از آستین گوهر به دامان زمین *** گویی کف دارای دین از جیب دربار آمده
ساقی بیاور جام، می بنواز مطرب چنگ و نی *** کاینک دو عید نیک پی، توأم به یک بار آمده
لیلای خور تا شد، نهان مجنون صفت مه شد عیان *** انجم به سان، وحشیان گردش پدیدار آمده
تا یوسف زرین، تثنی افتاده در چاه افق *** خم کرده مه در چه عنق، سیاره آثار آمده
یا بیژن اندر چاه شد خم چون منیژه ماه شد *** زان پور زال آگاه شد بر چه چو عیار آمده

ص: 213

زاهد که پیش از ماه نو بودی به مسجد گرم رو *** دستار و دفتر در گرو از کوی خمار آمده

زاهد نگر از هر طرف در پای خم برسته صف *** بر جای مصحف دف به کف، تسبیح، زنار آمده

مفتی چرخ، چنبری زین عیش یعنی مشتری *** چون زهره در خنیاگری با چنگ و مزمار آمده

چندی اگر بنت العنب در خم بدی اندر تعب *** در محفل اهل طرب امروز در کار آمده

ماه درخشان است، می مهر زرافشان است می *** شیرین تر از جان است می تلخ و شکر بار آمده

ساقی به صد شوق و شعف، بگرفته جام می به کف *** خورشید در بیت الشرف گویی نمودار آمده

هرگه که آن سیمین، بدن گردد روان در انجمن *** گویی که در طرف چمن سروی به رفتار آمده

وه ز آن قد رعناى او سرو سهی شیدای او *** پیش رخ زیبای، او، گل خوار چون خار آمده

رخسار آن سیمین، ذقن گنجی است اندر انجمن *** در هر کنارش حلقه زن آن زلف چون مار آمده

لعل لب آن سیمتن چون نطق شکر بار من *** در مدحت فخر زمن همواره دربار آمده

آن سرور فرخنده، فر و آن داور والا گهر *** کز بحر جودش یک شمر صد بحر زخار آمده

گر این خیام نیلگون بر پای بینی بیستون *** هیچش عجب مشمار چون امرش نگهدار آمده

دارای دین پرور نگر، میر ملک چاکر نگر *** سلطان کیوان فر، نگر، بر خلق سالار آمده

ای سرور عرش، آستان یکران قدرت آسمان *** ماه نو و پروین، مرآن چون نعل و مسمار آمده
ای چرخ قصر جاه تو مه قبه خرگاه تو *** خور شمسه درگاه تو اینک به دربار آمده
انجم نه این اندر، فلک از رشک جاهت یک به یک *** اشکی است کز چشم، ملک بر چرخ دوار آمده
ای چاکرت هر پادشه با حلم تو کوه است که *** با رای و رویت مهر و مه نقشی به دیوار آمده
آورده اینک، آسمان گوهر به دامان ز اختران *** در مدیحت را مر، آن از من خریدار آمده
ای سرور عرش آستان میر ملایک پاسبان *** جز مدح تو مدح کسان طبع مرا عار آمده
تا هست اندر، آسمان گردش برای اختران *** تا خاک را باشد، توان تا باد، سیار آمده
از دور اختر هر دمی افزونت بادا خرمی *** وز بند غم بینم همی، خصمت گرفتار آمده

ص: 215

هو سحاب البحر، حباب، الیم ضیاء الشمس صباح الامس نجم الفلک ملک بن الملک محمدحسین خان بن ملک الکلام فلک، الکرام فتحعلی خان ملک الشعرا 176- رفع الله مقامه و جعل ارائک الجنان منامه - پدر و پسر را، خاطر بحر ذخار و طبع، هر یک محیطی بیکنار است.

کشور بلاغت است و پسر، قهرمان جهان فصاحت، پدر خسرو ممالک سخن گستری است و پسر

شهریار دیار هنرپوری

چه پدر لولوی تایید الهی را بحر *** چه پسر گوهر اسرار خدایی را کان

چه پدر گوهر او مرسله جید وجود *** چه پسر پیکر، او واسطه بسط روان

که روان پاک آن پاک پدر زیب ریاض جنان و وجود محمود این فرزانه پسر زینت ساحات

جهان باد در طی شرح احوال ناطق به، تقریبی به نگارش مجملی از محامد صفات ملکی ملکات و شرح حالات سماحت سمات و ذکر مقالات اعجاز آیات آن ستوده پدر که اعجوبه زمان و نادره دوران، بود قلم مآثر رقم به عجز معترف. آمد چنانچه در اوصاف پسندیده این فرزانه پسر نیز جسارت آورد. به واسطه اتحاد آن دو خجسته ذات و ازدیاد مکارم صفات همان شرمساری اش تازه و تشویرش

بیاندازه خواهد گردید

ولی از مکارم اخلاق آن یگانه، آفاق به همین قدر اکتفا می رود (1) که با آن که همان مناصب عالیه که پدر بزرگوارش را علاوه بر منصب ملک الشعرا بی در دیوان، کبریایی حاصل بود جنابش را آماده بلکه تقرب پایه اورنگ شهریاریش از جمیع مقربان بارگاه جلالت زیاده. است با همگنان

طریق مسالمت پوید و رسوم تکبر و تجبر نجوید و ستایش افکار رزین و نیایش اشعار متینش آفتاب

به روشنی ستودن و احصای ستاره نمودن. است والد مرحومش را به کاتب کمال عنایت و ولد را از

ص: 216

والد این معنی زیادت. در این سال فرخنده فال که سنه میمونه توشقان نیل سعادت دلیل مطابق یک

هزار و دویست و چهل و هفت هجری، است رایات سپهر آیات جهانگشای شاهنشاهی به ساحات منتزهات نواحی اصفهان - صانها الله عن طوارق الحدثان (1) - شقه گشا گردید، حضرتش ظفرکردار،

ملتزم رکاب سعادت نساب و از نعمت خدمت بندگان سکندرشان ظل اللهی، بهره یاب بود. از آنجا که نفس نفیس مبارک (2) شاهنشاه عالمیان پناه - روح العالمین فداه - به رعایت

شریعت مطهره مفطور است و همت والانهمت بر ترویج دین، مبین، مقصور بدین واسطه پس از ورود موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی به اصفهان، خلدنشان از سرکار شرایع مدار قدوة الایام مقتدی الانام - افاض الله بدوامه الاسلام به مقتضای شرط، لیاقت به نوعی اکرام و احترام معمول و مبذول، آوردند که مزیدی بر آن متصور نیست و مفصل آن از تشریف فرمایی وثاق گردون رواق

شریعت کبرا قبل از ورود به مستقر سلطنت عظمی و رسم غیاب و شهود و وضع قیام و قعود و تمنای انجام مهام و انتظام مملکت ظل اللهی و توقع عزل و نصب شاهزادگان کاووششان کیخسرونشان در ممالک محروسه شاهنشاهی و اقتدا به

مراسم شرایع (3) مقرر مقتدی الانامی و استسعاد شاهزادگان عظام و نوئینان، کرام به سعادت حضور آفتاب ظهور حجة الاسلامی و این که هر روز (4) از اکرامات

، خسروانه تا چه، پایه وقوع یافت و ساعت به ساعت مراتب اعزازات، شاهانه تا چه مقدار به ظهور

، پیوست کتابی جداگانه باید و در این، مختصرات گنجایی اش نشاید از جمله نوازشات سلطانی که

تالی عنایات یزدانی، است این بود که ملک الشعراي معظم الیه را که مالک ممالک کلام است و خسرو شعراي ایام اشارت رفت و به این سعادت بشارت آمد که جواهر مدایح جناب مستطابش در سلک نظم منسلک، آورده هدیه حضور باهر التور آورد. معظم الیه را نیز چون ارادت فطری محرک ضمیر و شوق جبلی، قبل از صدور حکم جهان، مطاع دامن گیر بود این قصیده را که مصداق کلام الملوک ملوک الکلام است و در فصاحت و بلاغت دستور العمل استادان ایام موزون و معروض آورده زیب افزای کتاب و زینت بخشای این سفینه گردید و هی هذه

کرا چون جان به تن فر خدایی آمده پنهان

به جز سید محمد باقر آن کش پاک تن چون جان؟

ص: 217

1- عن الحدثان

2- (ندارد)

3- شریعت مطهره

4- هر روزه

جلالت با وجودش همچو رنگ و گوهر رخشا *** فتوت با نهادش همچو فرّ و اختر رخشان
تن پاکش اگر از فضل و دانش دور (1) بنشیند *** به پندار آن چنان آید (2) که در پندارمان یزدان
به قامت، پست لیکن یک سپهرش قدر در پیکر *** به پیکر خُرد لیکن یک جهانش مغز در ستخوان
به جوف آسمان است و فزون از آسمان استی *** چنان کاندلر دل هر ذره ای نور خدا پنهان
به غیر از کام او هرگام بسپاری بود باطل *** به غیر از نام او هر نام بسرایی بود هذیان
ب---پوگامش اگر خواه---ی ن-مانی در ره کژی *** بگو نامش اگر خواهی نیفتی در چه خذلان
ز رشک گوهر رخشان بحر طبع مواجش *** چو شیدا از پری آرد هماره کف به لب عمان
نمی شد گر کفیل کودکان کف نوال او *** ز کام کودکی هرگز نرستی گوهر دندان
نبد ذکر جنانِ جودش از آویزه گوشش *** جنینی سرنیاوردی برون از تنگنا زهدان
به هر جا سایه گستر، چرخ، از آن سلوت سلوی *** به هر جا پرتو، افکن مهر از آن سبعه الوان
گرفتم کفه ای هم کفه آید طاس گردون را *** کجا قدرش توان سنجید در این مختصر میزان
به یکسان دیده بگشاید به روی برده و مولا *** نه ننگی دارد از ساسی نه فخری آرد از ساسان

ص: 218

1- بار

2- باشد

ز خاتم تا به آدم خواهی ار قدر نیاکانش *** نکوتر از وجود او نخواهی یافتن برهان

به هنگام افادت چون که گیرد جای در مدرس 117 *** هزاران همچو ادربیش نشیند در دبیرستان

به قسطاس خرد قول وی و قول فلاطون را *** همان فرق است در معنی که قسطا راست با! فرقان

پس زانوی فکرت چون که کلک اندر بن-ان آرد *** شود هر نکته ای از سطر او قفل دم حسان

پی افشای معنی چون که گیرد خامه و دفتر *** نماز آرد به زاده طبع بکرش زاده قحطان

بها سر خاک پایش را به دست آور که بس نیکو *** ثمن، جان گرد (1) راهش را به چنگ آور که بس ارزان

ایا میری که میراث ز احمد مسند و منبر *** به، استحقاق در دارالامان شرع فرمان ران

کنون کوتاه دستم از مدیحت مختصر وصفی *** دهم از آخشیج، صافیت، ای مصدر ایمان؛

زجنت، خاکت آب (2) تو بود از چشمه کوثر *** زعیسی، بادت آمد نار تواز موسی عمران

ایا صدری که آمد هفت باب و چار مادر را *** زهم سنگت سپی، دندان، ز همتایت سیه پستان

مرا عمری به سر رفته است در گفتار لاطایل *** که ندهندم از آن کیفر به غیر از سختی نیران

گر از عصیان و شوخی شد قرین ریم، جان و تن *** کنون از آب مدحت پاک شویم شوخ این عصیان

ص: 219

1- خاک

2- خاک و آب

سخن سنجان به امید عطا آرند گر مدحت *** من از آن مدحت آوردم که گردد زیور دیوان

دگر چشم عطایش چیست از مدحت، کسی کامد *** ز هر بیتیش بیته ساخته در روضه رضوان؟

چو گسترده است دست احمد مرسل ز تو یارب *** به دست شرع پایت تا که یزدانی کند یزدان

ص: 220

اسم سامی و تخلص گرامی و تاریخ ولادت با سعادتش «اختیار» است و از زمره شعرای ذوی الاقتدار (1) مسقط الراس جنابش دارالسرور هرات است و ممالک ایران را سیاح ساحات بهین سلاله مهر سپهر هنروری و آسمان جهان سخن گستری میرزا عبدالله، خان،

متخلص به (2) شهاب 180 [است] که از صنایع مشاهیر شعرای خراسان و از بیم تیغ زبانش جهانی هراسان بود مشارالیه آن بحر طوفان زا را رخشان گوهر است و ثمره آن برومند شجر در مراتب، شاعری، طاق و چون پدر، نامدار، شهره آفاق است به چند سال

از این پیش کاتب را در دارالخلافة نعمت صحبتش مقذور و به محاورات دلاویزش مسرور آمد (3)

181

الحق، جوانی است رئوف و به مکارم، صفات، موصوف در این اوان بهجت نشان که موبک

فیروزی کوبک، شاهنشاهی ساحات اصفهان را غیرت فرادیس جنان، نمود مشارالیه در التزام صحبت اسپهبد، آفاق فرمانروای ممالک، عراق مهر آفتاب چهر، شهریار امیر الامراء الکبار، غلامحسین خان سپهدار 181 که، در این دولت، جاوید، مدت به جز از سر انگشت، فتوتش گرهی از کار فروسته شعرا نگشاید

و به جز (4) از آستین، عنایتش غباری از آینه خاطر این طایفه، نزداید وارد اصفهان و به مقتضای ارادت و حسن فطرت و میل، جبلت به صاحب دستگاه، شریعت در مدیح سرکار شرایع مدار قدوة الايام مقتدی الانام - ادام الله بدوامه الاسلام این قصیده را در سلک نظم کشیده معروض

، آورده، زیب افزای این سفینه نمود. (5)

صدری به بارگاه شریعت مصدر است *** کش با علوم نسبت افعال و مصدر است

ص: 221

1- روزگار

2- (ندارد)

3- (ندارد)

4- غیر

5- آورد

بوالمجد، خاتم الفضلا (1)، باقر العلوم *** آن عالمی که از مدد بخت کارساز
دیوی که جز به راه ضلالت نه در بسیج *** جان خاک بارگاه جلالش کز احتشام
مایوس تا که خاک بماند ز پ-ای ب--وس *** خورشید چرخ و تربیت باوگان (2) خاک
مصباح دین و ملک زرایش مشعشع است *** باب نبوت ار نشدی ختم از نیاش
کز روی و رای رشک مه و مهر انور است *** چتر، فضایلش همه جا سایه گستر است
در چنبر اطاعتش ایدر مستخر است *** آنجا به سال و مه شه و شهروزه همسر است
گسترده زیر پاش ز جبریل شهپر است *** از لطف و قهر اوست به احباب و بدسگال
وز کین و مهر اوست به بدخواه و نیکخواه *** از عدل او که ننگردی جانب غزال
خورشید رای عالی او شرع پرور است *** وز عهد او که نگذردی سوی گله هیچ
مشکات مهر (3) و ماه ز رویش منور است *** می گفتمی به حجت و برهان پیمبر است
در حیز زمانه اگر خیر یا شر است *** در چارسوی کون اگر نفع یا ضر است
بر چشم خیره مزه ضرغام، نشتر است *** بر گرگ چیره شاخ غنم، نوک خنجر است

ص: 222

1- الفقها

2- زادگان

3- مهر و کین و کین

باسش نماند راهزن و فتنه (1) را نشان *** گر زلف شاهد است وگر چشم دلبر است
از دشمنان دین همه پرداخت اسم و رسم *** آری مجال کاه چه در پیش صرصر است؟
ر خسروان، ملک نیازش نماند از آنک *** میدر چه آزمند ابوبکر و عمر است
قول مخالف از ورق روزگار شست *** آری درنگ کفر چه در نزد حیدر است
هنگام شام، ب---ر افق از شرم ننگرد *** کاورا چرا شباهت صهبای احمر است
اوراست فتح باب شریعت به هر دیار *** گ---ج---د نامدارش را فتح خیبر است
شد کشتی نجات امم، غ-رق ب-حرفک--ر *** او (2) را اگر زح--ل-م گ--رانش ن---ه لنگر است
اهل خدا به عهد نبی آن قدر نبود *** ز انفاس او هزاران سلمان و بوذر است
زین پیش دین جعفر اگر بود چون شها *** اکنون چو آفتاب عیان، دین جعفر است
ای آفرینشی نشی که پس از آفریدگار *** حکمت به کاینات قضای مقدر است
ای ممکن الوجود که جز واجب الوجود *** فهم جلال و قدر تو کس را نه درخور است
مثل تو فهم را مثل آب و هاون است *** ش-----ب-ه ت-----و-ه- تو وهم را ثمر بادو چنبر است

ص: 223

1- راهزن فتنه

2- ان

بالید بس به فر تو مقلوب گشت شرع *** نک روح قدس قدس بر لب بامش کبوتر است

از راسخون علم بود در نبی، نکات *** راسخ به علم جز تو ندانم که دیگر است؟

سلطان چار بالش شرعی به شرق و غرب *** وز علم زیر رایت تو هفت کشور است

هستی به حُسن خُلُق، شهنشاه ملک شرع *** برهانم این که نوبت الله اکبر است

شه را به ملک نیست گریزی ز تاج و تخت *** شاهی و تاج و تخت (1) اتو دستار و منبر است

آن تاج و تخت مانده ز شاهان ظلم و جور *** وین تاج و تخت توز رسولان داور است

زاکسون و دیبه گر نبود کسوتت چه باک *** خورشید تابناک چه محتاج زیور است

در مطیخ نوال تو از بهر خاص و عام *** هر شام و بام راتبه نو مقرر است

اهل جهان اگر به تو مایلز در (2) مران *** چون جزو را به کل کشش ذات رهبر است

ز آن (3) روی کرده ملکت گیتی، تو را به ذات *** کاعراض، باز بسته و قایم به جوهر است

هرکوز، مدحتت ورقی ساخت حرز خویش *** او را دگر چه واهمه از شور (4) محشر است

ص: 224

1- تخت و تاج

2- خود

3- روز

4- (نم : گر)

آن کس که دوستی تو همره به خاک برد *** عاجز کی از جواب نکیر است و منکر است
فرچند عادت شعرا کدیه است و نیز *** باشد، گداتر آن که از این زمره اشعر است
لیک این چکامه را به تکدی زمن مگیر *** کز بهر زیب و زیور اوراق و دفتر است
ور رسم کدیه ساز کنم نیز عار نیست *** زیرا که کدیه از در احرار بهتر است
تا حمره را به طرف افق رنگ باده است *** تا ماه را به بزم، فلک شکل ساغر است
در کام جان نصایح تلخ تو خوشگوار *** زیرا که پند تلخ به از قند و شکر است
سترده باد، مسند افضال ت--م--دام *** گسترده تا به دهر مر این نطع اخضر است

ص: 225

معبود علی الاطلاق، خلاق انفس و آفاق نگارنده اجسام و ابعاد برآرنده قصور شداد 182

اللَّهُ الْوَاحِدُ الْإِلَهُ الصَّمَدُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ 183 الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون «

184

بیت

مدبری که بر او نسپرد سپهر و نجوم *** مقدری که بر او نگذرد شهور و سنین

موثری که به تاثیر صنع و قدرت او *** محل روح شود نطفه در قرار مکین

آن که ذکر مجملی از مراسم، قدرتش، خاصه کاتب را، آفتاب مساحت نمودن است و شرح

مختصری از مراتب، حکمتش دریا به پیمانہ پیمودن

« لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا » . 185

بدان مهندس بنیان ملت و دین معمار کاخ شرع، مبین که مثال واجب (1) الامثال، رسالتش به رقم مبارک

« مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ »

مرفوم است و توفیق رفیع (2)، نبوتش به خاتم :

« وَ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ » 187 مختوم .

بیت

احمد که شه سریر لولاک آمد *** جانی است کز آرایش تن پاک آمد

یک حرف ز مجموعه عزّ و شرفش *** لولاک لما خلقت الافلاک آمد 188

علیه و علی آله من الصلوات از کاها (3) و من التحیات اسناها (4) - خاصه ولی بر حق والی

مطلق، مظهر اوصاف الهی، نفس نفیس جناب ختمی، پناهی مورد کریمه « أَنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ

ص: 229

1- لازم

2- (نم : وقیع)

3- از کاها

4- اسناها

الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». 189 که عارف رومی در نعتش گوید .

رباعی 190

رومی نشد از سر علی کس آگاه *** یعنی که نشد کس آگاه از سر اله

یک ممکن و این همه صفات واجب *** لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

از آن پس که در آن بزرگ فرمان الهی و مجموعه اوامر و نواهی که فرقان کریم و قرآن عظیمش، خوانند در مواضع متکثره و مواقع، متوافره به اقامه، صلاتش که افضل طاعات و اکمل عبادات است مکرم و به اقدام این نوع از عبادات آسمان را پشت طاعت در پیشش خم آورد، خطاب کرد که:

« أَمَّا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَسْ إِلَّا اللَّهَ » 191

از آن جا که نماز که پرستش معبود بی نیاز است از هر، عبادتی اتم و از هر پرستشی اهم است از، ارکانش قصر (1) طاعت قوی المبانی است و هر ذکری از اذکارش فاتحه کتاب عبادت را سبع المثانی، (2) از آدم تا خاتم اش اساس هر سنت و کریاس کاخ هر ملت، بود اصل اصیل شجره شرع است و غصون و اوراق دیگر عبادتش فرع الصلاه عمود الدین،

« إِذَا قِيلَتْ قِيلَ مَا سِوَاهَا وَإِذَا رُذِّتْ رُذِّتْ مَا سِوَاهَا » 192 پس این ستایش ستوده را مکانی خجسته باید و این پرستش خجسته را جز محلی ستوده نشاید در هر ملت از ملل و هر سنت از نحل آن مکان را رسمی داده و اسمی نهاده اند. در

کیش اسلامش (3)، «مسجد» گویند و هنگام پرستش ایزد، پاک به سویش پویند و از زمان خلیل جلیل

الهی تا هنگام ظهور شریعت جناب ختمی، پناهی همگی انبیای عظام و اولیای کرام را به بنای بنیان، معابد مامور و آن جناب ملایک خدم را به تشیید مبانی، مساجد به کریمه مرقومه، مسرور فرمودند و آثار انبیای اخیار و اخبار اولیای اطهار در این مقام زیاده از آن است که در حوصله این مختصر دیباچه، گنجد یا میزان قدرت، کاتب، مقداری از آن سنجد

بهرتر آن که ذکر آیات و اخبار وارده در این مقام را موجب اطالت کلام نسازد و به اصل مدعا پردازد که در این اوان، شرافت، نشان که سپهر ملت بیضا منور است به وجود آفتاب نمود پرتو مهر سپهر نبوت و شعاع ماه فلک، رسالت خلاصه رحمت ایزدی سلافه عنایت سرمدی دلیل لطف

ص: 230

1- ارکان قصر

2- آثار سبع المثانی

3- (ندارد)

ازل مورد مواهب، لم یزل جان جسم عدل و احسان، (1) مهر سپهر ملت و دین، سپهر مهر شرع مبین جناب مستطاب صفی صفوت نوح، خلقت خلیل، خلت داوود و داد سلیمان داد صالح صلاح هود فلاح، یحیی ترس ادریس درس موسوی، اساس عیسوی، انفاس مصطفوی مآب مرتضوی نساب جعفری، حسب کاظمی نسب ملک ملوک الفضل و الکر، سلطان سلاطین

الْفُضْلِ (2) وَ الْهَمَمِ، - الَّذِي عَفَّرَ (3) بِجَنَابِهِ الْخُدُودَ وَ الْجِبَابَةَ 193 - الْمُوَيْدِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، صَاحِبِ الْمَنَاقِبِ وَ الْمَفَاخِرِ، ابوالمحمّد (4) وَ الْمَاثِرِ، سَيِّدِ مُحَمَّدٍ بَاقِرِ الْمَوْسَوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ - فَضَّلْنَا اللَّهَ بِدَوَامِ لِقَائِهِ وَ مَتَّعْنَا بِطَوْلِ بَقَائِهِ

انوری 194

سیدی کاجداد امجاد کرامش یک به یک *** تا به آدم یا امامی بوده یا پیغمبری

هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب *** کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتی؟

عریبه

أَرَى كُلَّ ذِي مَلِكٍ أَيْكَ مَصِيرَهُ *** كَانِكِ بِحَرْ وَ الْمَلُوكِ جَدَاوِلِ

يَقُولُ لِلسَّانِ الدَّهْرِ مَدْحَكَ دَائِمًا *** وَ لَكِنَّهُ فَوْقَ الَّذِي هُوَ قَائِلُ 195

که به دستیاری بنای، همتش بنیان ملت احمدی ساخته و به مهندسی معمار قضا رویتش (5) کاخ شریعت محمدی سر بر (6) قصور افلاک افراخته است چون خلیل آسایش ارکان، ملت محکم و اساس آیینش به رزانت توام، آمد مشیت قضا رویتش بر آن قرار گرفت که نظیر کعبه الله العلیا - زادها الله شرفا - مسجدی سازد و شبیه بیت المعمور در معموره، جهان از، جنابش خجسته مکانی سر بر ذروه افلاک افرازد لهذا به پیشکاران آستان شرایع بنیان و معماران سنمار پیشه و مهندسان مجسطی، اندیشه اشارت رفت و اجازت آمد که در جوار اماکن سعادت مسکن جنابش که اینک دارالامان جهان

و ملجاء جهانیان و مطاف ایران و توران و مناص کافر و مسلمان و بهترین اماکن اصفهان خلدنشان است خجسته، زمینی اختیار که از، ازلس این سعادت نصیب آمده بود به انضمام بیوتات و بساتین

اطراف و اکنافش به قیمت های گزاف مضاعف، اضعاف از مال حلال، خود ابتیاع، نموده در اوانی

ص: 231

1- (در ادامه جسم جان فضل و امتنان)

2- (ندارد)

3- عَفَّرَ

4- ابوالمجدد وَ الْمَحَامِدِ

5- فضایلش

6- سر بر سر

میمون و زمانی به سعادت، مقرون به طالعی که بدان اقتدا کند، تقویم مسجدی طرح انداختند (1) که عرض و طولش چون همت (2) بانی از حیز، تخمین افزون و از تحدیدگمان بیرون است. 196 سده اش را سد سکندری پایه (3) و قبه اش را گنبد، هرمان سایه رشک اقصی و سدره المنتهی. مصداق کریمه

« لَمَسْجِدُ أُسَسِّ عَلَی التَّقْوَى . 197 »

لمولفه

مسجدی سجده که هر چه سپهر است و نجوم *** مسجدی قبله که هر چه نشیب است و فراز

مسجدی کامده از شمس و ایوان درش *** جان خورشید به سوز و دل گردون به گداز

مسجدی گاه پرستش ز که؟ از حی قدیم *** اندر آن گشته خلاق به ملایک انباز

ذکری از سده درگاهش و از چرخ سجود *** شرحی از عرشه ایوانش و از عرش نماز

کعبه در خاک حجاز است ولی می زبید *** سوی این کعبه گریند اگر اهل حجاز

حشر اگر غواص، خامه از بحر، آمه لالی، معنی به دامن نامه، ریزد نثارش را هنوز کم است. چه، سوسن، اگر صدزبان آورد، (4) باز ابکم است وصفش را نگارش کتابی 198 در کار و بنای کاتب بر

اختصار است و مشت نشانه خروار و غرفه نمونه بحار.

بالجمله اکنون که اوایل سنه میمونه بارس نیل 199 مطابق یکهزار و دوست و چهل و پنج

هجری است و مدت یکسال و اند از هنگام، شروع در آن بنیان سعادت پیوند می گذرد 200 و پیوسته خلقی بیشمار و عفاریت ملایک شعار در آن صرح مرمد 201 آسمان آثار در کارند و شبستان سمت شرقی که شبستان مکوکب، سپهرش طاقی و بیت المقدسش رواقی بیش نیست و تقریباً ثلثی از سایر اماکن و ابنیه و اعمده آن انجام یافته مصلاهی مبارک آن جناب مستطاب و معبد خلقی بیحساب است نیازم بی معبود بی نیاز آن است که بانی جلالت مبانیاش را بقای ابدی و مدت حیات سرمدی عنایت، فرماید که به دولت جاوید، مدتش این بنای میمنت نما انجام پذیرد و به عنایت الله و توفیقه

صورت اتمام گیرد.

ص: 232

1- (اضافه دارد و پایه اش بر ماهی، نهاده سایه اش بر ماه افراختند)

2- همت بلند

3- پایه ای است.

4- آرد

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

حکمای معرفت نشان و فضلالی طلیق اللسان و شعرای رشیق، البیان به شوق تمام و شعف لا کلام در توصیف آن سدره اقصاسا و تمذیح این اقصای سدره، آرا قصاید غزا و تواریخ بیضا ضیاء موزون و معروض آورده. اند چون این باب از کتاب مآثر الباقریه خاصه اشعار فصاحت دثار مسجد مقدس است آن چه تاکنون ملحوظ، آمده ثبت و آن چه از این پس نیز مشهود، آید مرقوم قلم مآثر رقم خواهد گردید بعون الله و توفیقه .

ص: 233

بحر زخار، حکمت قاموس بیکنار، معرفت محیط، دانش سپهر بینش شیخ الحکماء استادالعرفا حکیم، نورانی افلاطون، ثانی مولانا علی النوری - نورالله صدره و رفع الله قدره - که مجملی از محامد ذات کامل، الصفاتش در صدر، کتاب مرقوم قلم مآثر رقم گردیده، به برخی از اوصاف جمیله اش کتاب مزبور زینت دیده پیوسته جنابش را به تاسیس این (1) اساس آسمان کریاس،

تحریض فرمودی و موارد صحبت را به همین مقدمه تخصیص نمودی

از اقدام و اتمام شبستان سمت شرقی که شایسته محلّ نماز و سزاوار راز با معبود بی نیاز

آمد حکیم معظم الیه با آن که سنین عمر شریفش از هشتاد متجاوز است و در مراتب شیخوخیت و کهولت نهضتش نه بر نهج سهولت، است هنگام ادای فرایض خاصه در ماه صیام در آن خجسته مقام به مراسم عبادت قیام فرماید به واسطه شوق، شدید، جنابش به آن

بنای حرم مبنا (2) از بحر طبع، گوهرزلالی چند زیب بر و دوش آن کعبه اصحاب راز و قبله ارباب نیاز فرموده اند. 203 قدری از آن جواهر زواهر را، تیمناً زینت افزای این سفینه پرگوهر و لالی (3) آورد.

رباعی

آن قبه که، آسمان کمین پایه اوست *** این قبه بود که آسمان سایه اوست

زین فضل و شرف گر آسمان فخر کند *** زبید که در، افتخار، سرمایه اوست

قطعه

هان شبستان حرم بین که به معنی روز است *** روز نوروز و شب قدر ز بس فیروز است

نالہ از سینه و آه از دل تارت نوری *** برکش این جا که، چراغش دل تار افروز است

ص: 234

1- ان

2- آسا

3- (ندارد)

هان شبستان نگر که چون روز است *** روز نوروز و روز فیروز است

گر در آن بگذرد شب و روزت *** شب قدر است و روز نوروز است

ص: 235

اسم شریفش آقامحمد است از معارف شعرای، اصفهان بلکه از فصحای مشهور زمان

است به شغل شریف، تجارت، روزگار میگذرانند و شاعری را واسطه معیشت ندانند چون دیگر شعرا بر در این و آن نویسد و روزی به جز از قاسم ارزاق نجوید. صفات حمیده اش نه در آن پایه که به تلفیق بیان آید و خصال پسندیده اش نه به حدی که خامه دو، زبان به، تنمیش زبان گشاید به مدح اکابر، روزگار به امید صله و، انعام خامه بر آینه نیارد و چنانچه بر حسب اتفاق مدحتی نگارد جز طریق مناعت نسیپارد (1) و خود را نظیر عبدالواسع جبلی شمارد که گفته است 205

بیت

عالی است همتم به همه وقت چون فلک *** صافی است نسبتم به همه نوع چون هوا

در پای جاهلان نپراکنده ام مدیح *** وز دست ناکسان نپذیرفته ام عطا

غزلیات شورانگیزش مشهور است و قطعات و قصاید فصاحت آمیزش آویزه گوش نزدیک و دور در انواع، شعر نهایت مهارت دارد و در فن تاریخ که اصعب انواع شعر است کمال قدرت دارد سال ها است که با کاتبش بنیان الفت محکم و صحبت فرح بخشش زداینده اندوه و غم است در این مدت که تذرو زاع متعار خامه ام طوطی شکرستان مآثر الباقریه بود و طاووسان کبک خرام اشعار فصحا را بلبل نواسنج ریاض خاطر فضلا مینمود مشارالیه چون مرغ خوش الحان ریاض شریعت غزا و طایر گلستان ملت بیضا، است پیوسته دراج طبعش در هوای آن، چمن نغمه خوان و کبوتر، دلش به شوق آن گلشن بال افشان بود.

به مضمون الامور مرهونه «باوقاتها» در این وقتش، مرام حاصل و به کام دل متواصل آمده در مدیح سرکار شرایع

مدَارِ قَدْوَةِ الْاِیَامِ مَقْتَدَى الْاِنَامِ - مَنَّعَ اللّٰهُ بَدْوَامِهِ الْاِسْلَامِ - عَذْبُ الْبِیَانِ وَ دَر

ص: 236

1- (ندارد)

توصیف مسجد گردون اساس و تاریخ آن بنای سدره مبنای آسمان کریاس رطب اللسان است.

قصیده

شکر یزدان را که از تایید بنای قدر *** منت ایزد را که از معماری حکم قضا

خانه علم و سرای فضل، معموری گرفت *** جهل را معموره شد ویران تر از ویران سرا

علم را جان بر تن، آمد جهل را جان شد ز تن *** این مگر آب بقا نوشید و آن زهر فنا

فضل را رونق فزود و علم را بگشود دست *** عقل را بازو قوی شد جهل را بشکست پا

آفتاب علم و دانش، آسمان عزّ و شان *** لیر برج، فضیلت، عالم علم الهدا

افتخار ملت و دین، حامی شرع مبین *** سرور مسندنشین بر مقتدایان مقتدا

گوهر درج فضایل، در درج اجتهاد *** کامد اندر هفت کشور حاکم و فرمانروا

نور حق سید محمد باقر آن والا گهر *** کامد از احکام محکم حاکم حکم خدا

هم به پای پایه اش ارباب معنی راست س-ر *** هم به عالی، مدرسش اهل حقیقت راست جا

هر چه غیر از خدمتش باشد همه اندوه و غم *** هر چه غیر از طاعتش شاید همه جرم و خطا

از سموم قهر او پستی برد خاک گ-ران *** وز نسیم لطف او هستی دهد آب بقا

ص: 237

خاطر بدخواهش و تا هست در گیتی گزند *** سینه ینه بدبیش و تا هست در عالم بلا
هم دم جان پرورش هر خسته را باشد طیب *** هم طیب همش هر درد را باشد دوا
ذکر اخلاقیش زبانها را چو گوش و گوشوار *** جذبۀ حکمش روانها را چو گاه و کهربا
غرق دریای عرق گردد محیط از انفعال *** دست جودش چون برآید ز آستین گاه عطا
بحر عمان را که لؤلؤخیز خوانند از کرم *** ابر نیسان را که گوهر بار گویند از سخا
پیش بحر طبع و ابر دست دریابار اوست *** چون سرابی در زمین و چون دخانی در هوا
از نی کلکش جدایی کی گزیند حکم حق *** بندبندش را چونی سازند اگر از هم جدا؟
تافت هر جا فیض گیتی پرورش چون آفتاب *** سر به سر سنگش گهر گردید و خاکش کیمیا
در زمانی نیک و وقتی خوب و هنگامی سعید (1) *** داشت مه در ثور و در بیت الشرف برجیس جا
در صفاهان ریخت طرح مسجدی از نو که هست (2) *** در حقیقت اصفهان را زینت و زیب و صفا
قبله، روشن ضمیران، کعبه صاحبدلان *** مسکن ارباب، طاعت منزل اهل دعا
مسجدی مشهور، گیتی در شهر و در سنین *** مسجدی مسجود عالم، در صباح و در مسا

ص: 238

1- هنگامی سعید و وقت خوب

2- داد

جدی شمع شبستانش رخ اهل ورع *** مس-----ج-دی قندیل، محرابش دل اهل وفا
 مهر، از قندیل محرابش برد هر صبح نور *** ماه، از شمع شبستانش ده-د-ه-ر شب، ضیا
 مسجدی چشم فلک را آب صافش روح بخش *** مسجدی چشم ملک را خاک پاکش توتیا
 ساجد و راکع در آن اهل ورع چندان که هست *** زاهد گردون به خاک آستانش جبهه سا
 ،قبله شاید کز صفا آرد به محرابش سجود *** جبهه سایه بیریا عرشش به فرش بوریا
 پایه اش در محکمی محکم چنان کارکان دین *** صفت و ایوان و طاقش هم بر این دعوی گوا
 کعبه آسا از، شرف شاید به خود، بالد که هست *** هم بنایش دلپذیر و هم فضایش دلگشا
 هر درس از دلکشی بایی چو ابواب جنان *** کاهل عصیان را به راه راست باشد رهنما
 بر بنا و بنایش تا حشر باشد بر زبان *** هم فلک را آفرین و هم ملک را مرجبا
 زین بنا اندر سما-خ-وان-ن-د-ه-ر دم قدسیان *** کایزدش بخشد جزای خیر فی یوم الجزا
 الغرض چون ساخت این مسجد ز بهر حق که شد *** از صفایش کعبه پیدا مسجد اقصی به پا
 کلک «طلعت از پی سال بنایش زد رقم *** مسجد سرکار سید کعبه باشد از صفا

اسمش، محمد علی از نجبای اصفهان و از شعرای نکته دان جوانی است خلیق و با اصدقا شفیق با آن که به کسب موروث نیاکانش سر و کار (1) و با تلخی تریاک و قهوه اش، بازار اشعارش شیرین و افکارش شهداگین است. لطف خلقت و حُسن جِبَلتَش به حدی است که با فرط معاشرتش با اهل، بازار از آنها بیزار و از رذایل اخلاق سوقیه، معزا و مبراست و با وجود آن که استادی ندیده و قواعد شعریه را از زمره اهل خبرت این فن کمتر، شنیده اغلب اشعارش فصیح و کمتر محتاج تصحیح است. به طرز فصحای متقدمین آشناست و این قصیده که در مدیح بندگان شرایع ارکان

قدوة الایام مقتدی الانام - أَفْضَ اللَّهُ بدوامه الاسلام - به سلک - به سلک نظم کشیده و مصدر به اوصاف مسجد سدره آسا و

معد اقصى، میناست بدین معنی گواست

قصیده

لوحش الله ای همایون مسجد عالی بنا *** کعبه مقصود عالم، قبله اهل دعا

نغز بنیادت منور، همچو کاخ آسمان *** طرفه ایوانت، مزین همچو عرش کبریا

سطحت از وسعت - تعالی الله - جهان اندر جهان *** سقفت از زُفَعَتْ - وقاک الله - سَمًّا اندر سَمًّا

آب صافت جانفزا چون چشمه آب حیات *** خاک پاکت، عطرسا چون نافه مشک ختا

ص: 240

1- با آن که شغل تریاک فروشی اش کار است

طعنه بر گردون زند هر غرفه توز ارتفاع *** خنده بر جنت، زند هر صفا تو، از صفا
در رواق عالیات سبح گویان، قدسیان *** بر بنای، محکمت احسن گویان، انبیا
از شبستانان شبستان فلک را زیب و فر *** وز چراغانت قنادیل کواکب را ضیا
پاک دامنان بزم زهد را بیت السرور *** پاکزادان سرای قرب را خلوت سرا
کعبه دین مفتخر از زیت، ای زینده کاخ *** سقف کسری منهدم از قوت ای عالی بنا
کعبه را گر هست فخری کش بود، بانی خلیل *** اینک آمد بانی تو سبط فخر انبیا
نایب مهدی سمی قبله پنجم که گشت *** از علوقدر، محرم در حریم کبریا
سید دوران و فخر عالم و فرّ جهان *** قندای دهر و کیهان را امام و پیشوا
ختر برج شریعت شمع تقوا را فروغ *** گوهر کان حقیقت بزم ایمان را ضیا
چشم را نور و جهان را چشم و عالم را صفا *** جسم را جان و روان را روح هستی را بقا
شرع را آثار (1) و دین را پشت و ایمان را پناه *** زهد را اصل و ورع را عین و تقوا را بنا
علم را زیب و خرد را حکم و مذهب را رواج *** چرخ را عزم و زمین را حزم و کواکب را ضیا

ص: 241

جن و انس و دیو و دد اندر قدومش خاکبوس *** چرخ و ماه و آفتاب اندر جنابش، جبهه سا

ب---نده فرمان، او جمع خلاق در زمین *** شایق درگاه او فوج ملایک در سما

دم به دم بر فتوی و حکمش فلک را آفرین *** سر به سر بر تقوی و زهدش، ملک را مرحبا

آن که با شخصش، عدالت چون سلیمان با نغین *** آن که با حکمش، شریعت همچو موسی با عصا

هرکجا احکام، او بشکسته بازوی ستم *** هر کجا فتوای، او کوتاه شده دست جفا

اثنای او زبان را قصه مورولگن *** با دعای او بلا را نسبت برق و گیا

جان او را حالتی با شرع، چون شیر و شکر *** رای او را الفتی با دین چوکاه و کهربا

در رهش ریزند در و لاله ه-ر شام و سحرا (1) *** بر درش آرند بوی و مشک هر صبح و مسا

حقه حقه بحر و دسته دسته باغ و بوستان *** طبله طبله کان و نافه نافه آهوی ختا

نقشبند خار و گل شش چیز را از لطف خویش *** بهر بذل و بزم (2) او شش چیز فرماید عطا

کوه را لعل و صدف را گوهر و نی را شکر *** نحل را نوش و گلستان را گل و گل را صفا

ص: 242

1- صبا

2- (نم: بذل بزم)

که اسمش سید کاظم و شرح احوالش سابقاً، مرقوم قلم راقم است در (1) تاریخ در ملا یک شهیر مسجد اقصی، اثر این قطعه را منظوم، آورده معروض داشت کاتب در این سفینه نگاشت.

قصیده

به عهد دولت شاهنشاه سلیمان فر *** خدیو خطه، ایران خدایگان جهان
یگانه فتحعلی شاه آن که چرخ بلند *** به بندگی درش بسته از مجره میان
سپهر شرع نبی آفتاب کشور و دین *** ضیای مذهب و ملت، مربی ایمان
قبله، پنجم، محیط علم که هست *** ز نسل موسی کاظم امام کون و مکان
به خاک درگه، او جبهه سا همه اشراف *** به سم مرکب او بوسه زن همه اعیان
قضا نهاد به حکمش بنای این مسجد *** قدر بیست به امرش چو پیشکار میان
نظیر رفعت هر طاقش آسمان بلند *** شبیه شمسه ایوانش، آفتاب جهان
ز صوت مقری اش اهل صوامع ملکوت *** صباح و شام به تسبیح حضرت سبحان
تبارک الله از این کعبه سان بنا کآمد *** به هر درش ز فلک فوجی از، ملک دربان
دری که حق بگشادی عیان به محفل قدس *** دری که باز شد از حق نمان به خلوت جان
اگر نه رونق ایمان بود، چرا هر شام *** فروزدش به، قنادیل مشعل ایمان؟
اگر نه منزل وحی است، از چه رو گردد *** نزول خیل، ملایک به مقتدای زمان؟
دبیر پیر خرد خواست سال تاریخش *** رقم زند که بماند به دهر جاویدان
رقم نمود بقا بهر سال تاریخش *** دری گشوده شد از کعبه نو به اصفاهان

ص: 243

قبس طور سیادت و لمعه صبح سعادت حاجی سید محمد الشهیر به فریدنی است. اصل اصیل و گوهر، جلیش از سادات مشهور به بنی اعرج سکنه دار الاجلة «حله» است. جد امجدش در زمان سلطان سعید، شهید شاه سلطان حسین صفوی به اصفهان، آمده مورد نوازشات شاهی و بر، همگنان مباهی گردید هنگام جدال نادرشاه افشار با سر عسگران روم و پاشایان آن مرز و بوم ادای حق نعمت پادشاهان ایران را مصدر معظمت مهام لشکرکشی و کشورگیری آمد.

پس از قتل نادر شاه پاشایان آن حدود که کمر عداوتش بر میان بسته در کمین خصومتش نشسته بودند در مقام اهانتش برآمدند مقاومت (1)، نیاورده به عراق عجم که تختگاه فریدون و جم است نقل و تحویل و در محال فریدن که از مضافات فردوس آیات اصفهان است متوطن گردید. ولی اغلب اوقات در بلده مزبور (2)، به سر بردی و از موطن مالوف به خاطر نیاوردی والد ماجد مشارالیه (3)، در آن بلده، طیبه متولد و همچنین خود آن جناب نیز در آن خاک، پاک از کتم، عدم به عرصه وجود آمده در ربیعان شباب و عنفوان عمر سراسر، شتاب با فطرتی بلند و جبلتی آسمان، مانند تحصیل آن چه از علوم که حقیقت انسانی بدان محقق، است به اقصی الغایه،

فرموده طریق (4) جمیع علوم، رسمیه به قدم سعی، پیموده در اواسط عمر شریفش ادراک طواف بیت الله العلیا - زاداها

الله شرفاً - نموده.

اما جنابش در حسن، اخلاق طاق است و در لطافت و ظرافت طبع، یگانه آفاق. استحضارش از

سیر و اخبار و تواریخ و اوضاع روزگار و حکایات غریبه و روایات، عجیبه به نوعی است که صحبت دلاویزش که نسخه جامعه است هر که را مقدور، آید از جمیع کتب تواریخ و غیرها، مستغنی خواهد

ص: 244

1- تاب مقاومت

2- مزبوره

3- سید مشارالیه

4- (نم: در طریق)

اشراف جهان و اکابر، دوران جنابش را محترم دارند و صحبت جان پرورش مغتتم شمارند

-

بحمدالله عمری که به کام دل، آیندگان مضاعف باد به عزت دریافته و غبار رهگذار هرم، کمیت خاطرش را عنان به صوب کسالت برنتافته است.

با کاتب عنایتش بدان پایه است که پدرا نه به خطابات مکرمت آیات فرزندیش مخاطب

سازد و با این همه گاهی زر ناسره وجودش در بوته حسرت گدازد. اگرچه شاعری، دون مرتبه او است ولی در انواع، شعر کمال قدرت و نهایت مهارت دارد. الحق پسندیده سخن و استاد اهل این فن است. به واسطه حسن فطرت و لطف جبلت سر کار شرایع مدار (1) خداوند اسلامیان پناه - روح من یروح فداه -

را به مقتضای شرط سعادت و فرط، ارادت ستایشی به سزا و نیایشی به درجه علیا نموده، اشارتی به بنای مسجد سپهر مینا. فرموده لهذا در طی اشعار مسجدیه مرقوم داشت

قصیده

بنزای شرع پیغمبر ببالای ملت بیضا *** که شد فرمان تو نافذ، که گشت (2) احکام تو ممضا

به هر سر در هوای تو سران بر خاک پای تو *** خلاف طبع و رای تو که را، قدرت که را یارا؟

به دست مردم نادان فتادی گرچه یک چندی *** مبیناد آن چه تو، دیدی کس از جهال در دنیا

نه اسمت بر زبان، بودی نه رسمت در میان بودی *** همینت درد جان بودی که و اشعرا و اشعرا

همه فرمان تو باطل همه احکام تو عاطل *** ز دست مردم جاهل، ز جور قوم بی پروا

ولیکن صبر کردی تا رسیدی بر مراد دل *** کنون از تو به کام دل چه از پیر و چه از برنا

ص: 245

1- شعار

2- (نم: شد)

کنون هر حکم فرمایی ز جان و دل زن و مردت *** همه گویند صدقنا همه خوانند آمانا
بسی گنجت عیان از آستین در هر طرف باشی *** اگرچه رنج ها بردی ت--و بعد از سید بطحا
چرا نبود چنین کارت رواج اندر به بازارت *** زجان و دل بود، یارت جناب میر دین آرا
بلی سید محمد باقرشهر کو معین آمد *** عزیز و محترم گردد چه در دنیا چه در عقبا
محیط بحر علم، آن ک-و به پیشش ب-ح-ع-ل-م-آم-د *** چو ذره پیش خورشید و چو قطره در بر دریا
به، پیشش، فضل هر جا، فاضلی چون زیره و کرمان *** به نزدش، علم هر جا، عالمی چون بصره و خرما
غلط هر جا برش دانا خطا هر جا برش عالم *** چو عالم در بر، جاهل چون نادان در بر دانا
دل و دستش اگر نه دشمن دریا و کان آمد *** چراکان را از او، شیون چرا دریا کند غوغا؟
شدش الهام از یزدان که اندر خاک اصفاهان *** پی خلاق انس و جان نماید خانه ای برپا
به اندک اهتمامی مسجدی از وی پدید آمد *** که ماند انگشت حیرت بر دهانش مسجد اقصی
موذن چون کند بهر صلوات آهنگ قد قامت *** منادی چون بخواند «سبح اسم ربك الأعلى
برآرد از حریم خانه آن گه روی در مسجد *** ندا آید ز شش جانب که «سبحان الذی أسرى»

چه، پروا گر بداندیشش نیاید سال و مه پیشش *** چه سان تاب ز مرد دیدن آرد دیده افعی

الا ای آن که در علم و عمل در توده اغبر *** نکرده چون تویی، بر مسند شرع نبی، ماوا

نبودی گر به باطل، ملک و م-الم، غصب درع--الم *** گرم خاطر نبودی در گزند چرخ غم فرسا

بسی درها به مدحت سفتمی کز قدسیان آمد (1) *** به گوش هوش هر سامع که «آتش» مرحباً، اهلا

به وصف شعر میگفتم که «شعری» در فلک گوید *** حماک الله روشن (2) شد ز شعرت دیده شعرا

بود تا در جهان از سبزی و سرخی اثر یارب *** به زیر چرخ نیلی رنگ یعنی گنبد خضرا

همیشه دوستانت را سرسبز و دل خ-----رم *** دمام دشمنانت را ز خون دل رخ اعدا

ص: 247

1- آید

2- که روشن

اسمش میرزا عبدالکریم از نتایج افاضل، سمیرم من اعمال، اصفهان وی نیز به مساق اسلاف و مفخر اخلاف است در عنفوان شباب با ذکایی که برق خاطف هم عنانیاش نتواند و و هم سبکرو در اولین قدمش فروماند به اکتساب علوم پرداخت و در اکثر، فنون خاصه، ریاضی به اندک وقتی خود را فارغ ساخت با آن که هنوزش عهد شباب زندگانی و ریاض عمرش را طراوت جوانی است در اکثر

و علوم ماهر است و سرانگشت، فکرش در انحلال غوامض، مسائل قادر الحق بدان علو ادراک صفای، قریحت کمتر کسی از اذکیا مشهور آمده و این مایه هنر را در ساحات

ظلالِ عنایات قدوة الایام مقتدی الانام - أَفَاضَ اللَّهُ بِدَوَامِهِ الْإِسْلَامَ - - حاصل آورده و از برکات انفاس مبارکش به جمع افاضل

متواصل گردیده

چندی به هوای تفرج بلدان و ملاقات اکابر دوران به سمتری و آذربایجان و گیلان با

اشراف و اعظم هر دیار و شاهزادگان عالی مقدار و ارکان دولت شاهی و اعیان حضرت ظل الهی مجالس و موانس. آمد چون در آن، معاملت جز زیان کردن عمر گرانبها سودی نیافت به درگاه سپهر اشتباه اسلامیان پناه - روح من یروح فداه - شتافت.

از آستان مغان، سر چرا کش؟ (1) *** دولت در این سرا و گشایش در این در است 211

اینک از جناب مستطابش همواره در استفادت است و پیوسته در کسب سعادت در مراتب شاعری

ماهر است و طبعش در هر نوع از، شعر خاصه قصیده سرایی قادر

هنگامی که سرکار شرایع مدار

قدوة الایام و مقتدی الانام - مَنَّعَ اللَّهُ بِبَقَائِهِ الْإِسْلَامَ - - انجام امور مسجد مبارک جدید البناى آسمان مبنا را اهتمامات، لازمه معمول بود به واسطه قطع ستون های سنگین مسجد 212 که مشهود هرکس و دلیل استحکام بنیان جلالتش را همین بس است که پس از

ص: 248

مسجد جامع جدید عباسی که به اهتمام سه تن از سلاطین صفویه 213 - أَنَاذَرُ اللّٰهُ بِرَهَانِهِمْ - - انجام یافته و از ابنیه مشهوره عالم است در مساجد قدیمه و ابنیه، قویمه ستون های سنگ یک پارچه و دوپارچه

به این پایه و مایه مشهود احدی نگردیده و هر یک [را] رکن حطیم در، انین و استوانه حنانه از شوقش

در حنین، است حجاران فرهاد، نهاد عرضه داشتند که چنانچه خود به نفس نفیس تا دامنه کوه گردون شکوه، 214، کلیم آسا به طور سینا یا چون خاتم الانبیا به کوه حرا تشریف فرمایند، بی فایده

نخواهد بود.

لهذا مقرر شد که در دامنه آن کوه خیام سپهر احتشام بر فلک مینافام افراختند و خود با چند تن از ذراری سعادت، بنیاد و مقربان ارادت، نهاد، (1) علی الخصوص جناب شرایع نساب،

عمدة المتألهین زبده المتفقهین، رئیس الحکماء الموحدین انیس العلماء المجتهدین علام فقام مناص الکرام ملاذ العظام، مَرَجِعُ أَكْبَارِ الْفَضْلَا ملجاء أعظیم العلماء، مفخر الأفاضل الْحَاجُّ مُحَمَّدِ اِبْرَاهِيمِ الشَّهْرِ بِه قزوینی 215 - أَدَامَ اللّٰهُ إِفَاصَدَّتْهُ وَ إِفَادَتُهُ - که نفس نفیس آن جناب مالک الرقاب است، در آنجا، به دولت و

اقبال منزل ساختند .

به چند روز از آن، بیش به دستگیری آلات حجاری در بنیان آن کوه کیوان شکوه رخنه ها گذاشتند و آنها را به حراقه های کوه غسل انباشته بودند هنگامی که پیشکاران قضا، باروت ظلمت براقطار جهان بیختند و شرارهای اخگراختران در قتل جبال افلاک، ریختند، استادان حجار، به نایره های، شرربار معشوق وار آتش در نهاد، کوه، افکنده عاشق، کردارش از پای درآوردند، به مقتضای

شرط تاثیر و میلان طبیعت به کره اثیر (2) آن کوه گردون، شکوه به لحظه ای متلاشی کردند از آن اصوات هایل و اقراع ذوی الافزاع جانگسل که گفتی با نفخه صعق 216 همدوش و با صیحه نخستین، گوشاگوش آمدند زلزله ای و غلغله ای در زمین و آسمان آوردند حوامل فلکی را گفتی جنین تداویر

سقط شد و اطفال، کواکب به مشیمه فلک خون گردید کوه کیوان، شکوه نثار قدومش را سر بر کف دست، آورده اجزای منقطعه به اندازه ای به دامن گرفت نی خطا گفتیم که از بارقه انوار ضمیر منیرش

که پرتو شعشعه نور ازل، است لمعه ای بر سر آن کوه طور شکوه افتاد که از پای درآمد و در طی شرطیه

«إن استقرّ مکانه» 217 مندرج گردید.

ص: 249

1- از این جا تا حدود پایان پاراگراف یعنی مالک الرقاب «است» را ندارد

2- طبیعت نارپّه آن کوه

مهر سپهر فضل و فقاہت مهر (1) حکمت و ،نباہت تحریر ،الفضلا ، منطیق البلغا ، مولانا محمدکاظم الشہیر بہ ہزار جریبی 218 کہ اقرب مقرین آن جناب و ملتزم رکاب سعادت نساب بود ، از آن اصطکاک و ،اندکاک ، مصداق «خز موسی صعقاً» آمدہ ، مدتی غرقہ بحر اغما بود میرزای مشارالیه چون پیوستہ بہ نظم وقایع و مآثر آن بزرگوار مشغول و عنایات جنابش را مشمول است این واقعہ را در طی قصیدہ ای منظوم آوردہ

قصیدہ

باز در اوضاع ، دوران آشکار است انقلاب *** وز حوادث فتنہ بیدار است و امنیت بہ خواب

راست پنداری ز ، هامون کینہ می جنبد نہ باد *** راست پنداری ز ، دریا فتنہ میجوشد نہ آب

جدول تقویم توفیق حوادث را مبین *** خلق را سهم الحوادث همچو شیطان را شہاب (2)

یک طرف ، مریخ سوی خانہ خود مستقیم *** یک طرف ، برجیس رو سوی ہبوط اندر ایاب

این حوادث نیست ما را جز بہ کفران نعم *** این حوادث نیست ما را جز بہ فعل ناصواب

رو بہ حق بایست کردن تا نیچانند روی *** عذر پیش آورد ، باید تا سپس ناید عذاب

آن چہ بد کردیم و بد گفتیم از آن بر ما مگیر *** توبہ یا تواب! بی تابیم ، رو (3) از م--ا م--تاب

شمساریم و بہ دربارت ، شفیع آوردہ ایم *** سید سادات عالم ، فخر آل بوتراب

شمس دین سید محمد باقر ، آن روشن ضمیر *** کز فروغ روی او رخشنده آمد آفتاب

ص: 250

1- سپہر مهر

2- روی

3- (این بیت را ندارد)

لجّه فقه و فضیلت آن که فلک به فلک *** هست در دامان موج او نمودار حباب (1)

گر بگویم آسمان و آفتابستی، ک-ه دی---د *** آس-----مانی باوقار و آفتابی بی سحاب؟ (2)

ماحی کفر و ضلالت، حامی شرع مبین *** باعث خیر خلائق وارث کلک و کتاب

گفت او گاه عطا منطوقه فضل الکمال *** حکم او روز قضا؛ مصدوقه فصل الخطاب

با نسیم خلق او قدری ندارد بوی گل *** با شمیم لطف او چیزی نیرزد مشک ناب

لطف او با نیکخواهان همچو دریا با سمک *** قهر او با بدسگالان همچو صرصر با ذباب

ای خداوندی که بعد از هر مناجات سحر *** راز پنهانی عیان بینی به چشم نیم خواب (3)

همت عالیت دی سوی جبال شامخات *** کرد (4) پای، عزم با اصحاب خدمت در رکاب

بنده از بی مرکبی در حجره ورزیده سکون *** و نه هجرت از رکابت می نکردم ارتکاب

جاودان بادا، وجودت کز وجود چون منی *** خدمتی شایسته برمی، ناید، اندر هیچ باب

آن چه میخواهی خدا آن خواسته است اندر ازل *** آب اگر جویی تو را کوثر شود، موج سراب

ص: 251

1- موج فضل همچون یک حباب

2- (این بیت را ندارد)

3- (این بیت را ندارد)

4- کرده

از پی اتمام مسجد خواستی چندین ستون *** آوری از سنگ، بیرون ای شه والاجناب
چون تجلی کرد عکس پرتو رویت (1) به کوه *** صار دگاً منه و انشق الجبل بالاضطراب
ز آن کلیم عهد، رکن الملة ملاً کاظما *** خَرّ، مغشياً چو بینش را نمی آورد تاب
ای ستون دین ستون سنگ میبایست لیک *** اُسْتُن اصلی نباشد جز دعای مستجاب
گر تو مسجد را ستونها آری از یک قطعه سنگ *** هر یکی قصری شود در جنت از لعل خوشاب
باد جاویدان بنای مسجد و بانی که هست *** از وجود هر دو، بهروز دو گیتی، شیخ و شاب

ص: 252

1- رایت

اسمش، عبدالصانع از بزرگ زادگان خوانسار و از معارف آن دیار. است در علوم رسمیه، ربیعی

وافی دارد و خط نسخ را خوش می‌نگارد در مراتب شعری نیز صاحب طبع سلیم و سلیقه اش مستقیم است. در این وقت که تاسیس اساس مسجد آسمان، کریاس در افطار، جهان مشهور و گوشزد نزدیک، و دور آمده شعرای هر، دیار در توصیف و، تاریخش قصاید بلند و قطعات دلپسند گفته تحفه حضرت

گردون بسطت. آوردند مشارالیه نیز قطعه تاریخی و قطعه ای تمام تاریخی به سلک نظم کشیده، به توسط جناب سعادت نساب منبع الفضل و الفقاهه، معدن العلم و النباهه، أكمل المحدثین، أقرّب المجتهدین، مولانا علی اکبر الخوانساری، 20 به شرف اصغای سمع مبارک جناب مستطاب خداوندی - روح من یروح فداه - مشرف و پسند خاطر آفتاب مانند، آمده حسب المقرر در این سفینه ثبت شد. اگرچه دو مصراع از دو بیت آخر قطعه تمام، تاریخش از وزن خارج، افتاده ولی این نوع از شعرا که از هر مصرعی تاریخی مطابق، برآید اصعب انواع شعر (1) است.

الحق (2) مشارالیه زحمتی برده 221

قصیده

در زمان حضرت صاحبقران دارای دهر *** ظلّ، حق خاقان اعظم، داور گردون قباب

وارث ملک سلیمان تاج بخش خسروان *** دادگر فتحعلی شاهنشاه مالک رق--اب

آن که از عدلش جهان معمور گردید آن چنانک *** جزارم دیگر نجستی جغد، جایی را خراب

مظهر الطاف حق، سید محمد باقر آنک *** دفتر ایجاد را آمد چو فرد انتخاب

در ازل خلاق عالم از ره رحمت نهاد *** منتهی بر خلق از ایجاد آن عالی جناب

جرعه نوش جام، عرفانش، دقایق بین طوس *** کاسه لیس بزم تعلیمش، حکیم فاریاب

از حسب، بحری است گوهرزاز انوار علوم *** وز نسب سروی است پابرجا ز باغ بوتراب

ص: 253

1- (ندارد)

2- (ندارد)

بانی این کعبه معبود آمد آن که هست فضل را بحر و عطا را کان و رحمت را سحاب طرح این عالی بنا را ریخت، محکم آن چنانک در بر آن سد اسکندر بود
نقشی بر آب

از برای خوان، خدامش برآرد هر مهی قرص مه را زال گردون از تنور آفتاب

آن کند خاکش که در ماهیت، مس کیمیا آن کند سنگش که در کوه بدخشان، آفتاب زد رقم «مطرب» دبیر صنع تاریخش به لوح در ازل «فاسعو الی ذکر
الله» 222 از ام الکتاب

(1245)

فرد دیگر نیز از این قطعه تاریخ آورده موزون است.

قطعه تمام تاریخ است :

بهر تاریخ دگر «مطرب» به بحر فکر بود *** « وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ » 223، ناگهش آمد خطاب

(1245)

به عهد فتحعلی این شه سلیمان جاه *** که عدل وی به قیام دو دولت است گواه

(1245)

گند به گزlk، انصاف چشم شیر از داد *** کند اگر ز تعدی به میش گاه نگاه

(1245)

ز لطف خالق کون و مکان عالم جان *** ز مهر پادشه دادگستر ج--م--ج--اه

(1245)

جهان علم و بیج-----ار علوم و کان سخا *** مطیع آل رسول و مطاع شاهنشاه

(1245)

سمی پنجم هشت و چهار ائمه دین *** که زنده است علومش ز السن و افواه

(1245)

به قرب و طاعت حق، مسجدی به اصفاهان *** بنا نهاد که خلقی بر آن برند پناه

(1245)

ارم به طرح بنایش نمود روی نهان *** حرم ز بهر طوافش کشیده از دل آه

(1245)

چو مکه روی زهر جانی کنی قبله است *** بر آن چه می نگری، وجه او است، لیس سواه

ص: 254

دبیر صنع، به طاق بنا به خط جلی *** به زرنوشت که ان المساجد لله 224

(1245)

نگاه دار ادب را (1) کزین محل شریف *** به مستجار کند حق ز لطف عفو گناه

(1245)

نوشته «مطرب»، سال بنا به تاریخش (2) *** که «اینما تولوا فثم وجه الله» 225

(1245)

بگو که قبله حاجات بندگان آنجا است *** گشاده باد بر اجلال، همیشه این درگاه

(1245)

ص: 255

1- (نم: ادب کز)

2- به لوح جلی

*اصملا عبد الوهاب 226 رضوان [1]

لش از قریه ورنوسفادان ماریین اصفهان است و اکنون ساکن محال جوشقان از زهاد
جهان و عباد زمان است در علوم، رسمیه خاصه فقه و حدیث ربطی وافی دارد. به جز طریق شریعت
مطهره نمی سپارد در دربار خداوندگار شرایع مدار اسلامیان پناه - روح من یروح فداه کمال اعتبارش
حاصل است (2) و مدایحش بیرون از حساب

شاید تاکنون دو هزار بیت در مدایح آن جناب مستطاب موزون نموده باشد ولی در، شاعری طرز خاصی اختیار کرده که مشابهتی به طور شعرای این زمان
ندارد اغلب اقتباس از آیات کلام (3)

مجید الهی و اخبار خاندان طاهره جناب ختمی پناهی کند . دو قصیده طولانی در توصیف و تاریخ مسجد مقدس گفته . قصیده نخستین که از زبان مسجد
، گفته از سایر، اشعارش امتیازی داشت. قدری
انانتخاب و ثبت شد. (4)

قصیده

منم که کرسی افلاک، زیر پای من است *** چومهر و ماه بسی خشت در بنای من است
منم که همچو به گردون، ثوابت و سیار *** به شب چراغ به هر صنفه صفای من است
سپهر کاسه خورشید و مه گرفته به دست *** به صبح و شام گدای در سرای من است

ص: 256

1- (اضافی دارد.)

2- (اضافی: دارد و به جمع موثقیین آن، حضرت متواصل. اقدم مدحت سرایان آن جناب است.)

3- (ندارد)

4- و در این سفینه نگاشت.

چه دلپذیر (1)، مرا وضع بی نظیر (2) بناست *** چنانکه باغ جنان صحن دلگشای من است

چه جوی ها که ز تسنیم و سلسبیل، روان *** چو آب خضر که از چشمه بقای من است

نحاس و صفر مه و مهر، اگر شده زر و سیم *** ز التفات من و فعل کیمیای من است

مرا چه قبه و منظر، که طارم ملکوت *** چو، آفتاب به دریوزه ضیای من است

مه ایمن از ظلمات محاق و دام کسوف (3) *** که آن به سایه دیوار التجای من است

خطاست نسبت ارژنگ و چین به پایه من *** که رشک چین و خطا نقش بوریای من است

مراستون، چو تجلی به طور گشت به پای *** که همچو بر کف کف موسی، همه عصای من است (4)

چو در من است، عبادت قبول درگه حق *** قد خمیده پیر فلک، دوتای من است

اگر نه سایه جاهم کشد به پایه عرش *** چراغ، سدره چرا روشن از ضیای من است

منم مقام امین و منم سفینه نوح *** که همچو، نوح خداوند ناخدای من است

چو پیشوای شریعت مرا گزیده مقام *** همه حصول امانی به مدعای من است

ص: 257

1- بی نظیر

2- دل پذیر

3- خسوف

4- (این بیت را ندارد)

مرا چو باقر علم نبی است بانی کاخ *** همه خزاین ارض و سما بهای من است

پهر ملت و دی و دی-----ن، آفتاب اوج یقین *** که از مطالع انوار وی ضیای من است

به نام نامی وی نام من چو گشته مضاف *** چه نقشهاست که در نامه ثنای من است

چو جای وی به دل و پای وی به دیده من *** چه فیض هاست کز این تا ابد برای من است

گزار نیست که صدره منم ز صدره فزون *** قیام عالم ارواح، در فنای من است

منم سرای (1) بلنداختری، که آیت وی *** چو رایت مه و خورشید در سمای من است

تمام عرصه کون و مکان مرا شده تنگ ز قدر حشمت و جاهش چه جای جای من است

قدم نهی چو به محرابم، آن ستوده حق *** قدش صفای ضمیر و دمش شفای من است

اگر به منبر من برنهد به موعظه، پای *** ز فیض نکهت وی جانفزا هوای من است

همین قصیده را مختتم به بیته تاریخ مانند نموده که کاتب را وضع تاریخ آن دستگیر نشد. لهذا در حاشیه آن بیت را نگاشت که بینندگان ذکی الفهم، بلند

ادراک اگر توانند کیفیت تاریخ را

استفهام نمایند.

مقام طاعت کروبیان عالم قدس *** مرا مسلم و تاریخ در بنای من است

اما قصیده، دیگر تاریخش وضوحی دارد چند بیت از آن به نوعی که بر اصحاب فطانت

پوشیده نیست انتخاب و ثبت آورد.

ص: 258

جهان، شهریاری که جود وجودش (1) *** به هر جان، صفایی به هر دل شفایی

، جهان زنده اش گرچه عیسی به گردون ***، کیان بندهاش گرچه کیوان هوایی (2)

نبی را خلیفه ولی را نتیجه *** به حق، رهبری رهروی رهنمایی

کز، ایوان بدین کعبه تا چون خرامد *** به معراج چون خاتم الانبیایی

چو گوید به محرابش «الله اکبر» *** به گوش دل از غیش آید ندایی

: که لبیک عبدی، علیک التحیه *** انا الله و الکبریاء ردایی

چو بر سدره المنتهی پای خاتم *** بدین کعبه بخشد قدومش صفایی

بنا شد چو این سجده گاه ملایک *** شد از بلبل باغ رضوان نوایی

به تاریخ بنیاد این کعبه گفتا *** زهی، بابها سدره المنتهایی

اکنون که اوایل محرم الحرام سنه یک هزار و دوست و چهل و هفت هجری مطابق سیچقان (3) نیل 230 سعادت دلیل است و سال سیم بنای مسجد

آسمان مبنا و گنبد و ایوان عرش بنیان آسمان نشان و چهل ستونهای جنبین آن مسقف گردیده و شبستان سمت غربی و ایوان کیوان مکان

سمت سردر و سایر امکنه متبرکه، مسجد قریب به اتمام و نزدیک به انجام و مزید اعتقاد اکابر اسلام و مطمح انظار اولوالابصار و مصلاهی خلقی بیشمار از

صغار و کبار، است میرزا عبدالکریم، متخلص به

«سیما که شرح احوال فرخنده متوالش مرقوم قلم مآثر رقم گردیده قصیده ای در تاریخ اتمام و توشیح انجام مسجد که به عنایات سبحانی و توجهات بانی -

ادام الله تعالی - تا یک عام دیگر انجام پذیر است در سلک نظم، کشیده اکثر آن در نظر قاصر کاتب 4 منتخب آمده ثبت نموده.

و هـی هذـه فی القـصیدـه

به عهد دولت فتحعلی شه کز جلال وی *** سر و پا کرده، گم یک باره نه افلاک و هفت اختر

شه صاحبقران کیهان خدای عادل باذل *** که از عدلش چو گلزار، ارم روی زمین یکسر

ص: 259

1- و وجودش

2- لوائی

3- توشقان

تن، آسیایان عباد از فضل او تا ارض قسطنطین *** هم آبادان بلاد از عدل [او] تا مرز کالنجر

شه دنیا و دین سید محمدباقر، آن خسرو *** که اول پایه، قدرش از هفتم آسمان برتر

شهنشاهی که بی ترویج امر او نیبندد *** عروس هفت کشور گرچه با هر هفت تا شوهر

جهانبانی که بی ترویج امر او بنگراند (1) *** کسی بر ملت بیضا، کسی بر شرع پیغمبر

از نان گدای خوان او با بهره صد قآن *** از شان کمین دربان، او بی زهره، صد سنجر

قرین (2) قرب «او ادنی» 231 چو او را جای در مسجد *** خطیب سرّ «ما اوحی» 232، چو او را پای بر منبر

هزاران کعبه دل کرد آبادان به جود خود *** اگر یک کعبه از گل ساخت ابراهیم بن آزر

به عثمان ثنای او شناور گشته ام عمری *** نخواهم، رخت بیرون برد از این دریای پهناور

حدیث «مَنْ بَنَا» 233 مسجد به گوش جان وی آمد *** ز الهامات ربانی به یمن پ-اکی گوهر

به همت آستین بشکست و دامان صفاهان را *** ز کنز الغیب مملو ساخت از همیان سیم و زر

به معماران چابک دست فرمان رفت تا هریک *** پی، خدمت کمر بندند چون مور سبک پیکر

به حجاران، آهن، چنگ حکم آمد که کوهی را *** مجزا کرده جمع، آرند، بهر فرش بام و در

ص: 260

1- بنگراند

2- قریب

بنا کردند معماران به حکم آن چنان بانی *** همایون مسجدی کز وی رواج مروه و مشعر
چه مسجد کآمد استحکام بنیانش خلاق را *** برای رفع یاجوج شیطین، سد اسکندر
چه مسجد، خاک او تا پشت ماهی تربت پاکان *** نسیم باد او تا خرگه مه، روح جان پرور
چه مسجد بقعه ای کز، وی فروزان مشعل ایمان *** ملایک پرتوش را محو چون پروانه پر بر پر
چه مسجد هر که جا گیرد به میمون سایه اش روزی *** به، محشر فارغ است از آفتاب عرصه محشر
چه مسجد، صفّه و بابش به معنی خطه جتّ *** چه مسجد، منبع آبش به ظاهر چشمه کوثر
ز هریک خشت بیرنگش به حسرت جان جام جم *** زهر یک قطعه سنگش خجل، مرآت اسکندر
ز مهر و مه دو فندیل، است اگر نه طاق گردون را *** فروزان اندرو بینی دو صد مصباح روشنگر
به صحن و حایرش، زایر صفوف جیش رحمانی *** ز دیوار و درش، ظاهر شکوه دین پیغمبر
الا تا این بنا باقی است، بانی را بقا بادا *** که تن را زندگانی نیست دور از جان جان پرور
چو شد از سعی بنایان ماهر و آن چنان (1) بانی *** تمام این کعبه، ثانی، ز لطف ایزد داور
دبیر فکرت «سیما» پی تاریخ او گفتا *** ز نو در اصفهان بنگر قیام کعبه ای دیگر

ص: 261

چون از ترصیح جواهر زواهر اشعار و تنضید لالی متلالی افکار که به وصف مسجد آسمان آثار از بحار طباع فصحا و معادن خواطر، بلغا زیب کتاب کاخ سخن و مرسله مقصورات قصور مدحت آمده، بود فراغت حاصل گردید قصیده ای که به تاریخ آن کعبه سدره مبنا از نتایج طبع کاتب در سلک

آن نظم منسلک آمده بود نیز مرقوم افتاد. از جوهریان رسته بینش و صیرفیان دارالعیار، دانش چشم دارد که به مضمون رشته واپس ندهد آن که گهر میگیرد به عین، عنایت در اصلاحش کوشند یا

چشم از معایش در پوشند.

قصیده

زهی ای قبله علیا خهی ای کعبه ثانی *** که هم بنیان اسلامی و هم ارکان ایمانی

بود قدوسیان را از شرف بر آستانت سر *** نهاده قدسیان از، فخر بر خاک تو پیشانی

فلک لبیک گویان بسته احرام از پی طوفت *** که از شور و حمل پیش درت آورده قربانی

ز بنیاد تو در سستی بنای سدره و اقصی *** ز نقشش نقش دیوار تحیر آزر و مانی

سزد فانوس ایوان تو را این طارم گردان *** سزد شمع شبستان تو را این جرم نورانی

سیه پوشیده از غم کعبه تا اندر برت دیده *** شعار از نور، سبجانی دثار از فریزدانی

ص: 262

گر او پوشیده و باشی تو عریان مهر و گردون را *** چه فخر از کسوت، اکسون چه نقص از رسم عریانی
ملایک کرده پر در هم برای سایه بامت *** طیور در سایه گسترده بر تخت سلیمانی
پی عطر گریبان جنان و طره حوران *** برد رضوان اگر گردی ز دامانت بیفشانی
سپهر از کهکشان سجاده اش بر دوش و بر گردت *** همی پوید که از سجاده داران خودش خوانی
شبی گر بگذرد، بر بامت از ایوان خود کیوان *** پذیرد طبع برجیسی گذارد رسم کیوانی
نزاده زاده ای چون تو مشیمه مادر گیتی *** ز گردونت از آن دست قضا در مهد جنبانی
تویی فردوس و شیطان ره نیابد در تو وریابد *** گذارد در برون، در همه آیین شیطانی
فلک در گوشه بامت معمر زاهدی ماند *** که هست از دانه های روز و شب، در سبزه گردانی
تورا چون بانی آمد سبط پیغمبر، روا باشد *** سرافیلت به فراشی و جبریلت به دربانی
موید باقر علم نبی، ک---- آمد دل پاکش *** خزینه علم، پیغمبر به تاییدات یزدانی
ق---- رین نور برهانش قلوب عالی و سافل *** به زیر طوق فرمانش رقاب انسی و جانی
نسیم لطف جان، بخشش خزان را داده نروزی *** سحاب طبع دربارش به آبان کرده نیسانی

چو مهر رای او تابد کند هر ذره خورشیدی *** چو ابر دست او بارد کند هر قطره عمانی
ز رای، عالم، آرایش مه و مهرند در حیرت *** بلی خفاش و حربا راست از خورشید حیرانی
به پیش قدر او کیهان چه باشد ز آن که قدرش را *** به صد منزل از آن سوی، فلک، صد گونه کیهانی
گدایی، کوز خاک راه جودش تاجور آمد *** گذارد بر سر ملک ابد اورنگ سلطانی
دو عالم روح بر مسند دو کیهان جان به ایوان در *** مصور گر شود روحی، مجس-م-گ--ر-ش-ود-ج-انی
رحیق فیضش از خاطر دماغ جان دهد قوت *** چنان کز ساغر حوران جنت راح ریحانی
اگر بر خاطر قسیس اعظم بگذرد نامش *** سپارد راه اسلام و گذارد کیش ن-ص-ران---ی
نسیم خلت او، آتش پرستان را *** جهان اندر جهان سازد، گلستان مسلمانی
حدیث آتش نمرود و پور، آزر برهان *** ک-ه-ان--در کشور خلت کند آتش گلستانی
خلیل آسا زوی بنیان ملت گشت چون محکم *** نظیر کعبه از وی خواست ماند سخت بنیانی
اجازت داد کآوردند، بهر هندسی شکلش *** مجسطی آیتی از هر دیار، ادیس برهانی
زر و سیم از پی ایثار آن چندان که می باید ***، زمین، جو سنگ و چرخش کفه گر سنجی به میزانی

چنان کآورد سیم و این چنین (1) کارد در و گوهر *** پی معموری، آن بحر و کان را بیم ویرانی
غرض چون شد، بنا این کعبه ثانی، به تاریخش *** (وفا) گفتا به، اصفاهان بنامد کعبه ثانی
میشه تا بود مشهور در معموره گیتی *** که باشد کعبه حق را خلیل الل-ه-ب-هی-ن-ب-انی
بود چون بیت معمور این بنا پیوسته مستحکم *** جهان ملت از بانیاش در حفظ جهانبانی (2)
خداوند! وفا آن چاکر دیرین که در مدحت *** به نظم اندر، گهرریزی به نشر اندر درافشانی
به خون دل دلی پرورده در عمری و ز آن باشد *** ریاقوت، رمانی درر لعل بدخشانی
به اقبال، همایونت چنان آمد سخن گستر *** که پیشش سحر حسّانی فرود از ژاژ طیبانی
بود چون آتش دهقان مرا در دل چه حاصل شد *** که ابر طبع من کشت سخن را کرده دهقانی
مراخس سخندر زیر ران رام و به ناچارم *** به جمعی نی سواران کرد باید گرم جولانی
به زالی هم عنانی کرده در جولانگه برزن *** سوار سیستان کاین پهنه پیشش تنگ میدانی
را با این قرینان داوری ها هست و می باید *** چو هستی مهبط فرقان در آنت کرد فوقانی
تورا خود قدر از آن برتر که مستی شاعر طلوع *** نشینی همچو خورشید ویرت چون ذره بنشانی

ص: 265

1- وزر چنین

2- (نم از این بیت تا آخر را ندارد)

نه حبّ مدحت اندر سر نه قدرت ز آن شود برتر *** کسی کت این گمان دارد زهی خذلان و نادانی
تورا خلاق عالم ساخت چون فرمانده صامع *** به هر جا از تو باید رفت هر دم تازه فرمانی
گذار بر زمین پیشت فلک پیشانی طاعت *** در آن مجلس که فرمانی زیزدان بر زبان رانی
کسی کش خاطر آمد کنج وحی منزل از ایزد *** دو گوش حق نبوش آرد فرا بر ژاژ هذیانی
به غیر از چند تن زینان به دانش فرق ناکرده *** صدف از لولوی، بحری خزف از گوهرکانی
بود این نکته بر دانشوران روشن که می خواهی *** چو و دیگر اهل فضل اینان زورطه جهل برهانی
ولی این جمع را عار آید از تعلیم و آموزش *** از آن رو نظمشان چون خاطر من در پریشانی
من اینان را سخن، پرور کت اینانند مدحتگر *** من اینان را ثناگستر کت اینان در ثنا خوانی
سروش آن کودک فرزانه کز شش ماهه تعلیم *** چنانی شد کو بود قادر در آیین سخن دانی
اگر باشد به سالی، دو به لطف دانش آموزت *** زند با انوری، پهلو شود هم گفت خاقانی
تورا گفت نکو شاید دری آن گفته یا تازی *** سخن سنجیده میباید چه سریانی چه عبرانی
سخن را خود وطن جز طبع صافی نی چه حاصل زین *** که این مازندرانی باشد و آن هست کرمانی؟

هو فرید الزمان، وحیدالدوران، فخرالامثال مجمع الکمال ملقب و مشهور به میرزا کوچک مولد و موطن، همایونش خاک پاک شیراز و با اولیای آن بقعه مبارکه انباز است. ملکی به صورت بشر است و، فلکی مزین به دراری هنر جامع کمالات صوری و معنوی و مالک کلام تازی و پهلوی جسم

هنر را جان است و قالب فضل را روان فضلای دهرش به فضل و هنر ستوده و عرفای، عصرش سر برآستان معرفت سوده خصال حمیده اش به پایهای که به تعلیق (1)، بیان در نیاید و صفات پسندیده اش تا جایی که به تلفیق بنان (2)، نشاید

از اخلاقی، روحانی کسانی که به فیض صحبت جان پرورش رسیده و از ملاقات فردوس آیاتش بهره مند گردیده گواهند و از صدق، این مقال آگاه که آن چه در وصفش نگاشته ام یکی از هزار و اندکی از بسیار است از جمله کمالات صوریاش این که انواع خطوط خاصه نسخ و نستعلیق و

شکسته را در کمال خوبی و درستی مینگارد و در اقسام، شعر علی الخصوص، قصیده و غزل و مثنوی کمال قدرت دارد. قصه فرهاد (3) و شیرین وحشی بافقی 238 را که ناتمام درگذاشته و درگذشته و از فصحای روزگار احدی قدم در طی طریق اتمام و قلم بر صفحه انجامش نهشته بود الحق در بلاغت سحر حلال است و عجز اهل، سخن از تنمیم، نظمش شاهد این، مقال خامه حلاوت، انگیزش چاشنی بخش آن حکایت گردیده بقیت آن داستان را دستانی ریخت و شیرش را به شهد آمیخت به نوعی که ارباب، تمیزش چون شهد در شیر ریخته و گلاب با می، آمیخته تفرقه نیارند و از یکدیگر

امتیاز نگذارند

بیست و دو سال 239 از این، پیش که معن قبایل، کرم قآن، عجم ناظم ملک جم، نظام الدولة العلیة العالیة، حاجی محمد حسین خان صدراعظم 240 - غفر الله له - انتظام ممالک فارس را زیب افزای - ساحات آن مُلک گردید و محرّر اوراق، را انیس محفل و جلس منزل میداشت در شیراز ارم، طراز به

ص: 267

1- تلفیق

2- (نم: بیان)

3- (نم خسرو)

صحبت آن روح افزای، وصال واصل و از گلستان خاطر جنت مظاهر آن جناب بهجات گوناگونش حاصل آمد چندی این دولتش میسور و به صحبت دلآویزش مسرور بود با وجود فرط قناعت و شرط مناعت که به کرات و، مزاتش از دولت انگلیس انگریز؟] به مواعید کرور و الوف، تکلیف تشریف فرمایی ممالک هند، کرده همت والانهمتش گردن، نهاده مقبول طبع بلند و پسند خاطر

ارجمند نیفتاده بود 241، به مقتضای توافق طبع با مزاج عنایت امتزاج وزارت عظمی در صحبت اکسیر خاصیت صدارت کبرا به اصفهان، آمده روزی وزیر، معظم صدر جلیل القدر، اعظم در منظره ای از مناظر آسمان، آثار آفتاب وار قرار داشت ذرات (1) وجود رعایا را در فیضان و دست کرم، گسترش، برایشان زرافشان بود. اتفاقاً نسیم صبا با عارض گل و طره، سنبل در بازی و ابر بهاری در رشحه سازی آمده حضرتش حاضر و آن حالت را ناظر بود این رباعی را مناسب مقام بالبدیهه موزون و معروض، آورده معرض الطاف گوناگون و مورد اعطاف از حد افزون گردید.

ابر آمد تا به کشت یاران بارد *** بر کام دل امیدواران بارد

چون ابر کف دست گهربار تو دید *** مشکل که دگر ز شرم باران بارد

در این اوان سعادت نشان که به فر شریعت ظاهره و تاثیر ملت قاهره از جانب شرایع جوانب خدام، حجه الاسلام

مقتدی الانام خلیفة الله فی الافاق، عُرْوَةَ اللّٰهِ الْوُثْقٰی عَلٰی الْاِطْلَاقِ - اَدَامَ اللّٰهُ زَمَانُ اِفَاضَتِهٖ وَ اَدَامَ اللّٰهُ اَيَّامَ افَادَتِهٖ (2) - در جمیع بلاد، اسلام بلکه در مساکن کافه انام، مشایخ و قضات و

ائمه جماعت و ارباب نشر مسائل و اصحاب بث، فضایل به حکم قضا مضای، جنابش بر وساید، حکمرانی در اجرای احکام الهی و نشر (3)

سنت سنیه جناب ختمی پناهی متمکنند همانا در میان حکام عظام دارالعلم شیراز خلاف (4) و تشاکی (5) به وقوع پیوسته و عقد انتظام امور شرعیه به کلی

گسسته بود

چون رفع آن غایله به حکم محکم جناب مستطاب خلیفة اللهی، (6)

منوط (7) و امر حکومت حاکم آن، ولا به تجویز (8) و امضای جنابش مربوط و مضبوط بود عظمای (9) مسلمین رعایای (10) آن ولا

ص: 268

1- (ندارد)

2- (ندارد)

3- (نم: احکام)

4- خلافی

5- (ندارد)

6- مقتدی الانام

7- منوط بود

8- (ندارد)

9- علمای

10- اعیان

ارتفاع نزاع را مایل و به توسط رسل و رسایل از جنابش سایل . آمدند مشارالیه بر تمجید یکی از علما که علماً، و عملاً، حسباً و نسباً از سایر امتیازی دارد و نکوهش معاندین، وی قصیده ای در مدیح خدام شرایع نظام

خلیفه اللهی (1) به سیاق حکیم سنایی 242، گفته انفاذ محضر مبارک آن جناب داشته، معروض و مقبول خاطر آفتاب مخاطر (2) آن، جناب گردید چون قصیده

مزبوره - من المطلع الی المقطع - مرتبط (3) به یکدیگر و من المبدأ الی المنتهی در کمال فصاحت بود به تمامه نوشته شد.

وَهِيَ هَذِهِ

مسلمانی چو عنقا رفت اندر قاف پنهانی *** مسلمانان، مسلمانان مسلمانی

پشیمانی ز دینداری، نخیزد ه- - بیچ مسلم را *** از این آیین بی دینان پشیمانی، پشیمانی

هال راستکاری راستکاری بردهد اما *** به شرط آن که او را در ریاض نفس بشانی

یکی دوزخ بود نفس و خیال شوم زقومش *** ز بیخ از تیشه، شرعش توان کندن به آسانی

ولیکن این درخت از زور بازوی تو برناید *** مگر از دست صاحب، همتان این تیشه بستانی

چو زایشان تیشه بگرفتی مده در دست شیطانش *** که در پای تو خواهد کوفت از حقدی که میدانی

گرت نیروی مردی، هست خویش از ریشه اش برکن *** وگر طفلی به مردی ده که دارد زور ایمانی

یکی دریای طوفان زای جانفرساست این دنیا (4) *** تو زاین سوئی و راحت زآن سوی دریاست تا دانی

ص: 269

1- مقتدی الانام

2- مظاهر

3- مربوط

4- دریا

ولیکن با شنا رفتن نه کار توست، زین دریا *** برو با آشنایان، رو وگر نه سخت، درمانی
اگر با نوح در کشتی نشینی، ج-ان ب-ری، ورنه *** به برهان ساوی 243 خویش از این غرقاب نرهانی
خدایت ناخدا و اهل بیت احمدمت کشتی *** نگر تا رخنه گر، موشان به کشتی باز نشانی
چو پرسى؛ چیست این موشان؟ ریا و حقد و حرص و کین *** که کشتی را خلل، باشد از این موشان پنهانی
خطا گفتم که نپذیرد خلل، این کشتی محکم *** تو در کشتی نیابی، ره به این اخلاق شیطانی
خلل هم در تو، اندازند، این موشان حیلنگر *** که گرد اهرمن ننشسته بر دامان یزدانی
ره، احمد رهی، آسانست لیکن کرده دشوارش *** غوغولان مغروری دم دیوان ن-----ادان-----ی
بیا بر دامان اولاد او، دست ت-----ولاً زن *** اگر خواهی خلاص از رهنان انسی و جانی
گرت قسمت نباشد زآن ده و دو کوکب دُزی *** که برهانی دل و جان را از این ظلمات حیرانی
شهاب اهرمن سوزی 244، است با وی دست بیعت ده *** که این انگشتی باشد ز انگشت سلیمانی
مگو شد سد باب علم با آن کس که انگشش *** کلیدی بهر قفل مشکلات آمد به آسانی
گرامی گوهر این نه، صدف کز دست جود او *** به خاک راه یکسان، گشت گوهرهای عمانی

والامه، سراج المدلهمه، کاشف الغمه *** به تدبیر و به، دانش عقل اول، باقر ثانی

نزاری نسبت و فربه ز رایش پهلوی ایمان *** عدن پرداز دست او ز بخششهای ع-----دنانی

قریشی سیدی کز، اجتهادش صد شکست آمد *** ز حجت‌های ایمانی به حکمت های یونانی

چرا دریای گوهرزاش خوانم، ز آن که از دریا *** زاید گوهری الا ز نیرنگات نیسانی

مرا حیرت همی یزد ز دست او و کلک او *** که این از آن، فزون یا آن از این در گوهر افشانی

اگر گویم که کلکش چون کنم با دست جود او؟ *** که تنگ آمد ز، بذلش پهنه امکان ز دامانی

وگر گویم که دستش چون کنم با گوهر کلکش؟ *** که ننگ، آرد اگر با اخترش خ-وان-م ب-ه همسانی

اگر نه میزبان جود او باشد که پندارد؟ *** که از هیچ خوانی سیر برخیزد ز مهمانی

اگر نه معجز است این چیست کز هر فن ز دانایان *** دو صد بابت فروخواند چوزان یک فصل برخوانی؟

اگر از کوه برگیری ور از دریا، تهی گردد *** ولی بر دولت و علمش فزای-د-ه-رچ-ه-بس--تانی

کجا طایی که تا چون ج--ی-موجود هاشمی بیند *** چو دالش پشت خم، گردد کشد لایش به پیشانی

جوارش های نغز طوسی 245 و مکی 246 و حللی 247 را *** بسی خوردیم و درمان بود با جلاب گیلانی

صفاهان را غبار مقدّم او بود چون قسمت *** بود در بینش افزایی سمر، گجل صفاهانی

عروس دهر اگر داده است یکسر تن در آغوشش *** نه دامادی است کش نیرنگ بپذیرد به آسانی

سه باره گفته است او را طلاق و گر رجوعی شد *** حلال داشته است و آن محلل، ام-----ر سبحانی

بلی، دولت سزاوار کسی باشد که دولت را *** به راه حق دهد نیاز برای حظ نفسانی

فلک درگاه خورشید! ستاره قدر برجیسا! *** زهی رای تو خورشیدی کند جاه تو کیوانی

چرا از محنت شکان این کشور نمی پرسی *** چرا بی حالی اتباع ای-----ن م-----ل ت ن-می دان---ی؟

از تو بیند خوب و زشت حال امت را *** چه از سامان جمعیت چه زاسباب پریشانی

قلم در دست مثنی بی تمیز است اندر این کشور *** که نه پروای دینشان هست و نه درد مسلمانی

کسانی صاحب، حکمند کاندز مذهب ایشان *** بُودٌ ثَالِثٌ ثَلَاثَه 249، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خوانی

ز (1) لای نفی شمشیر، آن که زد ب-----ر گ---ردن الا (2) *** جولای نفی، بیرونش کنند از جنس انسانی

صراط المستقیم عدل را آن کس ک-----ه پ-----یماید *** به « مُدُّ ضَالِّينَ » بندند عدلش را ز نادانی

شهادت شرط اسلام است و هرکس بر زبان راند *** شهادت یابد آخر از شهادت خراسانی

ص: 272

1- به

2- از الا

مطیع امر ایشان باش و با انکار بوجهلی *** خلاف رای ایشان گوی ب-----ا اس-----لام سلمانی

که حجّتها بر این اسلام گیرند از سبکساری *** که علت ها بر آن انکار گویند از گران جانی

هزاران سال یک، عادل نشان دادن بود مشکل *** به یک ساعت هزاران، عادل، آرندت به آسانی

ز کفر و دین به هر کس هر چه میخواهند می بندند *** بلی، مغرورشان کرده است استدراج رحمانی

قلم در دست، ایشان ازدهای مردم اویار است *** دریغا میکند چوب از کف فرعون ثعبانی

معاذ الله که قدح عالمان دین کند کلکم *** که هارونی فروشانند با کالای هامانی

کنون اثبات کفر مؤمنی را در نظر دارند *** که هم دینش گواهی عدل باشد بر مسلمانی

قیام هر شبش ظاهر بود از رنج بی خوابی *** صلوات دایمش پیدا بود از نور پیشانی

هر آن کز جاهلان، شهرش، اندر ناسزاگویی *** هر آن کز فاضلان، دهرش اندر مرحبا خوانی

پس از باب گرامی چون تو گشتی باب تقلیدش *** ز هر بابش زیانها می رسد، از مالی و جانی

به جرم این که نور از آفتاب شرع می جوید *** به هم همدست کاندازندش اندر چاه ظلمانی

شب غیبت چو ز آن شمع هدایت میکند روشن *** ندیده است از غبار کین به خود یک روز نورانی

همه تن حیرتم زین کز چه رو آزریشان نبود *** چو می داند ایزد را علیم راز پنهانی

چرا باید که از آن عالمش اندیشه ای نبود *** کس را کا اعتقاد این است کین عالم بود فانی

به جبر کسر و جمع شمل (1) این امت بود ما را *** امید از باطن پرنور آن دانای ربّانی

به دل دارم شکایتها ولی ز اطناب می ترسم *** خموشی لیک اولی تر چومی دان--م--ه--م---دان---

بلاهای سماوی از وجودت دور باد ار تو *** بلاهای زمینی را از این امت بگردانی

تنت کز بهر حق یک دم نیاسوده است، آساید *** ز محنت های روحانی و آفت ه-----ای جسمانی

ص: 274

1- جبر و کسر و جمع و شمل

اسم سامیش محمد ابراهیم و شرح احوالش مفصلاً مرقوم قلم ماثراً رقم گردیده و به جهت اتمام مسجد خلد اساس آسمان، کریاس قصیده تمام تاریخی که مشتمل بر سی و هشت بیت بود که هر مصرعی تاریخی مطابق آورده ولی نظر به آن که این نوع از شعر غایت صعوبت و نهایت اشکال، دارد کمال ساختگی و پرداختگی که در شعر ضرور است غیر مقدور و خالی از عیوب شعری بودن نه میسور بود و بعضی از مصارع نیز وفق تمام نمیداد لهذا پانزده فرد از آن را که شاعر پسند و لایق طبع بلند آن شاعر ارجمند نبود از قصیده بیرون آورده باقی را به نحوی که از ربط نیفتد مرقوم

داشت و هی هده :

قصیده تاریخ

شکر توای هادی مهیمن منان *** ای که دهی خاک مرده را به جسد جان

کرده چو تقسیم لطف صانع بیچون *** برده، صفاهان کمال رحمت یزدان

منت لطفی که لایزال نهاده است *** قادر بیچون به خاک پاک صفاهان

بوده زصیت جلال عارف برحق *** واهب دهر آفتاب عالم عرفان

نایب حق باقر علوم که قدرش *** با همه مخلوق ار نهند به میزان

گروی را کس عدیل باشد عمار *** و او را یک شبیه باشد سلمان

بره گریبان دریده گرگ دمان را *** گرگ دمان را دریده بره گریبان

باز زدمان گرفته بچه تیهو *** بچه تیهو گرفته باز زدمان

این همه در عهد عالمی است که بروی *** کشف حقایق شده از راحم دیان

داور دی-----ن نیز یز سپهر ولایت *** کامده عدلش به شهر علم نگهبان

ص: 275

دید چو، زایران رهی است دور به مکه *** دیده که دور است راه مکه به ایران

کرد بنا مسجدی که عقل فلک گفت *** کعبه ثانی بنا شده به صفاهان (1)

معبدی از فرط رتبه کعبه مقصود *** قبله و از بس فتوح عالم عرفان

فکرت بتای کار دیده به یک دور *** دوره به آن بام داد و طاق شبستان

بست به آن دور باهلال مقرنس *** دید در این زآفتاب شمسه به ایوان

طاق بنایش نطاق بیت مقدس *** بگسلد از، ناز دان به قدرت تیان

قبله ایران چنان که خانه مگه *** خانه مگه چنان که قبله ایران

دولتی ارکانش پای سوده به افلاک *** رفعتی ایوانش پایه داده به کیوان

نی نی افلاک به بامش خادم *** نی نی کیوان که بر حریمش دربان

هر سحر از صحن او روان سوی گردون *** ناله التوبه با ندامت عصیان

جاز ستون های سنگ ساخت مسجد *** هست به جن تنگ چون به اعدا زندان

جوهری این کعبه وصال که خواندند *** قبله والا برای خیل مسلمان

تا کف خاکی از او به پای که بانی *** باد در اقلیم شرع و ساکن و سلطان

ص: 276

1- (در حاشیه نگ وفا نوشته:)مصرعی که قافیه اش صفاهان، است دو سال قبل از آمدن جوهری مولف به جهت تاریخ مسجد، گفته برای او خوانده است.

سیمرغ قاف، دانش شاهباز اوج بینش میرزا علی نقی فرزانه فرزند سعادت‌مند دریای حکمت

آسمان، معرفت اعلم علمای، زمان اعرف عرفای دوران افلاطون،

الثانی بَلِّ الْأَمَلِ أَرْسَطًا طَالَيْسَ الْبَانِي، لَكِنْ فِي تَعْقِلُ مَرَاتِبَ الْوَحْدَةِ مِنْ جَمِيعِ حُكَمَاءِ السَّلَفِ وَالْخَلْفِ، اَعْقِلُ، مَوْلَانَا عَلَيَّ النُّورِي اللَّهِ مَرْقَدَهُ وَطَيَّبَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ

که برخی از شرح حالات خجسته سمات و بعضی از رباعیات

نور قطعات اعجاز، آیاتش مرقوم قلم مآثر رقم مرحوم وفا - رحمه الله - آمده است. ولی آن چه وفا در طی شرح احوال آن مجمع حکمت و منبع معرفت نگاشته یکی از هزار و اندکی از بسیار است و آن چه کاتب به تشبیب در تقریب نگارش، دهد داستان غرفه و بحار است.

، مشارالیه گوهر آن بحر ذخار و صدف آن دریای بی کنار . است درج، خاطرش به جواهر

، حکمت مزین و به لالی، معرفت ملون است ولی از آن پس که مولانا - قدس سره - مرغ روحش به هوای ریاض، جنان در طیران و بر شاخسار طوبا آشیان، گرفت مشارالیه را خرم، خاطر پژمردگی آورد و آن کوکب رخشان مجد و، شرف از اصابه چنین عین الکمالی روی به انحطاط کرد. سایر ارباب فضل و هنر از تلامذه مولانا نیز از آن پس که مصراع

گوهر به خاک و گنج به ویرانه یافتند

به واسطه زادگی و استعداد مشارالیه به انسداد ابواب حکمت راضی نشده غالباً در مدرس تدریش

به کسب علوم پرداخته و در مجلس، تعلیمش به تحصیل غیر معلوم مقصود و مرام خود را به حصول موصول ساخته، گاه گاه از لقای بهجت افزا و شهود مسعودش فی الجمله، از رنج آن رزیت و شکنج آن، مصیبت تقصی حاصل آوردند. بلی

ص: 277

زنده است کسی که در دیارش *** ماند خلفی به یادگارش

مشارالیه پیوسته، منزلش ملجاء عقلا و، محفلش مرجع حکما است و علاوه بر کمالات باطنی در خط

، شکسته در خطه، ایران پس، از درویش به آن درستی احدی از ارباب خط ننگاشته و در نستعلیق کسی بر او پیشی نگرفته سبقت نداشته آری

هر که در او جوهر دانایی است *** در همه کاریش توانایی است 251

هنگامی که غواص خامه اش از بحر، آمه به کنار، آید همانا جواهر به رشته کشد و زمانی که سرانگشت

، فکرش در انحلال غوامض مسائل، حکمیه در بیان، آید مذاق جان حکما را حلاوت بخشد الشبل

باسد و الهلال بیدر

در اقسام، حکمت مسلم خاص و عام است و حوزه، درسش مجمع عامه انام. از آن جا که مولانا - قدس سره - را به سرکار

شرایع مدارِ قدوة الايام مقتدی الانام خَلِيفَةَ اللّٰهُ - رُوْحَ الْعَالَمِيْنَ فِدَاةً

- خلوص عقیدت و صفای نیت بلانهایت بود و همواره در مدایح، جنابش قطعات ملیحه و رباعیات، فصیحانه انشا میفرمود و خود را مصداق کریمه

« مِنْ اَنْشُدِ بَيْتًا فَيُنَا بَنَى اللّٰهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ » می نمود مشارالیه نیز تاسی به سنت سنی و شیوه شیوای پدر، کرده پیوسته در مدایح سرکار شرایع مدار خلیفه الله

- روح العالمین فداه - جواهر قصاد و لالی، قطعات به رسته نظم کشیده، از درج خاطر به رشته ظهور، آورده معروض می دارد.

ولی چون بنای کاتب براختصار، است به همین قصیده فریده از اشعار او قناعت نموده ثبت سفینه آورد.

وَلَهُ فِي الْقَصِيْدَةِ

طفل سخنم نگشت گویا *** از مدح تو تا نشد شکرخا

ای دایره ف- ره فقاها و رای *** ای مرکز اجتهاد و فتوا

ما را به وجود تو بسی وجد *** کز توست اساس فضل برجا

توبا، ما آفتاب و ذره *** مابا تو چو آفتاب و حربا

تو مفخر دودمان علمی *** ای بس به تو افتخار ما را

آنی تو که این جهان زلطفت *** آمد به بهشت رشک فرما

تا قطب محیط علم و فضلی *** گردد به تو آسمان تقوا
در کرسی مدرس تو جمعند *** طلاب بس ثواب آسا
تا چار عناصر وجودت *** از چار دلیل شد مهیا
از معدن علم و کان فضلت *** بی بهره نگشت هیچ دانا
تا موجد ظلم را تو سدی *** کی رخنه شود به شرع پیدا؟
نص علمای امتی هست *** کامروز پیمبری تو بر ما
از ردّ و قبول توست امروز *** آماده جحیم جحیم و خلد فردا
این سدره که کرده ای بنا گشت *** بس طعنه سرا به عرش اعلا
هر خشت وی است به ز خورشید *** هر طاق وی است به زاقصی
پرداخته ای چو گل ره شرع *** کز زحمت خار نیست پروا
مدحی که سزای تو نداریم *** ما جمله ستوده ایم خود را

اسمش میرزا محمد علی است که برخی از شرح حالات و بعضی از مقالاتش مرقوم خامه مشکین ختامه مرحوم وفا - رحمه الله - آمده است ولی از آن زمان که ادراک صحبت آن مرحومش

دست داده الی یومنا هذا که زیاده از دو سال هلالی نگذشته است ترقیات کلیه اش حاصل و از برکات انفاس عیسوی اساس سرکار شرایع مدار

قدوة الایام مقتدی الانام - مَنَّعَ اللَّهُ بَدَاوَمَهُ الْإِسْلَامَ - - به مراتب علیای هنر متواصل است و این معنی از قصیده ردیف «آفتاب» که آفتاب سپهر فصاحت است، مشهود

ارباب دانش و معلوم اصحاب بینش می تواند شد وَ هِيَ هَذِهِ .

وَلَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

گرنه جویای در دارای دین است آفتاب *** از چه گه بر آسمان گه بر زمین است آفتاب

داور دوران همال قبله پنجم ب-----ه ن----ام *** آن که با رای همایونش قرین است آفتاب

آفتابی هر دم از هر جلوه رویش عیان *** راستی با طینت پاکش غمین است آفتاب

در پس پرده عناصر نور ذات اقدسش *** در تجلی چون ز چرخ چارمین است آفتاب

یستش چون ره به درگاه سپهر آسای او *** بر تل ، افلاک خاکستر نشین است آفتاب

ص: 280

آستان اقدسش را کی نظیر است آسمان؟ *** هر رای روشنش را کی قرین است آفتاب؟
قبله گاه عالم است، آن کی چنان است آسمان *** رهنمای مردم است، این کی چنین است آفتاب؟
این تویی در صدر ایوان شریعت متکی *** یا مگر در جلوه از عرش برین است آفتاب؟
گاه کاندن منبری بر آسمان است آسمان *** چون به محراب، اندری اندر زمین است آفتاب
تا برای سیر علیین شوی هرگه سوار *** مه رکاب و آسمان شبرنگ و زین است آفتاب
بس که رخ سوده است بر خاک درت هر صبح و شام *** از نخستین چرخ را داغ جبین است آفتاب
تار شد بر آستان آسمان شبهت به عجز *** روز و شب پویان چو طفلان با سرین است آفتاب
از نی کلکت چو ریزد شهد معنی پرفشان *** چو ذبابت از یسار و از یمین است آفتاب
ای سلیمانی که در انگشت شرص همّت *** هست خاتم حلقه چرخ و نگین است آفتاب
وقت حکمت چاکری بر آستان است آسمان *** گاه بذلت گوهری در آستین است آفتاب
درگه تدریس بر گرد تو اهل علم و فضل *** چون بر اوج چرخ با انجم قرین است آفتاب
آتشین صارم به کف در پای این سرور زند *** دشمنانت را سحرگه در کمین است آفتاب

خوشه چین خرمن مهر است ماه اندر ضیا *** خرمن رای تو را خود خوشه چین است آفتاب
تا بر افشانی به مدحت گستران خود صله *** فیض بخش گوهر و در و ثمین است آفتاب
خلق عالم را چو مسکین، مدح بود اندر زمان *** سایه گستر از فلک پا بر زمین است آفتاب
روح پرور باد انفاس خوش جان پرورت *** تا به گردون با مسیحا هم نشین است آفتاب

ص: 282

اسم سامی و نام گرامی، اش حاجی ملاحسین مسقط الراس، جنابش، قصبه طیبه بیرجند

فردوس مانند؛ قاین خراسان ارمنشان است در بدو عمر و عنفوان شباب به سیاق اهالی رستاق

قناعت نکرده توسن، خیال در رایض قوه عاقله اش به اصفهان خلدنشان - صانها الله عن الحدثان -

حرکت داده با ادراکی بلند و طبعی آسمان مانند به اکتساب اقسام کمالات پرداخته در اندک زمانی در اغلب، علوم سر رشته وافی به دست آورده خود را فارغ، ساخته خاصه در فنّ شریف موسیقی که در آن قسم، از کمال کمال مهارت دارد و خود را قرین فارابی پندارد.

در مسجد مقدس سدره، آسا از وعاظ وراثین موظف و گوش هوش علما از جواهر عبارات مصیبت، آیاتش مشنّف است. به اقتضای اسم و تخلص پیوسته به روضه خوانی و مرثیه رانی خامس آل عبا - جناب اباعبدالله الحسین - علیه آلاف التحیه و الثناء اشتغال دارد و دقیقه ای از مراسم مصائب ائمه اطهار - علیه السلام الملک الغفار - فرو نگذارد و بدین واسطه روضات جناتش مهیا و مواعید جاودانش مهنا است

الحق صاحب طبع سلیم و سلیقه مستقیم. است از آن جا که حاج مشارالیه در مدرس مقدس سرکار شرایع

مَدَارِ قَدْوَةِ الْإِيَامِ مَقْتَدَى الْإِنَامِ - مَتَّعَ اللَّهُ بِدَوَامِهِ الْإِسْلَامَ - از ارشد تلامذه است و جواهر علوی که از آن بحر ذخار برکنار، آید اگر دیگر، فضلا دانه دانه برنند، مشارالیه دامن دامن ذخیره کند سپاس این نعمت عظمی و شکر این عطیت کبرا را حالی دو از این پیش که مرحوم وفا - اعلی الله مقامه - تحریر مآثر می، فرمود چندین قصیده در سلک نظم کشیده بود.

در این سال خجسته فال که مطابق یک هزار و دویست و چهل و نه هجری است که تقریباً دو سال و اند از تحریر این کتاب مستطاب میگذرد و اشعار بسیار از شعرای فصاحت شعار در مدایح آن سلاله ابرار و خلاصه اطهار مشهود آمده که احوال هر یک را به انضمام قصاید و قطعاتشان بایستی

نگاشت از جانب خیریت جوانب سرکار شریعت شعاع قوام المله والدین، نظام الشریعه المبین، افتخار زمان و فخر، زمین آفازاده والاثراد میرزا زین العابدین - ادام الله بقائه مادام الشهور و السنین - به حکم تسلط بر این فن، شریف به ضعیف مقرر گردید. از حاج مشارالیه قصیده ای دو سالی دو از این پیش معروض آورده بود خواستم گفت: حکایت

«وروزی ساده دلی که لوح خاطرش از نقش فراست خالی بود و هیچش گره از جبین نادانی نگشود به مضمون صداقت مشحون» «المرء عدو لما جهل در من آویخت که سرکار شرایع مدار قدوه الانام - متع الله بدوامه الاسلام این یک دو روز را که تشریف فرمای مدرس مقدس میشوند، یوم الاثنین را به مرافعه و یوم الاربعاء را به اصغای اشعار شعرا میگذارند مگر از کریمه

«و ما علمناه الشعرَ و ما یُنْبغی له و ما هو شاعرٌ اَوْ مَجْنُونٌ» 252 تغافل نموده اند یا آیه «و افي هداية و الشعراء يتبعهم الغاؤون 253» را توجیه و تفسیری دیگر فرموده این طایفه را که از تیغ، زبان خون هزار مسلمان برگردن است چه جای التفات و عنایت کردن است؟

گفتم اگرچه در شرح احوال سروش فروشانی جواب، شافی از این گونه تطویلات لاطایل داده

شده است ولی کاتب نیز بدین مختصر زحمت می دهد که پیداست که از زمان استاد ابوالحسن رودکی

که مقنن قانون شعر فارسی بوده الی یومنا هذا، کسانی که کلامشان مشتمل بر اغراض نفسانی و متابعت قوای شهوانی، است مدح مذمومین و ذم ممدوحین به زبان آورند و به هزلیات رکیکه هنگامه

شیطان را گرم کرده بساط لهو در نظر اهل نشاط جلوه دهند نامشان در زمره تبعه و الشعراء يتبعهم «الغاؤون» است و آنان که سخنانشان محتوی به ذکر صنایع ملک علام و شرح نعوت و مدایح اولیای کرام - علیهم السلام - و غرضشان مواعظ و نصایح است در سلک مخاطبین حدیث

«ان لله كنوزاً مفاتيحها السنة الشعراء» منسلک خواهند بود و پیداست که ذکر مدایح سرکار شرایع مدار مقتدی الانام

نیز از قبیل شرح نعت اولیای کرام است و قابل و مستمعش را فخرها بر عامه انام

پس اگر آن ساده لوح را گوش، هوش باز و ابواب ادراک فراز، است به همین مختصر جواب میداند که اقامه مدایح سرکار شرایع مدار مقتدی الانام خلیفه الله - روح من یروح فداه - از حسنات

است و قایلش را بسی علو و درجات مقام تشییع و تحسین است نه جای تشنیع هر غباوت قرین

همانا زمان ژاژ رانش بسته و دهان یاوه سرایش، شکسته بهتر عذرش پیش ارباب کیاست خواسته و

حریف حرفش از محفل اصحاب فراست برخاسته است مرغک شب تاب فروغ مهر نپذیرد و و خنفسا از

رایحه گل بمیرد.

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد *** رونق بازار آفتاب نکاهد

اطناب چه لازم از قصاید مشارالیه این قصیده را انتخاب کرده، ثبت سفینه آورده.

وَلَهُ فِي الْقَصِيدَةِ

تافلزم ژرف، فلک فلک مدور یافته *** کج سیر و کج بنیادتر زین دور کمتر یافته

دهقان بستان جهان این کشت را در گلستان *** افکنده بر برکنده بن از جور صرصر یافته

زنگ است یا سین یا ملخ برف است یا آسیب نخ *** آوخ چه حال است این که شیخ نی بار و ن-ی ب-ر یافته

سالی که در هر فصل، وی خاصه به بهمن ماه و دی *** جنس معیشت را، قضا نوعی مستر یافته

از خوشه پروین جوی گرداس گردون افکند *** تَنُور طبع خلق را تابان چو آذر یافته

از آذر ظلم و ضرر شهری و یک عالم شرر *** نی نی مزاج، اصفهان طبع سمندر یافته

روهرزه گویایی مکن کوتاه کن اینک سخن *** کاین چرخ دون پرور بسی وضع مکرر یافته

گه زشت و گه، زیباستی گه پست و گه بالاستی *** گه با دم عیباستی، گ-ه ط-بع نشتر یافته

تاشیوه عاشق کشتی دادند این غدار را *** هر سوقتیلی غرق خون از نوک خنجر یافته

هان اندر آویزای قتیل از عروۃ الوثقای حق *** کیهان خدیوی کو شهی بر بحر و بر بریافته

ص: 285

شمس الضحی بدر الدجی كهف الوری، عین الرّحی *** قاضی القضاة كز قضا، حك-م-قدر یافته

نام از امام، پنجمین وز هفتمین او را نسب *** جود از علی مرتضی، علم از پیمبر یافته

مشاطه بزم، ارم ح--وران-----یارای-----د دگ-----ر *** این گونه کاندرا عهد، او، اسلام زیور یافته

شد هشت بخش درگهش رشك رواق هشت خلد *** از چار طاق، مدرسش نه طاق زیور یافته

معمار گیتی هیچ گه طاقی چنین زیبا نزد *** چشم خرد گویا بهشت این جا مصوّر یافته

گر طیلسان از مشتری بر خاکبوسش او فتند *** نبود عجب کاندرا، زمین از خویش برتر یافته

این کاخ فرّخ رخ اگر بالذ به خود، وی راس-زد *** خاک است و تابان در برش خورشید انور یافته

عار آی-----دم گردیده ام ب---ر اوج گردون بنگرد *** تا دیده حق بین من این نیک سیطر یافته

خواهم که باشد نطق من در مدح آن شیرین سخن *** تا طوطی شکرشکن، طبع سخنور یافته

اسم شریفش میرزا نصرالله پسر زاده مولانا ملک، محمد الشهیر به قاضی عسگر که برخی از

شرح حالش در طی حالات خجسته سمات شفیق نکته دان آقا محمد حسین 254 - عم مشارالیه - مرقوم آمده. است مشارالیه را قصاید رنگین محیی رسوم و فصیحای متقدمین و غزلیات و قطعات شهد آگین هوش بخش شعرای متاخرین است به حسن ظاهر و باطن موصوف و اثبات این مدعا به

مشاهده موقوف. است جواهر افکارش ساعد شاهد سخن را سوار و گوش هوش هنر را گوشوار است با این که در فنّ، قصیده تازه کار، است بسی خوش خیال و نیکو گفتار است اشعارش بلند و طبعش آسمان مانند خاطرش به دراری هنر مزین و صفای باطنش از حسن ظاهر مبین است.

گلستان خاطرش را طراوت بهار و اشعار دلپسندش روشنی بخش دل و دیده اولوالبصار است به

اقتضای جد بزرگوار و عمّ عالی مقدار به مضمون :

بَابُهُ اقْتَدَى عُدَى فِي الْكَرَمِ *** وَ مَنْ يَشَابُهُ اَبُهُ فَمَا ظَلَمَ 255

در مدایح سرکار شرایع مدار قدوة الایام مقتدی الانام - مَتَّعَ اللّهُ بَدَاوَمَهُ الْاِسْلَامَ - قصیده ای در

سلک نظم کشیده معروض خدام شریعت نظام داشته ثبت کتاب افتاد.

وَ لَهُ فِي الْقَصِيْدَةِ

شاد زی شرع، پیمبر کت به تن جان آمده *** جان چه جان جانی دو شش از نور یزدان آمده

میر دین سید محمد باقر آن کز علم و فضل *** دعوی شرع ن- نبی را نیک برهان آمده

آن خداوندی که کمتر بنده اش را گاه، حکم *** سر فرازان جمله سر بر خط فرمان آمده

تا برآمد ز آستین همتش دست کرم *** دین و دولت خوش به هم دست و گریبان آمده
پیش شاگرد، کهنش اوستاد پیر چرخ *** با همه دانش یکی طفل دبستان آمده
ای قدر قدرت که چون روز است پیدا در برت *** رازهایی کز قضای چرخ پنهان آمده
دهر را در خدمتت هرگز نه تقصیر اوفتاد *** چرخ را در نعمتت هرگونه کفران آمده
مشک بیز از خُلق نیکت باد نوروزی شده *** درفشان از دست، رادت ابر نیسان آمده
ذره ای از مهر، رایت صد چو مهر خاوری *** قطره ای از بهر جودت صد چو عمّان آمده
هم بنای جود از دست تو آبادان شده *** هم اساس عدل فتنه از تو ویران آمده
آن تویی کت در هزاران قرن هرگز یک قرین *** خود نه از هفت اختر و نر چار ارکان آمده
خلق را بخشد حیات جاودان چون خضر از آنک *** خاک پایت را خواص آب حیوان آم---ده
هم ز انفاست، به غیرت عیسی مریم شده *** هم زدستت در حسد موسی عمران آمده
با تو موسی کی به خود نازد کز اعجاز گفت *** خود یدیبضای او سحر نمایان آمده
دام و دد کی داشت در زیر نگین، گرنه ز تو *** خ-----اتم حشمت حشمت در انگشت سلیمان آمده

خود بهار لطف ابراهیم را بودی خلیل *** ز نسیمش نار نمرودی گلستان آمده
نیستی، عیسی ولی ز انفاس جان بخش به دهر *** مردگان را در تن بیجان همی جان آمده
یستی، احمد ولی زبید به شان کبریات *** هر درشان نبی ز آیات قرآن آمده
ز آن به عهدهت سحر باطل شد کت از معجز به کف *** خود عصای موسوی کلک ثعبان آمده
روز و شب از پرتورای و ز عکس روی توست *** چو در فلک گر مهر، روشن، ماه تابان آمده
آن حجاب کبریا و درگه اجلال توست *** کآسمانش حاجب و کیوانش دربان آمده
باتونتواند که باز دگوی در میدان قدر *** آن که گوی چرخ گردونش ب-ه-چ-وگ-ان-آم-ده
آن طیبی تو که از دارالشفای رفتت *** هر که را از چرخ دردی بوده، درمان آمده
روضه خلد است در ایام تو گلزار دین *** و نیک او را لطف تو دربان چو رضوان آمده
هیزم خشک است در دوران تو خاشاک کفر *** وینک او را قهر تو سوزنده نیران آمده
هر چه پنهان دهر، را رای تو پیدا ساخته *** چه مشکل چرخ، را، پیش تو آسان آمده
رایض قدر تو آن کش توسن چرخ برین *** رام در زیر دو رانش همچو یک-----ران-آم-ده

طبع گوهر بار و دست زرفشانت گاه جود*** در جهان تاراج بحر و غارت کان آمده

تا به دوران عاشق خوش عهد صادق راهمی*** دل بر دلبر، شده جان پیش جانان آمده

دشمنانت جمله، غمگین دوستانت جمله شاد*** تا که شادی در وصال و غ-م ب-ه-ه-ج-ران آمده

صد هزاران پایه، قدرت برتر از نه چرخ باد*** تافرود از هفت اختر چار ارکان آمده

ص: 290

اسم، شریفش میرزا لطف الله زاده آزاده میرزا عبدالوهاب متخلص به قطره که طبع دریا، موجش جواهر به کنار آرد و خاطر آسمان، اوجش افکار شعرای سلف و خلف را حسیض پایه خیال

خود شمارد قصاید بی‌شمار و غزلیات و قطعات بسیار دارد صاحب دیوان و ملاحظت مصنفاتش

مدعای ضعیف را برهان است سالها در سرکار جلالت، مدار نواب کامیاب شاهزاده محمود 256، به

منصب، منادمت سرافراز و از، همگنان به مزیت فضل و هنر ممتاز بود هنگامی که شاهزاده آزاده معظم، الیه حسب الامر شهریار عدالت شعار به حکومت نهاوند و ایالت آن دیار سرافراز بود و در هوای آن حدود که، لطافتش زاید الوصف، است ترطیب دماغ مینمود به حکم طبع سلیم و سلیقه مستقیم هوای نگارش تذکره ای کرده و مجملی از حالات و مختصری از مقالات قطره را در طی آن تذکره نگاشته .

اگر چه آن چه از آنای خاطر نواب معظم الیه در شرح احوال آن منبع کمال ترشح نموده حدیث قطره و دریا و آن چه کاتب نگارش دهد مجملی از مفضل آن مدعاست ولی به مضمون؛

« مَا لَا يُدْرِكُ كُلُّهُ لَا يَتْرَكَ » کله به این چند سطر شطری از مجاری حالاتش مرقوم آمد . مشارالیه نیز مرواریدی است که آن قطره اش در صدف وجود پرورده و آن قطره سحاب دانش این دریای هنر آورده است لطایف کلامش از اسم هویدا و طرایف اشعار فصاحت ظامش از تخلص پیدا است. از آن جا که قاطبه قاطنین بلاد، اسلام سرکار

شرایع مدار قدوة الایام مقتدی الانام - أَطَالَ اللَّهُ بِقَائِهِ مَادَام

الشهور و الاعوام - را ستوده و میستایند و خلوص عقیدت خود را ظاهر نموده و مینمایند مشارالیه

نیز ظهور ارادت خویش را به این قصیده فریده موقوف، دانسته مقصودش حاصل و به عنایات خدام شریعت نظام متواصل، آمده منتخب اشعارش ثبت شد.

ای خداوندی که با رایت بود مهر منیر *** چون سحاب، تیره پیش آفتاب خاوری
مادر گیتی نزاده تا به امروز از ازل *** همچو تو دانشوری در کشور دانشوری
رای کارآگاه تو از بدو ایجاد جهان *** کرده عقل پیر را از راه رأفت مادری
می برد از رای تو فیض اصانات آفتاب *** می کند از بخت تو کسب سعادت مشتری
هر خطیبی کان به نامت خطبه ای خواند همی *** می کند این منیر فیروزه گوش منبری
پیش کمتر بنده درگاه تو از روی فخر *** آسمان از منطقه بسته کمر در چاکری
از پی تعظیم کمتر بنده درگاه ت--و *** کرده، چنبر قامت خویش آسمان چنبری
نقطه های دفتر مدح تو باشد در نظر *** همچو بر روی، نکویان خال های عنبری
ختم شد بر تو امامت در زمانه آن چنانک *** ختم بر خاتم نبی [پیغمبران پیغمبری
طبع دریا در مدیحت میزند پیوسته موج *** تا برون آرد جواهر از ره مدحتگری
سروران را بر سریر سروری تا هست جای *** باد جای جاودان اندر سریر سروری

اسم شریفش میرزامحمد و بنیان، فضل به معماری بنای فکرش مشید است. کهنین فرزند ارجمند و بهین زاده، آزاده صارم نیام، دانش لیث غاب، بینش دریای، حکمت آسمان معرفت فاضل سبحانی عارف، ربانی بوالمجد و المفاخر میرزا محمد باقر نَوَاب است که در سنه نیلان نیل 257، مطابق،

یک هزار و دو بیست و چهل و هشت، هجری انتظام مهام مملکت و انتساق امور رعیت را به دارالخلافه تشریف فرما، شده ادراک محضر همایون خدیو گیتی، ستان خاقانی صاحب،

قران فتحعلی شاه قاجار - خُلِدَّ اللَّهُ مَلِكَةً وَ جَرَى فِي بَحْرِ الْخِلَافَةِ فَلَكِهِ - را مایه نظم امر رعیت دانسته.

پس از ورود سعادت نمودش محتر، اوراق در دارالخلافه بود و به شرف صحبت جان پرورش مسرور و مشعوف آمد هم در آن سفر ملالت، اثر از قید علایق رست و به جوار ایزدی پیوست اعلی الله مقامه و جعل الجنة منامه

عریبه

لَا مَكَّةَ اللَّهُ دُنْيَانَا فقيمتها *** ليست تقي عند ذي لبِّ بِقِيرَاطٍ 258

نه همین در زمان خاقان، قاجار نظم امور رعیت دادی و ابواب رفاه حال و فراغ بال بر روی

فقرا و ضعفا، گشادی در سوابق زمان و سوائف اوان نیز خاطر مبارکش به ترفیه حال رعایا مشعوف و همت والا، نهمتش بر انتظام امور فقرا مصروف بود در زمان دولت علی مرادخان زند 259، نواب معظم، الیه پیوند الفت با جعفرخان، زند زایدالوصف مستحکم بود و از آنجا که نواب معظم الیه در اقسام، حکمت مسلم عصر و در، ریاضی فیثاغورث و بطلمیوس دهر، بود آثار جلالت از ناصی هاش هویدا و علائم پادشاهی از درجه طالعهش پیدا، دیده حکم فرمود که بدون انگیخت معارک و آویخت مهالک و مشاجرت و قبالت و مکاوت با ابطال خطبه سلطنت به نام همایون جعفرخان خوانده خواهد شد اشاره لازم البشاره رفت که جعفرخان که در آن اوان در همدان حکمران بود به سامان اصفهان حرکت

ص: 293

کرده بر سریر سلطنت و کامکاری و بر تخت پادشاهی و تاجداری نشیند پس از وصول خبر مسرت اثر

جعفرخان با معدودی از سپاه و عسکر از همدان به سمت اصفهان حرکت کرده در یک منزلی اصفهانی خبر فوت علی مرادخان در رسید و جعفرخان به اصفهان وارد شده بر سرپرسلطنت آرمید.

تا سریر سلطنت از قدمش شرف داشت دقیقه ای از مراسم احترام نواب معظم الیه از فرونگذاشت

از فرمایشاتش تخلف جایز ندانستی و خلاف رای، مبارکش حرکت نتوانستی پس بدرود جعفرخان که سکه سلطنت به نام طایفه قاجار، زدند همواره سلاطینش به منادمت و مصاحبت خویش خواندند و نثار، مقدمش سیم ورز. فشاندند خدیوگیتی آستان فتحعلی شاه قاجار، مدت نه ماه نواب معظم الیه را با کمال مضایقه و، اکراه نگاه داشته و بالاخره صروف سامان اصفهان بهشت نشان را بر وقوف دارالخلافه طهران اختیار کرد خدیو صاحب قران پس از یاس خواهشمند تحریر تفسیری از کلام الله مجید شده

و نواب معظم الیه پس از، رجعت ادريسسان در مدرس سپهرنشان بر مسند تدریس نشست نگارش تفسیر کلام الله پیوست الحق تفسیری نگاشته بیضاوی در حدای آن بینور و سایر تفاسیر، مفسرین از فصاحت دور مینماید پس از انجام ملحوظ نظر پادشاه جم جاه افتاده پسند خاطر آفتاب ماندش آمد.

نواب معظم، الیه هنگامی که تیغ زبان بلاغت نسایش از نیام کام برآمدی، روان صابی و سحجان روین آسا افسردی و زمانی که مظهر مراتب عالیه الهیه و مطالب متعالیه حکمیه شدی هوش خردمندان بردی فضلا شیفته آن بنان فصاحت، نشان و حکما فریفته آن کلام بلاغت نظام بودند. طلاق، لسانش آب را در جریان و رشاققت بنانش مرغ را از طیران باز داشت. بالجمله نواب مشارالیه محیی رسوم آن جناب و آن بحر گوهرزا را دژی خوشاب. است دفتر ایجاد را فرد انتخاب و دیوان آفریش را عنوان هر باب است.

با عامه فضلا و کافه، حکما در اسرار مکتومه و خفایای، امور محرم و به اعتقاد کاتب سرحلقه ارواح مکرم است با سرکار شرایع، شعار قوام الملة و الدین نظام الشریع المتین، افتخار زمان و فخر، زمین آقازاده آزاده والانژاد میرزازین العابدین - اطال الله بقائه مادام الشهور و السنین - مقام خلوص

عقیدتش تا جایی است که لحظه ای از محضر مبارکش را انیس محفل و مجلس منزل است و به شرف

حضور لازم الشوروش متواصل

از آن جا که مرحوم مغفور را به سرکار شرایع مدار قدوة الایام مقتدی الانام - متع الله بدوامه الاسلام - خلوص عقیدت بلانهایت، بود مشارالیه به سنت سنیه پدر بزرگوار اقتدا نموده همواره در مداخل سرکار شرایع مدار مقتدی الانام قصاید، رنگین موزون و معروض آورد. الحق اشعارش در کمال فصاحت و افکارش را نهایت ملاحظت است از، قصایدش همین قدر ثبت شد.

ص: 295

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (1)

افتتح بحمدالله و هدايته و اختتم بتوفيقه و عنايته خاتمه کتاب مآثر الباقریه شرح حالات

و ذکر مقالات مؤلف است و هو محمد علی بن سید محمد الطباطبایی نخست مرقوم آید که این سلسله جلیله را به چه موجب طباطبایی «260 گویند و سبب چیست که نسب این طایفه اصح انساب جمیع طوایف سادات خجسته عادات است پوشیده نماند که ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن المثنی ابن الحسن المجتبی ابن علی بن ابیطالب - علیهما السلام - افضل فضلای عصر و اعلم علمای دهر، بوده به جلالت قدر و عظمت شان موصوف و به لقب «طباطبا» در میان اشراف قبایل سادات (2) بنی هاشم معروف بوده باعث این لقب را اصحاب سیر و ارباب، لغت وجهی چند گفته اند. از جمله صاحب مجمع «البحرین» 261 این لغت را چنین ضبط نموده که ارادان یقول قبا قبا، قال طباطبا لرثاثة

لسانه.»

چون هنگام طفولیت اغلب اطفال را طلاقتی که باید، نیست همانا (3) والد ماجدش او را در خواستن پیراهن و قبا مخیر کردند. (4) خواست بگوید «قبا قبا» گفت «طباطبا» للرحمه والشفقه، پدر

بزرگوارش او را طباطبا اگفتی وجهی دیگر آن، که خبر ولادت باسعادتش به امام - علیه السلام - معروض آمده

من باب التهنية، فرموده بود: «طیباً طیباً» و این کلمه، مبارکه از کلمات تهنیت سمات عرب است طباطبا»، مخفف طیباً، طیباً است چون کلام معجز نظام، امام در این مورد، بسی (5) میمون و به

سعادت مقرون، بود لهذا ملقب به این لقب گردید و جوهری دیگر نیز گفته اند که ایراد، آنها زاید بر

حوصله این کتاب است و موجب اطالت و اطناب 262

علت انتقال جنابش از دیار عرب به عراق عجم که تختگاه فریدون و جم است، این است که

پس از ظهور نور اسلام و انقیاد سلاطین، اعجام رفته رفته پادشاهان و پادشاهزادگان عجم را میلی

ص: 296

1- اضافه دارد و به نستعین

2- سادات خجسته عادات

3- همانا که

4- فرموده

5- (ندارد)

تمام و شوقی، مالا کلام به معاشرت امنای، اسلام خاصه ذریه طاهره پیغمبر والا مقام زاید الوصف به

هم رسیده همواره از خلفای اسلام استدعای این مدعا همینمودند بدین موجبات اسماعیل والد

ابراهیم طباطبا که شهیر به «اسماعیل» «دیباچ» است و به یک واسطه نبیره «حسن مثنی» و در علو نسب و سمو حسب مستغنی از ذکری به اصفهان، خلدنشان نقل و تحویل و آن خاک پاک را مورد تعظیم و تجلیل، فرموده به ارشاد انام و اهدای خاص و عام مشغول، بود قدمش را گرامی داشتند و

غبار مقدمش به دیده می گذاشتند دلیل این مدعا این که هنوز صحن و گنبد و رواق و بارگاه سپهر اشتباهش که واقع در محله گلبهار اصفهان و فارغ از بیان، است مزار و مطاف اهل آن سامان است. بعد از او ابراهیم طباطبا به سنت سنّیه، والد ماجد خلق را هدایت فرمودی و به سوی حق دلالت نمودی و اصحاب انساب گویند که مقبره ای که در جنب گنبد و رواق امامزاده زین العابدین است که مزار کثیر الانوارش در محله جمیلان 263 اصفهان است مقبره ابراهیم طباطبا است و به همین مساق اولاد امجاد طباطبا نیز به قانون اسلاف، طاهرین در ترویج ملت و دین، مشغول و عنایات ایزدی را مشمول بودند تا زمان ولایت ابوالحسن الشاعر محمد بن احمد بن محمد بن احمد رئیس بن ابراهیم الطباطبا که حکومت و فرمانروایی آن، ممالک در کف کفایت احمد بن علی بن رستم بن مطیار قرار گرفت و او امیری بود کامکار و سلطانی عالی مقدار صیت سماحتش، عالمگیر و ذکر جلالتش آویزه گوش صغیر و کبیر بود. (1) خواست که به واسطه انتسابش به فخر کاینات - علیه آلاف التحیات - علم افتخار برافرازد و

عزت اخروی را ضمیمه (2) جلالت دنیوی سازد. به توسط وسایط و توسل، وسایل از ابوالحسن مستدعی شد که صبیبه خود فاطمه را که مریم عصر و آسیه دهر بود، به جبالهاش مشرف نماید و اریکه شهر، یاری اش به زینت مصاهرت آن جناب آراید. در آن جناب نیز مأمولش مقبول، آمده در ساعتی که مختار منجمان و احسن اوقات زمان بود.

مصراع:

یا قوت به عقد، در (3) کشیدند

ابوالحسن در توصیف باغی که از مستحذات احمد مزبور بوده که پهلو به ریاض جنان می، سوده قصیده ای در نهایت فصاحت و کمال بلاغت منظوم آورده (4) که در کتب تواریخ و نسخ

ص: 297

1- (ندارد)

2- ضمیمت

3- عقد و در

4- (نم: منظوم که)

، انساب مضبوط . است احمد مشارالیه به شکرانه حصول این تمنا و وصول این عطیه کبرا جمیع اقطاع و قرا و املاک موروث و مکتسب که از حیز حساب بیرون است و از تخمین و تعیین (1) افزون وقف بر اولاد امجاد آن بزرگوار نمود 264 و منافع آن را - للذکر مثل حظ الاثنین 265 - مقرر فرمود که

از تاکنون که از آن ، تاریخ نهصد و بیست و شش سال 266 میگذرد و عدد اولاد طباطبا - ذکوراً اناثاً - شش هزار ، کس متجاوز است و به مرور دهور و استیلا سی سلاطین جور جمیع آن موقوفات از تصرف ، وقف خارج گردیده مگر سه موضع که دو دانگ (2) مدینه السادات زواره اردستان و شش دانگ جوزدان برا آن (3) اصفهان و قدری از قریه سروشان رویدشتین . 267

هنوز آن (4) برقرار است و این معاملت موجب حفظ صحت این سلسله والاتبار چه حسب القرار واقف خیریت ، موافق متولی اوقاف مزبوره باید مستوفی برقرار بدارد که هر ساله در بدایت نوروز فیروز ، سلطانی اسامی متوفای سنه ماضیه را از ثبت و سررشته دفاتر و طوامیری که دارد از جمع ، قسمت خارج و اسامی متولد همان سال را داخل کند و جمعی مقررند که متولد و متوفای سکنه بلاد بعیده را از قبیل فارس و عراقین و آذربایجان و کرمان و

، خراسان ثبتي معتبر ، گرفته به مستوفی میرسانند بدین ، موجبات خروج و دخول در این نسب ممتنع است (5) و اختلالی که در سایر انساب محتمل ، است از این فرقه مرتفع

چون در فتنه ، چنگیزی در قلعه ، زواره که از ابنیه زواره بنزال ، است متحصن گردیده بودند که

هنوز اکثر سادات طباطبایی در آن ، بلده سکنا ، دارند لهذا به سادات زواره اشتهار یافته اند 268 و همیشه

به مقتضای گوهر جلیل و اصل اصیل علمای دانشمند و فضیلا سعادت پیوند در این سلسله علیه بوده اند . و به رونق ملت احمدی و ترویج شریعت محمدی افزوده . اند چنانچه در این اعصار سعادت آثار و ساده شریعت مطهره مزین بود به وجود (6) عالم ربانی و عارف ، یزدانی آقاسید مهدی طباطبایی که مسلم جمیع فرق و مبین باطل و حق بود و همچنین ساحات ، اسلام منور بود به نور جمال آفتاب مثال سید المجتهدین ، سید المحققین آقا سیدعلی و خلف الصدق ، جنابش رخشنده کوکب سپهر فضل و فقاہت و بلند اختر برج علم و ، ناهت آقا سید محمد - اعلی الله مقامهم و جعل الجنة منامهم - و قس علی هذا اکثر سادات دارالسلطنه تبریز و دارالعباده یزد که از این سلسله جلیلهاند از مشاهیر علمای عصر و فقهای دهرند و در زواره نیز جمعی از فضلا بوده و هستند که از معارف سرکار

ص: 298

1- تعیین و تخمین

2- دانگ از

3- بلوک برا آن

4- (ندارد)

5- (ندارد)

6- وجود ذی جود

شرایع مدار مقتدی الانامند؛ ولی به واسطه ظهور جمعی از جُہال این سلسله و ارادل این طایفه در

زواره که به واسطه سخافت رای و رذالت، طبع قدر فضل و هنر نمیدانند بلکه ادانی را بر، اقاضی راجح میخوانند بهیمة وار آن فرقه را وقعی نمیگذارند بلکه از بهایم یعنی از خود کمتر میندازند و

و سابق که کاتب را در نظر، است چه مقدار نجبای عالی مقدار و مردمان مردمی شعار و عقلای دانشمند

ادبای اصالت، پیوند در زواره بودند که طریق بزرگی و عزّت میمودند از بخت زبون و طالع نگون ما

- ستم زدگان - یکان یکان به جوار رحمت حق پیوستند و از شرور این اشرار رستند

قطعه

آن، قوم که ایشان ره احرار سپردند *** احوال جهان باطل (1) و بازیچه شمردند

محنت زدگان را به کرم دست گرفتند *** چون دست گرفتند، بر آن پای فشردند

ایشان همه رفتند و جهان، جمله به مشتی *** زین ناکس نامردم نااهل سپردند

عریبه

مَاتَ الَّذِينَ نَعَّاشَ فِي أَكْنَافِهِمْ * * * وَ بَقِيَ الَّذِينَ حَيَوْتَهُمْ (2) لَا يَنْفَعُ 269

قطعه

رحم الله معشر الماضين *** که به مردی قدم سپردندی

راحت جان مردمان خدای *** راحت خویشان شمردندی

،باری آنان که زنده می نشوند *** کاش این ناکسان بمردندی

چون این، مقدمات تمهید یافت عرضه میدارد که آبابی عظام و اجداد کرام اقل سادات

طباطبا در مدینة السادات، مزبوره سکنا. داشتند حقیر نیز به اقتضای حب وطن

لمولّفه

زواره ساکنم و ساکنان دوزخ را ز رشک گویم « طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنُ مَا بٍ »

والد ماجدم - غفر الله له - تا وجود «بی بودم» هدف سهام حوادث سازد و زرتینتم در بوته شداید روزگار، گدازد از زواره به اصفهان ارم بنیان نقل و تحویل و توطن جحیم را به تمکن جنان

تبدیل نموده به مداوا پرداخت و شوق لقای ذریت هاشم را این بیت ورد زبان ساخت

1- (نم: بازی)

2- (وَجُودُ هُمْ)

شعر

اِذَا وُلِدَ الْمُؤَلُّودُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** فَقَدْ زِيدَ مِنْ أَهْلِ الْمَكَارِمِ وَاحِدٍ 270

تا آن که ماملش به حصول پیوست و نتیجه مرادش در کنار آمد شب بیست و نهم شهر

صفر المظفر، مقارن طلوع صبح سنه یک هزار و یک صد و نود و پنج هجری در آن بلده (1) تولد یافتم

و به سوی صد هزار بلیه شتافتم.

شعر

دِيارِ بِهَا حَلَّ الشَّبَابِ تَمِيمَتِي *** وَأَوَّلَ اَرْضِ مَسَّ ، جلدی تَرَابَهَا 271

گویی چنانکه ماه در محاق مشتری نیز در احتراق، بود همانا، زهره هابط و، شمس از درجه، شرف ساقط آمده، اوتادش مسامیر خیام بلا و بیوتاتش مساکن نجوم عنا سهامش، خدنگ دل دوز

خاطر و صواحبش در ایدای به یکدیگر ناظر از، جوزهرین راس و ذنب دو اژدهای خونخوار

پیرامونم چون دایره بر مرکز حلقه زدند و ممثلات فلکی چون حوامل به تدویر چنین حوادث آبستن شدند هیلاج و کدخدا دلایل رنج و عنا و سهم التهمه در درجه طالع. پیدا آن چه فیثاغورس دهر و بطلمیوس، عصر آقا حسین، منجم در زایچه طالعمر کرده مصداق

« كَذَّبَ الْمُتَجَمُّونَ رَبَّ الكعبه » 272

حافظ

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت *** یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم

، استاد المتالهین استناد، الموحدین علامه دین، پرور میرزا محمد علی میرزا مظفر 273 - رحمه الله

- علیه (2) الاکبر - نام خدای بزرگم آویزه گوش و درود پیغمبر ستوده، ام سوار ساعد هوش (3) آورد و از

عنایت عام به هم نامی خویشم اختصاص داد ولی، گوهر به خاک ریخت و گنج به ویرانه نهاد. در خلال این، احوال به مسألت اقارب ذوی الارحام به آن وادی غیر ذی زرع 274، که اصل نکبت را فرع است چون بخت کاتب، برگشت، والدین در آن بلده، لازم الشین به مضمون:

« أَوْلَادُنَا اِکْبَادَنَا »

مصداق:

زاده اگر توده خاکستر است *** نور دو چشم پدر و مادر است

پیوسته ام در آغوش مرحمت داشتند و دقیقه ای از مراسم، تربیت فرونگذاشتند

« رَبُّ اِزْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا » . 275

1- بلده طيبه

2- (ندارد)

3- شاهد هوش

چون خدیو نفس ناطقه ام در ملک، بدن لوای استقلال افراشت و جواسیس قوای ظاهره را بر

مناظر و مسالک قلعه تن گماشت و عمال ارواح حیوانی و طبیعی و، نفسانی به شغل استعداد و تنمیه و

تحریک مشغول داشت بنیان، کالبدم با عمده عظام استوار شد و با طناب رباطات استحکام یافت و به التوای اغشیه و لحوم عضلات ارتباط پذیرفت و نسیم ارواح از مهب مجاری، وزیدن آغاز نهاد و از ینوع کبد و جداول آورده و آنهار صغار سواقی و روضع میاه بدل مایتحلل جاری شد.

اغصان اطراف قرین نشو (1) و قضبان، جوارح ضمین نما آمد از قیود، قماط به قعود بساط و از آن به نشاط سیر محاط

حیاطم رسانید.

رفته رفته چشمی به جهان باز کردم و نفس بهیمی را از تماشای اوضاع، روزگار، اهتزازی دادم ولی بیشتر التذادم به مرایای مزایای گل و گلشن و گلرخان خانه ویران (2) بود. تا آن که مستوفی دوران چندی اوراق سیاه و سفید (3) شب و روز در نوشت و مدت هفت سالم از مصداق

« تِلْكَ الْاِیَامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ » 276 درگذشت ناگهم از گوشه مصطبه، دماغ رایض قوه عاقله بانگ بر نفس توسن زد که تا کی در مرتع

« اولئك كالانعام بَلْ هُمْ اَضَلُّ » 277 خواهی چرید و لگام « هَلْ يَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُونَ » 278 بر سر نخواهی دید.

« اَتَمَّا یَخْشِی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » 279. صورت انسانیت، جز در مرآت، علوم عکس نپذیرد و وصول به مراتب آدمیت آلا به ارتقای مدارج فضل و هنر تحقیق نگیرد.

شیخ شیرازی فرماید:

کاری ناید فراختای بر و دوش *** گر آدمیای تو را هنر باید و هوش

گاو از من و تو فراخ تر دارد چشم *** خر از من و تو (4)، درازتر دارد گوش 280

نقاب، اندیشه جز به تیشه، تعلّم راه به مخزن

« كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبِبْ اَنْ اَعْرِفَ » 281 نتواند برد و سباح، فکرت جز به غوص بحر، معرفت به گوهر

« وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ » 282

نتواند رسید.

از ارشادهای، عقل مقالید، مرادم به دست آمد و ابواب، مقصودم بر روی تمنا گشاده گشت. سرچشمه آب (5) حیات دانش در ظلمات دوات یافتم و ترکیب حروف تهجی را که مبدا حصول بیش، است خامه وار کمر بسته به سر شتافتم گاهی از قد و زلف، دلبران صورت لام الف تصویر کر دمی و

ص: 301

1- (ندارد)

2- کوچه و برزن

3- سپید و سیاه

4- تو و من

زمانی از خال و خط، خوبان هیات، نون به خاطر آوردمی از چشم و ابروی گلرخانم دو صاد معکوس دایره، قوسی، مشاهد، گشتی و از دیدن دندان و دهان
دلبرانم سینی نهفته در، میم معلوم آمدی و از

گفته ادیب صابر 283 خواندمی :

زیر خط ز خط زبرجدش، میمی *** زیر زلف معنیرش صد جیم

زیر آن جیم، طوبی و فردوس *** زیر آن، میم کوثر و تسنیم

پشتم از جیم او چو جیم دوتاست *** بر من از میم او جهان چون میم

این دراری سپهر فصاحت و ازهار ریاض بلاغت که از نتایج قریحت فاضل اجل و عالم اکمل

سید سعادت قرین و سرور عنایت آیین سید صدرالدین 284 - شرح الله صدره و رفع الله قدره - ظهور

، یافته هم بدین مساق است و آرامش جان عشاق

قطعه

فِي كوكبِي صُدْعِيهِ وَاوَانِ مَا عَطْفًا *** وَالْوَاوُ الْعَطْفِ إِلَّا الْوَاوُ فِي ذِينَ

يَمِ وَنُونِ قَدْ حَلْتَهُمَا أَلْفٍ *** حُطَّةٍ بِصَفْحَةِ نُورٍ بَيْنَ عَيْنَيْنِ

اسْتَعْفَرَ اللَّهُ لَا بَلْ هَذِهِ قَمَرٌ *** شَقَّتْهُ كَفَ بَنَى الْحَسَنِ نَصْفَيْنِ

یکی از فصحای عرب هم در این مقام گوید :

حَبِيبِي ثَغْرَهُ بِالسَّيْنِ شَكْلًا *** وَكَالْمِيمِ الْمَدُورِ شَكْلَ فِيهِ

هُمَا سَمٌّ فَوْأَ عَجَبًا حَيَاتِي *** إِذَا مَادَقْتَهُ لَا شَكَّ فِيهِ 285

در خلال این، احوال نقاوه اصحاب، حال جناب مستغنی القاب خلاصه اطياب سلاله انجاب

پیرایه فوز و فلاح سرمایه تقوا و، صلاح نخبه العلما زبده الفضا استادی المفخم استنادی المعظم مخدوم لازم التعظیم الحاج ملاعبدالعظیم 286 - عظم

الله شانه و اوضح برهانه - از بیدگل کاشان که مسقط الرأس ایشان است به مضمون

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ » 287 به

مدینه السادات، زواره وارد شد

چون والد ماجدم - تغمده الله بغفرانه - مشغولین مسائل دینی را دوست داشتی و از ملزومات

رعایت و احترام، وعاظ وارثین خود را فارغ، نگذاشتی قدوم جناب سابق الالقاب را مغتنم یافت به توجهش شتافت سایر اشراف نیز در آن، معاملت موافقت

، کرده در مراسم تمجید و تجلیلش

زایدالوصف اهتمام به عمل آوردند به تدریج به مدارج علیای مطاعیت عام و معارج قصوای مقبولیت خواص و عوام ارتقا یافت با اشراف، ساداتش سمت موصلت دست داد و به معاونت همگی پای بر

تملك مسكن و مزرع و دواب و اسباب و ثروت و مكنت نهاد. آری اگر قطره از مسالك اثر حرکت نکند در صمیم، صدف لولو شاهوار نشود و چنانچه (1)

، هلال مسافرت، نگزیند بدر نگردد

بیت

قدر مردان سفر، پدید کند *** خانه خویش مرد را بند است

تا به کان اندرون بود گوهر *** کس چه داند که قیمتش چند است؟ 288

کاتب را نیز در خدمتش به اکتساب علوم عربیه و تحصیل فنون ادبیه مامور ساخت چندی در حصول آن مراتب عمر به هر نحو صرف کردمی و معانی بدیعه از بیانش حاصل آوردمی. از منطق، شکرینش ترتیب مقدمات و انتاج، نتایج طوطی صفت آموختم و در آینه خانه خاطر چراغ هدایت از روغن قضایا و فتیله اقیسه افروختم از آنجا که شخص شوقم تکمیل هر فنی تنقیح هر علمی را دامن همت بر کمر، زده آستین، توجه باز مالیده، بود در آن اوان که هنوزم سال از نوزده تجاوز نکرده بود به اصفهان که مولد افاضل جهان است، آمده به جدی لایق و جهدی فایق به تتمیم آن فنون اقدام و در تکمیلش اهتمام تمام به عمل آورده از آن پس به سایر علوم رسمیه پرداختم و در طبیعی و طب و ریاضی و فقه و حدیث و عروض و قافیه، سررشته به دست آوردم.

تا دو سال بدین منوال بود و روز به روز به مراتب شوقم می. افزود از آنجا که سپهر کج رفتار گامی به کام دلی بر ندارد و جامی به مدام مرامی، نگذارد والد ماجدم را بر این داشت که عقیده تاهلم با همه اهلی (2)، بر پای مراد گذارد و به قید گرفتاری عیال آرد از آنجا که از قبول این معنی که عایق مقصود بود شاهد مرادش در مرآت توسط وسایط روی نمینمود ناچار (3) متوسل به ذیل عنایت پرتو آفتاب، رسالت ثمره شجره امامت المؤید من ربّه الاحد فخر المجتهدین آقاسید محمد طباطبایی

نور، الله مرقده - گردیده به، نوعی ابرام نموده بود که تکلیفم در مطاوعت والد دانسته حکم مطاع، به

امثالش عزّ صدور یافت

ص: 303

1- اگر

2- نااهلی

3- لا علاج

خواه مخواه پای بست عیال واجب الزوال (1)، آمده دستم از مراتب تحصیل کوتاه و جان و دلم

قرین و اسفاه و واشوقاه ماند

شعر

اِذَا الْمَرْءَ لَمْ يَقْدِرْ لَهُ مَا يُرِيدُهُ *** تَحْمَلُ مَا يُقْضَى لَهُ شَاءَ أُمِّ أَبِي 289

لَا مَكَثَ اللَّهُ دُنْيَانَا فَقِيمَتَهَا *** لَيْسَتْ تَقَى عِنْدَ ذِي لُبِّ بَقِيرًا 290

بیت

تا کی فلکا گرد جهان میگردی *** روزان و شبان بر این و آن میگردی

خاک آدم گشت و آدمی خاک شدند *** در دور تو و تو همچنان میگرد

عریبه

فَمَنْ يَذُقِ الدُّنْيَا فَاِنِّي طَعَمْتُهَا *** سَبَقَ الْبِنَا عَذْبُهَا وَعَذَابُهَا

فَلَمْ ارْهَ الْاَغْرُورًا وَحَسْرَةً *** كَمَا لَاحَ فِي اَرْضِ الْفَلَاةِ سِرَابِهَا

مشاربها قد كذرت حين فُدرة *** فَيَا صَاحَ قُلْ لِي كَيْفَ يَصْنُؤُوا سِرَابِهَا 291

چو در آن وادی غیر ذی زرع 292 که اصل عسرت را فرع است و مرتع دواب سالم و مکنت و قوف

را تبدیل سین به صاد لازم است بدون تحمل مشاق اسفار و وقوع در اخطار زندگانی متعسر، بل متعذر است و معاشرت با جهله آنجا نیز بلایی است عظیم و

مصدق

مصراع

روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم 293

بدین، موجبات غالب اوقات به بلای سفر و وقوع، خطر گرفتار و در به در و دیار به دیار بودم و

خود را به مضامین این ابیات خرسند مینمودم

شعر

تَغْرَبَ عَنِ الْاَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى *** وَ سَافِرٌ فِي الْاَسْفَارِ حَمْسَ فَوَايِدِ

تُفْرَجُ هَمٌّ وَ اِكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ *** وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَا جِدُّ

فَإِنْ قِيلَ فِي الْاَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مِحْنَةٌ *** وَ قَطَعَ الْفِيَا فِي وَ ارْتَكَبَ شَدَايِدِ

به جرم خاک و فلک بر نگاه باید کرد *** که این کجا ز قرار است و آن کجا ز سفر 295

و با آن که مورد عنایات بلانهایات از اکابر و اشراف هر جا میگردیدم ولی لحظه ای به

استراحت. نیاسودم چندان تحمّل شداید دوران و نوایب آسمان کردم که :

زمانه شد متحیر ز سخت جانی من

شعر

وَ مَا تَهْلَانِ أَشْرَفَ قَبْتَاهُ *** بِأَحْمَلٍ لِلنَّوَابِ مِنْ فَوَادِي -

پیوسته در موارد، امور بیشتر حصول عزت اقارب را کوششی به سزا کردمی و احترام شیخ و شایبان را اهتمامی تمام به عمل آوردمی ولی از جانب، ایشان، قضیه برعکس نتیجه بخشیدی و از

گلشن مرام به جای گل، وفا خار جفا دیدی تا در این سال، ملالت، منوال، مگری نمودند که روزگار

، غدار انگشت، حیرت به دندان تعجب گرفت و حیلتی انگیختند که ابلیس پرتلیس واله و حیران ماند

قطعه

اقارب كالعقارب في أذآها (1) *** فَلَا تَفْرَحُ بِعَمٍّ أَوْ بِخَالٍ

فَكَمَّ عَمٌّ يَكُونُ الْعَمُّ مِنْهُ *** وَ كَمَّ خَالٍ ، مِنْ الْإِحْسَانِ خَالٍ 297

مجملی از آن مفصل و مختصری از آن، مطوّل آن که حاجی لطفعلیخان عرب ترشیزی که از اکابر اشراف خوانین خراسان و از اجله ارباب مکت آن سامان بود در بدو دولت صاحبقران عدالت شعار فتحعلی شاه قاجار - خلد الله ملکه و سلطانه - از، خراسان با تجمل بی پایان به عراق

اردستان که مدینه السادات زواره، است وارد گردیده چندی در آن بلده طیبه رحل اقامت افکند. به سبب نسبت اُمّی که با سادات بلده مزبوره داشت بنای مدرسه ای گذاشت و به واسطه همت بلند و فطرت ارجمند املاک موروثی خود را در (2) بلوک سفلی اردستان (3) که به قیمت عادلانه

این جزء از زمان هفت - هشت هزار تومان، است وقف بر مدرسه مزبوره کرد و تولیت آن را بعد وفاته

به عالی جناب سابق الاقبا صاحب بیهمال استاد عدیم المثل مخدوم لازم التعظیم، حاجی

ص: 305

1- أَذَانًا

2- که در

3- اردستان بودش

ملا عبدالعظیم - دام فضله (1) - مفوض. آورد در همان سال پس از معاودتش به ممالک، خراسان به

جوار رحمت ایزدی پیوست و از قید علایق دنیویه رست

عالی جناب سابق، الالقاب به واسطه بعضی، عوایق اقبالی که باید و توجهی که شاید نفرمود پس از چند سال اعیان، موقوفه به تصرف اولاد واقف، درآمده به واسطه احتیاجی که داشتند به قیمت های، نازل به معرض بیع گذاشتند و چندین سال بدین منوال بود تا آن که این مراتب به عرض سرکار شرایع، مدار سید المحققین،

خاتم المجتهدین قدوة، الایام مقتدی الانام - مَتَّعَ اللَّهُ بَدْوَامِهِ الْإِسْلَامَ - رسیده حکم مطاع لازم الاتباع از آن سرکار شریعت مدار (2)، عزّ صدور یافت که عالیجناب

سابق، الالقاب به مقتضای شرط، تولیت اعیان موقوفه مغضوبه را به حیظه تصرف درآورده به مقررات واقف مصروف. دارد چون صورت بستن این معنی (3) اصعب من جمع الاضداد، بل دونه خرط القتاد 298

شعر

يُرِيدُ الْمَرْءُ (4) أَنْ يُعْطَى مَنَاءً *** وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا مَا يَشَاءُ 299

اقدام را شایان شان خود ندانسته استعفا نمود. آری

بیت

عافل، انجام عشق میداند *** که هم اول نمی کند آغاز

از آنجا که نظارت وقف مزبور از قبل حکام شرع مطاع و سرکار شرایع مدار

مقتدی الانام - مِنَ اللَّهِ بَعْنَايَاةِ الْإِنَامِ - به کاتب مقرر بود پس از یاس از، متولی ناظر را منظور انظار نظارت آثار، فرموده حکم شد که به حکم حکم، محکمه پای جسارت در میدان جلادت گذارم و اعیان موقوفه را از کام (5)

سباع ضاره برآرم

حسب الامر، کمبری بسته به انجام آن مهم خطیر، پیوسته در مدت شش سال به اقدام اسفار و ارتکاب اخطار و مرافعات و مدافعات و انگیخت معارک و آویخت مهالک و مشاجرت خصما و مناكرت

اعدا و صرف مال (6) و وقوع در اهوان و احوال - طول کلام چه لازم به قوت باطن شریعت مقدسه

خواه، مخواه اعیان مزبوره را با این که، تحقیقش به خاطری خطور نمیکرد از اقویای، غضاب انتزاع کرده به تصرف متولی در آوردم و مدرسه را تعمیرات لازمه کردم مدرّس و خادم و طلبه معین نمودم

ص: 306

3- این معنی امری بود

4- اللّهُ

5- کام آن

6- عمر و بذل

بیشتر، منظورم رواج تعلیم و تعلم علوم دینی بود که در بلدی که هزار کس متجاوز از سادات صحیح النسب شریف الحسب متوطن باشند حیف است که قانون تعلیم علوم دینی به کلی منسوخ باشد بالا-خره تلافی زحمات و تدارک ضررهای مرا زلال، انصاف به غبار عناد آمیخته و خاک بی انصافی در دیده مروّت بیخته (1)

شعر

و اخوانی حَسَبْتُهُمْ دروعاً *** فکانوها ولكن للاع-ادی

وخلتھم سهاماً صایبات *** فکانوها ولكن فی فؤادی

و قد قالوا صفت منا قلوب *** لقد صدقوا ولكن عن ودادی 300

آغاز وسوسه و شیطنت در مزاج سعادت امتزاج عالیجناب سابق الالقاب کردند. از آنجا که

لوح خاطر مهز مظاهرش از نقوش تلبیسات ارباب خدیعت ساده و حدوث بیرنگ نیرنگ آن گروه را آماده بود، همانا خیانت و عدم دیانت در، حضرتش موقع قبولی یافته بود که گاهی از انای باطن خیرت بواطن، ایشان رشحات این، معنی ترشح می نمود پس از آن که حسب الحکم سرکار شرایع مدار مقتدی الانام غور در آن مرحله کرده آمد و معلوم شد که همای، همتم قصد شکار ذبایی نکرده است بلکه مبلغی زاید بر، دخل خرج واقعه شده و آن، قضیه نتیجه بر وفق مراد نبخشید، ترتیب مقدمات دیگر، کرده معروض داشتند که فلان، جناب شما را هجایی بیجا و ذمی فاحش گفته است.

چون حضرتش صاحب صفات حمیده و خصال پسندیده است و در مرتبه نخستین تجربه حاصل، آورده آن قول مزور را قبول نفرموده از آنجا که شیاطین انس را نیز در موارد فریب بنی آدم دستی است که پای تلبیس بر سر ابلیس میتوانند نهاد اولاد امجاد آن جناب را وسوسه آغاز کردند. ایشان نیز به مقتضای حدائت، سن فریفته گردیده - بالاتفاق و الانفراد کره بعد آخری - به حضرتش شکایت بردند

به حدی که جنابش را بر این (2)، داشتند که الجای به مقتضای حبّ، اولاد، از مصداق کریمه:

« إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ » ذهولی یافته این قول مزور را به عرض سرکار شریعت مدار مقتدی الانام - سلّمه الله تعالی - علی الدوام رسانید.

قطعه 302

معدوم شد مروّت و منسوخ شد وفا *** زین هر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا

ص: 307

1- ریختند

2- حضرتش را بر آن

شد، راستی خیانت و شد مردمی سفه *** شد، دوستی عداوت و شد مردمی هبا

هر، عاقلی به زاویه ای مانده ممتحن *** هر، فاضلی به داهیهای گشته مبتلا

آن کس که گوید از ره دعوی کنون همی *** اندر میان خلق ممیز چو من کجا؟

دیوانه را همی شناسد ز هوشیار *** بیگانه را همی بگزیند بر آشنا

پس از وصول آن، عریضه سنوح چنان جریمه از خادمی چون من اغرب غرایب نموده دریای غضب، جنابش چنان به تموج درآمد که زورق وجود هزاز چون منی به ساحل نیستی اندازد. ارقام عدیده به زواره و اردستان و سایر، بلدان به تعریض و کنایه ابلغ از، تصریح مرقوم آمد که فلان از حزب شیطان و مردود حضرت رحمان است و به کارگزاران دره درج خلافت بهیه و دری برج

سلطنت علیه سیف الدوله سلطان محمد میرزا فرمانروای اصفهان - مقرر شد که باید فلان را در

سلاسل و اغلال، کشیده به دارالقضا حاضر، آورند تا او را مورد حدود شرعیه و عبرت دیگران آریم پس از وصول این خبر وحشت، اثر بی تامل عازم ادراک سعادت آستانه بوسی و دو اسبه به درگاه

اسلامیان پناه شتافتم .

شعر

اناخوا بین احسان و جود *** کأن النازلین به حجیح 303

ولی چند روزی بار]. نیافتم ماهی وار (1) از حرمان آب و حربا، کردار از فقدان پرتو آفتاب

می نالیدم و روی نیاز بر آستان سپهر بنیان میمالیدم .

شعر

صبرت و كان الصبر مئی سجیه *** و حسبك ان الله اثنى على الصبر 304

و مراتب اشتیاق و آرزومندی را همی سرودم

شعر

ایا بهجات النفس في ظل دارکم *** یفور بها المشتاق لولا العوائ

و تمنای حصول برائت از آن افترا را همی. گفتم

ص: 308

مَتَى يَنْجَلِي لَيْلِ الطُّنُونِ الْكَوَاذِبِ *** وَيَبْدُو صَبَاحَ الصِّدْقِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ 306

در ساعت ورودم و حصول، درودم مقرر شد که تا مستمسکی در اجرای حدود شرعیه در دست، باشد قاصدی، با درفتار ابر کردار به زواره ارسال دارند تا اهاجی رکیکه او را آرند. پس از چند روز،

قاصد مراجعت کرده (1)، صاحب زاده (2)، والا مقام آقا محمد مهدی، 307 فرزند اکبر ارشد ارجمند عالی جناب (3) سابق الاقباب نیز شرفیاب عتبه بوسی، گردیده نزدیکان آن جناب مستطاب از او اهاجی را خواستند شنیدم که مذکور نموده بود که فلان گفته است

پشت، سمنان دامغان است ای خدا *** رود گرگان در میان است ای خدا

آن طرف تر ترکمان است ای خدا *** شکر از مازندران است ای خدا

قاطر مهدی روان است ای خدا (4) *** پشت، عقدا اردکان است ای خدا 308

هَذَا الَّذِي تَرَكَ الْاَوْهَامَ جَائِزَةً *** وَصَبَّرَ الْعَالِمَ التَّحْرِيرِ زَنْدِيقاً 309

پس از تحقق مدعا و حصول برانتم از آن افترا به مضمون

اذا ما التبر حاك على المحك *** فبين غشه من غير شك 310

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد 311

آن خلاصه رحمت ایزدی و سلافه عنایت سرمدی چندان کاسات شربات مرحمتم پیمود که

تلخی زهر غم از کام جان زدود سحاب، مکر متش بر ریاض خاطر، افسرده ام چنان بارید که مادام

پژمردگی نخواهد دید.

وَ مِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ الَّذِي أَنَا دَقْتَهُ *** الَى عَدَّ يَوْمٍ (5) لَا يُفِيْقُ مِنَ السُّكْرِ 312

ص: 309

1- (ندارد)

2- و علام فقام صاحب زاده

3- ارجمند والا مقام

4- (نم: این مصرع را ندارد)

5- عَشْرَ

کنون هشت ماه است که به، التفاتش نازم بر اقران و اشباه است.

شعر

الْيَوْمَ أَنْجَزْتَ الْأَمَالَ مَا وَعَدْتِ *** وَأَذْرَكَ الْمَجْدَ أَقْصَى مَا تَمْنَاهُ 313

دوقصیده در مدیح جنابش معروض، آورده یکی مصدر به توصیف و تاریخ مسجد مقدس و آن، دیگر معنون به شکایات روزگار غدار که هنگام حرمانم از سعادت بساط بوسی موزون آمده به مضمون:

مصراع

بر دسته گل نیز ببندند گیارا

در این صحیفه مرقوم داشت که بر جوهریان رسته معانی و سخن شناسان محافل نکته دانی که سحر حشانی را از ژاژ، طیانی امتیاز دهند معلوم آید که اگر - عیاذاً بالله - هجایی لازم آید به پایه مدح خواهد بود و به چنان (1)، تزهات، اقدامی نخواهم نمود.

قصیده 314

این سال پنجه است که شد در جهان پیر *** جان من کار به زندان تن اسیر
پنجاه سال رفت و ندانم که تا به کی *** در قید جسم باشدم این جان غم پذیر
گیرم که پنجه دگر، افزای-م-ب-ع-مر *** آخر بیایدم شدن از این جهان پیر
هیزم شکاف پیری فرزانه، وقت نزع *** میگفت با قرینش و میمرد ناگزیر
«خود را مدار، رنجه پی دفع رنج من *** زین، پیر یک دو کنده دیگر شکسته گیر
ملک ابد وسیع و من اندر جهان به تنگ *** گرگ، اجل گرسنه و من از حیات، سیر
چون مرغ، روح در قفس تن کند قرار *** کز طایران سدره اش آید همی صفیر؟
بارید برف شیبم بر سبزه شباب *** صد جوی شیر، بیش روان آدمم به قیر
گردون نجست جز به جفاجویی ام مدار *** انجم نکرد جز به ستمکاری ام مسیر
افسرده گشت خاطر از آه دم به دم *** افسردگی دهد به چمن، باد زمهریر
نه عیشی از بهار و نه برگی ز برگریز *** یکسان همی گذاشتم اردیبهشت و تیر
میریخت چون به جای مدامم به کام زهر *** میدادم از چه مادر (2) دهر از نخست شیر؟

1- چنين

2- دايه

آن جورها که از ستم چرخ بر من است *** نه از قلیل گفت توانم، نه از کثیر
هرگز چو تیرگی نزداید ز کلبه ام *** اندوده گیر چشمه خورشید را به قیر
گردون چه جوید از من آشفته گدا *** گیتی چه خواهد از من در مانده فقیر؟
نه یک تن از نوایب دهر است پایمرد *** نه یک کس از شداید چرخ است دستگیر
جز سروری که منکر و معروف دهر را *** قهرش بود نذیر و بود لطف او بشیر
یعنی سمیقله پنجم که از ازل *** آمد معین ملت و اسلام را ظهیر
گیتی ز ملک عزّت او کلبه ای حقیر گردون ز کاخ رفعت او، پله ای قصیر
جام جهان نما نبود گر ضمیر او *** اسرار غیبتش از چه عیان است در ضمیر؟
سر ضمیر، چرخ، ز سرپنجه ذکا *** سمی بیرون کشد چنان که کشی مویی از خمیر
گر بگذرد به پیشه، شمیمی ز خلق *** او کان عبیر یافت توانی ز کام شیر
ای سروری که یک اثر از حلم و عزم توست *** در، خاک اگر قرار و در افلاک اگر مسیر
هرگز نه همچو قدر تو گردون شود رفیع *** هرگز نه همچو رای تو، انجم شود منیر
ام شب از صحیفه ایام بسترده *** هر ار شود ز رای منیر تو مستنیر
جود و کف تو آمده همزاد، از ازل *** چون نور با کواکب و چون بوی با عبیر
در عرصه، خیال ننگنجد مدایحت *** دریا چگونه جای توان داد در غدیر؟

تشبیب قصیده (1)

چون هنگام عرض شکایتیم به جناب مستطاب قدوة الایام و مقتدی الانام که از وصول آن اقاویل کاذبه و اکاذیب، باطله نایره غضب جنابش در اشتعال
در آمده بود به نوعی که تا یک هفته آثار

جهان سوزی، لهیبش مشهود اکابر اسلام بلکه معلوم خاص و عام میگرددید و به کارگزاران نواب اشرف والا، شاهزاده، آزاده، سیف الدولة العلیة العالیة - دام
اجلاله - مقرر که حقیر معدوم التقصیر را به استخفاف تمام و استتکال، مالاکلام به موقع سیاسات حاضر سازند و در این باب تأکیدات اکیده و مبالغات
شدیده محتوی به وعد و وعید و تعذیب قریب و بعید ظهور یافته بود از آنجا که اطاعت حکم جنابش، بر خاص و عام و جمیع فرق اسلام فرض عین و عین
فرض است و از آنجا که پیشکاران نواب اشرف والا را از دیرباز به کاتب کمال عنایت بود به نوعی که موجب حدوث تقیصه

نیاید و حفظ مراتب عزّت را باید و، شاید از، زواره به درگاه خلائق، پناه توّاب اشرف والا خواستند به

شکرانه این، اعزاز در مدیح شاهزاده، آزاده معظم، الیه قصیده ای منظوم آورده، معروض داشت. از فرط مقبولیت مقرر شد که تاریخ و توصیفی از کاخ عشرت 315 که از مستحدثات نواب همایون و زیب ساحات اصفهان است ضمیمه آن قصیده فریده. آرم با این که توافق، تاریخ بعد از انجام، قصیده غایت صعوبت دارد به قوت طبع که سبک، کلام مبرهن است، از عهده برآمده با این که مهره شعراء قصاید غراً هم در این مقام گفته بودند آن را اختیار و انتخاب و در کتیبه آئینه خانه کاخ، عشرت به خط آقا محمّد باقر نستعلیق، نویس 316 که میرعماد 317 زمان و فرید عصر و یگانه دوران است

ثبت افتاده حقیر را مورد عنایات خسروانه و مخصوص به صلوات و جوایز بیکرانه، فرمودند.

وَهِيَ هَذِهِ قَصِيدَةٌ

تا شه سیارگان را چرخ چارم گاه باد *** زیب گاه، خسروی سلطان محمدشاه 318 باد

روی و رای روشنش در مجمع شهزادگان *** چون ز انجم آفتاب و چون ز گردون ماه باد

پیش فراشان قدرش آفتاب و آسمان *** این یکی خرگاه و آن یک قبه خرگاه باد

پیش معماران قصر شوکتش، مهر و سپهر *** این یکی درگاه و آن یک شمسه درگاه باد

گر فروگیرد جهان را آتش نمرود چرخ *** از قدومش ظاهر اعجاز خلیل الله باد

گر قضا کاری کند در حل و عقد روزگار *** تانفتند در خطر از خاطرش آگاه باد

ور قدر روی آورد در کار قبض و بسط ملک *** سوی خدام درش پیک قدر، در راه باد

باد پیما بدسگال خاکسارش را به دهر *** ز آب آتش فعل خون افشانش، بادافراه باد

ص: 312

کرد بنیاد این همایون کاخ کز فر و شکوه *** ز آن خورنق را به دل اندوه و بر لب آه باد
باشکوه این فلک کریاس مینووش اساس *** خازن از خلد و ملک را از، فلک اکراه باد
چون فروزان شمسهاش یا در فروغ آینه اش *** صبح امید سدیر از حیرتش، بیگانه باد
کاخ عشرت ساخت، سیف الدوله نام نامی اش *** تا مگر عشرتگه خدام شاهنشاه باد
ظل، حق فتحعلی، شه آن خسرو کیهان خدای *** کز، شرف مصداق السلطان ظلّ الله 319 باد
بنده اش خسرو نشان و چاکرش کاووس سان *** خادمش کسری روان و حاجبش ج-م ج-اه ب-اد
آفتاب آسا بر آید چون بر اسب نیلگون *** آسمان میدان رزم و انجمش اسپاه باد
چار پرمارش 320 شود چون با دو سر افعی قرین *** شیر گردون را برش دم لانه رویاه باد
با نخستین پایه کاخ جلالش گر سپهر *** خواهد از اشباه، باشد جاودان ز اشباه باد
ور کند دعوی که اول پله از کاخ وی ام *** سهل باشد گر نخستین پلهاش کوتاه باد
رفعت قصر جلالش آن چنان کز حسرتش *** بر لب چرخ، برین افغان و واشوقاه باد
هست کیوان پاسبان و میر بارش، آفتاب *** زهره، و مریخ اینش حاجب آتش، داه باد

بیژن مهر از فروزد روزن بدخواه او *** چون فتد در چاه، مغرب جاودان در چاه باد

تا نشان از اختر و افلاک باشد در جهان *** اخترش فرمانبر و، افلاک دولت خواه باد

چون به حکمش یافت، انجام این بهشت جانفزا *** کش به حسرت جان، رضوان چون زر اندر کاه باد

منشی کلک «وفا» زد بهر تاریخش رقم *** کاین همایون، جایگه جاوید و عشرتگاه باد

ص: 314

1- قرآن، اسراء/70

2- نظامی شرف نامه (، وحید 15)

3- شاعر بیت شناخته نشد.

4- معنای دو بیت تازی او همتی دارد که

نهایتی برای بزرگی آن نیست در حالی که

کوچکترین همت او از روزگار بزرگتر است با دست و

سخاوتی که او دارد اگر ده یک بخشش خود را به خشکی ها دهد، آنها از دریا سخاوتمندتر

می گردند (برای دو بیت دیگر از همین قصیده

رجوع شود به تعلیقه شماره 8)

5- معنای بیت هیچگاه محمد (صلی الله علیه و اله) با سخن

من ستوده نمیشود بلکه سروده های من به او

ستوده میگردد.»

6- انوری

7- شعر از وفاست

8- معنای دو بیت آن پادشاهی که هر

حاجتی از او خواسته میشود در تنگناهای روزگار از

باران بیش، بخشد. اوست به راستی اگر دست او

چوبی خشک را، بساید، چوب، به گونه نخستین اش

آکنده از برگهای سبز میشود رک تعلیقه ش V)

9- معنای دو بیت هر که دست دارد از یاری

به او شانه خالی نمیکند و هر که زبانی دارد از

ستایش و سپاس او تن نمی زند هیچ تخته ای از

منا بر مساجد نیست که القاب او بر آن نوشته نشده

باشد و هیچ در می و دیناری نیست که نام او را بر آن

ضرب نکرده باشند شعر از متنبی است.

10 - معنای : «بیت از هر شهر او را ببینی

خورشید است و از هر جا به سوی او بیایی

دریاست.»

11- معنی ابیات پس دین نگاهبانی چون او

ندارد و راه خدا یاوری چون او نمی شناسد دانش از

اوست که بلند مرتبه گشته است و کار دین به وسیله

اوست که هماهنگ است به سبب او پرتو دادگری

روبه افزونی و لب های فضیلت در حال لبخند زدن

است.»

12 - بخشش هایشان را جز چهارپایان خود، آنها

نمی تواند کشید

13- معنای بیت نعمت های گوناگون از

دستانش بر سر مردم میبارد مانند بارش ابر بر

برهوت تشنه.

14- معنای :بیت دستاش جز برای بخشش

آفریده نشد و قلمهایش هم جز برای داد و دهش

15- برای تفصیل شرح احوال وفا رجوع شود به

16 - ترتیب ، تهجی در متن رعایت نشده است چون ، وفا تقدیم نام حکما را بر دیگران لازم دیده و

از این رو از پریشان ، نگاری پوزش خواسته است.

17 نام «عندلیب» و «اختیار» در نسخه خطی از

این موضع افتاده است.

18- نام «وصال» در نسخه خطی از این موضع

افتاده است

19 - نوری ملاحلی فرزند جمشید و اصل او از

مازندران بود از مجموع منابع چنین استفاد

ص: 317

می‌گردد که در نور رستم‌دار از قرای مازندران متولد شده است تاریخ تولد او به درستی روشن نیست اما از یک عبارت تذکره مآثر الباقریه بر می‌آید که

باید در حدود سال 1160 قمری متولد شده باشد. چون در سال 1245، قمری وفا سن او را از هشتاد متجاوز میدانند مآثر اشعار مسجديه

علوم معمول زمان به ویژه حکمت را در

شهرهای مازندران، شیراز قزوین و اصفهان کسب کرده بود و برخی از منابع را با تامل و دقت ویژه ای نزد استادان فنّ مانند آقا محمد بیدآبادی خوانده مثلاً گویند نصف شرح حکمه العین را در

مدت نه سال تمام کرد و از متشرعین حکما گردید

تعصب او علیه صوفیه زبانزد بود بعدها در مقام

استادی بسیاری از معاریف از محضرش سود

جستند در شکسته نویسی نیز او را شاگرد بود.

درویش عبدالمجید میدانند

سید مصلح الدین مهدوی از جزوه ای یاد میکند که در آن نام سی و سه نفر از شاگردان او را ضبط و

ثبت کرده است مانند حاج ملاهادی سبزواری ملاعبدالله، زنوزی ملاآقای، قزوینی پدرودایی مؤلف قصص العلماء، حاج محمد جعفر، لنگرودی سیدرضی، مازندرانی آخوند ملا اسماعیل واحداالعین بخش عمده و آخر و موثر عمر خود را در

اصفهان به سر برد و حتی شفقی و حاج محمد ابراهیم کلباسی نیز ظاهراً از تدریس او بهره‌مند شدند با این حال در فقه مقلد بود و از

میرزای قمی و سید شفقی تقلید می‌کرد وی در

اشتهار سید و ترغیب دائم او به ساختن مسجد هم بسیار موثر بوده است. او با آن که در حکمت اشراق

و متعالیه زبانزد شد اما در تکفیر صوفیه مقدم بر

فقهها بوده است برخی از بزرگان صوفیه نیز او را

هجو کردند مانند میرزا ابوالقاسم سکوت که جمله

معروف حکیم، خر نوبر است را برای او گفت

(طرائق الحقایق)

آثار به جای مانده از او در تفسیر حکمی قرآن و

احادیث و حواشی مفصل متون فلسفی مانند:

«اسفار مشاعر شوارق و نیز رساله حجه الاسلام»

در ردّ شبهات، پادری شرح حدیث امیرالمومنین و

حواشی شرح اصول کافی ملاصدرا و رساله

بسیط الحقیقه است

همانگونه که از مآثر پیداست او تفنّناً شعر هم

می سرود و در برخی سروده هایش «نور» تخلص می. کرد برای اشعاری که در وصف مسجد سید

سروده است سید شفتی بسیار مشعوف شده و

گفته من چیز قابلی برای جایزه این اشعار ندارم و

اگر مایملک خود را نثار این اشعار کنم کم است.

ولی با این وجود از فرط تصلّب و احتیاط در مورد

تصوّف از شرح و قرائت برخی از متون شعر سرباز

میزده است چنان که سالی در راه مسافرت به

عتبات با میرزای قمی هم کجاوه بوده و میرزا از او

برخی از مشکلات مثنوی مولوی را می پرسیده، او از

دادن پاسخ استنکاف میکرده است

با وجود، این در بین شعرا نیز مانند بقیه طبقات

از احترام فوق العاده ای برخوردار بوده به عنوان

ص: 318

نمونه رضاعلی خان هدایت در مجمع الفصحا افتخار

کرده که در دوره شباب به خدمتش فیض یاب

شده است و او را استادالکل فی الکل و در غایت

اشتهار و بی نیاز از توصیف میدانند ج 6، ص

(1033)

او پس از آن که از نتیجه تحریضات خود نسبت

به، سید برای ساخت و ادامه بخشهای مسجد سید

شادمان شد با وجود کهولت و شکستگی برای اقامه نماز و راز و نیاز دائماً در ایوان میانی مسجد

حاضر میشد و در انتظار فرادا اقامه نماز میکرد و حتی در ماه رمضان نیز آن را ترک نکرد

آخر الامر در 22 رجب سال 1246 قمری

مطابق با 1209 شمسی بدرود جهان گفت و سید و

حاجی کلباسی را پریشان خاطر ساخت حاجی در

حالی که بر جنازه اش نماز میگذازد میگریست و

می:گفت: «بعد از تو چه کس رفع شبهات معاندین اسلام را می کند جنازه او را پس از آداب به نجف اشرف بردند و شیخ جعفر کاشف الغطاء به استقبال

جنازه رفت طبق وصیت حکیم نوری او را در

کفش کن بارگاه امیرالمومنین (علیه السلام) دفن کردند.

این که وفا گفته رباعی حکیم نوری را

حسب المیلش بر کتیبه های مسجد ثبت کردند با

وجود جستجوی بسیار نه در کتاب موجود مسجد پیدا آمد و نه در کتاب ارزشمند «گنجینه آثار تاریخی اصفهان»، دکتر هنرفر (صص 88 - 764) و نه در

کتاب آثار ملی، اصفهان ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی

صص (58 - 646) چنین چیزی را ثبت کرده است

ایضاً رک: ص 295

منابع احوال او عبارت است از جغرافیای اصفهان، صص 8-67 ریاض هدایت 29 - 328 مجمع الفصحاب 498، ریحانه الادب، 6، 2 - 261،

تذکره، اختر، الف 13 - 211، تذکره مصطبه خراب

200 - 199، خرابات، ب، 155، ریاض الجنه، زوزی، روضه، چهارم، 661، الذریعه، ط، د، 1234، به نقل از فرهنگ، سخنوران، ج 2، (ص 958 و

سفینه المحمود، ج 2، صص 33 - 632 و طرائق الحقایق، ج 3، صص 23 - 214 و روضات)

الجنات، ج 4، صص 10 - 408 و رجال و مشاهیر

اصفهان میر سید علی، جناب ذیل ملا علی نوری و

مکارم الاثار، ج 4، صص 67 - 1264 و فواید

الرّضویه، صص 340 - 336 و الذریعه، ج 4، ص 335

و رجال بامداد، ج 6، صص 55 - 154 و کوثرنامه

دیوان (ابوالقاسم راز شیرازی)، مقدمه و تذکره

القبور، صص 65 - 264 و بیان المفاجر، ج 1، صص 29 - 228 و قصص العلماء، ص 150 و منتخبات

آثار حکمای الهی، ایران ج 4، بخش ملا علی نوری و

تاریخ حکما و عرفا ص 33 و مقدمه رساله بسیط الحقیقه ملا علی، نوری استاد آشتیانی، صص 6 - 3 و کیهان، فرهنگی سال سوم، ش 9 آذر 1365

صص 12 - 8 و نقش روحانیت پیشرو در جنبش

مشروطیت: پرفسور حامد الگار ترجمه دکتر

ابوالقاسم، سری ص 82

20 - (مُدْرَس : محلّ تدریس) ساختمان فوقانی

مجلل و زیبا و بزرگی است که روی شبستان شرقی

ص: 319

مسجد سید واقع شده است و هم محل تدریس سید

بود هم محل رسیدگی به امور مردم همچنین محل استماع سروده های شاعران و محفل چهارشنبه ها و خلاصه به دلیل کاربرد فراوان و حضور زیاد سید در آن به نوعی دربار و بارگاه سید به حساب میآمد و هنوز هم زیبایی و شکوه خود را

تا حدی حفظ، کرده در این تذکره نیز مکرر ستایش

شده است. این بنا در فاصله مهتابی های جنوبی و

شمالی در شرق، مسجد پشت ایوان شرقی قرار دارد. شکوه آن به دلیل تزیینات صحن مسجد پنهان مانده است اما از پشت طاق نمای ورودی، آن طاق نمای تابستانی فوقانی عالی قابو و نیز چهلستون را به یاد می آورد؛ با همان سقف چوبی

چند لایه و گره چینی های شکیل و رنگارنگ تاریخ

اتمام آن 1244 ق. است. رک تعلیقه شماره 27 21 فدای اردستانی محمد سعید فرزند محمد

مهدی حسین اردستانی حقد حکیم الملک اردستانی که این حکیم الملک بانی مدرسه نیم آورد و مدرسه کاسه گران اصفهان است و او را به غلط

بانی مسجد حکیم اصفهان نیز گفته اند (محمدعلی صاعد فدای اردستانی 76) حکیم الملک طیب دربار محمدشاه و اورنگ زیب پادشاه هندوستان

بوده است.

وی حدوداً سال 1204 ه.ق در اردستان به دنیا آمد مقدمات علمی را در همانجا آموخت و در سال 1244 تا 1230 ق عازم کربلا شد و هفت سال در آن

جا به کسب کمال و علوم معقول و منقول

پرداخت آنگاه به اصفهان آمد و همان جا متوطن

شد و به تدریس و سرودن شعر پرداخت نحوه

تدریس او مورد توجه قرار گرفت و اندک اندک زبانزد

شد همزمان در درس های دوره عالی شفتی نیز

شرکت جست از متن وفا بر می آید جزو تلامیذ

خاص الخاص فقه و اصول سید بوده و اصول سید بوده است و در آن

مورد توجه خاص سید واقع شده که خانه ای به

ل و قیمت سیصد تومان از سید هدیه گرفته از این رو در

اعزاز زندگی میکرد در ضمن مراودت با امام جمعه

نیز داشت. پس از چندی به اشاره فتحعلی شاه

بهدر بار تهران میرفت و مورد عنایت ویژه خاقان قرار

گرفت تا جایی که پیوسته و همه روزه مصاحب

خاقان و جمیع امرا وزرا و خوانین بوده، مورد نواخت صله های آنان واقع میشده است. چنان که یک بار

برای قصیده ای در وصف حصار شهر نجف به امر

حاج محمد حسین خان صدراعظم، اصفهانی

چهارصد تومان از او صله می گیرد (یعنی معادل قیمت) یک خانه بسیار بزرگ آن روز

پس از مرگ فتحعلی شاه مدتی جزو شاعران

خاص محمد شاه محسوب میشده و او را و نیز

منوچهر خان معتمدالدوله گرجی را مدح میکرده

است. تنها در تذکره مدایح معتمدیه - که به گفته، بهار فدا در زمان تالیف آن یعنی 1259 قمری پنجاه و پنج سال سن داشته است - هفده قطعه شعر با

441 بیت در ستایش معتمدالدوله سروده

ولی از تذکره ها پیداست که او در جوانی نیز در

دارالخلافه تهران حضور داشته چنان که فاضل

ص: 320

خان گروسی قبل از 1234 از دیدار و مصاحبتش در

تهران و نیز سلامت، درک، استقامت سلیقه صباحت لقا خجستگی سیرت و اعتدال مزاج و

طبعش خبر می دهد

شاید وی تا هفتاد سالگی یعنی حدود اوایل

سلطنت ناصرالدین شاه زیسته باشد اوآخر عمر به

پس اصفهان آمد و به گفته مرحوم محیط طباطبایی وفا او را ناظر بر اجرای وصیت خود کرد فدا چند سالی

از مرگ دوست و هم ولایتی خود یعنی، وفا

وصیت کرد که او را کنار قبر ملا محمد صادق

اردستانی پلوی - مراد خود - دفن کنند مزار هر دو تا

دهه های اخیر در جنب پل خواجوی اصفهان واضح بوده و پس از توسیع آن جا بازمانده هر دو منتقل شد هم اکنون مزار فدا در تکیه ای که تا دو دهه

پیش به نام «ملک شناخته» می شد واقع شده

است.

دیوان او به خط خوش نوه او تا این اواخر جزو مجموعه حاج آقا حسام دولت آبادی بوده و نجل فدا یعنی سید مرتضی محمدی نژاد متخلص به «کهر» از

روی آن استنساخ کرده بود. در تذکره مآثر الباقریه

همانگونه که به نظر رسید - یک قصیده در مدح

سید و یک قصیده در وصف مسجد سید و یک

شکوئیه از خانه مخرویش خطاب به سید مضبوط

است که منجر به دریافت یک خانه وسیع و راحت

در مجاورت خانههای سید شفتی به قیمت سیصد

تومان می.شود اما فدا به جز این سه قصیده و

قطعه یک قطعه نیز در رثای سید با ماده تاریخ

فوت شفتی سروده که در تذکره نیست و مرحوم کهر مدتی قبل از فوت (اسفند 1373)، آن را در

اختیار نگارنده گذارد که ضمن طلب مغفرت برای او

در این مقال ذکر می گردد

آه کاخر زد اجل بر نبض جانش نیشتر آن که بیماران دین را فتوی اش بودی طیب

توبه فرمایی که در عهدش به نزدیکی رسید

توبه خناس از وسواس و شیطان از فریب

در بحر، معرفت سید محمد باقر آنک

آن که بودی لب دانش، وین سخن دان--دل-ب-ی-ب

مشری بر منبر چرخ از نخواند خطبه اش از قضا صادر شدی فتوا به عزل آن خطیب

آسمان را جامه اندر ماتم او نیلی است در شگفتم از حنا ان-در-ك-ف-ك-ف-الخصیب

صبح و انجم مینگویم بعد از این کاندرا عزاش آن یکی اشک یتیم است این یکی آه غریب

زیب از بهر طواف مرقدش خیل ملک پرگشانید از فراز آسمان س----وی نشیب

سندسش اندر پروزین ناشکیبا مردمان

رحلتش بگسسته تار طاق و پود شکیب

بود چندی گر نصیب اه-ل-ع-ال-م-ف-ی-ض او این زمان آن فیض آمد اهل جنت را نصیب

فضل را گر پیر خوانی کوششش بودی عصا بذل را گر طفل گویی ریزشش بودی حلیب

از پی کسب ادب زانو زده در مجلسش اندر آیین و شریعت هر که را بینی ادیب

ص: 321

بود از معشوق خود پروردگارش لطف خاص

گر چه در این عشق بازی عالمش بودی رقیب گو به خاک مرقد پاکش، معطر کن دماغ

هر که دارد آرزوی عطر به یا بوی سیب

مشک هر کجا خاک رهش بویی ز استشمام هر کجا آب، کفش عطری ز استعمال طیب

ملال الغرض چون دل گرفتش زین جهان پر

سوی ملک دیگرش شد رهنما شوق حبیب

زد رقم کلک فدا از بهر سال رحلتش

«حجّة الاسلام» بردارالسلام افزود زیب مصرع آخر به حساب ابجد تاریخ 1260 ق - یعنی سال وفات سید - را در خود دارد به گفته مرحوم، کهتر جد امجدش - فدا دیوان بزرگی داشت که ناقل در صدد طبع آن بود اما مرگ اجازه نداد و باید نسخه خطی آن اکنون در دست وراثت کهتر باشد

منابع قدیمتر فدا از این قبیل است

تذکره مدایح امینی یا تذکره باقی

میرزا عبدالباقی باقی، سپاهان 1222 قمری به

نقل از تاریخ تذکره ها، ج 2، صص 5 - 183 و نیز از

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج - 1

72 - 1869، شاعر 397] و تذکره انجمن

صص خاقان محمد فاضل خان گروسی (راوی)، 1234

قمری، ص 602 و تذکره: ثمر سید حسین طباطبایی نایینی، ثمر 1234 ق، ص 204 [همان، ص 204] و بستان العشاق علی رضا میرزای قاجار (شهره)

1346 ق، همان، ج 1، صص 15 - 102] و مسکین میرزا محمد علی

مسکین، اصفهانی، همان، [صص 47 - 343] منابع زیر به نقل از فرهنگ سخنوران خیامپور، ج 2:

مجمع الفصحاح رضاقلی خان هدایت، ج 2، ص

383 به بعد و تذکره بسمل حاج میرزا علی اکبر

نواب بسمل صص 35 - 334 و تذکره

محک الشعراء محمد صالح شاملوی خراسانی، ص

142 و تذکره مدایح معتمدیه بهار، صص 33 -

512 و تجربه الاحرار و تسلیة الابرار، دنبلی نگارخانه چهارم و تذکره، اختر، صص 61 - 159 و

- تذکره، خراب، صص 37 - 136 و تذکره خرابات، ص

138 و دهخدا ذیل فدا و تذکره منظوم رشحه 8 - 57 و، الذریعه، ص 814 و تذکره

صص سفینه المحمود، مجلس سوم مرتبه، اول، ص 134

به جز منابع، فوق مآخذ زیر نیز دارای

زندگی نامه و گوشه هایی از آثار فداست

حدیقه الشعرا سیداحمد دیوان بیگی شیرازی ج 1، صص 99 - 1296 و آتشکده اردستان ج 3

صص 75 - 63 و مقاله فدای اردستانی محمد علی صاعد (نامه سخنوران سپاهان نشر

سرای سخنوران سپاهان وابسته به اداره کل

(VO_10)

فرهنگ و هنر، اصفهان 2536، صص 85 - 75

22 - حکیم الملک اردستانی بانی مدرسههای

نیم آورد و کاسه گران اصفهان برای آثار و احوالش

:رک آتشکده، اردستان، ج3، صص 98 - 593 و نیز

ضا تعلیقه ش (21 ص) علی

23 صحف: انگلیون اوراق (مصور و مزین)

انجیل و نیز یکی از کتاب های مانى ظاهراً

ص: 322

مسیحیان شرقی مانند برخی از اناجیل، فعلی این

کتاب را، مصوّر طبع و یا استتساخ می کردند صفا پسر وفا در تذکره خود انجمن (روشن) راجع به «فرهنگ می نویسد گلستان نهادش از گوناگون

گل رشک کارگاه انگلیون و ارژنگ است.» (نقل از تذکره یخچالیه ص ن)

24- مَدْرَس: رک تعلیقات ش 20

25 مطالع الانوار معروفترین اثر سید شفتی

مطالع الانوار فی شرح شرایع الاسلام در هفت جلد و

با موضوع فقه استدلالی به عربی است برای

شناخت بیشتر: رک بیان المفاخر، ج 2، صص 80 -

74 و نیز ص 370)

26- تحفة الأبرار رساله فارسی مبسوطی از سید

شفتی با عنوان تفصیلی تحفة الأبرار الملتقط (المستنبط) من آثار الانمه الاطهار علیهم السلام که گاهی به ادله حکم نیز اشاره دارد و مختص به صلوة است

:رک بیان، المفاخر، ج 2، ص 283 و نیز

صص

70 - 368 این کتاب در دو جلد به چاپ

رسیده است.

27 ماده تاریخ اتمام مدرس سید است که

1244 ق را نشان میدهد رک، تعلیقات ش (20)

28. بحری سید محمد فرزند میرسید محمد علی بن محمد رفیع. است تنها منابع موجود که در آنها به او اشاره شده است عبارت است از:

آتشکده اردستان، ج 2، ص 285 و مقدمه

دیوان مجمر

از همین اشارات اندک بر می آید که او و برادرش

سید حسین مجمر فرزند میرسید محمد علی پسر

محمد رفیع از احفاد میرزا رفیعی نایینی میباشند

مجمر که برادرش بحری را تحت الشعاع شهرت

خود قرار داد، در جوانی حدود سال 1225 ق. رحلت کرد و سید محمد بیست و اندی سال پس از مرگ او زیست بنابراین مرگ بحری نیز باید چیزی حدود سال 1250 ق. باشد.

او در اصفهان از محضر علما و فضیله‌ی زمان بهره برد و به درجه کمال علمی رسید خوش محضر و بذله گو بود و به واسطه این کمالات و انتسابش به میرزا رفیعی نایینی همواره مورد توجه سید شفتی بوده است.

29- مجمر، سید حسن طباطبایی اردستانی

شاگرد نشاط و عضو انجمن او در اصفهان که پس از انحلال استاد و شاگرد به تهران رفتند و مجمر از شاعران بزرگ دربار فتحعلی شاه شد و از آنجا ملقب به مجتهد الشعرا شد دیوان پنج - شش هزار بیتی او بارها به طبع رسیده است. او در سال 1225 ق. در سن 35 سالگی وفات یافت و در قم مدفون گردید آن چه از شنیده ها در مرگ او میگویند این است که به سبب و جاهت، منظر طرف توجه یا عشق بعضی از زنان حرم شاهی واقع شد و به جرم معشوقی مسموم گردید یا این که زنان به رقابت به شاعر جوان را به زهر کشتند همچنین گفته اند نفرین استادش - نشاط - جوان مرگ شد بهار /

فرهنگ را متهم به انتحال اشعار مجمر کردند. :رک تعلیقه ش 120 و نیز انجمن خاقان صص

99 - 298 و سبک شعر در عصر قاجار ص 71 و ریحانه الادب، ج 3، ص 202 مقدمه دیوان مجمر؛

محیط طباطبایی 1345 ش و همان با مقدمه

ابوالحسن، جلوه، تهران 1312 ق و مجله یادگار

سال، 5، ش، 12، ص 142 و مجله ارمان سال

12، صص 47485 - 85 و 474 - 54 و 546 - 38 و 630 - 88 و 678 - 88 و سال، 13، ص 16266 و عموم تذکره های

قرن 13 و 14 ذیل (نام او)

-30 نیاز، جوشقانی اردستانی سیدحسن از مجموع منابع چیز زیادی از زندگی او دستگیر

نمی گردد تنها این که او نبیره میرشاه تقی

جوشقانی است که این میر در خدمت شاه سلیمان

، صفوی معرّز بوده است به جز اختلافی که در نام

حسن و حسین در بسیاری از منابع وجود دارد و نگارنده آنها را با ضبط گزینشی خود و دلیل آن در مقدمه یعنی «وفا زواره ای و... آورد و نیز مطلب یاد

شده در این مقاله، کوتاه، منابع تنها به خط نسخ

بسیار خوب نیاز و کلیگویی در مورد فضایل و

کمالاتش بسنده کرده اند

شاید در، مقایسه هیچ کدام از منابع مورد بحث

به این میزان اطلاعات تذکره وفا را در مورد او به

دست نداده اند بنابراین از همین مختصر در می یابیم که اجداد نیاز اصالتاً از زواره اند و از سادات بلند پایه آنجا محسوب میگردیده اند که از آن دیار به

جوشقان نقل مکان کرده اند و وی در همان ابتدای جوانی اکثر دانش های رایج را در اصفهان فرا گرفته است و در ادبیات عرب و سرودن

اشعار تازی اشتهار داشته و قدرت طبع او از همین قطعه مضبوط و فا. پیداست منابع و مأخذ زندگی

نامه او چنین است

تذکره مدایح حسینیّه امینیّه یا تذکره: باقی

میرزا عبدالباقی سپاهانی 1222، ق به نقل از

تاریخ تذکره های فارسی جلد 2، 18385 و نیز

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

دانش پژوه، ج 10، صص 72 - 1869، [شاعر 498] و

تذکره انجمن: خاقان محمد فاضل خان گروسی

(راوی) 1234، ص 634 و تذکره ثمر نایینی

سیدحسین طباطبایی (، ثمر 1234، همان)، ص

(204) و تذکره: دلگشا حاج علی اکبر نواب شیرازی (بسمل)، 40 - 1237 ق، شاعر 67 [همان، صص 38 - 225] و تذکره بیان المحمود محمد میرزا
ابن فتحعلی شاه (محمود) 1240 ق همان ج 2، صص

[5-183] و تذکره بستان العشاق علی رضا میرزای

قاجار (شهره) 1246، ق، همان، [صص 11-102]

و منابع زیر به نقل از فرهنگ سخنوران، ج 2

طریق الحقایق، ج 2، ص 144 و ابن یوسف

مجلس ص 445 و تذکره، اختر الف صص

ست

11-210 و تذکره، رشحه، صص 2-71 و فهرس، مشارب ص 911 و تذکره شاملو، ص 201 و

تذکره خرابات ب ص 182 و تذکره خراب، ص

97-196 و الذریعه، ط (د)، ص 1239

به جز منابع، فوق مقدمه دیوان، نیاز به کوشش

احمد کرمی انتشارات، ما 1362 که اطلاعاتش از عموم منابع فوق بسیار کمتر است و اشعار تذکره

ص: 324

مآثر رانیز ندارد و دانشنامه محمد باقر الفت چاپ

افست از روی چاپ اول به وسیله اداره کل فرهنگ و هنر، اصفهان آبان 1354، مقدمه منتخب

اشعارش و ریحانه الادب، ج 6 ص 273

31 صاحب: رازی همان «صاحب بن عباد»

است که در برخی از متون به صورت صاحب رازی

به کار میرفته است رک دیوان ادیب صابر

، ترمذی، تصحیح محمد علی ناصح، ص 557

32- معنای قطعه: نیاز «قلم» با زبان، خود ستایشی را در وصف آقای ما - محمد باقر (شفتی) - آغاز کرد پس از شروع هنوز پایان نیافته بود که مرکبش

تمامی یافت و خشکید با آن که (مرکبش

مانند دریای گوهرزایی بود سرورم من این شعر را

برای چشم داشت به تو پیشکش نمیکنم

همچنین ستایشم مانند شاعر نماها نیست بلکه

عشق تو مرا به این کاربر بود و چنین، عشقی چنان شعری مانند جادوی ساحران (فریبنده به وجود)

می آورد.

33- ، همدم میرزا محمد علی فرزند میرزا محمدرضی علاءالملکی سمنانی و متخلص به همدم بود از منابع و نیز تذکره مآثر برمی آید که همدم به واسطه

انتساب خاندان به اشغال، دیوانی

جزو ملازمان و ندیمان شاهزاده محمدرضی میرزا

قاجار درآمد و منصب صندوق داری و وقایع نگاری او

را اشغال کرد و در ضمن برای او شعر نیز میسرود

تا جایی که شاهزاده او را واداشت که به شیوه

«تاریخ» «معجم» رساله ای در وقایع کلی دولت قاجار

و به ویژه مسائل زندگی محمدرضی میرزا بنویسد که نوشت و نام آن را بدایع الوقایع گذارد از رساله

مزبور خبری به دست نیست. عجیب این که مؤلف

تاریخ قومس نیز از این پدر و پسر که جزو نمایان سمنان، بودند یاد کرده است (رک تاریخ قومس عبدالرفیع، حقیقت انتشارات توس 1362

ج (دوم)

به قول وامق در تذکره می‌کده تخلّص، او گواه

نزدیکی و دوام قرب، او به توّاب اشرف

والا محمدولی میرزاست دیگر منابع اطلاعات

حیات او عبارت است از:

تذکره: می‌کده میرزا محمد علی مدرسی یزدی

وامق (ساقی)، صص 26163 و مجمع الفصحا

رضاقلی خان، هدایت مظاهر مصفا، ج 6، ص 1184 (ذیل همدم و به نقل از فرهنگ سخنوران،)

ج 2، ص 1005

حدیقة الشّعرا دیوان، بیگی 227 و محمود

مجلس سوم مرتبه سوم 191 و الذریعه، ط، (د)،

1301

34 محمدولی میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه

در سال 1203 هـ.ق زاده شد. پس از این که در

سال 1213 حسینقلی خان قاجار برادر فتحعلی شاه

از حکومت سمنان ناراضی و به آن قناعت

نمی ورزید بنابراین حکومتش از سمنان به کاشان

تبدیل یافت و به جای او محمدولی میرزا در سن

یازده سالگی برای اولین بار به حکومت سمنان گمارده شد محمدولی میرزا از علم هیات و جبر

ص: 325

اطلاع داشت و در سال 1281 در سن هفتاد و نه

سالگی در تهران درگذشت چند تن دیگر از

شعراى این تذکره مدتی در مصاحبت او بوده اند.

تعلیقات ش 68 و 140.

رک بامداد، مهدی شرح حال رجال، ایران ج

4، صص 33 (26)

35 - کافی محمد اسماعیل نجف آبادی: در

منابع - غیر از تذکره وفا - چیزی راجع به او

نمی یابیم از واژه بزرگ زادگان که وفا در مورد او

به کار میبرد این گمان برای نگارنده حاصل

میشود که شاید از خاندان و یا منتسبان درویش

حسن کافی باشد که به گفته «جناب» در رساله

رجال و مشاهیر، اصفهان طرف ارادت سید و

بسیاری از «علمای مخالف درویشی» بود. او را نباید با اسماعیل کامی خلط کرد چون اولاً کامی دولت

آبادی است نه نجف آبادی و گاهی در منابع همدانی هم گفته شده است و ثانیاً به قول صاحب

سفینه المحمود 1219 قمری از دنیا رفته است البته محمد اسماعیل، کافی قطعاً فرزند درویش

حسن یا شاه کافی نبوده است چون درویش را دو

فرزند بیشتر نبوده یکی درویش بنده علی و دیگری

درویش محبّ. علی درویش بنده علی نیز فرزندی

به نام درویش سلطان حسن داشته است (رجال و

مشاهیر، جناب نسخه خطی)

-36- شکیب تنها گزارش از تذکره های آن عصر

درباره ابوالقاسم، شکیب همین گزارش وفاست و در

هیچ کدام از دیگر تذکره ها نامی و یادی از او یافت

نشده

37- انجدان نام بخشی از مشک آباد از توابع فرمهبین در جنوب شرقی اراک اما در قدیم جزو حوزه قم به حساب می آمده است. این واژه معرب

انگدان پارسی است و انکره انکوژ و (نغوزه که نام صمغی معروف از گیاهان آن منطقه است (رک)

،نویان مهرالزمان؛ نام مکانهای جغرافیایی در

(64)

بستر، زمان ص (64)

38- محمد مهدی فرزند بزرگ سید شفتی و ظاهراً اهل علم و فضل و از شاخص ترین افراد

بیوتات سید، بود گر چه شهرت سید جعفر و اشتهار به تقوای سیداسدالله را نتوانست کسب کند. قبر او

در مجموعه قبور سید و فرزندانش در مقبره

اختصاصی مسجد سید است.

رک مکارم الاثار؛ ج 5، ص 1619 و

بیان المفخر؛ ج 2، ص 161 و رجال اصفهان

تذکره القبور، ص 146]

39- سید یوسف حکیم مازندرانی فرزند

میرزا محمد حسین نوری بود از مجموع منابع و نیز

مآثر برمی آید که پدرش منتظم لرستان و عربستان

خوزستان بود و پیوسته در شمار دیوانیان در دربار

ملقب به سرکار «والا بوده است. برادر بزرگترش

میرزا محمدخان نیز از شعرای آن زمان به شمار

میرفته و در تذکره مدایح معتمدیه، بهار سروده و

هم زندگی نامه مختصری دارد (صص 43 - 84) او ه-

در سفر عربستان ملتزم رکاب منوچهرخان

برده است اما به ظاهر سیدیوسف علاقه ای به

کارهای دیوانی نشان نداده و تحصیل علوم رایج و

ادب و حکمت طبیعی و الهی را مرجح دانسته است

و بالاخره نیز در این فنون مدرّس میشود و با بیانی جذاب در مدرسه نیم آورد اصفهان به افاضه

میپردازد و درشش نیز پرشاگرد بوده چنانکه وفای زواره ای نیز مدتی نزد او زانوی تعلّم به زمین است اما پس از مدتی سید از دو چشم نابینا

زده

میشود و سالها در انزوا در تاریکی بصر زندگی

می کند. این زندگی عسرت بار تا 1295 ق ادامه

می یابد و سرانجام در این سال چشمش را به آن

جهان می‌گشاید و از این سرا میندد

منابع زندگینامه او به نقل فرهنگ خیامپور

ج: 1: مدایح المعتمدیه، فنا

45 صص - 542 و نیز

مدایح معتمدیه، بهار ذیل حرف ح صص 93 - 191، 5_94

مجمع الفصحای هدایت (م)، ب، صص، الذریعه ط، (الف)، ص 263 جغرافیای اصفهان

ص، 68، همچنین حدیقه الشعرا، صص 85-484

40- مدرسه نیم: آورد رک به تعلیقه شماره 22

41: حامد به جز گزارش وفا در عموم تذکره ها

نامی از او نیست

42- همان گونه که وفا مانند برخی از منابع دیگر

نیز اشارت کرده است ممکن است با توجه به

شخصیت «خلیفه سلطان» در تاریخ صفوی این

داستان قصه ای بی فروغ بیش نباشد چون میرزا حسین سلطان العلما مشهور به خلیفه سلطان و

داماد شاه عباس به قول صاحب ریاض العلماء «از 327

فضلاى محققين و علمای جامع معقول و منقول

[بود] و از کمال رتبه، علمی عزل و نصب و تعیین

مقام هر یک از اهل علم را به دست او گذاردند در

سلطنت شاه عباس، بزرگ پنج سال به وزارت برقرار [بود] و به دولت شاه صفی چون بر رفتار آن

سفیه، نقد و نقض گرفته و تندی، نمود معزول و به

قم رهسپار گردید و اولادش از سطوت شاه صفی

کور شدند و خلیفه سلطان روانه حج شده زمان شاه

عباس دوم هشت سال و نیم از سال 1055 ق به

وزارت پرداخته و 1064 ق در اشرف مازندران وفات یافت تاریخ: مرگش آه از دستور، عالم وای از

«آه سلطان» دین تألیفاتش حاشیه بر شرح لمعه و

بر «معالم الاصول» و بر «شرح مختصر عضدی» و

بر «زبدۀ شیخ بهایی» و بر «حاشیه الهیات» خضری

و بر حاشیه قدیم «جلالیه و بر شرح جدید

«تجرید و غیرها» گاهی نیز به نظم پرداخته

و بر افسوس که عمر گشت بیهوده تلف

دنیا به تعب گذشت و دین رفت زکف

رنجید خدا و خلق راضی نشدند

ضایع کردیم پاره ای آب و علف

(جابری، انصاری حاج میرزا حسن خان تاریخ

، اصفهان، ص 335)

تالیفاتش با امضای «سلطان» شناخته میشود و لقب «اعتمادالدوله» نیز در آخرین منصب وزارتش به او عطا گردید، رک، جناب میر سید علی رجال و

مشاهیر اصفهان ذیل سید حسین خلیفه (سلطان با این درد دین و آن آثار و آن تصلب خلیفه)

سلطان در آن روزگار نمیتواند این قدر به اصطلاح

امروز منورالفکر باشد که در مورد سعی صفا و مروه چنان بیندیشد و عمل کند بلکه سایر بخشهای تاریخ نیز بر این تردید صحه می گذارد. مثلاً آنجا که نوشته اند او از رقص و آواز در قهوه خانه های

شاه عباس جلوگیری کرد و آن را تعطیل نمود. رک فلسفی نصرالله؛ «تاریخ قهوه و قهوه خانه

در ایران چند مقاله تاریخی و ادبی ص 281 اما به هررو درباره او این قول نیز آمده که «افعال او باعث طعن او شده چه بعضی از اهل خبر اجتناب نکردن او را از کارهای شیطان نسبت به او

داده اند» جناب پیشین

43- محیط میرزا محمد حسین کرمانی معروف

به میرزای محیط از شاگردان و پیروان سیدکاظم

رشتی پیشوای فرقه شیخیه بوده و پس از درگذشت

سید در سال 1259 ق او هم مدعی نیابت

جانشینی وی گردید. محیط مدت ها در کربلا اقامت

داشت و تربیت دو پسر سید را عهده دار بود وی کتبی چند در طریقه شیخیه تالیف نموده است...

شاهزاده علی قلی میرزا راجع به میرزای محیط

چنین گوید میرزای محیط که نامش

میرزا محمد حسین کرمانی است خود او را در کربلا دیده ام خط شکسته را مانند عبدالمجید درویش

می نوشت قرآنی به خط امام حسن در دست است

که میگویند خط میرزای محیط است.

رک: بامداد مهدی شرح حال رجال، ایران ج

، صص 95 - 394 دیگر منابع حیات او به نقل از

وفرهنگ سخنوران تذکره خراب 162 خرابات، ب 172

44- سعدی

45- صفا، سید محمد فرزند حاج سید عبدالعظیم حسینی اصفهانی است خیامپور در

فرهنگ سخنوران ج 2 منابع زیر را برای او

تذکره بسمل بوستان دوم و تذکره، خراب

14 - 113 و تذکره خرابات ب ص 109

بعید است کسی باشد که صاحب تذکره مصطبه

خراب تحت همین عنوان و نام میگوید؛ «اخلاقی

خوش دارد و خطی دلکش و خط را مایه معیشت

خود ساخته و در خانه نشسته و در سؤال را بر روی

خود بسته است چون با گزارش وفا و سفرهای

طولانی نامبرده به سند و هند نمی خواند اگر چنین

تردیدی درست، باشد از این سید محمد حسینی متخلص به صفا گزارشی دیگر جز آن چه در تذکره

مآثر الباقریه وجود دارد، در دست نیست.

46- معنای عبارت: «کسی که مانند پدرش شد

ستمی نکرده بلکه از پدر بزرگوارش پیروی نموده است» این جمله ساینه به صورت شعر دوبار دیگر

نیز در این تذکره در مورد عدی فرزند حاتم طایی به

کار رفته است (نیز تعلیقه ش 160) به هر حال

مثلی است سایر که در بیت درج شده است

و با به اقتدی عدی فی الکریم

ومن یشابه ابه فما ظلم

عدی فرزند حاتم در سخاوت از پدرش

پیروی میکرد و کسی هم که مانند پدرش باشد ستمی نکرده است. ایضاً رک امثال و حکم ج 1 صص

47- 146 من یشابه به فما ظلم شعر در

حاشیه ابن عقیل به رؤیه عجاج منسوب شده است

47 شاعر بیت پیدا نشد.

48- رک آذر بیگدلی آتشکده آذر به اهتمام

سید جعفر شهیدی نشر مؤسسه نشر کتاب 1337

ص 226

49- شاعر بیت پیدا نشد

50- هنیئاً لاریاب برای توانمندان نعمت ها

و دارایی های آنها و برای عاشق بیچاره آن اندوهی

که اندک اندک میخورد گوارا باد

51، سعدی گلستان

52- در متن به جای ترکیب بند» نوشته بود

بند دیگر که تغییر یافت

53- رک: تعلیقه ش 25

54- رک: تعلیقه ش 26

55 نواب: حسینی در هیچ کدام از تذکره ها و

فرهنگها نشانی از او در دست نیست. تنها در الذریعه (ج) (255/9) و مکارم الآثار (ج 1 - 237/2)

از شاعری هندی از اهالی بنارس به نام حسینی یاد شده است که قطعاً نمیتواند این حسینی بنارسی

باشد چون وفات او 1205 ق بوده است در حالی که گزارش وفا از صاحب این ترجمه مربوط به حدود

پنجاه سال پس از اوست. بنابراین وی جزو

گمنامان منابع است و توصیف داستانی و زیبا و

دقیقی که وفا از بخشی از حیات او به دست داده

منحصر به فرد است و پیداست گزینش وفا بیشتر به خاطر تنوع و کیفیت ماجرای نامبرده است والا سروده او نه تنها قوی و تندرست نیست بلکه عیوب شعری آن نیز هویداست.

56- حج / 65 و کشتی به دستور او در دریا روان

است.»

57- پس 43: «و اگر بخواهیم آنها را غرق کنیم

هیچکس به فریادشان نمیرسد»

58 از لیلی و مجنون مکتبی شیرازی چاپ های

متعددی در دست است برای ابیات زیر: زک تصحیح کوهی، کرمانی ص 91 نیز نسخه عکسی

محمد جعفر معین، فر و یسبادن ورق 158

همچنین: تصحیح به همراه پیشگفتار جوهره بیک

، نذری، صص

59 - 258 ایضاً نسخه چاپ سنگی

، بمبئی مطبعه فیض، رسان (1330 ق آن) را من

ندیده ام اما این سه بیت در همه طبعهای بالا با

فاصله از هم آمده است

59- از ظهیر فاریابی است

60 از حافظ است.

61- معنای حدیث نشستهایتان را به یادکرد

پور ابوطالب - علی (علیه السلام) - بیاراید مستدرک الوسائل ج 12، ص 394 و ایضاً بحار الانوار، ج 38، ص

(200)

62 سه، بیت ادامه چند بیتی قبل است که هر

دو بخشی از یکی از قصاید و فاست

63 از سعدی است. .

64 این قصیده با آن که بوی سبک هندی دارد

ص: 329

چندان تندرست نیست و مشکل قافیه نیز دارد

65: رک تعلیقه ش 25

66 شاید در اصل، چکامه در این بیت به جای،

واژه «کسی»، «منی» بوده است(؟)

67 میرزا عبدالوهاب در تذکره های دیگر

نشانی از او یافته نشد

68 مایل محمدرحیم متولد شیراز بود ممکن است همان شیخ رحیم متخلص به مایل باشد که در برخی از تذکره ها او را به حساب پدرش بروجردی

گفته اند عجالتاً باید گفت کامل ترین تراجم به، نسبت از آن تذکره و فاست زیرا از بسیاری از

تذکره های موجود مناصب سیاسی و دیوانی او را

نمیتوان تشخیص داد.

آن چه مشخص، است این است که او و برادرش حاج علی اکبر نواب شیرازی متخلص به بسمل (تذکره دلگشا، ص 539) فرزند

درویش مهدی بروجردی است که از بروجرد - مانند بسیاری از درویش و صوفیه قرن دوازده و سیزده به

دلیل مضایق ضد صوفیگری به شیراز مهاجرت کرد و در آنجا ساکن شد و بسمل و مایل در شیراز از او متولد شدند و تحصیلات معمول را در آنجا

حاصل نمودند.

مایل تدریجاً وارد مناصب حکومتی شد و در

شهرهای، شیراز تهران و یزد مدتی مستوفی

شاهزاده محمدرحیم میرزا و سپس وزیر شاهزاده الله قلی میرزا بود همان زمان در سال (1234)

مستوفی میبد و اردکان شد مدتی بعد نیز به تمرین

خط نزد درویش عبدالمجید طالقانی پرداخت و به تدریج آن چنان در شکسته نویسی پیش رفت که

نوشتهاش نوشتههای وی به خود درویش مشتبه میشد (تذکره، اختر، صص 96 - 195) اما

داستانی که اغلب تراجم در اینجا مشترکاً نقل میکنند آن است که به دلیل اختلافی با استاد خود

- درویش - قطعه ای در هجو او سرود و درویش را از

خود سخت رنجانید و به نفرین او گرفتار آمد و حسن

خط از او زایل، شد به گونه‌های که اطفال از او بهتر

می‌نوشتند سفینه‌المحمود، صص 3078

نگارستان، دارا صص 254 تاریخ اصفهان استاد

، همایی مجلد هنر و هنرمندان، صص

صص 35-134

و

(624) به هر رو متنبه شد و به واسطه‌ خوابی که

دید منقلب گشت و به اصفهان آمد و در ضمن

مراودت در دستگاه سیّد شفتی به شغل معلمی

اطفال پرداخت و دیگران به ویژه عاملان حکومت و

مالیات نیز احترامش را فرونمیگذاشتند. رشحه در تذکره منظومش (صص 9 - 68 راجع به او

می‌نویسد

از مایل به معلمی اطفال می‌کرد شماره‌ مه و سال

میدید ز جود بینهایت

از عامل اصفهان رعایت در (الخ) موجب تشکیکی که در یکی دانستن این شیخ رحیم مایل با آن است ذکر فاضل خان گروسی در تذکره انجمن خاقان
است که هیچ یادی از مناصب

ص: 330

سیاسی او نکرده و به همان قصه هجو استاد و زایل شدن خط بسنده کرده است دیگر آن که او را

اصفهان‌بری می‌شمارد و در جوانی شاگرد درویش

می‌داند. ماده تاریخ‌های او در منابع ثبت است؛ از

جمله در تاریخ اصفهان همایی، ج 3 منابع

زندگی نامه او عبارت است از:

تذکره مدایح حسینیّه یا امینیه میرزا عبدالباقی

طیب سپاهانی 1222، ق شاعر شماره 293 به

نقل از تاریخ تذکره ها ج 2، صص 85 - 183

تذکره انجمن: خاقان محمد فاضل خان گروسی

(راوی) 1234، ق، ص 624 و سیدحسین طباطبایی

نایینی ثمر (1234)، ق به نقل از تاریخ تذکره ها

ج 1، ص (204)

و و به نقل از فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه -

تهران دانش پژوه، ج 10، صص 72 - 1869 و نیز

تذکره: میکده میرزا سید علی مدرس یزدی

وامق (ساقی) 62 - 1255 ق / شاعر، 53، صص

44-243 و منابع زیر به نقل از فرهنگ سخنوران

خیامپور

هدایت (م)، ب، ص 447 بزرگ ط (ج)

ص 954، دنبلی (ن) نگارخانه چهارم (ایضاً [ن] تب)، الف، 254، ، خراب، 166، خرابات، ب، 165

69: رک تعلیقه ش 34

70 - الله قلی میرزا: الله قلی ایلخانی پسر موسی

خان و او پسر حسینی قلی خان و نوه دختری و نوه

برادر تنی فتحعلی شاه و ربیب حاج میرزا آقاسی

صدراعظم محمد شاه بوده و جهت این که به

ایلخانی شهرت داشت برای این بود که سال ها

رئیس ایل قاجار بود گاهی هم او را به مناسبت این که نوه دختری فتحعلی شاه بود الله قلی میرزا نیز گفته اند.

رک: بامداد مهدی شرح حال رجال ایران ج 1

ص (148)

71 - هود (114): «همانا نیکبها بدیها را

سترده می سازد.»

72 - معنی آن چه در گذشته از «میان رفته».

73 - این قصیده در حاشیه، نسخه در همین

موضع ثبت شده بود

74 - فنای اورجانی لنجانی: ملاعلی متوّلد

سال 1265 ق در مبارکه لنجان بود اما از نژاد به لُرهای اورجان (بروجن) میرسیده و علی الظاهر نسبتی به سلسله نسب ملاملک احمد قاضی عسگر که به دانشوری شهره بودند - داشته است. در نوجوانی از منطقه لنجان به اصفهان آمد و در مسجد سرخی (سفره چی) حجره گرفت و به تحصیلات معمول پرداخت از خط نیز فارغ ننشست و در خطوط سه گانه نسخ و نستعلیق و شکسته مهارتی تام یافت گزارش وفا از او باید

مربوط به همین دوران بدایت شباب باشد. پس از

مدتی، توقف به تهران میرفت و در آنجا مصاحب

میرمحمد مهدی نامی از فضلا میگشت اما سودای تصوف او را از دارالخلافه و دربار رویگردان

و دوباره پس از چندی روانه اصفهان میساخت

پس از گذشت چند سال اشتهاش به تصوف را

ص: 331

ستایش های سید شفتی یا فضل و خط او

تحت الشعاع قرار نداد و اندک اندک معاندان این، آیین به آزار و اذیتش پرداختند. البته خود نیز در

این معرکه مبراً نبود و از زوایای گزارش های

باقی مانده در معدود تذکره ها چنین استشمام

می گردد که رفته رفته به مصرف برخی مواد معتاد

شده است. از جمله دائم کندر میجویده است

خیالات فراوان برسرش آمده و سواد بر مزاجش

غالب گشته است.

به هر رو از جمله بخت برگشتگانی بوده که

بارها جماعت تحریک شده فقها در گریانش آویختند و به مشتش فروکوفتند آن چنان که سرود

ریش و سیبلم به دست هرکس و هر جا

مینگرستم که تا مال چه باشد

دامن و جیبم به دست هر کس و هر کو

می نگرستم که تا سؤال چه باشد

اما بعید است که غلبه سودای کامل اواخر عمر و

به هم خوردن تعادل مزاجی او به خاطر این لعن و

طعن و ضرب علما و

صلحا و سفها، باشد چون

و همان گونه که ذکر شد آثار آن از ابتدا در خمیرمایه اش بر آشنایان هویدا گشته

میرزا محمد علی مذهب بهار بیهوده نگفته «فنا»

همواره پیراهن جنون از چنگ درایش قبا و

، پیوسته متاع هنر از شخص وجودش در «سودا به هر حال وقتی آزار موزیان فراوان گردید از بیم جان

به دستگاه امام جمعه اصفهان - آقا میرسید محمد

پناه برده و دخیل شده و از این قرینه و نشانه های

ط او دیگر مانند اعتکاف و پناه بردن سید علی محمدباب

به آن دستگاه پیداست که سید به نسبت با بیوت

دیگر آن روز اصفهان مانند بیت، شفتی کلباسی آقایان مسجد شاهی و سبب المشرب تر بوده است

و به هر حال فنا به دلالت امام جمعه به دستگاه

منوچهرخان معتمدالدوله گرجی راه یافت و چنان

ت و امنیتی یافت که بیشترین و محکمترین

مدیحه های خود را در ستایش او سرود در مجموعه

مدایح معتمدیه میرزا محمد علی بهار، فنا سی و پنج قصیده و قطعه و غزل با حدود هزار بیت در آفرین

حکمران شاعر نواز اصفهان دارد پیداست

منوچهرخان نیز او را به وفور مورد نواخت و تفقد

صله های خود قرار میداده است که ملا علی فنا به این «الفیه» اکتفا نورزیده و سودای کتابت و تالیف

تذکرهای مجزا را برای والی اصفهان به سر کرد این سودا زمانی در وجودش رخنه یافت که

میرزا محمد علی بهار یکی از مفصل ترین و

ن و بزرگترین تذکره های عصری شعر فارسی را تحت

عنوان مدایح معتمدیه یا مدایح المعتمدیه برای منوچهرخان با وسعت حدود هزار صفحه تألیف

کرده مشغول اتمام آن بود با این تذکره مفصل

، منقح پاکیزه و نیز پریشانی ذهن فنا شاعر لنجانی

-با و دریافت که از تدوین تذکره یا مجموع های مشابه

ناتوان است. از این رو به یکی از انتحالیهای تاریخ

ادبیات فارسی دست زد و ظاهراً تمامی تذکره بهار را به دست آورده و پنهانی رونویسی کرده با تفاوت

بسیار اندکی تحت همان عنوان یعنی مدایح

معتدلی به نام خود تقدیم منوچهرخان کرد مشابَهت تقریباً کامل این دو اثر، مدت ها برخی از محققان را مبهوت و به خود مشغول ساخته اما آخر الامر فضلابی مانند گلچین معانی و محیط به این سرقت بزرگ ادبی اشاره کرده اند و شهادت داده اند.

تنها تفاوت ذکر کردنی تذکره منتحل با اثر، اصل آن است که شعرای تذکره، فنا نخست در ذیل مواظن خود طبقه بندی شده و بعد به ترتیب حروف الفبا مذکور گشته اند غیر از دو نفر و تعداد آنها از «تذکره بهار کمتر است.» شرح حال خود فنا و بهار و دیباچه نیز از قلم خود ملاحظه تراوش شده است.

هیچ نشانی از عکس العمل منوچهر خان یا دیگران در برابر این یغمای آشکار در دست نیست فنا با وجود مشقات روزگار بیش از هشتاد و پنج سال عمر کرد و در اواخر عمر آثار و امارات خبط دماغ در او آشکارتر شد و به فکر یافتن برخی نامکشوف ها افتاد. حرکات و سخنانش از وضع

عادی بیرون رفت و عاقبت با انگیزه یافتن پایان زاینده رود اصفهان و نحوه فرو رفتن آب در «گاوخونی پیاده و جریده در حاشیه رودخانه راه افتاد»

و در شعبان 1351 قمری ناپدید شد و دیگر هرگز

کسی او را ندید رجوع شود به

فرهنگ سخنوران خیامپور ج 2 و مدایح

معتدلیه، بهار، صص 566610 و مدایح معتدلی

فنا، صص 94-562 / الذریعه ط (ج)، 847 /

حدیقه الشعراء، صص 86-1384 و تاریخ تذکره های

فارسی، ج 2، صص 201-191 و تذکره شعرای

معاصر اصفهان، مهدوی، صص 3689

عجیب آن است که در کتاب «آشنایی با منطقه لنجان‌ات تالیف علی علیان، انتشارات نقش

خورشید اصفهان (1377) هیچ نام و یاد از فنا

نیست گو این که از بسیاری از معاریف لنجانی دیگر

هم نیست.

75 پر واضح است که این ملا عبدالکریم غیر از ملا عبدالکریم جزی - مجتهد و قاضی شرع معروف است که متاخر از او می باشد و تذکره القبور

معروف او بارها به اشکال مختلف به چاپ رسیده

است. از این شاعر نشان دیگری در تذکره ها یافته

شد.

76- ملا مهدی نشانی دیگر از او در دست

نیست.

77 - بالغدو والآصال: « در بامدادان و »

بانگاهان اعراف / 205 ، رعد / 17 ،

آل عمران / 37

78 - بالعشی والابکار در شبانگاهان و

بامدادان مؤمن / 58

79 - :مجدوب به جز گزارش وفا نشان دیگری

از او در تذکره ها نیست

80 رب هب: لی در قرآن سوره ص 38 از قول سلیمان آمده است که به خداوند عرض کرد: « رَبُّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي أَنْك

أَنْتَ الْوَهَّابُ » پروردگارا مرا ببخشای و سلطنتی به

ص: 333

من عطا کن که پس از من به هیچ کس نمی دهی

همانا تو چنین بخشنده ای می باشی

81- سودایی با سودایی هروی که در قرن

یازده زندگی میکرده نباید اشتباه شود ذکری از او

در تاریخ تذکره های، فارسی، ج 2، صص 78 - 474

10. رفته و لقب بابوردی یا باروردی دارد از این

سودایی هیچ نشانه دیگری در تذکره ها نیست

82: زرگر به نظر میرسد باید دو محمد حسن

زرگر اصفهانی همزمان وجود داشته باشد که یکی

که مشهورتر است صوفی بوده و از رحمت علی شاه

اجازه دستگیری یافته است و شرح حال او در

طرائق الحقایق و حدیقه الشعرا. هست دیوان او را

هم بارها به چاپ رسانده اند او به تصریح دیوان، بیگی در 1260 ق وفات یافته است. اما در مقدمه

برخی از طبعهای دیوانش به اشتباه وفات او را

1270 ق میدانند که این سال اخیر مربوط به زرگر شاعر تذکره مآثر الباقریه و ستایشگر سید شفتی

است.

از جمله کسانی که این دو را با هم - دست کم -

در سال وفات و معرفی برخی از وجوه اشتباه کرده اند یکی مرحوم معلم حبیب آبادی است مکارم الآثار، ج 6، ص 1970 و دیگری منوچهر کلک علی

است. (دیوان زرگر، اصفهانی نشر تکیه)

خاکسار، اصفهان ج، سوم مهر 1364، مقدمه ظاهراً یک زرگر دیگر با همین نام نیز به شعر شهرت داشت که در اواخر قرن یازدهم در گذشته

است رک تاریخ تذکره های فارسی ص (668)

به هر حال در مورد زرگر مداح سید منابع زیر

چیز زیادتری بر وفا ننوشته. اند منابع حیات او به

نقل از فرهنگ سخنوران عبارت است از: اعتمادالسلطنه المآثر، ص 205 مجمع الفصحی (م) ب ص 52 - 51/فنا، صص 197-200 / مشار،

ب، صص 56364 / الذریعه، ط(ب)، ص

ص 402

همچنین: رک تذکره شعرای اصفهان، بینام

کتابخانه ملی، تبریز به نقل از تاریخ تذکره های

فارسی، ج 1، صص 79 - 278، شماره 10

-83 - رک تعلیقه ش 26

84 - ثاقب، آقا محمد حسین فرزند ملک

محمد بن محمد قاضی عسگر از نژاد لر بود که پدرش توانسته بود مدارج ترقی را آن چنان ببیماید که به شغل ندیمی سرسلسله قاجار درآید و آنگونه

که از قرائن پیداست مطالعه و تدقیق در تاریخ و

حسن خط را از فضایل دیگر بیشتر کسب کرده بود.

به طوری که تاریخ خوان و مجلس گوی

آقا محمدخان قاجار و پس از او برادرزاده اش

فتحعلی شاه شد.

پس از مرگ او فرزندش محمد حسین متخلص

به ثاقب جای او را گرفت و همچنان تاریخ خوان

محفل خاقانی بود. آن طور که از گزارش وفا در «مآثر» و نیز بهار در «مدایح بر می آید» به دستور فتحعلی، شاه تاریخی مفصل و مصنوع به سیاق

وصاف و معجم به نام تاریخ جهان آرا نوشت. البته چنان که پیداست وفا - برخلاف بهار به نام و

تاریخش تصریح نکرده است اما با توجه به تاریخ

ص: 334

کتابت، تذکره پر واضح است که به امر فتحعلی شاه انجام پذیرفته بنابراین قول معلّم حبیب آبادی که

ص آن را به امر محمد شاه می داند درست نیست او عموی میرزا نصرالله شهاب اصفهانی (تاج الشعرا) بود در تذکره «لطایف المدایح» و ظرایف

المناقب نام ثاقب جزو مداحان و

ساحب گزارشهای محمد تقی میرزای حسام السلطنه متخلص به شوکت که هفتمین فرزند

فتحعلی شاه و حاکم بروجرد و لرستان و بختیاری و خوزستان بود آمده. است کاتب پس از تعریفی که از مراتب علم و ادب ثاقب، کرده از حسن خط او نیز

تمجید کرده و سپس او را وادار کرده برای نشان دادن این پست خط مدیحه های خود را در ستایش

، شوکت با قلم خود بنگارد او در سال 1258 ق فوت کرده است بر نگارنده معلوم نشد که چرا مرحوم

خیامپور او را فرزند ملا احمد قاضی عسگر میدانند نه

را ملا ملک محمد؟

ارک فرهنگ سخنوران ذیل نام او / فنا، صص

42/341 الذریعه

85، جوهری محمد ابراهیم فرزند محمد باقر

از سلسله بیرام علی خان قاجار مروزی بود اطلاعات

از زندگی او در منابع بسیار اندک و پراکنده و گاهی آمیخته با اشتباهاتی است که قدری شبیه «چند جوهری» را به ذهن متبادر می کند به هر حال به نظر

میرسد تذکره هایی که متعلق به حوزه آسیای میانه و افغانستان، است حداقل در مورد بخش اول

زندگی او بیشتر جوابگو باشد؛ مانند تذکره قاری

(تحفة الاحباب)

با بررسی عموم تذکره ها و گزارش های کوتاه

موجود و در دست معلوم میشود که همین ذکر مختصر وفا از جوهری حاوی یک خط سیر منطقی و درست و تقریباً دقیق همراه با اطلاعات خوب

است صاحب روضات از خلط نام او در برخی منابع

یاد کرده است.

شادروان خیامپور نیز در نام او تردید کرده است که آیا محمد ابراهیم است یا محمد باقر اما به

تحقیق و براساس همین گزارش وفا محمد باقر باید نام پدرش بوده. باشد به هر حال آن چه روشن

، است جوانی خود را در هرات با تحصیلات مرسوم و آموختن فنون شعر گذرانده و بیشترین استفاده در آنجا را از محضر میرزا عبدالله خان شهاب ترشیزی

برده . است اما نکته غریب آن است که با وجود آن

که به شاگردی شهاب ترشیزی مشتهر شده است و

با توجه به این که اختیار فرزند شهاب در دوستی با

رضاقلی خان و کمک به تدوین قسمتی از آثارش به

وی یاری رسانده است هیچ نامی از جوهری در

مجمع الفصحا . نیست جناب مینوی سد که او شاگرد

ملا محمد تقی قزوینی بوده و اوایل جوانی به عزم سیاحت یک بار به اصفهان سفر کرده و در همین

شهر عیال اختیار میکند و بعدها بر میگردد ظاهراً در حوزه خراسان بزرگ و معلوم نیست از

طرف چه کسی ملقب به افصح الشعرا شده شاید در منادمت یکی از حکمرانان آن جا مانند شاهزاده

فیروز افغان به این لقب دست یافته است . پس از

ص: 335

انهدام دولت فیروز افغان به نواحی مرکزی ایران

سفر کرده و مدتی به جمع شعرا و ملازمان

میرزا محمد علی دولت‌شاه فرزندان شد فتحعلی شاه پیوست و از او نواخته ا دید اما آن دولت نیز مستعجل بود. بعد از آن به خراسان نزد حسنعلی میرزای شجاع السلطنه بر میگشت و پس

از او منادم علیقلی میرزای رکن الدوله بود و همراه به

او به قزوین رفت و پنج سال شاعر شاهزاده بود

سال 1245 در قزوین بوده است که همراه

ملا عبدالوهاب قزوینی به رودبار رفته و پس از دیدن نخل معروف زرآباد که در شب عاشورا از آن خون می چکیده - گزارشی از آن را در طوفان البکاء ذکر

کرده البته این کتاب بعدها در اصفهان تصنیف

شده است.

به هر رو بعد از 1245 به اصفهان آمده و به

جمع ملازمان سید شفتی پیوسته و مرثیه ای

مفصل و معروف برای کربلا و مصائب امام حسین (علیه السلام) به نام «طوفان البکاء» سروده و آن را به نام سید موشح ساخته است و به این دلیل از سید کثیر البکاء

نواخته ای فراوان. دیده سال تولد او را فقط از

گزارش وفا میتوان حدس زد که باید حدود 1205

ق. باشد اما سال وفات او را با اختلاف تصریح

داشته اند و بین 1252 تا 1253 ق است. بنابراین او

نباید بیش از پنجاه سال عمر کرده باشد اما دائم الانشاد بوده و در آثار متعددی مانند طوفان

البکاء، دیوان احسن الصور و راز و نیاز بیش از صد و

بیست هزار بیت سروده داشته است از گزارش وفا

پیداست به دلیل همین کثرت شعر مورد شنعت

خرده گیران واقع میشده است.

معلم حبیب آبادی آثار او را به جز

احسن» «الصور» و «راز» و «نیاز» و دیوان به این صورت

توصیف کرده است اول» کتابی در امامت به نظم

چنان که در اعیان الشیعه جزء (14 یا جلد 15)

نوشته دوم کتاب طوفان البکاء» که به غایت

مشهور و معروف [است] و مکرر به چاپ رسیده و

مورد انتفاع ذاکرین و غیره گردیده و مشتمل بر قصاید

غراء و منشورات شیوایی است که همه حاکی از نهایت تسلط او بر سخن و سخن سرایی میباشد و آثار خلوص مؤلف آن به خانواده عصمت و طهارت از آن مشهود است و آن را در قزوین به تشویق آقا صالح خان بان تالیف کرده لیکن افسوس که این کتاب مانند برخی دیگر از کتب مقاتل و به خصوص ر آن، مائه حاوی بعضی از مطالب بی پایه و مأخذ میباشد و مشتمل است بر مقدمه و دوازده آتشکده

در و خاتمه و گزارش .. احوال مؤلف در [قزوین به سال] 1250 قمری از تالیف آن فارغ شده است و دو سال

طول کشید.

سه سال پس از اتمام آن یعنی 1253 ق به قول

صاحب روضات در دربار سید حجة الاسلام وفات

پیدا کرده است قبر او بر سکویی بلند در قبرستان

آب بخشان ساخته شد این قبر را بعدها در سال

1290 زنی خیرخواه تعمیر کرد و بنایی بر آن نهاد. پس از آن در احداث چهارباغ شمالی و تسطیح قبرستان - که به کلی از بین رفت - بازرگانی خیر به

ص: 336

نام میرزا ابوالقاسم تبریزی مدرسه ای در قسمتی از

این محل بنا کرد که هم اکنون نیز با همان طول و

عرض وجود دارد. وی با ساختن بنا بر مزار جوهری سبب شد این تنها قبر از آن قبرستان باقی ماند

مرحوم مهدوی در کتاب مزارات «اصفهان» (ص 25) به جوهری و مزار او و شعر سنگ قبر او اشاره

میکنند اما با بانی بقعه را تاجر تبریزی میدانند.

چامهای جزیل و مستحکم با ردیف «گندم» در مدح امام علی النقی (علیه السلام) در مکارم از او نقل شده است که از تسلط شاعر حاکی است اولاد
دختری او هنوز در

اصفهان هستند برای منابع زندگی او رک تذکره لطایف المدایح و ظرایف المناقب میرزا محمد بروجردی (اشراق 1238)، ق، شماره 23، تاریخ تذکره ها
، فارسی، ج 2، صص (9-105) و نیز

تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب (تذکره قاری) ابن عاشور محمد رحمت الله بخاری متخلص به

واضح تاشکند، 1332، صص 756 و نیز مکارم، الاثار، ج 4، صص 143845 و بیان المفاخر ج 2، ص 114 و به نقل از فرهنگ سخنوران

قزوینی سال سوم، شماره چهارم ص

ریحانه الادب الف، ص

15 286 و والذریعه، ط (الف)،

صص -12-211 و محمود مجلس سوم ص مرتبه سوم، 189 ایضاً [تب] صص 82-581 و نیز رساله

رجال و مشاهیر: اصفهان میرسید علی، جناب

خطی و نیز آتشکده آذر، ج 1، ص 112 و همین

تذکره ص 274

-86 میرزا عبدالله خان شهاب معروف به و

شهاب ترشیزی از شاعران معروف معاصر، ملازم فتحعلی شاه قاجار و مصاحب آذر و صباحی بیدگلی

بود. او پس از مدتها از ملازمت دربار، گوشه گرفت و به تصوف روی آورد از آثارش به جز دیوان

مثنویهای خسرو و، شیرین یوسف و زلیخا بهرام

نامه و عقد گهر. است او پدر میرزا اختیار است که در

همین تذکره مضبوط و معلوم است

برخی از منابع قدیم و جدید حیات شهاب

عبارت است از:

انجمن خاقان ص 527 نیز تذکره

بستان العشاق علی رضا میرزای قاجار (شهره)

1246 ق به نقل از تاریخ تذکره ها، ج 1، صص 115 - 102 و نیز مکارم الآثار، ج 2 - 1، صص 77 -

و همچنین مقاله ممتع ملک الشعراء بهار؛ بهار و ادب پارسی صص 202 - 177 ایضاً مقاله

ارزشمند محمد قهرمان نشریه دانشکده ادبیات

مشهد، سال 16، ش 2، تابستان 62، صص 56 -

315 574

87 - محمدعلی میرزای دولتشاه متخلص به

دولت و ملقب به دولتشاه پسر بزرگ فتحعلی شاه

قاجار متولد سال 1237 ق در سن سی و چهار سالگی که در راه بغداد برای تسخیر آن حرکت کرده

بود به مرض و با درگذشت وی پس از عباس میرزا

رشیدترین اولاد فتحعلی شاه بوده است

با مداد مهدی شرح رجال سیاسی ایران، ج 3، ص

(430)

88 - حسن علی میرزای شجاع السلطنه او در

ص: 337

اصل حسین علی میرزا متولد 1204 ق و ششمین

فرزند پسر فتحعلی شاه است و برادر کوچکتر و

اعیانی حسین علی میرزای فرمانفرماست. در سال 1218 ق در آغاز کارهای دولتی برای اولین بار در

سن پانزده سالگی به حکومت تهران منصوب شد و

در سال 1243 ق به حکومت کرمان گمارده شد و در

انتها به وسیله عباس میرزا معزول و روانه تهران

شد.

رک: بامداد مهدی با شرح رجال سیاسی

، ایران ج 3، ص 430 و نیز احمدی کرمانی شیخ

یحیی؛ فرماندهان کرمان، صص 62 - 58

89 هلاکومیرزا بزرگترین پسر حسن علی میرزا

شجاع السلطنه: (رک تعلیقه 88) و مادرش دختر

- مرتضی قلی خان - عموی ناصرالدین شاه - بوده

است هلاکومیرزا مدتی در خراسان، کرمان و شیراز

حاکم بوده و سپس به نجف رفته و در سال 1271

ق در گذشته. است خطی خوش داشته و در غالب

کمالات مقام بلند یافته است او در 1248 حکمران

کرمان شد.

رک دهخدا، ذیل نام او و نیز احمدی کرمانی شیخ

یحیی فرماندهان، کرمان، صص (678)

-90 علی نقی میرزا علی نقی میرزا رکن الدوله

هشتمین پسر فتحعلی شاه که در سن 8 سال

1207 ق متولد شده. است او از سن شانزده سالگی

سال 1222 ق تا فوت پدرش 1250 به استثنای

یکی دو سال بقیه، مدت حاکم قزوین بوده است

در سال 1238 ق به جای حسن علی میرزا

شجاع السلطنه به حکومت خراسان تعیین و ملقب

به حجة السلطان شد و به همراه معتمدالدوله نشاط

روانه خراسان شد چون نتوانست از عهده اداره

حکومت خراسان برآید و رام کردن خوانین خراسان

کار مشکلی، بود از این جهت در سال 1239 از مشهد حرکت کرده به تهران آمد و از ایالت خراسان

استعفا نمود و شاه به جای وی شجاع السلطنه را

برای بار دوم به خراسان فرستاد و علی نقی میرزا

دوباره با لقب رکن الدوله به حکومت قزوین تعیین

گردید». (رجال ایران، ج 2، صص 98-496)

سرنوشت رکن الدوله از بسیاری جهات شبیه

سرنوشت برادرش سیف الدوله است با این تفاوت

که هر چه سیف الدوله منفعل بود او برعکس فعال

بود او بلافاصله پس از فوت فتحعلی شاه به جای محمد شاه با برادر دیگرش علیشاه ظل السلطان

بیعت کرد و خطبه به نام او خواند و تاج بر سر او

به گذارد و، خود برای منصرف ساختن محمد شاه

طرف اردوی او که با قائم مقام به طرف تهران

- حرکت میکرد - روانه شد در راه بین زنجان و میانج

با محمدشاه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام مفصلاً

مذاکره کرد اما صدراعظم مدبر محمد شاه پس از رد

خواسته های او او را بازداشت کرد و همچنان به

طرف تهران پیش رفت و پس از برکناری ظل السلطان و به تخت نشاندن محمد شاه

رکن الدوله را همچنان در بازداشت نگاه داشت.

چهار روز پس از قتل قائم مقام یعنی در چهار

ربیع الاول 1251، ق او و ده نفر دیگر از شاهزادگان

ص: 338

یاغی را تحت الحفظ از تهران به اردبیل فرستادند در قلعه آنجا زندانی کردند اما او و سه نفر دیگر از زندانیان به روسیه و سپس استامبول گریختند و به علت بی‌اعتنایی هر دو، دولت از آن پس آواره مکه و

مدینه و شام و بغداد شد و سرانجام به توقف در

بغداد مجبور گشت پایان زندگی او چندان معلوم

مورخان نیست عقیده برخی از تاریخ‌نگاران در

مورد نقش او در تاجگذاری بر سر ظل السلطان این است که او قصد داشت پس از آرامش و آسودگی

خیال از محمد شاه اداره امور کشور را خود ضبط، نماید اما موقتاً به حکومت قزوین و گیلان و زنجان

و لقب اعطایی «تاج بخش» از طرف علیشاه

ظل السلطان بسنده کرده بود

91- نظامی (لیلی و مجنون) و حید بیت (47)

92- از سعدی / باب پنجم گلستان

93 معنای عبارت: «افسوس افسوس که این

سخت تر از گردآوردن ناسازها و بلکه بدتر از

آن سخت از تراشیدن گون است.»

قسمت آخر این جمله یعنی؛ «دونه خرط القتاد»

از امثال سایر عرب و کنایات معروف متون تازی است عبد القادر، رازی آن را با عبارت «و من دون

ذلک خرط القتاد آورده و گفته «للعرب فیما یغرُّ»

الوصول الیه: رک امثال و حکم، رازی ترجمه دکتر

حریرچی، ص (366)

94- در حاشیه این موضع در نسخه خطی دو

بیت زیر الحاق به این قصیده شده

خورشید سپهر، کرم، ای شمس جهانتاب

بر شمسه ایوان تو یک پارچه آجر

عنوان سخای تو اگر مرد و اگر زن

مرزوق عطای تو اگر عبد و اگر حُر

سپس نوشته شده از حضرت وفا استدعای عفو است رشته را پس ندهد هر که گهر می گیرد

-95 ضیا عجیب آن است که وفا نمی دانسته یا

این را یاد نکرده است که محمدحسین ضیای اصفهانی از نسل عالم بزرگ اصفهانی و مولف ده ها

جلد کتاب گوناگون - ملا اسماعیل خواجویی - فوت 1173 (ق). است میرزا محمد علی بهار اما اشاره ای

به این موضوع دارد و گوید: «از فضلآزادگان

اصفهان است.» سیداحمد دیوان بیگی نیز این نکته

را با صراحت بیشتری بیان کرده است و حتی نسبت

مادری اش را از میرزا مهدی خان منشی استرآبادی -

صاحب دره نادره - میداند او باید 1217 ق به دنیا

آمده، باشد، چون به گفته صاحب حدیقه الشعرا در

چهل و هشت سالگی از دنیا رفته و این عدد را که از

1265 ق که به تصریح دیوان بیگی سال وفات وی است کم، کنیم باید سال تولدش همان 1217 ق

باشد ماده تاریخ وفات مرحوم ضیا از این قرار

است .

ناگه زبان خامه تاراج زآن میان

کرد این بیان بدیده مردم ضیا نماند

قبر او نزدیک فاضلان است

از معدود اطلاعات تذکره های در دست چندان

چیزی زیادتز از این که گفته شد به دست نمی آید

ص: 339

جز آن که در، اصفهان انواع علوم زمان را تحصیل

کرده و در شعر و به ویژه ماده تاریخ و نیز خط پرآوازه شد برخی از ماده تاریخ های آثار هنری مسجد سید و سایر بناهای، اصفهان حتی گاهی با خط از

اوست. معروفترین اثر خط او سنگ مزار شیخ

محمد تقی ایوان کیفی در مادر شاهزاده است. معلّم حبیب آبادی ذیل نام او میگوید: «دیوانی از وی باقی مانده بود. هرگاه شرح احوال او را خواهند به کتاب شمس التواریخ که از مصنّفات مرحوم میرزا عبدالوهاب قطره سامانی است و نیز به کتاب «کنز الدرر» که مجموعه ای است از شعرای سخن گستر رجوع (فرمایند) صاحب حدیقه الشعرا نیز اطلاعات گفته شده را با مقداری از اشعار ضیا آورده است.

- محقق معاصر - سیّد محمد علی روضاتی در

تعلیقه سخن معلّم مینویسد: «خدایش - سیداحمد»

دیوان بیگی را - بیامرز که نام چنین هنرمندی را با نوشتن آن سطور مخلد کرد والا نه از

شمس التواریخ و کنزالدرر نشانی هست و نه از دیوان

ضیا. البته هر سه نسخه هم اکنون موجود است.

محقق روضاتی سپس اطلاعات دیگری در مورد منابع حیات ضیا به دست میدهد که اجمال آنها

چنین است

1- همین تذکره مآثر الباقریه

2 مدایح معتمدیه بهار (رک تعلیقه ش 120)

- مدایح المعتمدی ملاعلی اورگانی لنجانی

(ص 144)

4- تذکره شعرای اصفهان شرح حال هجده

شاعر قاجار از جمله (ضیا)

5- معلّم حبیب آبادی در نسخه اصل کتاب امالی (ص 47) که نوشته: «محمدحسین بن محمد اسماعیل که در تعزیه مرحوم حاجی میرزاعلی نقی

زنجانی اشعاری دارد»

6 کتاب دانشمندان و بزرگان «اصفهان» (ص 393 که به غیر از اطلاعات فوق او را از اساتید فنّ

خط در قرن سیزدهم میدانند و خط سنگ قبر مادر

شاهزاده در (تکیه مادر شازده اصفهان) را از او

می داند

این قول ناصواب است و فقط شعر آن از

ضیاست و خط بی بدیلش که یکی از شاهکارهای قرن سیزدهم در خوشنویسی است یادگار استاد محمد باقر سمسوری: رک تعلیقه ش (306) است

البته این کشف زیاد مشکلی نیست چون امضای

ابا محمدباقر در زیر آن گویاست و ظاهراً بار نخست

استاد همایی مقدمه دیوان طرب (ص 88)

متذکر قبر شیخ محمد تقی نجفی صاحب

هدایةالمسترشدین است که شعر و خط آن هر دو

اثر ضیاست با این مطلع

آه که در بزم دهر، ساقی ایام ریخت

زهر اجل از جفا، فخر جهان را به جام شاید همین، مجاورت برخی را به غلط انداخته

که خط عدیم النظیر سمسوری را نیز از ضیا بدانند

مطلع شعر سنگ مادر شاهزاده چنین است:

ص: 340

به دوران محمد شاه غازی

که در زیر نگینش ملک عالم

البته نستعلیق ضیا نیز بسیار پخته و زیباست و

یک نمونه آن سنگاب بسیار ساده و شکیل آرامگاه سید شفقتی است که ضیا ماده تاریخ ساخت آن را

نیز چنین سروده و نوشته است:

ضیا شد بیدل و تاریخ بنوشت

که گردد تشنه ای از آب سیراب [1249]

نیز گنجینه آثار تاریخی اصفهان، (ص 782)

استاد همایی به جز سنگ مادر شاهزاده لوح مزار شیخ الاسلام در مقبره آقا حسین خوانساری و لوح آقا محمدجواد را در سر قبر «آقا» سروده و

نوشته ضیا می داند و او را در فنون انشا

مستوفیگری و احکام نجوم مسلط می شمارد

همچنین سروده تخت مرمر کاخ گلستان را از آثار او

به حساب می آورد

رک تاریخ، اصفهان مجلد هنر و هنرمندان ص

153، ص 193 و (ص 361)

میرزا محمد علی، بهار به جز فضایل یاد شده

علم سیاق را نیز جزو مهارتها و استادی های ضیا یاد میکند و سپس پنج قصیده با جمعاً 189 بیت از او در ستایش منوچهرخان معتمدالدوله گرجی

می آورد رک مدایح، معتمدی، صص 45868 نسخه خطی دیوان، ضیا نقاشیهای ظریفی دارد

که اگر از خود او باشد در این فن نیز مهارتی داشته

است.

نیز: رک تذکره شعرای اصفهان بینام [نسخه]

کتابخانه ملی، تبریز شماره 7 به نقل از تاریخ

تذکره های، فارسی، ج 1، صص (27879 و تذکره: افسر میرزا خلیل افسر قزوینی نیمه دوم قرن

سیزدهم (شاعر 28) به نقل از تاریخ تذکره های فارسی، (ج 1، صص 86-184) همچنین: مکارم الاثار، ج 4، ش 598 و حدیقه الشعراء، ج 2، صص 79 و 1074 و احوال و آثار ملامحمد اسماعیل

خواجوی سیدمهدی رجایی صص 3748 والذریعه، ط (ب)، ص 628 و رجال و مشاهیر

،جناب ذیل محمد حسین ضیاء.

96 - (نظامی / مخزن الاسرار) وحید، ص (156)

97 از احوال موسی بیک پریچهای - به جز

گفته های وفا هیچ نشانی دیگر در تذکره ها یافت

نشند.

-98 علی مرادخان زند پسر الله مرادخان زند و

خواهرزاده مادری کریمخان وکیل الرعایا بود و در آغاز ریاست هزار نفر از یساولان کریمخان را به

عهده داشت. او در سلسله زندیه پس از کریم خان با کفایتترین فرد طایفه زندیه بود و آغا محمدخان قاجار بیش از همه از او بیم داشت و

تا علی مرادخان زنده، بود پیشرفت چندانی نداشت

علی مرادخان زند به دلیل ترسی که از دایی

قسى القلب خود زکی خان داشت، سعی کرد از او دوری کند و به همین دلیل از شیراز رفت و از (سال 1913) ق سال فوت کریم خان مامور اصفهان شد

و سالها در شهرهای، ری، مازندران قزوین

زنجان و اطراف و بقیه شهرها به جنگ و جدال با

ص: 341

مدعیان زندگی و غیرزندگی پرداخت و در بیشترین این نبردها موفق گشت و مرتباً در حال تسخیر و از دست دادن این شهرها بود. از سال 1196 ق هم رسماً پادشاه زند شد که این حکومت زیاد دوام نداشت یکی از مدعیان و منازعان دائمی سالهای او آغا محمدخان قاجار بود علی مرادخان آخر عمر که در اواخر، زندگی از فرط نوشیدن شراب مبتلا به

استسقا شده بود در زمستان 1199 ق در راه

مورچه خورت اصفهان از دنیا رفت و در قبرستان

ستی فاطمه اصفهان مدفون شد برای تفصیل حیات و جنگهای او رک رجال، ایران ج 2، صص 485-90 و نیز فارس نامه ناصری، ص 219 به بعد.

99 برای اقتباس: رک دیوان ظهیر فاریابی

تصحیح تقی، بینش صص 66

100 سیما، عبدالکریم: رک تعلیقه ش 210

101 نشاطی میرزاعباس هزارجریبی مازندرانی معروف به نشاطی خان و میرزابابا ظاهراً

فصل ترین شرح حال او را

میر محمد بن فتحعلی لواسانی در مقاله پانزده

صفحه ای در مقدمه دیوانش نوشته است این

دیوان را منوچهرخان معتمدالدوله گرجی - که جزو نخستین آورندگان چاپخانه در ایران است - در

تبریز به طبع رسانید. لیکن چاپ این دیوان سنگی است و نه تنها گلچین معانی آن را ندیده است

حاشیه تذکره منظوم رشحه ص 72 بلکه من نیز آن را به دست نیاوردم عجلتاً از اطلاعات بسیار

اندک و پراکنده منابع موجود تنها می توان دانست

و

که او در سال 1200 در قریه سرخده واقع در سرحد

سمنان و دامغان در خانوادهای کشاورز و دامپرور به دنیا آمده است و کودکی خود را در همان جا و به همین کار مشغول بوده آنگاه مدتی به مکتب و

سپس در ساری به مدرسه رفته و علوم متداول زمان خود را به همراه شاعری و متعلقاتش آموخت.

تمرین خط نیز برایش حسن خطی پدید آورد.

ظاهراً در نوجوانی، حساس، عصبی، زودرنج، حسود و

طالب شهرت و نام بود این حساسیت را از همان ابتدا در مکتب نشان داده است چنان که مرحوم معلّم مینویسد در همان ایام طبع غیوری داشت که از هر کس رنجش، دیدی هجوش نمودی و نخست شعری که، گفته که آن را در هجو یکی از

شاگردان که سرش شکسته بود سروده

ای آن که مرا به سنگ سر میشکنی

روباهی و مغز شیر نر می شکنی

این طبع زودرنج و غیور در سالهای بعد و در

کهن سالی بازتاب و نمود غلیظ تری یافته او را به

عنوان یکی از نامی ترین هجوسرایان مطرح نمود

به هر حال این جوان حسّاس و نامجو مترصد فرصتی بود تا خود را بنمایاند و آخرالامر این فرصت در سفر فتحعلی شاه به ساری پیش آمد و او

به خدمتش شتافت و مدیحه‌های خواند که خاقان را بسی خوش آمد و او را جزو ملازمان رکابش پذیرفت و به تهران آورد.

در ابتدا او گاه به مسقط الراس خود

بر میگشت و با اشعار تازه به تهران می آمد و صله

ص: 342

می، گرفت به تدریج صله های فراوان برای او زندگی مرفهی را ایجاد کرد که او را در تهران ماندگار

نمود فتحعلی شاه از برخی از هجویه های او در گزند

بعضی از، رجال لذت میبرد و او را بیشتر مورد

نواخت قرار میداد و قریه مولدش را به تیول، جایزه داد

فاضل خان گروسی ابتدای سکنای او در تهران

یعنی حدود 1234 ق - درباره وی گوید چون از

، روستا صاحب طبعی که شعرش توان، شنید کمتر مسموع خدام آستان پادشاهی شده بود، به جایزه ای که تشویق خاطر و تحریض شاعر، کند

سرافرازی یافته... [اما] از تحسین روستا و عدم اوستا (!) لغت به مراد واضع استعمال نکند و کنایه را

به نسبت شاعر به کار نبرد و اگر نصیحت کنند رنجه

شود و شکنجه «ببند اما جالب آن است که همین رنجه شدن شامل»

انتقاداتها

فاضل خان گروسی نیز شده است و همین سبب هجو او گشته نشاطی او را دائم الخمر معرفی

کرده و می گوید

ترک میخوردن اگر یک روز فاضل خان کند روز دیگر نرخ میرا همچو آب ارزان کند

نرخ میچون نرخ آب ارزان نخواهد شد که او

ترک میخوردن کند وقتی که ترک جان کند

موش عیش، او به جستن جستن غوغای بزم

صد هزاران گریه را اندر یکی انبان کند

تا به مستی آورد در جوش دریای شکم

جام را از می لبالب چون لب عمان کند

راست گردد از زمین بر آسمان ابری سیاه

چون به مستی، دود بیرون از نی قلیان کند

به (نقل از تاریخ تذکره های فارسی، ج 1، ص 67)

به هر رو صله های فراوان و عیش به ، سامان شد خانواده های فراخ تشکیل دهد و از دوزن او

سبب

دوازده پسر پدید آید که به گفته معلّم «هر کدام را به

را مناسبت حال و کار اسمی و تخلصی بود از این

قرار خیالی ، کمالی جمالی جلالی ، مجالی ، قتالی

، وصالی ، خصالی ، فلکی ملکی و عرشی و؟»

میرزا محمد علی بهار در باره نحوه عرضه

اشعارش در دربار می گوید .

«اشعار» را دو نوباوه چمن ، وجودش جمالی و

، خیالی در خدمت بزرگان میسرایند و بداعت خیال

را به حسن مقال می آریند.»

تعداد اشعارش نیز مانند فرزندانش به کثرت معروف است و گفته اند منوچهرخان فرمود حدود

شش هزار بیت از مدایح و مراثی و توحیدیات او را از

میان حدود شصت هزار بیت برگزید و چاپ کرد.

علّت این انتخاب به جز هجویاتش ، باید همان ابیات سست و ناتندرستی باشد که در اشاره عموم

تذکره نویسان سبب نقد اجمالی شعر او شده است و

بخشی از آن گذشت و گفته اند: «طبع خوبی داشته»

لیکن تتبع کم کرده نقد وفا ، هم غرور و نخوت او را سبب عدم التزام خدمت بزرگان و استادان شعر

می شمارد و همین را دلیل راه یافتن اغلاط به

شعرش میدانند.

نشاطی خان از فتحعلی شاه لقب «خانی»

گرفت اما پس از مرگ او در دربار، محمدشاه ارج و

قرب بیشتری یافت با این وجود اتصاف هجاگوی «دربار را کمکم بیرونق کرد» و در دهه آخر عمر بیشتر به مراثی روی آورد و از هجو توبه کرد از

محمدشاه و وزیر او نیز و وزیر او نیز دائماً مورد نواخت بود

قطعه ای از او در دست است که در آن خطاب به میرزا آقاسی (فخری درخواست) ادای قرض چهار

صد تومان خود را کرده است!

فخریا امروز بر گردون جود

برج امید مرا اختر ببخش

رحمتی فرما و در دریای فیض

کشتی حرص مرا لنگر ببخش

آن یکی گوید که گیلان ده به من

و آن دگر گوید که مازندر ببخش

آن یکی گوید عقیق و لعل ده

و آن دگر گوید در و گوهر ببخش

ز آن میان گوید نشاطی قرض من

چهار صد تومان بود یکسر «ببخش

مرحوم اقبال» مینویسد: «حاجی هم پس از

شنیدن این، قطعه قرض او را بدون ملاحظه داد.» رک مجله، یادگار سال، پنجم ش اول و دوم

(ص 141)

به گفته اما با وجود توبه و کنار گذاردن هجو و بادهای بی آرام، جوانی حسادت را نتوانست از وجود بشوید عموم تذکره، ها نشاطی تا آخر عمر هم محسود

بود و هم حاسد در دهه آخر عمر سرورش

بسیار به وی «رشک میورزید و جزو» مخاصمان و

ج و مکافحان او را در آمد ولی مرگ نشاطی خان پیش از

محسود اتفاق افتاد و نتوانست مرگ رقیب را ببیند

رک دیوان، سرورش مقدمه استاد، همایی ص

شاید یکی از علل گمنامی نشاطی، خان خلطی

است که نامش پس از مرگ یا حتی در زمان حیات با نام نشاط (معمدالدوله) میشده است. مثلاً در

تاریخ روضة الصفای ناصری مؤلف در باره

ملا علی اصغر ملا باشی - یکی از روحانیان متنفذ

زمان فتحعلی شاه که بعدها داماد او نیز شد -

میگوید او شراب مینوشید و بیسواد بود اما

ریش بلندی داشت نشاطی شاعر در بیت زیر

صفات وی را خلاصه کرده است

دودانگه [و] دو صدای [و] دورو، دو دل، دو زبان

خدایش کیش فلان دید و ریش بهمان داد

اما عضدالدوله نام شاعر این بیت را

نشاطی خان ذکر کرده است

به نقل از الگار حامد نقش روحانیت

پیشرو،... ص، 72 پاورقی (50)

نشاطی خان در سال 1262 ق درگذشت. در

حالی که دیوانش یک سال قبل از این به امر

محمدشاه و اهتمام منوچهر خان و مقدمه یاد شده

چاپ شد با این وجود نشاطی، خان یک قصیده

بیشتر در وصف منوچهر خان ندارد منابع حیات او

عبارت است از:

انجمن خاقان؛ فاضل گروسی (راوی)، صص

و 429-33 شماره 47 و مدایح معتمدیه محمد علی

بهار، ص 898 و روضه الصفای ناصری رضا قلی

خان هدایت، ج 10، ص 133

و مجمع الفصحاء؛ ج

6، ص 1064 و تذکره منظوم رشحه؛ صص 3-72 و مکارم الآثار، ج 1 و 2، صص 112-109 و تذکره زینة (المدايح تکمله)؛ محمد صادق وقایع نگار

مروزی متخلص به، هما 1223 قمری به نقل از

تاریخ تذکره های، فارسی، ج 1، صص 95-694 و

تذکره السلاطین؛ محمود میرزای قاجار، اواسط قرن

13 به نقل از همان، ج 1، صص 33-732 و تذکره لطایف المدايح و ظرایف المناقب

میرزا محمد بروجردی (اشراق، 1328) ق به نقل از

همان، ج 2، صص 1059 تذکره بستان الفضائل علی رضا میرزای قاجار، (شهره 1247) ق به نقل

از، همان، ج 1، ص (117) تذکره مدايح حسینیہ یا

امینیہ میرزا عبدالباقي باقی، سپاهانی 1222، ق

(شاعر 117) به نقل از همان، ج 2، صص 85-183 و آن نیز به نقل از فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران؛ دانش پژوه، ج 10، صص (72-1869) و نیز لغت نامه دهخدا، ذیل نشاطی و همه منابع یاد شده

در مقاله بالا

102 - سرحدی آقا حیدر ملقب به آقابابا

سرحدی، اصفهانی شاعر قرون اخیر برای احوال و

اشعار مختصر او رجوع شود به تذکره، ثمر صص 210-14 به نقل از فرهنگ سخنوران ص (446 همچنین)؛ معادن الافادات میرزا حبیب الله، نیر ج

1، صص 21-119

103 این دو بیت از حدیقه سنایی است.

(تصحیح) مدرس، رضوی، صص 451-450

104- تذکره الاثمه چاپ سنگی 1297 ق، بی

جا بینا و نیز همان چاپ تهران 1331 ق، مطبعه آقامیرزا علی آقا از کتاب های منسوب به مجلسی

است که مدرک انتسابش کتاب لولوه البحرین است.

اما در ریاض العلماء این نسبت رد شده است و تمایل به تصوّف در آن است. تالیف آن در سال 1085 ق

صورت پذیرفته از ، معاصران شادروان مهدوی میگوید یقیناً از علامه مجلسی نمیشد.» رک

، مهدوی مصلح الدین زندگی نامه علامه مجلسی

ج 2، ص (226)

105 این ماجرا در منابع متعدد نقل شده است.

از جمله: رک ابن شهر آشوب السّروی المازندرانی،

رشیدالدین محمد بن علی مناقب آل ابی طالب

صص 6566 و صابری الهمدانی احمد ادب (17)

الحسین و حماسه ص (17 106) معنی: ایات کسی که به تو امید داشته

- باشد و نیز آن که حلقه در تو را کوبد ناامید

نمی گردد تنها تو کریم و پشتیبان . مایی پدرت

پیوسته با تباهاکاران به ستیزه بود. اگر از نخست

اجداد تو، نبودند جهنّم ما را فرو میگرفت

107 معنی ایات این طلاها را بگیر پس از تو پوزش میطلبم بدان که به تو مهر میورزم و

محبت دلسوزی دارم اگر دشمنان ما فراوان و به .

تعداد سنگریزه ها، باشند باران کرم ما بر تو سرازیر است. اما چه کنیم که این روزگار با حوادثش در حال دگرگونی است و من نیز اندکی بیش در دست

ص: 345

لازم به ذکر است نسخه بدل «الیک» در بیت اول در منابع یاد شده «علیک» و نیز «العداه» در بیت دوم «الغداه» و همچنین «ذوغیر» در بیت سوم به صورت «ذوغیر» است.

108: رک امثال و حکم، ج 3، ص 1268 -

109-: رک تعلیقه ش 46

110- قانع در تذکره های دیگر نشانی از او یافت

نشد. دلیلش شاید در توضیح بعدی روشن باشد.

111- کاش به جز مشاغل آبا دست چنین قانعی از «خیل شعرا» نیز کوتاه می شد. چون از همین قصیده اول میزان انتقال شاعر پیداست که تا چند بیت مطلع را عیناً از رشید و طوطی بدون نام برداشته و عجیب تر آن که وفا نیز متذکر آن نشده

است. رک دیوان رشید و طوطی، تصحیح سعید

نفیسی، ص 314 و نیز تذکره الشعراء دولتشاه

سمرقندی، ص (89)

112: فکاری در تذکره های در دست نشانی

دیگر از او یافت نشد

113- رونق: محمدهاشم غسال چنان که در

مقاله وفا نیز گفته شده مقایسه دو متن وفا و بهار در مورد رونق میزان اطلاعات متنی و ذکاوت و طنز وفا را به خوبی معلوم می. دارد البته آن بخش از متن وفا

را که منقول از یکی از ظرفای مترسلین» است، در

تذکره یخچالیه بهار. نیافتم پیداست این نوع

طنزها، باب بوده. است اما برای تکمیل متن وفا و

اندکی روشن تر شدن چهره رونق متن بهار را

تذکره مآثر الباقریه

در مورد او عیناً نقل میکنیم

به باطن مقبول و به ظاهر معقول...

مجاورت فضلاً را بر منادمت امرا ترجیح و مصاحبت

علما را بر ملازمت وزرا تفضیل می داد الحق جوانی بود آدمی، فطرت فرشته خصلت چندی در دارالسلطنه اصفهان به کسب هنر کوشیده و قامت روان را خلعت ادب پوشیده تا آن که... به عزم دربار گردون اقتدار خسرو کامکار عازم دارالخلافت گردید.

چندی در آن دیار مدحت سرا و مدتی در آن حدود دفتر آرا بود که غسل، اجل لوحه خاطرش از نقوش هواجس شست و نباش قضایش منزل در تحت تراب جست و نهال آرزو از تربت پاکش رست.»

بهار سپس قصیده ای زیبا در سی و چهار بیت از او در ستایش منوچهرخان میآورد با مطلع

جان من تا چند سوزد در غم جانان من
در غم جانان تا من چند سوزد جان من (الخ)

مدایح معتمدیه، صص 87-285

از همین دو تذکره برمی آید که ولادت او در اصفهان بوده و پس از مدتها شاعری در اصفهان بالاخره جزو ستایشگران محمدشاه و اطرافیان شده و در تهران از دنیا رفته است منابع دیگر حیات او عبارت است از:

تذکره شعرای اصفهان (بینام) نسخه کتابخانه (ملی تبریز به) نقل از تاریخ تذکره های، فارسی، ج 1، صص (27879) و مدایح المعتمدیه؛ فنای اورجانی، صص 19-216 به نقل از فرهنگ (سخنوران)

ص: 346

115- رک: تعلیقه ش 80

116- قانع ملا محمد متولد جرفادقان

گلیپایگان دارای تحصیلات مقدماتی و معمول و

در اصفهان در جوانی به شغل شعربافی و نساجی مشغول بوده است تدریجاً که بازار شعرش مشتعل

میشود و خریدار بیشتری می یابد شغلش را رها

میکند و از طریق مدیحه سرایی ارتزاق مینماید

روزگاری دیوانش را جمع آوری کرده که مشتمل بر حدود چهار هزار بیت بوده است و غالب آن را مدح

خاندان رسالت و امامت در بر میگرفته به جز مطالب فوق چیز دیگری در مورد، قانع از متون و

تذکره ها نصیب نمی گردد. این اطلاعات، از

مجموعه منابع زیر به دست آمد

ص الفصحا، ج 5، ص 890 حدیقه الشعراء

1415 و نیز تذکره لطایف المدایح و ظرایف

المناقب: میرزا محمد بروجرود (اشراق)، (1238) ق (به)

نقل از تاریخ تذکره های فارسی، ج 2، صص (1059) تذکره بستان العشاق علی رضا میرزای قاجار، (شهره 1246) ق به نقل از همان، ج 1،

صص 115 - 102 همچنین به نقل از فرهنگ

سخنوران ابن یوسف مجلس، ص 679 و

تذکره المحمود، مجلس سوم مرتبه اول، ص 147 و الذریعه، ظ (ج)، صص 74-873 و فرهنگ دهخدا،

ذیل قانع جرفادقانی

117 - 118 - رک: تعلیقاتش 77 و 78

119 - رک: تعلیقه ش 207

120، فرهنگ، میرزا محمد علی مذهب بهار /، فرهنگ فرزند آقا ابوطالب مذهب اصفهانی است. با آن که در مقام مقایسه نسبت به بسیاری دیگر از

شعرای زمان، خود دارای منابع و اطلاعات زیاد

است اما سال ولادتش را حتی خودش نیز ذکر

نکرده است در منابع این دوره چند هم نام و هم تخلص دارد؛ ولی از همه پرکارتر و مشهورتر

است به، تقریب جامع ترین منبع حیات، او ترجمه

گونه ای است که به قلم، خود در پایان اثر مشهورش

مدایح معتمدیه - به نگارش درآورده است در این

خود نوشت اتوبیوگرافی مینویسد

«نژاداً (?) خلف الصدق مرحوم مغفور آقا ابوطالب... که در فنّ، تذهیب، هلال را از قوت قلم

انگشت نما و بهزاد را از حسرت، رقم به هزار درد

مبتلا میساخت می باشم لیکن در عرصه

اصفهان متن وجودش وجودم را به فضایل، ابا و

حواشی، ضمیرش به محامد حاشا کرده، در آن

بستان سزه ای خودرو و گلی بی رنگ و بو آم-د آمدم چندان که والد ماجد به نسایم نصایح گل های وعده و وعید بر چهره خاطرش (خاطرم گشود ثمر)
نداشت... بلکه از راه جهل و نادانی و

سست رایی و سخت روانی... تحصیل علوم را امری

موهوم می انگاشت

بقیه قسمتهای زندگی او هم مانند این قسمت بعضاً شبیه حیات و فاست. بهار بعد از بیان

این سرکشی و بازیگوشی و جوانی و «افتد و دانی»ها به آشتی با درس و خواندن اندکی صرف و

نحو و تحصیل کتاب هایی مانند منطق شمسیه و مرآه

العقول اشاره میکند و پس از آن، مختصرالبیان مطالع، لمعه اشارات و اسفار را به آموختن می نشیند اما، زندگی او را نیز مانند وفا از ادامه

تحصیل باز میدارد بهار آنگاه به شغل موروثی

می پردازد و در آن استادی نشان میدهد. آثار به جای مانده از او در این فن آن چنان گیرا و بی بدیل

است که استاد همایی پس از رؤیت قرآنی با تذهیب او که از آثار 1269 ق است مینویسد:

«اگر بگویند یک قطعه الماس برلیان صد هزار

قیراطی در خاکستر مطبخی یافته ایم باور توان کرد. اما اگر بگویند که قرآنی مثل قرآن خط آقا غلامعلی با تذهیب آقا محمد علی مذهب معروف

آقا محمد اصفهانی دیگر وجود خواهد گرفت باور نتوان کرد

تاریخ اصفهان؛ بخش هنر و هنرمندان صص 1878

بهار بعدها توانست تذهیب مکتوبات را در کنار

شاعری عرضه کند و حکومت فتحعلی شاهی مکرر

او را به نواخت صلههای گران مباحی کرد و در

مرحله بعد از این به حقوق و مقرری دست یافت. او

در سال 1250 ق که سیف الدوله جای خود را در

اصفهان به منوچهرخان معتمدالدوله گرجی، داد به اصفهان آمد و قصیدههای غرا با قافیه یاء تقدیم حاکم جدید اصفهان کرد، قصیده آن چنان رشک برخی را

برانگیخت که او را محکوم به سرقت از

شاعر ناکام سید حسین مجمر: زک تعلیقه ش

(29) کردند.

حاکم جوان در ابتدا او را به محکمه پاسخگویی

بها کشید و وادار به اجرای سوگند کرد اما بعد خود

دست به کار تحقیق و تفحص شد و در نهایت

معلوم گشت که بهتانی بیش نبوده و همه اشعار از

ذوق بهار شکوفا شده. است رشته گسسته بین

حاکم و بهار این بار چون به هم پیوست سبب نزدیکی بیشتر آن دو شد و شاعر هنرمند برای

جبران محبت معتمدالدوله از او خواهش کرد به سیاق مألوف اشعار و مدیحه های شعرا درباره او را

گردآوری کند و در تذکره ای مرتب نماید

این خواسته قبول افتاد و یکی از حجیم ترین تذکره های سده های اخیر شعر فارسی پدید آمد. منوچهرخان اصالتاً اهل تفلیس بود و از گرجی هایی به شمار می‌آمد که در سال 1219 ق در نبرد میان

فتحعلی شاه و گرجیها اسیر شده بود و همراه اسرا به تهران آورده شد و در حریم حکومتی به خدمت

ایستاد اما چنان از خود لیاقت نشان داد که به

زودی سمت «ایش آغاسی» حرم سلطنتی به وی

و در محول شد و حتی بلافاصله پس از مرگ

د. او معتمدالدوله نشاط سال 1244 (ق) لقب او به

منوچهرخان اعطا شد

از آن، پس به تناوب ماموریت های کوتاه و بلند

متعددی را در ولایات مختلف بر عهده داشت که

عموم آنها موفقیت آمیز بود. پس از مرگ

ت از فتحعلی شاه از سوی محمد شاه به حکومت

شر اصفهان گماشته شد که در این مأموریت اخیر تا

آخر عمر خود - یعنی سال 1263 ق - به تثبیت

ص: 348

حکومت و ایجاد امنیت و آبادانی مزارع و احداث

بناها و باغها. پرداخت از این رو شاعران و فضیله‌ای

زیادی او را ستایش کردند و کتاب به نام او نوشتند.

این دوره بهترین سالهای عمر بهار بود اما باز

حاسدان سنگ در جامش زدند و فنای لنجانی

رک تعلیقه ش (74) را واداشتند که عیناً اثر او را

سرقت کند و به نام خود عرضه دارد

میرزا محمد علی از این اقدامات برآشفته از چنین، ظریفی حتی آشفتگی نیز خوش بود چون موجب پدید آمدن یکی از گیراترین تذکره‌های

نقیضه‌ای شعر فارسی. شد نقیضه یا پارودی اثری است غالباً به طنز و تقلید که از روی اثر مشهوری به

وجود می‌آورند بهار نیز آتشکده «آذر» را مبنا قرار

داد و نقیضه کوچکی از آن و نیز به سیاق تذکره‌های

مرسوم زمان خود به نام «یخچالیه» پدید آورد هنوز هم پس از گذشت حدود صدو شصت سال از

نگارش آن میتوان به راحتی برخی از شاعران

خیالی و فرضی یخچالیه را با اشخاص حقیقی

تذکره‌ها تطبیق داد. آقا محمد کاظم واله و ملاسعید

مازندرانی از این قبیل اند

سال مرگ بهار نیز چندان دقیق معلوم نیست

شادروان خیامپور در فرهنگ سخنوران خود آن را

1260. ق ضبط کرده، است در حالی که این عدد کاملاً نادرست است چون در سال 1263 ق که

منوچهرخان وفات یافت بهار تعدادی مرثیه نیز

برای او در پایان آن الحاق کرده در ثانی

میرزا محمد علی مذهب بهار از جمله کسانی است

که حتی حاکم بعدی اصفهان یعنی چراغ علی خان زنگنه (سراج) الملک - حاکم اصفهان را مدح کرده

و این ستایش در تذکره «انجمن روشن» اثر عبدالواسع صفا مضبوط است که در آن تاریخ 1268 ق دیده می شود. بنابراین قول مرحوم معلّم حبیب آبادی در مکارم الآثار از همه درست تر می نماید که عدد 1275 ق را برای فوت او ذکر کرده است.

شاید یکی از دلایل عمده این، اختلاف تغییر تخلّص بهار است که نه در اواخر عمر، بلکه در یکی دو دهه آخر عمر خود به «فرهنگ» تغییر داد و علت آن نیز چندان روشن نیست. پس از مرگ بهار تذهیب و فضل - مانند قبل از او - همچنان در خاندان «فرهنگ» باقی ماند منابع حیات او عبارت اند از:

مدایح معتمدیه صص 76-942 و نیز مقدمه

تذکره یخچالیه و حدیقه الشعرا، صص 135960 و

مجمع الفصحاح، صص 399-400 و مدایح المعتمدیه

فنا و یادداشت «استوری تحت عنوان «محمد علی

بهار اصفهانی»؛ ترجمه تقی بینش نشریه دانشکده

ادبیات مشهد سال، هفتم، صص (88) - (687) و

منابع زیر به نقل از: خیامپور

، الذریعه، ط (الف) صص 45-144 و ط (ج)

ص 829 و نیز ابن، یوسف صص 701-683 و فهرست

کتابهای چاپی؛ خانابا مشار، د، ص 102 و المآثر و الآثار، ص 213 و همچنین تاریخ اصفهان؛ استاد، همایی پیشین و نیز مکارم الآثار ج 6، صص

-3-2102 و نیز تذکره مسکین میرزا محمد علی

ص: 349

مسکین و تذکره شعرای اصفهان بی، نام کتابخانه

تبریز به نقل از تاریخ تذکره های فارسی، ج 1،

(صص 278-79) و نیز تذکره انجمن خاقان

ص 480

121 میرزا محمد جعفر الحسینی المجلسی از این

عنوان در قرن 13 ق تنها یک نفر در منابع شناخته شده است و آن میرزا محمد جعفر الماسی فرزند

محمد حسین از خاندان سادات جلیل مجلسی و از

احفاد دختری مجلسی بزرگ است از آثار او کتاب

صلوه «الجمعه» محقق کرکی و حاشیه انوارالتنزیل قاضی بیضاوی تالیف شیخ بهایی است که به خط او در کتابخانه ها وجود دارد (رک

زندگی نامه علامه مجلسی، ج 1، ص 340)

122 منوهر (?) شاید منوچهر پادشاه معروف

اساطیری ایران و نواده فریدون که به خوش

سیمایی در ادبیات شهره است و شاید همین وجه

اخیر در عبارت مورد نظر است

-123- شهنه محمد مهدی خان فرزند

محمد حسن خان بن حاجی محمدخان بیات اوبهی

هراتی است روشن ترین شرح حال او را داماد او -

رضاقلی خان هدایت - در روضة الصفای ناصری

آورده است و بسیاری از اطلاعات تازه را در میان

، تذکره ها او می دهد هدایت مینویسد: جدش (حاجی محمدخان بیات) در زمان نادرشاه مامور ساختن چند فروند کشتی گشته و به مازندران آمد در

«بندر مشهد» «سرو» «پازوار» به انجام این خدمت می زیست. ضمناً دریا بیگی و حکومت مازندران

جانه ضمیمه آن خدمت شد مردی شجاع بود و ارباب

، غرض از او سعایت کردند پادشاه دو چشم او را

«بر آورد.»

ظاهراً پدر میرزا مهدی خان نیز به همین شغل

در آنجا سرگرم بوده است. میرزا مهدی در مدت مأموریت، پدرش در همان جا به دنیا آمد. هدایت

رزند می:نویسد

«پدر بزرگ» نابینای (شحنه بعد از نادرشاه با

میرزا مهدی خان به مکه معظمه، رفته به مازندران

.باز آمد نواب محمدحسن خان هرگاه به مازندران

رفتی و به زیارت مشهد «سر» توجه فرمودی شبی

در، پازوار در خانه او خفتی و او را پدرانہ تمجید

کردی و از روزگار دولت نادرشاه سؤالات فرمودی

بعد از مضای زمان حیاتش محمد حسین خان - ولد

اکبر او که مادرش صبیبه محمدخان افشار - حاکم

مشهد مقدس - بود و جد امی مؤلف است به هرات رفته به جهت منال او که ملک موروثی، اوست توقف کرده هم در آنجا درگذشت و

محمدحسن خان در خدمت نواب علی قلی خان - عم

او - خاقان - بوده و وفات، نموده خاقان صاحب قرآن

محمد مهدی خان را که ولد او بود به یساولی، حضرت مأمور و همشیره اش را در سلک خادمان حرم منسلک داشت رفته رفته، محمد مهدی خان،

صاحب مناصب شده و به خدمت نواب

حسین علی میرزا - فرمانروای فارس - رفته ترقیات

عظیمه کرده، به وزارت ملک زادگان و سرداری

بعضی از آن سامان و شحنه گری شیراز و

ص: 350

قوللر آقاسی باشی ممتاز بود در حینی که رنجیده به اصفهان آمد و در خدمت نواب شاهزاده سیف الدوله

بود در سنه 1247 ق وفات یافت و مولف را با وی دو

سه قرابت و از آن جمله - یکی «مصاهرت اوست»

خواهر او همسر فتحعلی شاه بود و ننه خانم نام. داشت میرزا مهدی خان پیش از توطن

همیشگی در، اصفهان بنا به نوشته تذکره، اختر

مدتی به، سرداری به نادری و سواحل آن دیار مامور شد به هر حال آرامشش در اصفهان زیاد دوام

نداشت و در سال 1247 ق پس مدتی داروغه گری

در، اصفهان وفات یافت و در تکیه فاضل سراب

ملا محمد سراب مدفون گردید. لقب «شحنه»

برای او به خاطر همین داروغه گریهای متعدد است و همین را به عنوان تخلص خود برگزید، اما

شعر زیادی ندارد و ظاهراً از روی تقنن شعر

می سرود در فرهنگ سخنوران ج 2، ص 496 از

او و منابع احوالش یادی شده است منابع

زندگی نامه او عبارت است

صص 31-130 و روضه الصفای ناصری، ج .

مجمع الفصحا، ج 2، ص 544 544 و حدیقه الشعرا صص 38-835 و انجمن خاقان، ص 85 و ص 289

و تذکره اختر صص 13-111 و تذکره مصطبه

، خراب ص 103 و تذکره دلگشا، صص 14-610 و دو

مکارم الآثار، ج 4، ص 1316 و تعلیقات دی-وان

فتحعلی شاه و همچنین معادن الافادات میرزا

حبیب الله نیر، ج 1، صص 8-7

-124 حسین علی میرزا: رک تعلیقه ش. 88.

125 - سلطان محمد میرزا سیف الدوله (1299) -

(1224 ق) در بخشهایی از این تذکره به ویژه در

رساله مسجدیه یعنی پایان، تذکره به حاکم وقت

اصفهان - سیف الدوله - اشاره شده و روابط او با وفا

و سید، شفتی به اجمال مطرح گشته است بررسی احوال و آثار این شاهزاده میتواند در مباحث مقدمه

این رساله و شناخت وضعیت اجتماعی و فرهنگی

اصفهان در سده سیزدهم مفید باشد چون ارتباط او با شاعر زواره ای که در کتب مربوط عموماً طرح نشده، مفصل تر شناسانده می شود و دیگر نفوذ

فوق العاده سید، شفتی در اوج قدرت خود بر دستگاه حکومتی و طبعاً بر دارالسلطنه اصفهان بهتر نمایان

میگردد

اما منابع موجود در ایجاد تصویر دقیقی از

سیف الدوله و نشان دادن بسیاری از بخش های

زندگی او حتی در دوران سلطنت، اصفهان ناگویا و

حتی دارای اشتباهات تاریخی متعدد است. قسمتی

از این خطاها گویا به دلیل تشابه اسم و لقب او، با برادرزاده وی است که تحقیقاً در تاریخ و به ویژه

بخش پر از رجال فتحعلی شاهی، اولین و آخرین بار

نیست.

او یکی از شاهزادگان قاجار است که حدود یک

دهه حاکم اصفهان بود حدود (1240 - 1250) و

پس از مرگ فتحعلی، شاه معزول و در تهران دو - سه سالی تحت نظر قرار گرفت. پس از آن در سال 1253 ق به سمت میرینجی همراه لشکر محمد شاه

قاجار عازم جنگ هرات شد. پس از

ص: 351

شکست در آن، جنگ با اجازه شاه به همراه مادرش به عراق رفت و موقتاً مجاور شد و بعد از چند سال

سکونت در نجف و بغداد در زمان ناصرالدین شاه به

سفر رفت و سفرنامه نویسی را آغاز کرد و استامبول

، قیروان، حمص، اسکندریه، شامات، دیاربکر موصل و مکه را زیارت کرد. پس از آن به تهران

بازگشت و چندسالی ژنرال حضور همایون و جزو

سرتیپان اول دربار ناصری بود. سپس به سفر در

شهرهای اطراف پرداخت در سال 1288 قمری

(نیمه سلطنت ناصرالدین شاه) به سمت تولیت

آستان قدس رضوی مفتخر گردید و این ماموریت

دو سال بیشتر به طول نینجامید و حدود هفت سال

بعد هم وفات یافت او از شاهزادگان صاحب ذوق

بود و در، شعر، نقاشی، موسیقی معماری و برخی

دیگر از صنایع مهارت داشت. در اصفهان و مشهد و بعضی دیگر از بلاد آثاری از خود به جای نهاد که عموماً اثری از آنها به جای نیست دیوان او با

تلخیص «سلطان» به طبع رسیده است و غزلهای روانی تحت تأثیر سعدی دارد منابع متأخر عموماً را با برخی از شخصیت‌های دیگر خلط کرده‌اند برای

زندگی نامه کاملتر و نقد و بررسی منابع راجع به او رک مسجدی حسین؛ «سیف الدوله

محمد میرزا مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان

جلد سیزدهم ش 1، 1381، صص (90 - 67)

126 ناطق میرزا حسن میرزا محمد (حسن قول) بهار در مدایح اصالتاً کاشانی و از وابستگان نسبی

ملک الشعرا فتحعلی خان صبای کاشانی (رک):

تعلیقه ش 127) است که بعدها داماد او نیز شد

بدین سبب شهرت و اعتبار دوچندانی به هم زد

و ظاهراً فتحعلی خان پس از رویت نشانه های

استعداد در او وی را به زیر چتر شاگردی خویش

کر، درآورد و مدتها کمالات گوناگون و به ویژه شاعری را به او آموخت. از این رو خلیقات و روحیات او نیز

بسیار شبیه صبا بود؛ به این معنی که در عین داشتن

احترام و احتشام نزد حکومتیان و عالمان با اقسام

طبقات نیز به کمال می‌جوشید نیز): رک تعلیقه

127 و 175) بهار در مدایح معتمدیه مینویسد: «هنگامی که دارالسلطنه اصفهان در قبضه

اختیار صدر اصفهانی بود...». بر حسب توقع، ایشان

از دارالمؤمنین، کاشان انتقال به دارالسلطنه نموده.

او در زمان سیف الدوله گوی شاعری را در دربار

سلطان از دیگران چنان ریود که با وجود و

ملک الشعرائی دربار سیف الدوله عزّت و احتشام علی الظاهر شاعران به وی رشک می‌ورزیدند و حتی بهار به کنایه و تعریض او را متهم به انتقال

اشعار ابوالزوجه اش صبا کرده است

اگر گاهی - نظریه اتکال بر قدرت طبع و

مکنت، خاطر بر ترتیب، قصاید اهمال و به نظم

، فراید اغفال ورزد و از اشعار موروث صبای مغفور

هنگام ضرورت، خواند محمول بر سبقت اتحاد

است نه بر سرقت و اصطیاد

سید احمد دیوان بیگی میگوید «بهار» همانا

کدورتی از او داشته یا از روی واقع گفته اما از طنز

گزنده بهار که بگذریم به طنز خنده وفا می‌رسیم

ص: 352

قطعاً، دیوان بیگی متأثر الباقریه یا حداقل این قسمت از نظر وفا را راجع به ناطق ندیده بوده است.

برای مقایسه یک بار دیگر بخشی از این نقد وفا

بازگو می شود

اشعارش به مقالات آن مرحوم (صبا) بسی

شبيه است و وجه مشابهتش معلوم هر فقیه و

سفیه نکته دیگری که وفا ذکر میکند و در هیچ تذکره دیگری رویت نشد وجه و عامل تخلص ناطق

است که وفا معتقد است چون سلس القول، داشته

صبا او را از باب تسمیه» به «ضد» یا هر چیز دیگری به «ساکت» متخلص نمود و سید شفتی آن را به

ناطق برگردانید. بعد از سیف الدوله، معتمدالدوله نیز،

به قول بهار در هر سال مبلغی خطیر از وجوه

، ولایت در حق ایشان «برقرار کرد نکته آخر این که

یک شاعر دیگر با نام «سید حسن ناطق» در برخی

از منابع اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهارده به

چشم میخورد که کسی غیر از این ناطق مورد نظر، است، مثلاً نگاه کنید به

تذکره السلسله حاج سید ابوالقاسم مدرسی یزدی، (صابر) 1314 ش 12 به نقل از تاریخ

تذکره های، فارسی، ج 1، صص 24647 منابع زندگینامه و آثار میرزا حسن ناطق صاحب این

ترجمه عبارت است از:

تذکره ثمر نایینی سید حسین طباطبایی نایینی (ثمر 1234) ق به نقل از تاریخ تذکره های فارسی

ج 1، ص (204) و تذکره زینة المدایح محمد صادق

وقایع نگار مروزی (هما) تکمله 1223 ق، پیشین، ج 1، صص 95-694 و تذکره لطایف المدایح و ظرایف: المناقب میرزا محمد بروجردی اشراق)،

1238، ش 14 پیشین، ج 2، صص

9-105 و تذکره میکده میرزا سید محمد علی

مدرسی یزدی وامق، (ساقی، ص 273) پیشین

ج 2، صص (33639) از تاریخ تذکره اخیر پیداست

ناطق تا مدت‌ها زنده بوده است. و حدیقه الشعراء

ج 3، ص 188 و مدایح معتمدیه، صص 97-892 و

انجمن خاقان، ص 607

127- فتحعلی خان ملک الشعراء فتحعلی خان

صبای کاشانی (38) یا 1237 - 1180 ه.ق)

، وفاء، مدتها مصاحب خاص صبا بود و به اشاره

و خواهش، او مسؤول تصحیح برخی اشعار شد و از

بحث‌ها و مشورتهای ادبی صبا با خود یاد

می‌کند، صبا عموی میرزا حسن ناطق بود و مانند

، وصال خانوادهای فاضل و بلند مرتبه یافت که ده‌ها

سال پس از او اعتبار بلندش را پاسداری کردند؛ فرزندانمانند، عندلیب فروغ و نوه او محمودخان ملک الشعراء و نیز برادرزاده دیگر او - میرزا احمد

صبا در سال 1237 یا 1238 ق وفات یافت.

عموم تذکره‌های ریز و درشت حاوی شرحی درباره

سوانح صباست اما بهترین منبع زندگی نامه او

مقدمه مفصل دیوان او به قلم محمد علی نجاتی (175). است نیز

رک: تعلیقه‌های 126 و 175

128- فاضل خان: گروس محمد بایندر ترکمانی

ص: 353

متولد گروس همدان (1254/3/9-1198ق).

فتحعلی شاه به او لقب فاضل «خان را اعطا کرد» و

سپس او را به منصب جارچی باشی - معادل رئیس کل تبلیغات - گماشت. سال ها ملازم شاه و

شاهزادگان بود و به سبب روایت اشعار دیگران «راوی» تخلص می کرد. با شاعر بزرگ رمانتیک روسیه - الکساندر پوشکین - ملاقات کرد و او را تحت تاثیر رفتار موقر خود قرار داد گرچه

فاضل، خان شعر نیز می، سرود اما چیرگی و ابداع او

در نثر است. کوتاهی و صراحت، جملات، نوآوری پرباری و شیرینی کلام از خصوصیات این نثر است و آن چنان جاذب بود که میرزا ابوالقاسم قائم مقام خطاب به او نوشت:

« لَمْ تَرَعِينِي مِثْلَكُمْ فَاضِلاً أَيُّضاً » رک تعلیقه ش (129)

129) تذکره انجمن خاقان معروفترین اثر

فاضل خان گروسی: رک تعلیقه ش (128) و یکی از مشهورترین تذکره های زمان قاجار است تالیف آن

در سال 1234ق پایان پذیرفته و مشتمل بر یک

مقدمه و چهار انجمن - حاوی احوال و اشعار

بزرگ زادگان سلسله، قاجار شاعران راه یافته به

، دربار شاعران سایر، دیار و در پایان احوال و آثار

خود مؤلف است فتحعلی شاه تذکره را بسیار پسندید و دستور داد نسخه های متعددی از آن برای، اهدا استنساخ. کردند این تذکره را براساس «تذکره اختر» تالیف اختربیک گرجی نوشته و نقص آن را

جبران ساخته است رک سبجانی توفیق مقدمه

تذکره انجمن، خاقان صص چهارده شانزده و نیز

زرین کوب، عبدالحسین نقد ادبی، صص (72-269)

130- معنی عبارت «خداوند با بخشش خود

گناهان او را بپوشاند و در میان بهشتش جای دهد.

131 -، گوهر عبدالرزاق، کرمانی اطلاعات، وفا

بسیار مغتنم است چون بیشترش در دو سه منبع

دیگر که راجع به او مطلب دارد موجود نیست. البته عکس آن هم صادق است و مثلاً مطالب

«حدیقه الشعرا» و «مجمع الفصحا» نیز مکمل

مآثر الباقریه است. روی هم رفته از این سه تذکره

درمی یابیم که این عالم زاده، کرمانی پس از تحصیلات ابتدایی و مقدماتی در کرمان به حریم ابراهیم خان ظهیرالدوله: (رک تعلیقه ش 133) راه

یافت و مدت‌ها طبابت و فضل را در نزد

میرزا محمدرضا طبیب اصفهانی رک تعلیقه (132) آموخت پس از پایان ماموریت ظهیرالدوله (سال)

از (1240/1ق) همراه موکب او به تهران و دارالخلافه

راه یافت و به نزد صدر: رک تعلیقه (134) شتافت و

در آنجا خودی نشان داد. رباعی او که تنها

- مآخذش «مآثر الباقریه» و «فوائد البهائیه» است -

چندان قوی و مناسب حال و مقام او و صدر نیست

اما صدراعظم یک زندگی تمام و کمال به او جایزه

داد. او که تا آن زمان مفلس» تخلص میکرد آن

را به «خطیب» تغییر داد و بعدها حتی به آن نیز اکتفا نکرد و تخلص «گوهر» را برگزید. اندک اندک

خطیب ویژه فتحعلی شاه شد و «لقب خطیب الممالک» را از آن خود کرد امکان دارد گزینش تخلص خطیب از این زمان باشد به هر حال او در

تهران و دربار هم طبابت میکرد و هم خطابت و

مدیحه سرایی اما به دلیل نخوتی که داشت و حتی در پوشش او تأثیر گذارده بود، به نقد دیگران

توجهی نداشت هدایت درباره تجملش در لباس و

غرور در حرکات می گوید در شهر، کرمان، هنگام

بیماری، من با جبهای رنگارنگ و دستاری عجیب

و قیافه ای، غریب به بالینم آمده، دیده گشادم و وی

را بر بالین خود نشسته دیدم. گفت: «مرا

می شناسی؟ گفتم «آری، همانا حضرت

عزرائیلی...» لختی بخندید و به صحبت بگذشت و همین مایه آشنایی و مراودت گشت.

جمله طنز وفا که او را پس از مدح سید شفتی در

حال تدارک آن، سیئات به این حسنات میدانند جالب توجه است. نکته دیگر آن ک-ه ب-ه ام-ر فتحعلی شاه و تحت اشراف ظهیرالدوله بین

سالهای 1232 تا 1236ق «تذکره شعرای» کرمان را تالیف کرده است. منابع ترجمه او عبارت

است: از حدیقه الشعرا، صص 148384 و

مجمع الفصحا، ج 2، ص 429 و ج 5 ص 899 و نیز ج 5،

تاریخ تذکره های، فارسی، ج 1، صص 44-742 و الذریعه، ط (ج، 936) و همچنین تذکره شاعران کرمان تالیف دکتر حسین بهزادی اندوهجردی

مصص 24_423.

صص 132 میرزا محمدرضا طبیب اصفهانی از شرح

حال او چیزی بیش از آن که وفا در چند کلمه اشاره

کرده در دست نیست

133- ابراهیم خان ظهیرالدوله پسر

مهدی قلی خان قویونلو (ف) (1198ق)، برادر آغا

محمدخان، مؤسس سلسله قاجاریه و پدر حاج محمد کریمخان از اجله علما و از پیشوایان بزرگ، شیخیه بوده است آغامحمدخان پس از

فوت، برادر زن او را با، طفلش، ابراهیم خان به

باباخان برادرزاده خود که بعدها به فتحعلی شاه

معروف گردید سپرد. فتحعلی شاه این پسرعم و داماد را با لشکری مامور به توقف در چمن گندمان و

حراست راههای فارس و اصفهان نمود ظهیرالدوله

بعدها ارادت خاص به شیخ احمد احسائی پیدا کرد و

هنگام اقامت شیخ در یزد به دیدار او رفت وی در

مدت آن دیار تا پایان عمر بیست و سه سال از

- 1218ق تا 1241ق - با امنیت و آسودگی و رفاه به

حکومت کرمان باقی بود او در زمان حکومتش در کرمان با مردم نسبتاً به مسالمت و حسن سلوک

رفتار میکرد و از خود دارایی زیاد و آثار خیر فراوان -

مانند مسجد حمام انبار و بازار بر جای گذاشت

پس از فوت از او بیست و یک دختر و بیست پسر

باقی ماند رک شرح حال رجال ایران

ج 1، ص 21.

ابراهیم، خان میرزامحمد رضا طیب را در

دستگاه خود به عنوان طبابت داشت خود نیز گهگاه شعر «می سرود و طغرل» تخلص می. کرد گفتهاند او یکی از چهار حاکمی است که در، تاریخ کرمان را آباد کرده است رک فرماندهان، کرمان. (79)

صص 5-50 و نیز تذکره انجمن خاقان، ص

134 - حاج محمد حسین خان صدر: اصفهانی

ص: 355

نظام الدوله امين الدوله مستوفى الممالک فرزند

محمد علی و نوه محمدرحيم علاف زمان

آغا محمدخان حاکم اصفهان شد. 1221ق مستوفى الممالک شد 1228 به سمت وزارت

استيفا منصوب شد 1234ق صدر اعظم ايران شد و

در سال 1239 ق. درگذشت گفته اند ثروت زياد و دست گشاده او يکي از مهمترين عوامل پيشرفت او بود. استاد همایي بر آن است که اگر اصفهان پس از صفويه آباد کرده دو نفر باشد، يکي اوست.

بسياری از بناهای خير در ايران و عراق اثر

اوست راجع به محمد حسين خان صدر اصفهانی به

این منابع رجوع شود مقاله مرحوم محمد

صدر هاشمی، یادگار، ج 2، ش 8، صص

57-41 و مقاله عیسی اعتصام صدری در حاشیه مقاله صدر هاشمی یادگار، ج 2، ش 10، صص 5863 و

شرح حال رجال، ايران، ج 3، صص 37981 و

تاریخ اصفهان، همایي، ج 3، صص 30-407

135 قابل عبدالرسول زاده رشت اطلاعات وفا

درباره او معتنم است؛ چون در هيچ يک از

تذکره های ديگر به جز محک الشعرا، يادی از او نکرده اند شايد علتش انزوا و گوشه گیری اوست که

در نتیجه همين سلوک با اهل طريقت در ايران و

هندوستان و گريز به علوم غريبه حاصل شده بود.

رک تذکره خطی محک الشعرا محمّد صالح

شاملوی خراسانی، صص 22326 به نقل از

[فرهنگ سخنوران]

136- بقا، سيّد کاظم اصفهانی فرزند

سيدابوالقاسم حسيني بحرانی تنها دو تذکره ديگر

در مورد او اشاره‌هایی دارد؛ نخست حدیقه الشعرا که هیچ چیز اضافه بر متن وفا در آن نیست و تذکره

ارزشمند دیگر می‌کده است که به رتبه للگی بقا

د و در دستگاه شاهزاده اشاره کرده و لقب «رستم» الشعرا را نیز ثبت نموده است و سپس در مورد شعرش می‌گوید زحمت بسیار دارد و گویا مدت

العمر به استاد نکته سنجی برنخورده است و البته ی درست می‌گوید لقب فوق را شاید از باب

تهکم و تعریض بر او نهاده اند. رک تذکره می‌کده

محمد علی، و امق ش 8، صص 7879 و نیز

حدیقه الشعرا، ص (248)

137- بیدآباد: (ویدآباد/ ویدآباد) نام محله ای وسیع

از محلات بسیار قدیمی اصفهان از قرن پنجم

، و هجری دارای نشانه و واقع در شمال غربی اصفهان اند

که هم اکنون نیز بخشی از آن باقی مانده است

138 - میرحسین خان ذغه با این ضبط در منابع

جستجو شد شناخته. نیامد تعریف وفا از او این است؛ از سادات و امرای خراسان که نادرشاه او را

به حکومت و فرمانروایی اصفهان منصوب کرد

بعید نیست که ذغه تحریف واژه «غلجه» باشد. در

این صورت منظور حسین خان غابجایی باشد که ذکر او در تواریخ زمان نادر وجود دارد از جمله رک جهان گشای، نادری به کوشش سید عبدالله، انوار

ص 124، 125.

139 - رک تعلیقه ش 34

140- تخلف اهل یزد... محمدولی میرزا پس از

ص: 356

عزل از حکومت خراسان و مدتی خانه نشینی و

بیکاری در تهران، در سال 1238 ق به حکومت یزد شد و حکومتش تا سال 1243 ق ادامه داشت. در واقع این که وفا در تذکره با عنوان «تخلّف

منصوب

اهل یزد و اعراض از وی یاد کرده تخلّف اهل یزد

نبود بلکه تخلّف و خیانت عبدالرضاخان پسر

تقی خان حاکم سابق یزد بود و تفصیل آن این است که شاهزاده با کفایت قاجار در سال 1243 ق

خبر یافت که در همسایگی خود کرمان حاکم

آنجا - عباس قلی خان که به حماقت شهره بود .

تحت تأثیر وزیر قلابش - محمد قاسم خان دامغانی

- و با تحرکات، او قصد و خیالاتی علیه دولت

مرکزی دارد شاهزاده به سرعت حکومت یزد را به

وزیر و پیشکار، خود عبدالرضا خان سپرد و خود به

سمت کرمان رفت پس از چندی نایب الحکومه به

فکر خیانت افتاد و همه خانواده چهل و شش

فرزندی و کسان نزدیک محمدولی میرزا را جمع و از

یزد اخراج کرد و حکومت را تصرف نمود. شاهزاده در بازگشت از، کرمان در راه، نایب به آنها برخورد

و متوجه این خیانت گردید. پس به تهران رفت و

شاه، حسن علی میرزای شعاع السلطنه را به جای او

گمارد .

رک) شرح حال رجال ایران ج 4، صص

31-32 و نیز باستانی پاریزی، محمدابراهیم

«قائم مقام و گرفتاریهای او در کرمان و یزد» مجله

، یغما از اردیبهشت 1353 تا فروردین (1354)

141 حربا میرزا محمد علی حسینی قمی در

تذکره های دیگر و نیز در تذکره شاعران قم ذکری از او به دست نیامد.

142- این دویبت مشهور و طنز را که در برخی از

کشکولها و منابع قدیم و جدید بدون نام شاعر

مینویسند از ابن یمین فریومدی است، دیوان)

تصحیح حسین علی باستانی، راد ص، 400 قطعه

شماره (361)

143- حکیم، میرزا محمد حسن فرزند عبدالغفار و

نوه آقا بزرگ دانش اصفهانی (رک: تعلیقه ش 144)

است از متن تذکره وفا، پیداست، در حدود 1225ق به دنیا آمده اما شرح احوالش در هیچ یک از تذکره های آن عصر - جز مآثر الباقریه نیامده است.

از همین مقدار توضیحات وفا معلوم است در مدت بیست، سال ابتدا زیر نظر پدر بزرگش و سپس در دامان، پدر تحصیلات معمول و عالی آن زمان را تا حدود اجتهاد نزد استادان عصر فراگرفته و سپس در حکمت شاگرد میرزا علی نوری (رک تعلیقه ش

19) شده و پیشرفت شایانی کرده است

144- آقابزرگ دانش، محمد علی (ف 1233ق) منابع آثار و احوال: او، راوی انجمن چهارم و هدایت، (م)، ب، صص 29-128 و بسمل بوستان

دوم و شاملو، ص 203 و الذریعه، ط (الف)، ص 315 و دنیلی، (ن) نگارخانه چهارم و اختر الف

صص 6-72 و خراب صص 62-61 و خرابات، ب،

ص 70 و محمود مجلس سیم مرتبه، اول صص (623 نقل از فرهنگ سخنوران

145 دیوان، عرفی طبع، جواهری، ص 8

ص: 357

147 تاریخ این مصراع به حساب جمل می شود؛

1233 ه-ق»

148 مولانا علی التوری: رک تعلیقه ش 149 19 - مشرب / صفاء عبدالواسع پسر ارشد میرزا محمد علی، وفا صاحب تذکره مآثر الباقریه

است در سال 1228 ق در زواره به دنیا آمد. در مقاله

مقدمه با عنوان «وفازواره ای...» اشاراتی به

مادرش و نحوه تربیت و سرکشی او شده است. مفصل ترین منبع اطلاعات راجع به زندگی، او هنوز

مقاله مبسوط مرحوم محیط طباطبایی با عنوان

صفای» زواره ای است که در مقدمه هم مورد استناد قرار گرفت، مادرش زن اول وفا بود در

هم، کودکی بازی و ملاعبت و در نوجوانی و جوانی

عشق و هوس را بر علم آموختن ترجیح میداد و باعث اختلاف شدید پدر و پسر شده بود اما

همین شعر و، خوشنویسی، چیزی نبود که از خانواده آنها بیرون رود در شکسته نویسی زبانزد آشنایان شد و

بعدها که توانست خود را از پدر مستقل سازد از این

طریق ارتزاق می. کرد به نوشته مرحوم محیط در

نامه ای که از وفا به مرحوم سید مرتضی امام جمعه

زواره موجود، است، وفا پسرش را تهدید به عاق

کردن او مینماید ولی اثر نمیبخشد و مادر و پسر که از وفا روی گردان شده، بودند او را باعث شدند که

وصیتی در سال 1248 ق بنویسد و فدای اردستانی

رک تعلیقه ش (21 را وصی قرار دهد و در آن صفا

را از ارث محروم سازد.

عبدالواسع در شعر «مشرب» تخلص میکرد

اما پس از درگذشت سید محمد صفا (رک: تعلیقه ش 45) تخلص او را برگزید و از آن به بعد «صفا» تخلص می. کرد عموم منابع هم او را با همین نام و

تخلص می شناسند. او پس از طرد شدن از پدر -

شاید برای رقابت با وفا به دستگاه سید شفتی نفوذ کرد و تا آنجا پیش رفت که کاتب ویژه او شد و

بعدها حتی به دامادی او درآمد و مدت ها به دستور سید مشغول استنساخ از تذکره مآثر الباقریه بود به

این ترتیب شیوه های تذکره نویسی را نیز طبیعتاً آموخت که سالها بعد او را بسیار به کار آمد به

نوشته محیط، صفا یک بار در سال 1272ق به

پس مناسبت بروز، ویا وصیت نامهای نوشته است. از آن به زواره آمد و تا 1284 دیگر برای ماندن به اصفهان بازنگشت البته فوت سید شفتی و

بی پشتوانی او در این رجعت بسیار مؤثر بوده است.

وبای مهلک زواره و اصفهان در ماه رمضان

1272ق واقع شده بود و صفا در آن باره سروده

از دست و با و روزه عمرم شده طی

گردیده دلم تنگتر از سینه نی

شکرانه آن که جستم از چنگ و با

وز محنت، روزه می بده از پی می پیداست صفا به قول خودش در انجمن روشن نتوانست به راه آید و همواره در سیاهی

موی و سپیدی روی دلبران دیده گشود و پیوسته

آرزوی ساده و بوی باده بر دانش و بینش او افزود»،

او در تهران با تلاشهای فراوان و برخلاف

ص: 358

وصیت پدر توانست دویست تومان مستمری

سالیانه از محل مالیات اردستان و نطنز را که

حکومت به نام پدر کرده بود و پدر به برادر کوچکتر

بخشیده بود، به نام خود کند. اما

میز را خانلر بیک نوری مازندرانی - عامل خراج و

حاکم اردستان - پس از مدتی آن را قطع کرد

مستمری مالیات اردستان را به دلیل وصیت وفا و فرمان شاهی، قاعدتاً کسی نمی توانست تغییر دهد

و صفا تنها با حضور در دربار محمدشاه و انشاد

قصیده‌های غزّا و اخذ لقب «سیدالشعرایی» از او

توانسته بود به نام خود . کند مطلع قصیده صفا چنین

است

گرچه شاهنشاه ایران را غلام است آسمان

چه همچون ملک شه در انتظام است آسمان

از خسرو، گیتی محمد شه که از عدلش همی برقرار ستی زمین و بردوام است آسمان با مرگ ، محمد شاه دوباره قطع مستمری و

بدرفتاری های میرزا خانلرخان و نیز میرزا زکی - وزیر اصفهان - و میرزا نصرالله مستوفی دیوان

شروع شد و او را به هجو آنها واداشت

هزار حیف که بستم زبان ه-زالی

ز دیرباز و به گفت من ایزد است گواه

مرا که خسرو دانش به تخت تو بنشانند

شکست توبه ام آن نادرست تخته کلاه

ز بدنهاد یهودا نژادی از ره کین

فتاد یوسف مقصود من همی در چاه

دوباره ام به سر داستان هجو آورد

حکایت من مسکین دراز و شب کوتاه

سرانجام با واسطه میرزاعلی رضای

مستوفی اصفهانی خیابان خوشی - خیابان طالقانی

امروز با چراغ علی خان آشنا شد و نزد چراغ علی خان زنگنه که معروف به سراج الملک و

حاکم اصفهان، بود از خانلرخان شکایت کرد و

نه تنها موفق شد مقرری را دوباره برقرار کند بلکه

مورد توجه چراغ علی خان قرار گرفت و از طرف او مامور شد تذکره ای از او و ستایشگران او پدید آورد

او نیز شاهکار خود یعنی تذکره انجمن «روشن را

به فارسی سره به نگارش در آورد. معلوم نیست که

این سره نویسی به امر حاکم بود یا خواست خودش

اما به هر جهت از این حیث نثرش بر نثر پدر می چربد و بسیار زیباست چون در بدایت امر ابداً - مانند نثر برخی از سره نویسان - آزاردهنده و سخت

نیست و روان است این تذکره که حدود چهارصد

صفحه قطع خستی دارد سبب شد که پس از نگارش آن بسیار تشویق شد و پس از آن به زواره برگشت و مجلل و مرقه زندگی آسوده ای را در قلعه ای میان
زواره طرح ریخت در آنجا خانه باشکوهی ساخت و به دلیل نداشتن پسر زن دیگر

گرفت و اولادی پسر از او یافت که مانند برادرش بهشتی نام گرفت اما به زودی به آبله مرد و درون او

را آشفته ساخت.

از آن، سو با عزل چراغ علی خان از حکومت

اصفهان، نیز دوباره مستمری صفا قطع گردید. این

ص: 359

بار او به تهران رفت و مانند پدرش با نفوذ

در حوزه های ادبی آنجا به سرعت خود را شاخص

کرد یکی از این حوزهها انجمن علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه بود و از طریق این شاهزاده ادیبانه وارد حریم دربار شد چام های برای میرزا آقاخان

نوری سرود با مطلع

ملک را تا منتظم از صدر اعظم کرده اند

از نظام وی چه خاطرها منظم کرده اند

ناصرالدین شاه و نصرالله آن، شاه این وزیر

با دو تن یار موافق روی درهم کرده اند صدراعظم تملق دوست هم با همین قصیده

،بالابلند فرمان اجرای دوباره مستمری صفا را از

ناصرالدین شاه گرفت او هم با خیال آسوده تر از قبل به زواره برگشت و از این تاریخ به بعد ظاهراً

جایی نرفت و از 1285 ق دیگر ردپایی از او در هیچ

تذکره ای یافت نمیشود.

در مدت سکناى در، زواره در خفا به دختری

شعر دوست در اردستان دل بسته بود که فخری نام

داشت و با او سروستی داشت و همین مرادت

سبب شد که صفا تذکرهاى تازه به نام

تحفة الشعرا بنویسد؛ شامل زندگى و اشعار چند شاعر محلى و در ضمن اشعار و سوانح فخرى را

میان آنها بگذارد از این رو که اشعار دخترک

ضعیف است تذکره رنگ و رونق انجمن روشن را ندارد. از آن سو نیز فخرى از تشویقهای این

، دلدادۀ متشاعر و مکتب دار اردستان شد

البته مرحوم محیط معتقد است که

مصطفی قلی خان سهام السلطنه نیز در تحریک صفا برای نوشتن تحفه» بی تأثیر نبوده است و

فراوان مورد ستایش و خواهش در قصاید واقع شد

تا اختر بخت مصطفی اوج گرفت

یا: دریای کرم ز همتش موج گرفت (الخ)

ترسم آن شمع که افروختم از راه وفا

یا در شبستان کمالات تو خاموش کنم (الخ)

نیمی از عمر من به صعوبت چنان گذشت

کز نیمه دگر به سهولت توان گذشت (الخ)

و در این قصیده اخیر مانند بسیاری از اشعار

دیگرش و نیز همچون غالب سروده‌های پدرش به

شدت از دست مردم زواره شکایت میکنند

در گوشه زواره به عزلت خزیده ام

رستم صفت که از سر ملک کیان گذشت

خون وفا به گردن این خلق بی وفا

ماند و جفای خلق ز ما در جهان گذشت

صفا در سال 1284 ق در اثر سکته قلبی وفات

یافت و در همان زواره به خاک سپرده شد. مولف آتشکده اردستان تاریخ فوت او را 1280 ق ضبط کرده که، اقوی قول محیط است برای اطلاعات

زندگی صفا رجوع شود به

طباطبایی محیط صفای زوارهای هفته نامه پیک ایران سال (15 ش 1578) دوشنبه 19 بهمن (1343) صص 1-2 و ص 11 و نیز، همان ش 1579 (دوشنبه 26 بهمن 1343) صص 1-2 و ص 12 و

ص: 360

، همان ش 1580 دوشنبه 3 اسفند (1343) ص 1 و

3 و 11 و 12 و همچنین حدیقه الشعرا، صص

1010-1008 و نیز تذکره شعرای اصفهان نسخه

کتابخانه تبریز به نقل از تاریخ تذکره های فارسی

ج 1، صص (27879 و نیز مدایح المعتمدیه، صص

454-57 و نیز آتشکده اردستان، ج 3، صص 498508 و نیز تاریخ تذکره های فارسی، ج 2، 69-70 عجیب آن است که مرحوم خیامپور صص

هیچ مدخلی برای عبدالواسع یا مشرب یا صفا

وفا در فرهنگ سخنوران باز نکرده است

150 - «بیت» در نثر - در اصطلاح قدما و در لغت نساخان - یعنی معادل «پنجاه حرف» بنابراین در

این قول وفا عدد حروف یک سطر ضرب در عدد

سطور یک صفحه می شود. به عبارت دیگر

بیست هزار بیت یعنی بیست هزار ضرب در پنجاه حرف: (رک مکارم الآثار، ج 1، ص 38)

151 - ،فایض ابوالقاسم از او نشان دیگری به

دست نیامد

152 - سروش، محمدعلی فرزند قنبر علی سدهی

از خاندان میریار احمد نجم ثانی خوزانی. در سال 1228 ق در سده به دنیا آمد با این که یکی از

مشهور ترین شعرای عصر قاجار و بلکه دوره بازگشت است اطلاعات وفا در تذکره مآثر الباقیه بعضاً منحصر به فرد و بسیار مغتنم است و در میان

مآخذ هرکس اطلاعاتی از کودکی سروش نقل

کرده اگر صحیح باشد از تذکره وفاست (مانند)

اطلاعات مرحوم

استاد همایی و دکتر محبوب در

مقدمه دیوان (سروش و مثلاً شادروان دکتر)

حمیدی شیرازی در کتاب ممتع شعر در عصر قاجار هیچ کدام از اطلاعاتی را که در این تذکره

راجع به سروش، هست نیاورده و پیداست بدان دسترسی و از آن آگاهی نداشته است از این رو عموم مطالب راجع به بالندگی سروش را مجهول

میگذراند و حتی به خطا میگوید تعلیمات متداول ادبی عصر را هم فرانگرفته در حالی که

سروش - به شهادت وفا به دستور و ارشاد سید

شفتی نزد وفا و در میان جمعی فاضل و شاعر

پیرامون سید سواد و به ویژه رموز علم شاعری را

تکمیل می‌کند همانگونه که در متن تذکره وفا

سروده است:

سروش آن کودک فرزانه کز شش ماهه تعلیم چنان شد کوبود قادر در آیین سخن دانی

البته این نکته هم باید ذکر گردد که کار شادروان حمیدی در این کتاب، بیشتر نقد اشعار است تا تحقیق در احوال

به هر حال سروش در مکتب شاعران شفتی بالنده میشود و حتی تخلص «سروش» را از وفا

می‌گیرد قریحه و استعداد خدادادی او با این

آموزشها و استادان چنان شعله ور می‌شود که همه

را جا میگذارد و به زودی اطرافیان سید پی میبرند

که این نوجوان زیباروی که همه چشمها را در محافل مجذوب میکرد - از همه آنها در حال

پیشی گرفتن است و در شاعری گرو میبرد چیزی

که در میان انبوه منابع سروش بسیار مبهم

است

ص: 361

علت ترک کردن ناگهانی اصفهان و گریز از آن

است با مراجعه به دیوان خود، شاعر، قدری از این

ابهام- با توجه به نکته یادشده روشن میشود

بدان گهی که مرا بود در سپاهان جای

هزار دستان را جای در سپاهان بود

تورا بگویم کز بهر چه فتادم دو

دور از آن دیار که مر گوهر مراکان بود

مرا حسودان برخاسته از چپ و راست

از این قبل که همه کار من به سامان بود

(دیوان، سروش، ج 1، ص 162، قصیده 94)

از ژرفنای جملات وفا راجع به سروش اندکی

حسادت از وفا نسبت به او احساس میشود به

، هررو اندک اندک نزد، سید سعایتش کردند و

علی الرسم تهمت پیروی دیو و انحراف بر او زدند

مطیع دیوم خواندند سوی عالم شهر

خدای داند و پیغمبرش که بهتان بود

بدین دیار شتابیدم و شتافتنم

(پیشین) ز بهر جستن حشمت نه از پینان بود

البته استاد همایی نیز متوجه این نکته شده اند

و آن را در مقدمه صص 78 متذکر گردیده اند. سید بار دوم تحت تاثیر این سایت ها قرار گرفت و

نگاه عنایتش را از این جوان جویای نام برداشت

قصیده های مفصل سروش نیز در بازگرداندن نظر او

تاثیر نبخشید و سروش را به سوی سرنوشت بیرون از اصفهان گریزانید گو این که این حسادت ها و نظایر آن در دارالخلافة نیز از امثال

نشاطی خان: رک تعلیقه ش (101) ادامه یافت.

به رغم حاسدان و بدخواهان او به واسطه شاهزاده محمدحسن میرزای امیرآخور به دستگاه ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود راه یافت و شاه زیرک این گوهر یکدانه را از آن خود کرد و به

او در سال 1270 ق لقب «شمس الشعرايي داد و تا آخر زندگانی، سروش این لقب منحصر به او ماند تا

پس از مرگ او نصیب سام میرزا پسر شانزدهم محمد قلی میرزا ملک آرا فرزند فتحعلی شاه شد.

سروش در سال 1273 به لقب «خانی» مفتخر شد

و شاید همین وجه چالش میان او با نشاطی باشد او نام آورترین سراینده دربار ناصرالدین شاه بود در شعر عموماً مقلد فرخی است و از عهده این تقلید

نیز به خوبی برآمده است. برخی از قصاید و

غزلیاتش را نیز به پیروی از عنصری و رودکی و

منوچهری و مسعود سعد و دیگران سروده است. قدرت تقلید او از فرخی به قدری شگفت است که

دکتر حمیدی شیرازی می‌نویسد: او فرخی قرن

سیزدهم است و نیز می‌نویسد برخلاف هم عصرانش مانند صبا و قآنی در طرز

مدیحه سرایی هرگز مداهنه و چاپلوسی را از حد

نمیگذراند و سخن و سخنگویی را دلیل نمی‌کند بزرگترین عیب اشعار سروش تکرار مفاهیم است که هرگز از تغزل و مدح و دعا و مرثیه و منقبت و فتح

نامه تجاوز نمی‌کند. منابع اطلاعات حیات او

عبارت است

تذکره بستان العشاق علی رضا میرزای قاجار

ص: 362

، (شهره 1346) ق به نقل از تاریخ تذکره های، فارسی، ج 1، صص (10215) وحديقة الشعرا صص
و 73-767 ریحانة الادب، ج 2، ص 22 و ص 189 ج 3، ص 20 و نیز مکارم الآثار، ج 3، صص 75658
و نیز همایی جلال الدین «سروش»، یغما، سال اول ش 3 به بعد 1327 این سلسله مقالات

بعدها منقح، شده در مقدمه دیوان سروش به طبع

رسید و نیز، محجوب محمد جعفر؛ «سروش»

، سخن سال، 16، صص 21-612 پیشین) و نیز

، میکده عبدالحسین «سروش»، ایران، شهر 3

589604 و نیز غمگین: اصفهانی

صص «سروش» یغما ج 6، 1347، صص 17-315 و نیز

ساغر اصفهانی میرزا: ابراهیم «سروش»، وحید

ش 7 دوره 12، ص 577 و نیز، قزوینی علامه

محمد؛ «سروش» یادگار سال 5، ش 12، ص

103 و نیز مقدمه های دیوان سروش تصحیح

محمد جعفر محجوب، ج 2، انتشارات امیرکبیر

و نیز بیان المفاخر، ج 2، ص 115 و همچنین حمیدی

، شیرازی مهدی شعر در عصر قاجار صص

61-231 و نیز تجربه، کار نصرت سبک شعر در

عصر قاجار، صص 1058 و نیز شاعران تهران از

آغاز تا امروز، ج 1، ص 412 و منابع زیر به نقل از

فرهنگ سخنوران

شعری صص 4-202 و صص 56-550 و الآثار،

مجمع الفصحی، ب، صص 95-184 و المآثر

ص 205، و، فسایی، الف ص 320، و، ثابتی 12، ص 157 و صفا(گ)، ج، صص 29-220 و معینی، ص

753 و مشار، د، صص 26769 و الذریعه، ط، (ب)

صص 44344

153- رشحه: رشحه بیگم دخترهاتف اصفهانی و

زوجه میرزا علی اکبر نظیری به گفته صاحب مجمع الفصحا در خدمت آقا محمدکاظم واله کسب

کمال کرد و صاحب مجموعه اشعار بود رک

تعلیقه ش 154 و مآخذ (آن)

154 - سحاب سحاب فرزند هاتف - که ادوارد براون او را آخرین شاعر بزرگ ایران در قرن 18م می داند میرسید محمد نام دارد و پدرش اصلاً از مردم اردویاد آذربایجان بود که به اصفهان آمد.

سحاب مدتی در اصفهان کاشان یزد و بالاخره

تهران بود و در دربار فتحعلی شاه مجتهد الشعرا شد

یعنی دومین مقام شاعری پس از ملک الشعرا این لقب پس از او به مجمر (رک تعلیقه ش 29). سید از پزشکی و ستاره شناسی هم اطلاع داشت

تذکره رشحات «سحاب را به نام فتحعلی شاه تالیف کرد و نیمه تمام باقی گذارد.» علاوه بر آن

رساله «سحاب البکاء» یا «روضه البکاء» را نیز در

مرثیه کربلا سرود و در 1222ق وفات یافت و در

مشاهد منوره مدفون شد. تلخیص از مقدمه

احمد کرمی (دیوان سحاب)، صص 3-4 نیز رک

انجمن خاقان ص 124 همچنین رک تعلیقه ش

(219)

155 بهار میرزا محمد علی مذهب (فرهنگ)

رک تعلیقه ش (120)

156- خرم چند شاعر با تخلص «خرم» در دوره

ص: 363

بازگشت و قاجار میشناسیم؛ میرزا هاشم، خرم

حسین خراسانی (خرم عبدالحمید خرم و)

عبّاس علی خرم: رک انجمن خاقان صص

(1-500)

157، سعدی باب پنجم گلستان

158- این بیت در مقدمه تمام نسخ شاهنامه با

همین ضبط و فقط با اختلاف بر به جای «به»

موجود است بعد از بیت

که من شهر علمم علی ام در است

درست این سخن گفت پیغمبر است

از جمله: رک شاهنامه به کوشش جلال

خالقی مطلق دفتر یکم، ص 10، بیت (97)

159 - معنی مثال عربی «شیر را بچه همی ماند

بدو و ماه ناتمام به ماه تمام گویا این مثال از

حریری. است بنابر قول عبد القادر رازی در

امثال و حکم

160 رک: تعلیقه ش 46.

161 برای اختلاف در سالهای تولد و وفات

پیامبر: رک الصحيح من سیره النبی الاعظم، جعفر

المرتضی العاملی، 12ج، قم، دفتر تبلیغات اسلامی

1371

162 - معنی بیت: «او همت ها و توان هایی دارد که

بزرگ تریش را پایانی نیست و خُردترین همتش از

این روزگار برتر است.

163 این ماجرا در عموم تاریخهای مربوط به اسلام و به ویژه تاریخ های ادب اسلامی آمده است. از جمله: رک حناالفا: خوری تاریخ ادبیات زبان

،عربی ترجمه، آیتی ص (172) قصیده توبه نام های

زم و که کعب در این ماجرا تقدیم پیامبر اکرم(صلی الله علیه و اله) کرد با

این مطلع شروع می شود

بانث سعاد فقلبی الیوم متبول

متیم، اثرها لم یفد مکبول

164 - معنی بیت پیامبر همانند نوری است که از

آن روشنی میگیرند شمشیری است هندی از

شمشیرهای برکشیده خداوند

165 - دیوان، سروش بخش قصاید صص

510-11

166 - :رک تعلیقه ش 20

167 دیوان سروش بخش غزلیات، ص 679

168 - پیشین، ص 684

ماند

(نخستین غزل)

169 دیوان، سروش بخش، قصاید صصر

32-331

170 دیوان، انوری به اهتمام مدرّس، رضوی

فات

ج 1، ص 231

البته در تصحیح، فوق در بیت، اول مصراع دوم

واژه «او» به جای «تو» و در بیت دوم جای «حزم» و

«عزم» جابه جاست

171 دیوان، سروش بخش قصاید صص

216-17

172 - پیشین، صص 592-93

173 - پیشین، ص 591

174 - پیشین، 492-93

175 - عندلیب، محمد حسین خان کاشانی پسر

ص: 364

فتحعلی خان صبا به دو دلیل از عموم، منابع به ویژه مآخذ متأخر چیز زیادی نمیتوان در مورد عندلیب

پسر

صبا فهمید؛ یکی یگانگی خلق و خو و رفتار و

همانندی مناصب پدر و پسر است که عموم

تذکره نویسان از مرز، تعارف تجاوز نمیکنند و عموماً به اینجا که میرسند به همان صفات پدر

حواله میدهند و دو دیگر آن که عندلیب کاشانی

با همین عنوان در تاریخ ادبیات این دوره به دوتفر

اطلاق شده است و به جز محمد حسین خان فرد تقریباً گمنام دیگری با نام سید میر تقی بن الحسین الحسنی الکاشانی با تخلص عندلیب وجود دارد که امر را بر بسیاری مشتبه ساخته است.

از جمله مصحح دیوان صبا - محمد علی نجاتی - در

مورد فرزند صبا - عندلیب - میگوید

«دیوان» او در سال 1313 قمری به وسیله میر تقی بن حسین حسنی کاشانی متخلص به

عندلیب در استامبول به چاپ رسیده و حاوی قریب

پنج هزار بیت است که قسمتی در مدح ائمه اطهار و

پیشوایان دین مبین و قسمتی در ذکر مصیبت

شهد است. قسمتی را نیز غزلهای شیرین و

قطعات متین او که اغلب در تاریخ تولد و فوت

اشخاص سروده شده، است تشکیل میدهد به طوری که از تاریخ قطعات مندرجه در آن دیوان بر می آید تا قریب سنه 1300 در قید حیات بوده

است.»

در صورتی که این میرسید تقی، تاجری شاعر

بوده که به دلیل تجارت به کشورهای متعدد گمنام

مانده و دیوانی از او باقی است که یک بار ظاهراً در اسلامبول آن زمان به وسیله خود او مقدمه نویسی

شده و به طبع رسیده و همان در ایران سالها بعد

دوبار چاپ شده و مشخصات آن چنین است دیوان اشعار عندلیب کاشانی به سعی و اهتمام

تیرداد، اندیشه انتشارات، کاوه، 1343 و همان با

مقدمه خود، شاعر انتشارات فروغی، 1363

(احتمالاً افسست از چاپ استامبول)

بنابراین به احتمال زیاد دیوان عندلیب - پسر

صبا - مطبوع. نیست عندلیب پسر صبا اضافه بر

تمام مناصب پدر مانند ملک الشعرائی و کلیدداری حضرت معصومه (علیها السلام) در نقاشی و خط و منبت کاری نیز استاد بود و از جانب شاه مامور به

نظم در آوردن وقایع ده ساله زمان خود شده بود

میرزا محمد علی بهار درباره او گوید: «عالیجاه

همواره دربارش مقصد شعرا و پیوسته سرکارش

مهیبط علما بود در دودمان آنها... همیشه ده نفر

شاعر قادر و دانشور، ماهر حاضر است. بهار بعد از

این تعریف جمله ای میگوید که قدری هم

بوی ناک است هر که در خاندان آنها... تازه

لب به سخن گشاید و معنی نظم از نثر فرق، نماید با

لطف عمیمش نوازند و غت از سمین اشعارش ممتاز

سازند، بلکه خود از زبان او قصاید آریند) به هر حال آن چه پیداست این که عندلیب

فضایل دیگرش بر شعرش می چربیده و دیوان مدون و حجیمی مانند صبا در خاندان کاشی ندارد

در مدایح معتمدیه سه قصیده و یک قطعه از او

ص: 365

مضبوط است که یک قصیده را در تقاضای اسب

خطاب به معتمدالدوله گرجی سروده است و جمله

این چهار، شعر صد و سی و هشت بیت دارد هدایت

نیز قصیده ای از او با مطلع زیر در رثای صبا و مدح فتحعلی شاه آورده است

کردی ام ای چرخ اشک سرخ به دامن

برق فنا افتد به کشته و خرمن

محض سخن را کز اوست عاقله دروای

وای که بردیش زیر خاک سیه تن

منابع اطلاعات حیات او عبارت است از: مدایح معتمدیہ صص 47885 و تذکره: دلگشا حاج علی اکبر نواب شیرازی (بسمل)

1237-40 ق، صص 38-225 و نیز تذکره

بیان: المحمود محمد میرزا بن فتحعلی شاه (محمود)

1240 ق، به نقل از تاریخ تذکره های، فارسی، ج 1

صص 49-137 و مصطبه خراب، صص 28-126 و

حدیقه الشعرا، صص 34 1230 و نیز منابع زیر به

نقل از فرهنگ سخنوران

مدایح: المعتمدیہ فنا، صص 33336 و مجمع الفصحاب صص 35267 و بهمن (ک)

رشته سیم ص 407 و شاملو، صص 16569 خرابات ب ص 121 و الذریعه، ط (ج)، صص

0772-73

176 - :رک تعلیقه ش 127

177 - :رک تعلیقه 20

178: قسطا قسطای بن لوقا حکیم ریاضی دان

معروف مسیحی اهل بعلبک در نیمه دوم قرن نهم

.میلادی خاقانی می گوید

به قسطاسی بسنجم راز موبد

که جوسنگش بود قسطای لوقا

179: اختیار پسر شهاب ترشیزی (رک تعلیقه ش 86) و برادر میرزا مرتضی متخلّص به محبوب

و متولد 1212ق در هرات بود. پدرش شاید نامش را

از تبدیل تاریخ سال تولدش به حساب جمل، اختیار

گذارده است و این از جمله اوّل وفا استنباط

میگردد. علی رضا میرزای قاجار (شهره) مینویسد:

«... مداح سلاطین افغانه بوده است... چندی در

مشهد مقدس به سر برده و بالاخره روی به نواحی

عراق آورده است.»

از بقیه نوشته شهره چنین بر می آید که پس از

مدتی به ایران گردی، پرداخته، عموم شهرها را تفرج

ج 1، کرده است و حتی بحر قلزم و عمان را سیاحت نمود. (!) سپس سر از عتبات در می آورد و مشغول تحصیل علوم دینی آن زمان می.شود اما پس از

مدتی به دلیل، نیاز به تهران میآید و در مدرسه

صدریه حجره میگیرد و هم ادامه تحصیل میدهد

و هم مشغول تدریس می.شود. پس از چندی در

ادبیت و عربیت چیره و زبان زد میگردد

به نوشته مرحوم محیط از این به بعد رد پای او

را در سلطان آباد میابیم که به خدمت در دستگاه میرزا یوسف خان سپهدار گرجی (بانی سلطان آباد) یا

اراک (امروزی میشتابد و مورد توجه او واقع میگردد و به امر او مامور جمع آوری و تحریر

تذکره ای از ستایشگران یوسف خان میشود که آن

ص: 366

را «حدیقه المدایح» نام می گذارد

پس از آن با برادرش - محبوب - به قصد مکه

به شیراز میآید ولی بنا به قول هدایت خود در

شیراز میماند و برادرش مشرف میشود در شیراز

نزد هدایت مدتی او را در کتابت برخی مثنویاتش

یاری می کند .

قول وفا مبنی بر آمدن اختیار به اصفهان و

همراهی غلامحسین سپهدار :رک تعلیقه ش

179 باید قبل از سفر شیراز باشد از احوال او

چیزی بیش از این در تذکره ها نیست و از این که صاحب مجمع و به دنبال آن دهخدا نوشته اند که

اشعارش از بین رفته است باید این قصیده چهل و

چند بیتی او را مغتنم شمرد برای منابع احوال او

نگاه کنید به

تذکره بستان العشاق علی رضا میرزای قاجار

(شهره) (1246ق) به نقل از تاریخ تذکره های

فارسی، ج 1، صص (10215) و نیز منبع اخیر

صص

45960 و نیز مجمع الفصحا، ج 2، ص 249

180 - :رک تعلیقه ش 86

181- غلام حسین خان سپهدار حاکم اصفهان در

زمان ناصرالدین شاه از غزه رمضان 1266ق فرزند

یوسف خان سپهدار گرجی - بانی و حاکم سلطان آباد

غلامحسین خان پس از سلیمان خان معروف به خان خانان - دایی ناصرالدین شاه، مأمور حکومت

اصفهان شد. او اولین کسی است که «بست» سید

شفقی و فرزندانش را شکست و با اطرافیان و

منسوبان او به ستیزه پرداخت رک روضه الصفای

،ناصری، ج 10، ص (461)

182 - سبع شداد ترکیبی قرآنی است که دوبار در سوره های یوسف 48 و نباء 12/ به کار رفته است.

به معنی هفت طبقه مستحکم قصور سبع

کنایه از آسمان است.

شداد

183- لقمان / 10

184- حشر / 23

185- كهف / 109

186- فتح / 29

187 - احزاب / 40

188 از رباعیات مشهوری است که در کتیبه های

مسجد نیز چند بار آمده است.

189- مائده 55

190 این رباعی که در متون سده سیزدهم و حواشی آن آمده منسوب به مولانا است - چنان که

وفا گفته است - در کلیات شمس یا دیوان کبیر بخش رباعیات ، ج 8، تصحیح فروزانفر نیست.

191- توبه/ 18

192- حدیث نبوی است و با صور مختلف و نیز

به همین صورت در منابع زیر آمده است وسایل

،الشیعه، ج 4، ص 28 و کافی، ج 2، ص 368 و

اولی العالی، ج 1، ص 323 و فلاح السائل، ص 127

193 - معنی عبارت «کسی که چهره ها و

پیشانیها به آستانش ساییده میشود

194 - دیوان، انوری، ج 1، ص 64 فقط بیت دوم -

با همین ضبط وجود دارد - (و بیت اول موجود

نیست.)

ص: 367

195 - معنای دوبیت می نگریم که هر پادشاهی به سوی توروان است گویا تو دریایی و آنها

رودهایند روزگار، پیوسته ستایش تو را بر زبان دارد

در حالی که برتر از آنی که میگوید

196 - مساحت مسجد سید هشت هزار و هفتاد و

پنج متر است طول (آن نود و پنج و عرض هشتاد و

پنج متر است)

197 - توبه / 108

198 - شاید وفا در اینجا خبر از نگارش کتابی

درباره ساخت مسجد سید میدهد که معلوم نیست

چه به سر آن آمده آیا تمام شده یا نه؟ به هر حال اگر

می، بود بسیار مغتنم بود

199 سال پلنگ (ترکی)

200 این از نوادر مواضعی است که از آن می توان

فهمید شروع ساخت مسجد - برخلاف عموم منابع

متأخر 1345، نبوده بلکه 1343 بوده است.

201 - صرح ممرد ترکیبی قرآنی است. نمل 44

202 رک: تعلیقه ش 19

203 این چند قطعه ای که وفا میگوید

زینت بخش کتیبه های مسجد باشد، در هیچ نقطه

مسجد هم اکنون موجود نیست.

204 - طلعت، آقا محمد تاجر از ماده

تاریخ سرایان به نام آن روزگار: (رک تعلیقه

ش (146) و عضو انجمن واله بود ماده تاریخ بنای گنبد آقا محمد کاظم واله را نیز او سروده است منابع

اطلاعات حیات او عبارت است از:

انجمن خاقان، ص 650 و تذکره بستان

العشاق علی رضا میرزای قاجار (شهره) 1246

قبه) نقل از تاریخ تذکره های فارسی، ج 1، صص

(7-6 و تذکره ثمر نایینی سید حسین طباطبایی (ثمر) 1234ق به نقل از پیشین ص 4-2 و تذکره: دلگشا حاج علی اکبر نواب شیرازی (بسمل) 1237-

40ق، شاعر 27 به نقل از پیشین، صص

38-225 و تذکره بیان المحمود محمد میرزا

بن فتحعلی شاه (محمود) 1240) ق به نقل از

، پیشین صص (49-137 و تذکره مدایح حسینی

میرزا عبدالباقی، سپاهانی 1222ق، شاعر، 81) (به)

نقل از، پیشین، ج 2، صص 85-183) و همان به نقل

از فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛

دانش پژوه، ج 10، صص 72-1869، شاعر 81 و نیز حدیقه الشعراء، صص 27-1126 و نیز مجله، آینده

سال دوازدهم ش 89، ص 387 و نیز مصطبه ش 89

خراب، ص 120 و نیز منابع زیر به نقل از فرهنگ

سخنوران

هدایت (م) ب ص 344 و شاملو، ص 175 و

اختر، الف، صص 32 130 و، خرابات ب ص 115 و

رشحه ص 50، و عنقا صص 140-41 و الذریعه ط

(ب)، ص 65

205-دیوان عبدالواسع جبلی به اهتمام دکتر

صفا، ص 15 در این، تصحیح این دو بیت با فاصله آمده و به جای واژه «مدیح»، «گهر» و به جای ناکسان»، «سفلگان» آمده است و دو کلمه یادشده

حتی در نسخه بدلها نیز چنین مضبوط نیست

206-1245 ق

207 مسکین محمد علی تریاک فروش متخلص به «مسکین» متولد تقریباً حدود سال

1200 قمری از زندگانی او چیز زیادی به دست

نمی آید چون بیشتر اشعارش همراه با اغلب اشعار

سرایندگان همدیفش معدوم شده است از گزارش وفا بر می آید که ذوق او بر فضل و ادبش می چربد و

تحصیلات متوسط یا بالایی نداشته است از

گزارش بهار نیز معلوم میگردد که بعد از مدتی شغل تریاک فروشی را رها کرده و صرفاً مداح

بزرگانی چون معتمدالدوله گرجی شده است و ... از

آن پس به انعام و خلعت خسروانی، قامت افتخار

برافراشته... بلکه همه روزه به نوع مرحمتی

اختصاص و شرف حضور در روز بار عام و خاص

یافته

از گزارش استاد همایی و قرائن دیگر نیز معلوم است که عضو فعال انجمن های بارز ادبی شهر بوده است و به این دلیل بیشتر شاعری مربوط به نیمه دوم قرن سیزده است از جمله این انجمنها «انجمن» ابوالفقرا است که اعضای آن بعضاً جزو

ردیف اول شعرای اصفهان در زمان خود به حساب

می آمدند استاد همایی میگوید: «در جزو شعرای طبقه اول در ردیف مسکین و پرتو و آشفته و عمان

سامانی و امثال ایشان عنقا است.» او همچنین با

دهقان سامانی و ثمر و طغرل و نیز شهاب مراودت داشت دهقان نام آنها را همراه مسکین در

قصیده ای درج کرده است.

از نشانهایی دیگر که از مسکین به جا مانده

است و هنوز به جاست دو قصیده است از او و فرزندش افسر که به یادبود اهدای نشان افتخار

مملکت روم سروده شد این دو متن در نسخه خطی کاتتانی (ش 74) در کتابخانه آکادمی ملی لنینج های رم نگهداری میشود و هر دو به خط افسر است. نشان افتخار یاد شده را پاپ پیئوس در حدود سال 1281 قمری به امام جمعه وقت اصفهان - میرسید محمد امام جمعه (متوفای 1291ق) - اهدا کرد و

تصوّر من این است که بیشتر برای سپاسگزاری از الطاف او نسبت به مسیحیان جلفا بود چون آنها را

در آن وانفسا هیچکس بهتر از منوچهرخان و میرسید محمد محبت نکرد معتمدالدوله که خود از جهت آیین و مولد و منشا طبیعی رفتار کرده بود، اما در آن

ایام که عوام و اطرافیان و محرکان معرکه های
گونگون مباح بودن هرگونه رفتار خشن و زشت و
ننگ آمیزی را از سکوت بسیاری از عالمان درجه
اول شهر استنباط میکردند، ارامنه جلفا پیوسته
مورد دلجویی و پشتیبانی امام جمعه بودند (رک)
مقاله «وفا» «زواره ای در مقدمه و به ویژه کتاب ممتع»
و تازه ترجمه تاریخ جلفای اصفهان تألیف و
ترجمه میناسیان - موسوی» مطلع قصیده مسکین
چنین است

میر زمن و قدوه دوران که به رفعت

امروز فزونی ز همه اهل زمانه

شاه علما، مؤتمن شاه که این نام

جز بر تو و شخص تو فسون است و فسانه

این قصیده به اقتفا و وزن شعر خیالی بخارایی و

ص: 369

به ویژه مخمس مشهور شیخ بهایی سروده

شده

برخی از مصاریع آن نیز تضمین شده است. قصیده

افسر نیز چنین شروع می شود.

آمد از پاپ معظم به دو صد حشمت و فر

هدیه در انجمن زاده سلطان بشر از دیگر انجمن هایی که مسکین در صدر آن

می، نشسته انجمن «عنقا بوده است که اشاره شد.

یکی از محصولات تاریخی - اجتماعی شرکت در

این انجمنها قصیده انجمنیه مسکین است که

انند دهقان و چاووش حاج محمد کاظم قالب تراش (اصفهانی چام های سروده و)

نام بسیاری از شاعران انجمن ابوالفقرا را در آن به

تصریح آورده است این قصیده در مقدمه کتاب

برگزیده سه شاعر «اصفهان استاد همایی درج

شده است مسکین در این سروده بیست و سه نفر را نام برده و آن را با مدح ظل السلطان به پایان

رسانیده است.

از دیگر آثار به جا مانده از مسکین «تذکره

«مسکین» یا تذکره «الشعرا» است. البته فی الواقع این مجموعه تذکره نیست بلکه جنگی از اشعار عده ای از سرایندگان آن روزگار است. گویا شغل

مسکین گاهی این بوده که از این مجموعه ها

ترتیب دهد و به بزرگان هدیه کند و مزد دریافت

دارد در این مجموعه که مع الاسف بدون توضیح یا

مقدمه و شرح و مطلب مبسوط و معمول است مسکین در آن فقط به آوردن نام حدود پنجاه نفر از شاعران انجمن های ادبی اصفهان و نمونه اشعار

طرحی آنها اکتفا کرده است. شاید دلیل بدون توضیح بودن، آن این است که مسکین نیز تحت تاثیر تب داغ تذکره نویسی در قرن «سیزدهم سودای تذکره پرداز داشتند اما به دلیل کم سودی توانایی آن در او نبوده است.

میرسید علی جناب مینویسد «انجمنی از شعرا اصفهان اغلب تشکیل می داده» و صورت

اشعار انجمن را در هر، نوبتی مجموعه ساخته
نسخه های متعدد از آن گرفته جهت بزرگان ارسال
می، داشته به این سبب در زمان خود از شعرای
، اصفهان ترویج و تشویق زیادی میکرده و جامعه
شعرا را به این ترتیب گرم نگاه داشته پس از او
دیگر کسی چنین توفیقی نیافت.

یادگار دیگر، مسکین بیست و چهار قصیده قطعه و غزل - جمعاً با حدود هشتصد و سی بیت - در

مدح معتمدالدوله است که در این بازار گم شدن
اشعار و دواوین این دوره بسیار مغتنم است.

مسکین حدود صد سال عمر کرد و روز شنبه 27

صفر سال 1303 ق درگذشت

گفت عنقا ز پی تاریخش

کرده، مسکینی مسکن به بهشت

، مسکین مانند وصال و صبا یادگار ارزشمند دیگری

نیز از خود به جای گذارد و آن مجموعه فرزندان

فاضل و هنرمندی بود که با افسوس باید گفت بیشتر آثار آنها نیز نابوده شده است. اسامی و

مشخصات آنان به ترتیب زیر است

1- میرزا عبدالرحیم افسر استاد مسلم خط

ص: 370

نستعلیق و شاعر باذوق آن عهد که معدودی از

و دست نوشته ها و خطوط او هنوز هم مشمول امحا

انهدام زمانه بیوفا نشده است. افسر نیز فرزندی هنرمند و فاضل و سالک به نام میرزا فتح الله جلالی داشت که مانند پدر به کثرت مشق و خط زبانزد بود از یادگارهای افسر صدریه روزنامه فرهنگ چاپ)

سنگی در زمان ظل السلطان، سنگ نبشته سردر آب انبار مسجد مصلی در تخت فولاد اصفهان (اسفاکه

اسفا) که مسموع افتاد در زمان نوشتن این تعلیقات

مفقود شده است و اشعار بقعه شاه رضا در قمشه است. او شاگرد آقا محمدباقر سمسوری رک:

تعلیقه ش (306 بود ف- احتمالاً 1315 ق)

2- میرزا شکرالله منعم که از برادر و پدرش بخت بیشتری داشته چون هم تاریخ تولد و وفاتش پیداست (1285/6-1360 ق) و هم دیوان او به طبع

رسیده است سفره منعم

استاد همایی راجع به مدفن این هر سه

می گوید .

«قبر» جلالی» و پدرش افسر و جدش، مسکین هر سه در صحن تکیه مادر شازده است که فقط جلالی سنگ لوح محقر بدخطی دارد و افسر و مسکین هیچ کدام اصلاً سنگ لوح ندارند؟... و اتفاقاً

سنگ نبشته، قبرش به حدی بازاری و بدخط است

که یقین دارم روح او از این عمل خشنودی «ندارد تاریخ، اصفهان بخش هنر و هنرمندان صص

856 مسکین در سال 1301 ق وفات نمود.

منابع این زندگی نامه و اطلاعات حیات مسکین

از عبارت است از:

مدایح معتمدیه صص 54-716 و تذکره

لطایف المدایح و ظرایف المناقب میرزا محمد بروجردی، (اشراق 1238 ق) به نقل از تاریخ تذکره های، فارسی، ج 2، صص (1059 منبع اخیر

فقط منتخب اشعار است و شرح حال ندارد و نیز

مدایح المعتمدیه فنا، صص

131-93 و شعری

صص 46-541 و حدیقه الشعراء، ص

ص 179 و عنقا

207 و رجال و مشاهیر اصفهان میرسید علی

جناب ذیل میرزا مسکین و الذریعه، ط(ج)،

ص (1038 پنج) منبع اخیر به نقل از فرهنگ سخنوران و نیز مقدمه استاد همایی بر دیوان آقا

محمد کاظم، غمگین ص طوی و نیز برگزیده

دیوان سه شاعر اصفهانی، صص 42 - 141 و نیز

141-42

مقدمه دیوان طرب ص 246 همچنین ا.م.پیه

مونتسه ایتالیا و، اصفهان نشر بخش فرهنگی

سفارت ایتالیا در، ایران، 1370، صص 8-77 778 و نیز

قدسی منوچهر مرقع ص 9-28 و از همو؛

میز عبدالرحیم افسر و فرزند هنرمندش میرزا فتح الله خان جلالی کتاب خوشنویسی در کتیبه های، اصفهان، صص 99-90 این گفتار عیناً در یکی از

شماره های مجله هنر و مردم تحت عنوان یک

خاندان فصل و هنر در «اصفهان»، صص 37-33

چاپ شده بود و نیز، اصغری، مرتضی مقدمه

تذکره الشعراء مسکین، صص 15-10.

208 - رک تعلیقه 136

209 آتش سید محمد از سادات حسینی

ص: 371

بنی اعرج است که اصلاً از حلّه‌اند مرحوم دهخدا در

فرهنگ خود ذیل نام او می نویسد که نامش در

تذکره‌ها معلوم نیست در حالی که در دو تذکره «مآثر الباقریه» و «اختر» نامش «سید محمد ذکر»

شده است اطلاعات وفا نسبت به مطالب کم مایه تذکره‌های دیگر در مورد آتش نسبتاً مستوفاست فقط تسلط او بر علوم غریبه گفته نشده که البته در تذکره اختر اشاره شده و مهمتر از آن منصب

نیابت صدارت اصفهان است که هم دیوان، بیگی

نیز فاضل خان گروسی و هم اختر بیگ، گرجی، متذکر

آن شده اند.

نکته دیگر این که معاصر سید محمد آتش

آتشی دیگر است که از سال 1255 تا 1298 قمری

اکثر کتیبه‌های مسجد سید را به ثلث و غیره او نوشته و طبع شعری هم داشته که نباید با این آتش

اشتباه شود نام او محمد باقر است و اصالتاً شیرازی

است شرح احوالش نیز مختصراً در حدیقه الشعراء

صص 19-20 آمده. است دیگر منابع اطلاعات

حیات سید محمد آتش فریدنی عبارت است از:

انجمن خاقان، ص 476 و تذکره مدایح

حسینیه تذکره: باقی میرزا عبدالباقی، سپاهانی

1222 (ق به) نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج 2، صص

85-183 و نیز فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دانش پژوه، ج 10، صص

72-1869 و نیز تذکره اختر ص 31 و تذکره

مصطبه خراب، صص 1314 و تذکره: میکده

میرزا محمد علی مدرسی یزدی وامق ساقی

(125562)، ه-ق ش، 8 به نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج 2، صص (72-1869) و نیز

تذکره السلاطین محمود میرزای قاجار اواسط قرن

سیزدهم، پیشین، ج 1، صص 33-732 و بستان العشاق علی رضا میرزای قاجار (شهره) 1246ق،

، پیشین، صص (115-102 و دهخدا و نیز منابع زیر

به نقل از فرهنگ سخنوران الذریعه ط (الف) و

، خرابات ب ص 15 و رشحه ص 19.

210 - سیما میرزا عبدالکریم از نژاد ظریفی و ندیمی معروف به «گل عنایت که در قریه گل طالخانای طالخونچه؟ از سمیرم سفلی به دنیا آمد

و در نوجوانی به اصفهان رحل اقامت انداخت و انواع علوم را اعم از؛ فقه و اصول فلسفه مشاء، علوم

، غریبه طب و به ویژه ریاضیات تحصیل کرد.

اطلاعات دیوان بیگی راجع به سیما بر سایر

تذکره ها می چربد و نکات تازه ای دارد که در دیگر

تذکره ها نیست او در مورد جوانی سیما مینویسد

«سپس از اصفهان به هوای سلوک رخت

بریست و مدتی به قربان علی شاه جیلستانی و مجذوب علیشاه دست ارادت داده بود و در نزد همه

مقبول افتاد ملا احمد نراقی راجع به او میگوید

سیما که سماوات بقا، منزل اوست

گنجینه اسرار حقایق دل اوست

آینه سر کنت کنزاً مخفی

از حق مگذر؛ صفای آب و گل اوست سپس به گیلان نزد معتمدالدوله رفت و از او

انعام یافت سپس به نظنز، رفته توطن کرد و پنج

ص: 372

دیوان به نام های شقایق الحقایق الهی نامه

ریاض المحبین مشرق الانوار و مجمع التصاید مرتب کرد احتمالاً تا 1255ق در قید حیات بوده

است. البته صاحب حدیقة الشعراء، تمام این مطالب

را از تذکرة، بهار نقل به معنا کرده است بهار به جز

مطالب فوق تعاریفی را راجع به او میگوید که از

شدت اغراق بیشتر رنگ طنز به خود گرفته است

در اندک زمانی به واسطه کیاست ذاتی و

درایت، فطری در علم ادب بر فحول فصحای عرب

فایق و در فنّ اصول و فروع بر جمیع فقهای جهان سابق آمد... در علم، ابدان به قسمی ماهر که

فزعات نبض را از حرکات، هوا معلوم و ضربات قلب

را از وجنات صدا مفهوم میگرداند. الخ)

به هر حال گزارش وفا و مسأله «وقایع نویسی

«سیما برای سید باید مربوط به دوران طلبگی او در

اصفهان باشد نه دوران پختگی و تصوّف. او از دیگر

آثار باقی مانده سیما ماده تاریخ مرگ ملاحسین

آرندی است که روی مرمر زیبایی بر قبر وی در

بقعه بابا رکن الدین به دیوار نصب شده است منابع

این بحث عبارت بود از:

مدایح معتمدیه صص 294-308 و تذکرة

بستان العشاق علی رضا میرزای قاجار (شهره)

1246ق) به) نقل از تاریخ تذکرة های فارسی، ج 1،

102-15 و تذکرة بستان الفضایل از همو صص

1247ق به نقل از همان، ص 117 و

(117) حدیقه الشعرا، صص 14-812 و مدایح المعتمدیه

فنا ذیل حرف س به نقل از فرهنگ (سخنوران)

211- حافظ

212 برای تحقیق راجع به انبوه سنگ های به

کار رفته در ساختمان مسجد سید رجوع شود به: مقاله مسجدی حسین؛ دغدغه به چنگ آوردن

سنگ در ساخت مساجد، بزرگ»، مجموعه مقالات

همایش بین المللی معماری مسجد ج 1، صص

591-601

213 - سه تن از سلاطین صفویه شاه عباس کبیر

در سال 1020ق، در بیست و چهارمین سال

سلطنت خود دستور ساخت مسجد شاه را داد

در زمان شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان تکمیل شد و تزئین آن به پایان رسید یعنی تا: 1078ق. (رک، هنرفر، لطف الله اصفهان، صص

123-24)

214 کوه گردون: شکوه چیزی که از محل این کوه به دست، آمد روایات شفاهی است که عوام و خواص بعضاً به آن تقوه میکنند و آن این که حوالی

تیران و کرون فعلی بوده است و الله يعلم

215- حاج محمد ابراهیم: قزوینی از عالمان و

فقیهان و شاگردان خاص سید و دارای اجازه

مفصلی از او به سال 1246 ق در اجتهاد حاج

محمد جعفر آبادهای به مقام او غبطه میخورده

است. قزوینی پس از طی مراتب تحصیل در اصفهان در مسجد آقانور در دشت امامت کرده و در

تکمیل و توسعه مسجد کوشیده است کتابخانه

کم نظیری ه-م داش-ته، قرآن یکی از کاتبان

معتمدالدوله روی پارچه کتان را نیز تصحیح کرده

که در کتابخانه آستان قدس موجود است. تنها

اثرش حواشی بر حدیث غمامه است. او بعد از

1263 ق وفات یافته است معلّم وفات او را چهارشنبه 21 محرم (جمعه) 21؟ 1261 ق

می داند.

ارک، مهدوی مصلح الدین بیان، المفاخر، ج 1،

صص 245-48 و مکارم، ج 5، 1639 و تاریخ

اصفهان، انصاری ص 275 و نیز جغرافیای

اصفهان، ص 67

216 نفخه: صعق زمر/ 68 و نفخ فی الصور

فصعق ...

217- (اعراف 143) این آیه و آیه قبل و بعد از آن

به صورت بسیار زیبایی در این متن درج و مزج شده

است

218 محمدکاظم هزارجریبی مرحوم امین در

مورد او شرح کوتاهی آورده که ترجمه آن چنین

است

مولا کاظم فرزند محمد شفیع هزار جریبی

شاگرد وحید بهبهانی و صاحب ریاض بود و قبر وی در جوار مدفن آن دو استاد در کربلاست. او آثاری را

به جای گذارده که عبارت است از الافلاکیه در

دانش هیأت الاقناعیه در علم اصول عقاید و الزام

الملحدین در ردّ صوفیه و البراهین الجلیة فی تفضیل آل محمّد علی جمیع البریة که این دو کتاب

اخیر به فارسی است و نیز کتاب تحفه العابدین.

اعیان الشیعه المجلد التاسع، ص 22 میرسید علی

جناب نوشته از بس لعن صوفیه را می نموده مینموده
معروف بوده به کاظم «لعنتی و حکایات دیگر که با
شخصیت و علمیت مولا کاظم سازگار نیست رک
رجال و مشاهیر، جناب ذیل ملا محراب

219 مطرب این شاعر به جز تذکره وفا یک

منبع دارد که آن هم تذکره شعرای «خوانسار» است. در مکارم و فرهنگ سخنوران هم از منبع

اخیر نقل قول، شده اما نام شاعر را در این منبع

«محمد صادق گفته و او را متوفای 1256 ق خوانده

است و سپس مینویسد

دارای طبعی روان و قریحه سرشاری بوده و از آثار و قرائن پیداست که وی از دودمان حاج صانع

بوده و به همین مناسبت است که قبر وی هم در ضلع غربی مسجد جامع که از بناهای حاج صانع بوده قرار گرفته مطرب دارای دیوان است ولی معلوم نیست
کجاست و به دست چه اشخاصی

می. باشد. او در گوشه مسجد جامع خوانسار مدفون است... از آثار او فقط ماده تاریخ هایی که بر سقف و

کتیبه های عمارات و سنگ های قبور ثبت است،

باقی مانده .

تذکره شعرای: خوانسار یوسف بخشی، صص

172-74 و نیز مکارم الآثار، ج 5، ص 1539

220 ملاعلی اکبر خوانساری: عالم فقیه معاصر سید که فرزندش مولی محمد حسین را به جز در

تدریس خود نزد سید فرستاد و از مخصوصین سید

شفتی شد. او در مسجد میرزا باقر اصفهان که یکی

از مساجد سید شفتی، بوده اقامه جماعت میکرده

است و فرزندان او پس از وفاتش همچنان در آنجا

ص: 374

باقی بودند: رک جغرافیای اصفهان، ص 67 و نیز

مهدوی مصلح الدین بیان المفاخر، ج 1، ص (12-311)

221- استاد همایی مینویسد این نوع ماده

تاریخ گویی که از نظر صناعت شعر بسیار مشکل و

دشوار میباشد در آن ایام متداول بوده سید محمد

سحاب اصفهانی: رک تعلیقه ش [154] هم در ماده تاریخ تذهیب بقعه حضرت عباس (علیه السلام)... قصیده ای در سببیت که هر مصراع آن ماده تاریخ

می، شود سرود؛ یعنی مشتمل بر شصت ماده تاریخ

میرزا ابراهیم رهی اصفهانی نیز در همین باره

قطعه‌های قطعه ای هجده بیتی در سی و شش ماده تاریخ

گفته و میرزا صادق ناطق را متوفای (1235ق) نیز

صاحب قصیده معجزیه‌های است که صد و بیست ماده تاریخ را در شصت بیت آن گنجانیده است.

(مقدمه) دیوان آقا محمد کاظم غمگین، ص 16.

در حاشیه کلام استاد باید گفت که این نوع شعر در ادوار قبلی نیز محل هنرنمایی بوده است مثلاً

محتشم چند قصیده تمام تاریخ دارد و نیز شش

رباعی هم در جلوس شاه اسماعیل دوم صفوی دارد

که از این شش، رباعی بارها تاریخ با سال

«984 استخراج می. شود، وقار فرزند، وصال

رساله ای در راهنمایی استخراج تاریخهای اشعار محتشم تالیف کرد. است ناطق نیز به غیر از قصیده

معجزیه قصاید متعدد دیگر در مدح فتحعلی شاه

دارد که تمام تاریخ است

222- جمعه/9

223- عنکبوت/45

224- جن/18

226- ملا عبدالوهاب: نشانی از او در تذکره ها و منابع دیگر نیست اما از نسخه متاخر تذکره پیداست بعدها تخلّص «رضوان» را برگزیده است.

227- :رک تعلیقه ش 25

228 - :رک این مصرع جمع بین اعداد 480

289، 141، 164 و 181 است که تاریخ 1255 را

نشان میدهد

229- 1245 ق

230 سال موش (ترکی)

231- نجم

232- اسراء / 39

233- من بنا مسجد چند حدیث با این آغاز

مشهورتر است از جمله من بنی مَسْجِدًا وَ لَوْ كَمَفْحَصِ قَطَاةِ بَنِي اللَّهِ لَهُ نَيْبًا فِي الْجَنَّةِ

(مستدرک الوسائل، ج 3، ص 367)

234 ز نو در اصفهان بنگر قیام کعبه دیگر

صورت درست مصراع برای تاریخ 1248 ق است یعنی کعبه «ای» بدون «ای» یا «ی» چون با این دو

میشود با 1258 و 1259 ق که صحیح نیست

افزودن ای به خاطر حفظ وزن بحر هزج است و

در متن اصلی نبود

235- از قصاید تمام باقی وفاست

236- 1245 ق

237، وصال میرزا محمد شفیع بن محمد

ص: 375

اسماعیل شیرازی مشهور به «میرزا کوچک (1197-1262 ه.ق) از بزرگترین شعرا و

هنرمندان ذوفنون نیمه اول قاجار بود هدایت در

مجمع الفصححا می گوید

در ایام شباب به حسن صورت و حسن صوت

نیز موصوف بوده و کمالات روحانی نیز حاصل

نموده روزگاری به ارادت جناب حاجی میرزا

ابوالقاسم شیرازی - رحمة الله علیه - معروف و

مشهور و از اکابر اصحابش مذکور بودی... استاد

موزونان فارس و اکمل خوشنویسان آن دیار

باشد».

استاد همایی در باب ارادت او به میرزای

سکوت شیرازی، وصال را هم خرقه جد خود همای شیرازی میداند البته این قول محل تامل است.

چون، هما مدتی تردّد خدمت وصال میکرده و تلمذ و مدح وی نیز مینموده حدیقه الشعرا ج 3، ص (2083) بنابراین وی در حدّی نبوده که هم خرقه

وصال بوده. باشد هدایت در اثر دیگرش

روضه الصفاى ناصری میگوید چون خاقان

صاحب قرآن فتحعلی شاه به شیراز، آمد جناب او را

به مجلس اعلی خواند و مورد الطاف فرمود و به

اسراف در کمالات نسبت داد و وی اگرچه این

فرمایش از روی تقد و تحسین بود «برنجید قصه این رنجش را برخی از منابع قدیم دیگر

نیز نقل کردهاند از این قرینه و نشانههای دیگر

رک تعلیقه ش (241) پیداست طبعی بسیار

حساس و منیع داشته است. او از راه خوشنویسی و

استنساخ، روزی به دست می آورده و در شش خط،

استاد و به حد کمال بوده و «مصاحف» و دعوات

پسندیده نگاشته که هر یک را به مبلغی خطیر هدیه

کردندی و به اقالیم بعید بردندی... پیشین

صورت زیبای او را در جوانی فاضل خان گروسی

هم یاد کرده و گفته که عاشق پیشه بود در همان دوران صدای دلکشی نیز داشته که منابع بعضاً اشاره کرده‌اند به هر حال ردیف‌ها و دستگاه‌های

موسیقی را چیره بوده است و به قول بهار در مدایح اگرچه، فقیر الی الآن به شرف خدمتش

مشرف و با سرور حضورش مردف نیامده لیکن اشتها فضایلش و انتشار فواضلش از آن بیشتر

است که «احدی را مجال انکار و یا یارای استتار باشد.» «در شعر ابتدا مهجور» تخلّص می‌کرد و ظاهراً مراد، او سکوت تخلّص او را به وصال تغییر داد از

آثار و سروده‌های غیر از مجموعه قصاید و

غزلیات و، قطعات تتمه فرهاد و شیرین وحشی

، باقی مثنوی بزم، وصال ترجمه اطواق الذهب

، زمخشری صبح وصال. است چون منابع اطلاعات

و را زندگی او بسیار فراوان و فراخ، است به همین

مختصر بسنده شد اهم این منابع عبارت است از: گلشن وصال تألیف حفید وصال - روحانی وصال -

که مبسوط‌ترین اثر در باب خاندان وصال است

انجمن، خاقان ص 435 و مدایح معتمدیه 11 - 900 و روضة الصفاى ناصری، ج 10، ص

صص 0-11

132 و مجمع الفصحا، ج 6، ص 1091 و تذکره

ل و: دلگشا بسمل، ص 54061 و تذکره منظوم رشحه

ص: 376

756 و مکارم آلائار، ج 12، صص 616 و ج 5،

1669 و ریحانة الادب، ج 5، صص 320-321

تذکره بستان الفضائل علی رضا میرزای قاجار

(شهره)، 51-1247 ق (به نقل از تاریخ تذکره های

فارسی، ج 1، ص 117) و تذکره بستان العشاق: همو،

1246) ق، پیشین، صص 15-102 و تذکره: ثمر

سیّد حسین طباطبایی نایینی (ثمر) 1334ق،

پیشین، ص افسر، قزوینی نیمه دوم قرن 13ق، شاعر 54، پیشین، صص (86-184) و تذکره مدایح حسینیّه یا امینیّه یا تذکره باقی میرزا عبدالباقی سپاهانی

(204 و تذکره: افسر میرزا خلیل

(باقی) 1222ق، پیشین، ج 2، صص 183-85 و

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج 10؛

دانش پژوه شاعر، 510، صص 72-1869 و نیز

رساله شرح خاندان وصال دکتر ماهیار نوایی که

ابتدا به صورت پایان نامه ایشان و سپس در مقالاتی جدا جدا در نشریه دانشکده ادبیات تبریز

سال 7، صص 190-239 190-239 و صص 288-356

صص و 391-459 به چاپ رسید و نیز مقاله وصال احمد روستائیان مجله، هلال، ج 2، ش 4 مسلسل

(10، صص 3-8 3-8 و صص 5-54 و نیز کتاب ممتع)

شعر در عصر قاجار دکتر مهدی حمیدی

، شیرازی نشر گنج، کتاب 1364، صص 90-110

و منابع زیر به نقل از خیامپور فرصت الدوله ص 358

و فارسنامه ناصری الف

ص

298 طرائق الحقایق معصوم علی شاه، ج 3، صص

و 16568 و، سامی و ص 4687 و تاریخ ادبیات

براون، ج، آخر صص 5-203 و داور حرف واو و علی

افقه «یادگار سال، اول ش سیم صص 71-67 و

،روحانی، صص

41-22 و شاملو، صص 25966

شفق، ص 193 و دنبلی، (ن) نگارخانه چهارم «ن»

تب]، الف صص 75-273 و، اختر الف

صص

16-215 و خراب صص 206-202 و خرابات ب

صص

188-90 و صفا (گ)، ج، صص 200-197 و

مشیر (س) صص 12-200 و محمود مجلس

، سیم مرتبه دوم صص 16668 و [نب]، صص 541-21

238 و حشی متوفی به سال (1991ق) البته

وصال نیز مثنوی و حشی را نتوانست به پایان رساند و "صابر" شیرازی آن را پی گرفته این عشق نامه را

(تکمیل کرد دیوان)، وصال تصحیح طاووسی، ج 2، 803-13 و ثابتی، صص 22-53 و مشار، ج،

صص 34 433 و الذریعه، ط، (د)، صص 126869

و شرح حال او در مقدمه دیوان به قلم دکتر محمود

، طاووسی صص هفت تا چهل و دو

239-1223 ق

240-: رک تعلیقه ش 134

241- تفصیل این ماجرا چنین است که میرزا ملکم خان که در آن زمان مامور هندوستان بوده است و برخی دیگر از بزرگان هندی یا انگلیسی

ساکن هند مانند، جرویس وصال را تشویق میکنند

و به قول داوری فرزند وصال طالب» دیدار و خریدار

کمالات او شدند و سالی دو هزار تومان برایش مقرر داشت و او را طلبید و او تا بندر بوشهر برفت رفتن

ص: 377

به، بوشهر، یک بار در سال 1244 ق با اقامت سه

ماهه در بوشهر و یکبار در 1246 قمری اتفاق

می. افتد اما بالیوز بوشهر که بایستی وسایل سفر وصال را به هندوستان آماده، کند نخستین بار او را

با سردی میبذیرد پس از سه ماه بالاخره و ناگهانی به وصال خبر می دهد که کشتی آماده. است اما وصال چند روزی مهلت میخواهد تا ساز سفر را آماده کند بالیوز امتناع می ورزد و تاخیر را به

زیان او و دولت بهیه انگلیس می. داند وصال

حساس هم یکبارہ دل از این سفر می. کند خود

می گوید

مع القصة چون دیدم آن مردمی (!)

چو عنقا نمان آدمم ز آدمی

ز هندوستان دل برداختم

به ویرانه خویشتن ساختم

رک ماهیار، نوابی یحیی خاندان وصال

شیرازی، صص (2123)

-242 برای قصیده معروف سنایی: رک دیوان

، سنایی تصحیح مدرّس، رضوی، صص 678-91 با

مطلع مسلمانان، مسلمانان مسلمانی

از این آیین بیدینان پشیمانی پشیمانی

برای قصیده وصال در دیوان تصحیح دکتر محمود

طاووسی: رک ج 1، صص (30-426)

-243 هود: 43 قال ساوی الی جبل یعصمنی

من الماء...»

244- تلمیح به فاتبعه شهاب ثاقب

تذکره مائر البقریه

سه صافات / 10 دارد.

245 طوسی هم میتواند خواجه نصیرالدین

طوسی - حکیم و عالم بزرگ قرن هفتم

او را (597672ق و هم ابوجعفر محمد بن حسن ره و طوسی فقیه شیعه و ملقب به شیخ الطایفه

(460-385ق) باشد. کتب هر دو در حوزه های

متداول علمی قدیم تدریس میشده و هنوز هم

را به می شود.

246: مکی به گمانم مقصود ابو محمد ابن

ابی طالب حموش بن محمد بن مختار الاندلسی القیسی (437-355ق) از علمای مفسر است که تالیفات متعدد در لغت و تفسیر دارد از جمله

مشکل اعراب» «القرآن» و شاید محمد بن مکی -

شهید اول - متوفای 786 ق صاحب «اللمعة

الدمشقیه» است.

یوان - 247: حلی شاید مقصود علامه حلی، ابوالقاسم

نجم الدین جعفر بن حسن بن یحیی معروف به

محقق اول یا محقق حلی (ف 676ق) از

6 با بزرگترین فقهای شیعه باشد

248- گیلانی مقصود وصال به قطع یقین سید

شفتی» است: (رک بخش سید، شفتی در مقدمه 249 ثالث ثلاثه (ترکیبی) است (قرآنی

مانده 73)

250 برای نسب شناسی سادات طباطبایی

همچنین رجوع شود به

کیا گیلانی سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن

قرن دهم سراج الانساب به اهتمام سید مهدی

رجایی و سید محمود مرعشی نشر کتابخانه

مرعشی، 1409ق، ص 63 به بعد. و نیز روضاتی،

سید محمد علی جامع الانساب نشر مهر آیین

اصفهان، 1335.

صص

251- مجمع البحرين: بیروت، المجلد الاوّل،

74-273 و، همان طبع، ایران مجلد اوّل

صص 35-36

252 برای انواع وجه تسمیه های غریب دیگر

رک آتشکده، اردستان، ج 1، صص 16667 و نیز

شادروان محیط طباطبایی در این باب: گوید

طباطبا کلمه ای نبطی است نه عربی و به

معنی سید السادات بوده است. وقتی ابراهیم طباطبا

پسر اسماعیل دیباج و نبیره حسن مثنی از زندان

منصور در شهر انبار نجات یافت و ناگزیر به سکونت را به

در تبعیدگاه خانوادگی خود در عراق شد نبطیان بومی بین النهرین که هنوز کاملاً مستعرب نشده بودند و به لهجه آرامی دیرین خود سخن می راندند

او را لقب طباطبا دادند؛ زیرا در کردار، خود مردی

سنجیده و درخور (احترام معرفی شده بود دوره)

مجله یغما، ج 18، ص (42)

آن مرحوم همچنین جای دیگر میگوید: «جدّ

پنجم ابوالحسن، شاعر، ابراهیم طباطبا بوده که این

لقب را نبطیهای بین النهرین به واسطه جلال

قدر و تقوا و فضیلتی که در نظر ایشان داشت به او داده بودند و معنی آن «سیدالسادات» یا «خواجه

خواجگان است. دیوان، مجمر مقدمه ص ج.

253 مجله چملان اصفهان محل های در

اصفهان که امروزه آن محله را سنبلستان میخوانند و عوام اصفهان آن را چلمان ادا می کنند در کتاب های قدیم به هیات های سنبلان و شنبلان و چنبلان و چمبلان: رک ذکر اخبار، اصفهان، ج 1،

17؛ محاسن، اصفهان ص 81 با ترجمه ص

51 با مجمل التواریخ، ص 525؛ نصف جهان

26 روضات الجنات، ج 4، ص (213 هم ضبط شده)

است. در این محل بنایی به نام قصر چملان در سند: وقف قصر جمیلان و کوچۀ آن به «در قصر»

مشهور است... تعلیقات تاریخ اصفهان، ص 56 این محل در گذشته دارای آثار معظم دیگری نیز

بوده است. شبی در قصر چلمان خدمت فرهاد (یا)

استاد می کردم عوام میگویند خسرو قصر چلمان

را برای شکر اصفهانی - معشوقه خود که او را به روی شیرین برآورده تا به رشکش آورد ساخته بود

254 تاریخ وقف نامه 316 ق. است نقل از

آتشکده اردستان، ج 2، ص 343 و نیز تراپی ج 2، طباطبایی سید جمال الدین نسب نامه، ص (11)

255- نساء / 11

256- پیداست این مطلب را در تاریخ 1242ق

می نوشته است چون 926ق را اگر به تاریخ

وقف نامه که 316 ق، است علاوه کنیم 1242ق به

دست می آید

257 طبق محتویات وقف نامه مورخ رمضان 316 هـ ق مقارن سلطنت مرداوید که سواد آن در

877 ق به وسیله عده ای از علمای زمان، اصفهان از آن جمله قاضی روح الله و عبدالسلام بن محمد و

ص: 379

علی بن هبة الله بن علی حمدالله و عبدالله بن حسن -

خادم البریة و محمد بن علی بن یحیی و

محمد بن حسین بن حسین بن امامی مطابق اصل

شده، است رقیبات وقف بدین شرح است

یک هر مزآباد و تودلیان در بلوک ماربین: دو قریه ازواره (زواره) اردستان

سه جوزدان برآن (شمالی)

چهار سروشان رویدشت بالا رویدشت بالایی

را همراه رویدشت، پایینی رویدشتین میگفتند

ص پنج طرق و طار

شش هشت جان از بلوک الوار

هفت آسیاهای رستم در حدود اصفهان

هشت گلستان جزو بلوک ماربین

9 آسیاهای گران نزدیک نیاسرم کاشان

10 قصر الشیاطین درجی»

نسب نامه سید جمال الدین ترابی طباطبایی

11 برای تازه ترین پژوهش در باره این وقف

رک طباطبایی، زواره محمد علی موقوفات «احمد بن محمد بن رستم»، فصلنامه میراث جاویدان

ش، 46 سال، 12 تابستان 1383، صص 62 - 56

-258 این مطلب، وفا راجع به وجه تغییر تسمیه و انتساب سادات طباطبایی به سادات، زواره مورد

استناد مورخان و دانش ورزان قرار گرفته است. از

جمله: رک طباطبایی محیط مجله یغما 1335

114 و نیز باستانی پاریزی، محمد ابراهیم کلاه

گوشه نوشین روان، ص (370) ماحصل این سخن

چنین است که سادات طباطبایی را بدین، مناسب

ص من - سادات، زواره میگویند که در فتنه مغول به مغول به قلعه

بی و زواره پناه برده و متحصن شده بودند. بعد از رفع فتنه سل، مغول اختلاف میان مالکان پدید می آید و به حکمیت خواجه نصیر طوسی شش‌دانگ آب زواره، دو

دانگ آن به سادات داده میشود و چهار دانگ آن

دست صاحبان آن که زرتشتی یزدی بوده‌اند و بعد از

فتنه مغول قنات را آباد کرده بودند باقی می ماند و این قسمت به دو دانگ ساداتی معروف میشود و مالیات دیوانی این دو دانگ ساداتی را هم سرجمع مالیات چهاردانگ ملکی دیگر میکنند می گویند

که خود خواجه نصیر نیز برای نظارت بر این تقسیم به زواره اردستان آمده است (پیشین ص 370-259-) معنی بیت «آنان که در پناهشان می، زیستیم مردند و در مقابل کسانی زنده ماندند

که زندگی آنها سودی برای کسی ندارد

260- معنی: بیت «آنگاه که نوزادی از خاندان

پیامبر (صلی الله علیه و اله) به دنیا، آمد به راستی یکی بر بزرگواران

افزوده شد.»

261 معنی بیت «سرزمینی که جوانی تعویذ مرا از گردنم در اینجا باز کرد نخستین زمینی بود که

، خاکش پوستم را.. بسود در این جا به جوانی

مورد رسیدم.

262- به خدای کعبه سوگند منجمان دروغ گفتند

263 - : رک تعلیقات مقدمه «وفا زواره ای و...» ص، 13 و پاورقی ش 4..

264 وادی غیر ذی زرع: مقتبس از ترکیب قرآنی

واد غیر ذی زرع ابراهیم 137/

تعلیقات

ص: 380

265- اسراء / 24

266- آل عمران / 140

267- اعراف / 179

268- زمر /

269- فاطر / 28

270 کلیات سعدی بخش رباعیات، ص 157

271 احادیث مثنوی، ص 29 و نیز خادم علی

کیهان، فرهنگی سال چهارم ش 10، ص 16

272- ذاریات/ 156

273 این قطعه در دیوان ادیب صابر طبع

مرحوم ناصح یافت نشد اما در همین قافیه گفته

به ملک جم برسم کز کف تو گیرم جام

که شکل زلف و دهانت به جیم

ماند و میم

خوشا شبا که رسد در وصال توب من

گهی به خدمت

میم و گهی به صحبت جیم

(دیوان) ادیب صابر، ص 128)

274 - سید صدرالدین از فضلا و عالمان زمان

وفاست شاید سید صدرالدین محمد عاملی باشد که

نسبتی هم با سید شفتی دارد و فرزندش

سید ابو جعفر صدر، نوه سید را به عروسی گرفته بود والله يعلم: رک جغرافیای اصفهان ص 67 و نیز مکارم، الاثار، ج 5، ص 1619 معنای ابیات

تازی صدرالدین در چهره محبوبم دورشته موی

بناگوش مانند دو و او وجود دارد که او عطف نیست.

و همیشه و او برای عطف است مگر این دو. و او میان چشمانش یک میم و دو نون که با آنها الفی، آمیخته در آن صفحه روشن خطی کشیده است

381 پناه بر خدا! نه اینگونه که گفتم نیست. بلکه آن

ماهی است که دست پیامبر زیبایی (محمدص) آن

را به دو نیم کرده است.

275 معنای ابیات تازی یکی از فصحای عرب

دندانهای محبوبم به حرف سین میماند و نیز

دهان کوچکش چون حرف میم گرد و دایره سان است. این دو، حرف واژه «سم» را میسازند پس شگفتا که من زنده ام در حالی که تردیدی ندارم

این سم را چشیده ام

276 - رک تعلیقات مقدمه و متن «وفا زواره ای».

277 تلفیقی از دو گونه آیه است. بخش اول در آیات فراوانی به کار رفته از جمله انعام/11 و بخش

دوم به شکل‌های دیگر از جمله وابتغوا من فضل «الله» در جمعه به کار گرفته شده است.

278 این قطعه هم به نام سنایی در منابع موجود است و هم ادیب صابر رک دیوان ادیب صابر ص

318 و نیز امثال و حکم ج 2 مرحوم دهخدا گوید از

سنایی است .

-279- معنای بیت: تازی «آنگاه که آدمی بر آن

چه بخواهد توانایی نداشته باشد، این ناداری را

تحمل میکند چه بخواهد چه نخواهد

280- معنای بیت: تازی «خداوند دنیای ما را

- طولانی نکند که ارزشش نزد خردمند به پشیزی

برابری نمی کند .

281- معنای سه بیت تازی چه کسی میخواهد دنیا را بیازماید؟ من آن را چشیده ام هم

خوشیهای آن به ما رسید هم سختی هایش اما

من آن را جز فریبی و حسرتی ندیدم همان گونه که

سرایی در بیابانی پدیدار میشود آبشخورهای آن از روز تقدیر آلوده است ای دوست بگو شراب آن

چگونه صافی خواهد بود؟

282- زک تعلیقه ش 264

283- از حافظ مصراع نخست چاک خواهم زدن

این دلق، ریایی چه کنم

284- معنای چهار بیت تازی برای به دست آوردن، بزرگی از زادگاهت دوری گزین و مسافرت کن چرا که در سفر پنج بهره نهفته است؛ زدودن، اندوه به

دست آوردن دارایی، دانش ادب و

همنشینی با بزرگان پس اگر گفته شد: در سفر،

خواری و رنج و مشقت و پشت سرگذاشتن بیابان های بی آب و علف و تن به سختی ها دادن نیز وجود دارد: گو «مرگ جوانمرد بسی بهتر از

اقامت او در سرای، خواری میان سخن چین و است. شعر منسوب به مولا علی (علیه السلام) است

حسود دیوان امیرالمومنین ص 139 و نیز رک

جواهر الادب فی ابیات وانشاء لغة العرب احمد

الهاشمی، ص 725

285، انوری بیت قبل آن

درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای

نه جوراره کشیدی و نه جفای تبر

(، دیوان، ج 1، ص 210)

286- معنای بیت تازی «کوه نهلان، دو قله دارد.

بلندترین آن دو هم بردبارتر از دل من برای

سختیهای روزگار نیست

مرحوم

احمد ترجمانی، زاده در ترجمه منظوم

قصیده ابی البقا صالح بن شریف الرندی م (798)

در مورد جنایات اسپانیولیها بر عالم اسلام گوید

زدستبرد حوادث بر اندلس ایدون

خمیده پشت احد بین و سرنگون تهلان

که ترجمه این بیت است

دهی الجزیره امر لاعزاء له

هوی له احد و انهد تهلان

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه

، تبریز زمستان، 1353 سال، 26 ش مسلسل 112

287 معنای قطعۀ تازی «نزدیکان در آزار دادن

مانند کژدمانند پس به داشتن عمو یا دایی شادمان مشو چه بسیار عموهایی که اندوهها از آنها زاییده

میشود و چه بسیار دایی هایی که از نیکویی تهی

گشته اند.»

288 - رک: تعلیقه ش 93

289- معنای بیت تازی «انسان میخواهد که به

آن چه آرزو میکند دست یابد ولی خدا از آن چه

خود میخواهد ابا «دارد

290 معنای سه بیت تازی برادرانم» را مانند

زره ها مینداشتم آری این چنین بودند اما برای

پاسبانی از دشمنانم آنها تیرهای گزنده خود را رها

کردند. آری رها کردند اما در دل من و به راستی

گفتند: دلهایمان پاک و خالی شد. آری تهی شد

اما از دوستی من

291- تغابن/15

292 - شعر، مطلع قصیده عبدالواسع جبلی است.

ص: 382

طبع صفا، صص 1314 در تصحیح مطبوع در

بیت دوم به جای مردمی در مصراع اول «زیرکی و به جای «هبا»، «جفا» است که حتی

ضبطهای، وفا در نسخه بدل‌های دیوان نیز به

چشم نمی خورد

293- معنای بیت تازی «گویا اقامت کنندگان بر

درگاه، او حاجیانی میباشند که در میان احسان

وجود او فرود آمده اند.»

294- معنای بیت تازی شکیبایی ورزیدم چون

خُلُق من این بود و همین برای تو بس که خداوند

شکیبایی و صبر را می ستاید

295- معنای بیت تازی ای کسانی که

شادکامی ها در سایه محبت‌های شماس است اگر

سختیها و موانع، نبود مشتاق و آرزومندان در این

سایه رستگار میشد

296- معنای بیت تازی کی تاریکی گمانهای

دروغ زدوده خواهد گشت و چهره صبحگاه راستی از

هر سو پدیدار خواهد شد؟»

297 آقا محمد مهدی رک تعلیقه ش 38

298- در نسخه دیگری از تذکره یک مصراع قبل از مصراع آخر وجود دارد: قاطر مهدی روان است ای خدا تاریخ تذکره های فارسی، ج 2، ص 117 299

معنای بیت تازی این (شعر) چیزی است

که او هام را جایز ساخت و دانشمندی بزرگ را

زندیق کرد

300- معنای بیت تازی «آنگاه که طلای ناسره

بر سنجشگری عرضه شود پس بی تردید آلودگی

از حقیقت جدا و آشکار می شود

301- حافظ

302 معنای بیت تازی: «اگر کسی باده ای که من

چشیده ام، بنوشد مستی تا چندین روز او را رها

نخواهد کرد»

303 امروز آرزوهایی که وعده داده شده بود،

تحقق پذیرفت و از بزرگی به بالاترین حد آن چه

می خواست دست یافت

304 قصیده از وفا است

305 کاخ: عشرت عمارت مجلل سرپوشیده برای تفصیل آن: رک مسجدی حسین؛ سیف الدوله پیشین تعلیقه ش 125 البته مرحوم استاد همایی که آن را تحت عنوان «عمارت دیوان و سرپوشیده «صدری» آورده، بر آن است که انتساب آن به سیف الدوله اشتباه است و اصل آن را

بین 1218 - 1215 هـ.ق، حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی بنا کرد و الله یعلم. تاریخ اصفهان

خانه ج 3، صص (20 - 419)

306 آقا محمدباقر سمسوری (زنده) در سال 1247 (ق) از نوابغ خوشنویسان نستعلیق در قرن

سیزدهم هجری. است نمونه خط دلکش او که اکنون موجود است سنگ قبر مادر شاهزاده در

تکیه ای به همین نام و نیز سنگاب مقبره سید

شفقی در مسجد. است تاریخ، اصفهان مجله هنر و

، هنرمندان ص 136 و نیز رک تعلیقاتش 95 و (207)

-307 میرعماد محمد بن حسین حسنی سیفی

ص: 383

308- رک تعلیقه ش 125

309 السلطان ظل الله: از احادیث متواتر در متون

برای) مثال: رک امالی شیخ طوسی، ص 635 و

مشکاة الانوار، ص 317 و ارشاد القلوب، ج 1، باب

(51، ص 174)

310 چار پر مار دوسرافعی سیف الدوله افعی

شاید، مراد تفنگ بسیار مزین و معروف محمدمیرزا

بوده است که آن را استاد حسین تفنگ ساز

اصفهانی برای شاهزاده ساخت و در جلا و صافی و

جوهرداری و بُرد، گلوله به تصدیق همه اهل فن بر

تفنگهای فرنگی ترجیح داشت تاریخ)، اصفهان

هنر و هنرمندان ص 372 که منقول از جغرافیای

اصفهان، ص 108 است.

در آن زمان و، بعد علی الرسم شعرا تفنگ را به

افعی و مارهای آتشین و شاهین و غیره تشبیه

می کردند، از جمله قصاید ادیب پیشاوری در وصف

جنگهای گوناگون و از جمله جنگ بین الملل اول و

تفنگهای قیصر آلمان و نظایر آن. البته در ادبیات

، افعی کنایه از کمان و نوعی کمان نیز هست (رک «افعی» «قربان» در فرهنگ کنایات) اما یکی از معانی

چهار پر در ادبیات قدیم نوعی چماق بوده که سری آهنین با چهار پره داشته است دهخدا معنای دیگر آن نیز قسمی تیر است که دارای

چهار پر «بوده و به نظر نگارنده معنای اخیر مرجح

است و با افعی به معنای کمان نیز تناسب دارد و

معنای بیت چنین میشود به محض این که

سیف الدوله تیری در چله کمان بگذارد..الخ).

311- تاریخ این مصراع به حساب جمل 1249ق

است و معلوم میگردد مقدمات و ساخت کاخ

عشرت از ابتدای حکومت سیف الدوله در اصفهان

حدود چهار سال به طول انجامیده است.

/ 36

312- رک: تعلیقه 19

313- رک: تعلیقه 96

314- ترکیبی از آیات شریف پس /69 و صافات

315- شعرا 224

316 برای منابع احوال شهاب متوفای 1291

(ق): رک فرهنگ سخنوران خیامپور و نیز رک

تعلیقه 84

317 برای احوال آقا محمد حسین قاضی عسگر

(ثاقب): رک تعلیقه 84

318- رک: تعلیقه 46

319 برای منابع احوال دریا و پدرش قطره رک

فرهنگ سخنوران ذیل همین عناوین

320 برای احوال محمود میرزا - پسر پانزدهم

فتحعلی شاه - رک شرح حال رجال ایران مهدی

،بامداد، ج 4، صص 3-51

321- نیلان نیل به ترکی سال مار

322- زک تعلیقه 280

323- زک تعلیقه 98

ص: 384

الف - منابع فارسی آتشکده آذر: لطف علی آذر، بیگدلی تصحیح حسن سادات، ناصری، تهران، امیرکبیر، 1336، 4 ج

آتشکده اردستان ابوالقاسم رفیعی مهر، آبادی 3 جلد چاپ آتشکده، 55-1336

آثار ملی اصفهان ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، تهران انتشارات انجمن آثار ملی، 1352 احوال و آثار ملا اسماعیل خواجه‌ری سید مهدی رجایی ویرایش حسین مسجدی، اصفهان نشر نقش مانا شهرداری اصفهان 1378

اصفهان: دکتر لطف الله، هنرفر، تهران انتشارات ابن سینا، 1346

امثال و حکم محمدبن ابی بکر، عبدالقادر رازی ترجمه و تصحیح دکتر فیروز حریرچی، تهران انتشارات دانشگاه تهران 1368

بیان المفآخر در احوالات حاج سید محمد باقر شفتی سید مصلح الدین، مهدوی، 2 ج، اصفهان، نشر کتابخانه مسجد سید، اصفهان، 1368

تاریخ اصفهان حاج میرزا حسن خان جابری انصاری تصحیح و تعلیق جمشید، مظاهری اصفهان نشر مشعل اصفهان و نشر بهی، 1378 تاریخ اصفهان مجلد هنر و هنرمندان جلال الدین همایی به کوشش ماهدخت، همایی تهران پژوهشگاه علوم انسانی 1375

تاریخ: اصفهان مجلد ابنیه و عمارات اصفهان و آثار باستانی (ج) (3) جلال الدین، همایی، تهران، نشر

هما، 1384

تاریخ اصفهان و: ری حاج میرزا حسن خان جابری انصاری به کوشش حسین عمادزاده

1321ش

تاریخ تذکره های فارسی احمد گلچین، معانی 2 ج، تهران انتشارات دانشگاه تهران 1348

ص: 387

تاریخ جلفای اصفهان هاروتون، دهبانیان ترجمه لئون میناسیان و .ع. موسوی اصفهان نشر زنده رود و نقش خورشید، اصفهان، 1379

تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن: 19 محمود محمود انتشارات، اقبال 1363 تاریخ عضدی عضدالدوله سلطان احمد میرزا، قاجار به کوشش عبدالحسین نوایی تهران انتشارات بابک، 2535 تجربه الاحرار و تسلیة الابرار عبدالرزاق بیگ دنبلی (مفتون) تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبایی، تبریز نشر موسسه تاریخ و فرهنگ، ایران، دانشگاه تبریز 1353

تذکره: اختر احمد گرجی نژاد تبریزی مولد اختر، تصحیح دکتر ع، خیامپور تبریز 1343 تذکره مصطبه خراب احمد قاجار (هولاکو) متخلص به «خراب» به کوشش دکتر ع. خیامپور تبریز شرکت آذربایجان، 1344

تذکره: منظوم رشحه محمد باقر رشحه، اصفهانی مقدمه و حواشی احمد گلچین معانی تهران امیرکبیر، 1344

تذکره: میکده محمد علی وامق، یزدی به کوشش حسین، مسرت تهران نشر ما 1371 تذکره یخچالیه میرزا محمد علی مذهب، (بهار) تصحیح گلچین معانی با مقدمه طباطبایی تهران

شرکت تضامنی، حیدری 1321 تذکره انجمن: خاقان فاضل خان گروسی با مقدمه دکتر توفیق، سبحانی، تهران، انتشارات، روزنه 1367

تذکره: انجمن: ناصری میرزا ابراهیمخان مدایح نگار تفرشی مقدمه ایرج افشار انتشارات بابک 1313

تذکره: دلگشا حاج میرزا علی اکبر نواب، شیرازی تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی، 1371 تذکره شاعران کرمان دکتر حسین بهزادی، اندوهجردی، انتشارات هیرمند، 1370 تذکره نگارستان: دارا عبدالرزاق دنبلی، ((مفتون)) به کوشش دکتر ع، خیامپور ج، اول تبریز شرکت کتاب آذربایجان، 1343

تذکره: الشعرا تذکره (مسکین) میرزا محمد علی اصفهانی (مسکین) تصحیح و تعلیق مرتضی اصغری

پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد، گروه ادبیات، 1377

تذکره: الشعرا دولتشاه سمرقندی به همت محمد رضانی، تهران نشر کلاله خاور، چ دوم، 1366 تطوّر حکومت در ایران بعد از اسلام محمد محیط طباطبایی، نشر بعثت، 1367

جغرافیای تاریخی مدینه السادات زواره محمد عظیمی اردیبهشت 1379 ، 480 صفحه، نسخه تایی

منتشر نشده

حدیقه امان اللهی میرزا عبدالله سنندجی (رونق) تصحیح و تحشیه دکتر عبدالرسول خیامپور، تبریز،

انتشارات دانشگاه تبریز 1349

حدیقة الحقیقه سنایی تصحیح و تحشیه مدرّس رضوی، تهران انتشارات دانشگاه تهران 1359 حدیقة الشعرا سیّد احمد دیوان بیگی، شیرازی تصحیح دکتر

عبدالحسین، نوایی تهران نشر زرین 1364

حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیا حافظ ابی نعیم اصفهانی، قاهره 1932 م.

خاندان وصال شیرازی ماهیار، نوایی بی نا 1335

خسرو و شیرین شعله دکتر نورانی، وصال کتابفروشی معرفت شیرازی تا

دانش نامه گرد آوری محمد باقر، الفت، اصفهان چاپ افست اداره کل فرهنگ و هنر، اصفهان، 1354 دست پنهان سیاست انگلیس در ایران خان ملک

ساسانی، تهران انتشارات بابک، چاپ دوم، 1354 دیوان ابن یمین فریومدی تصحیح حسین علی باستانی، راد، تهران کتابخانه سنایی، چاپ دوم 1363

دیوان ادیب صابر: ترمذی به تصحیح و اهتمام محمد علی، ناصح، تهران نشر موسسه مطبوعاتی علی اکبر، علمی، 1343 1344

دیوان پرتو اصفهانی علیرضا بن محمد علی پرتو با مقدمه حسین فروغی، بی نا، 1305 دیوان رشید وطواط تصحیح سعید نفیسی نشر کتابخانه بارانی 1339

دیوان زرگر: اصفهانی به اهتمام منوچهر کلک علی نشر تکیه خاکسار، اصفهان چاپ سوم مهر دیوان سحاب: اصفهانی به کوشش احمد، کرمی، تهران،

انتشارات ما، 1369 دیوان سروش اصفهانی تصحیح محمد جعفر محجوب با مقدمه جلال الدین همایی تهران موسسه انتشارات امیر کبیر 2 جلد، 1345

دیوان سلطان قاجار (سیف الدوله به کوشش جواهری،) وجدی، تهران، انتشارات کتابخانه کوتنبرگ

بی تا (منتخب) 1362

دیوان سنایی غزنوی به سعی و اهتمام مدرس، رضوی، تهران کتابخانه سنایی، چاپ سوم دیوان صائب تبریزی به کوشش محمد، قهرمان، جلد، تهران شرکت

انتشارات علمی و فرهنگی 1367

ص: 389

دیوان صباحی بیدگلی تصحیح . پرتو بیضایی و به اهتمام مشفق کاشانی تهران انتشارات زوار 1338

دیوان: طرب با مقدمه حواشی استاد، همایی، تهران کتابفروشی فروغی 1342

دیوان ظهیر فاریابی به کوشش تقی، بینش تهران کتابفروشی باستان 1337

دیوان عبدالواسع جبلی تصحیح دکتر ذبیح الله صفا تهران امیر کبیر، چ سوم

دیوان: عرفی به اهتمام جواهری، (وجدی)، تهران کتابخانه سنایی، 1377

دیوان غمگین به کوشش مجید اوحدی، یکتا با مقدمه استاد، همایی چاپخانه سپهر تاریخ مقدمه

1328

دیوان فروغی بسطامی به کوشش حمیدرضا قلیچ خانی، تهران، نشر، روزنه 1376 دیوان کامل وصال شیرازی به تصحیح و تنظیم دکتر محمود، طاووسی 2 ج شیراز، انتشارات نوید

1378

دیوان مجمر: مقدمه محیط طباطبایی تهران انتشارات کتابفروشی خیام 1345 دیوان واله آقا) محمد کاظم اصفهانی با مقدمه استاد، همایی، اصفهان کتابفروشی تأیید اصفهان

1335

دیوان وصال شیرازی محمد، عباسی تهران، کتابفروشی فخر رازی تاریخ مقدمه 1361

دیوان همای: شیرازی احمد، کرمی تهران انتشارات ما 2 ج

1363

رجال دوره قاجار حسین سعادت، نوری، تهران، انتشارات وحید 1364 رجال عهد ناصری دوستعلی خان معیرالممالک، تهران نشر تاریخ ایران 1361 رساله رجال و مشاهیر اصفهان میرسید علی، جناب نسخه خطی

رساله سوال و جواب سیّد محمد باقر، شفتی نسخه، خطی، مورخ 1247 قمری

ریحانة الادب محمد علی، مدرس، تبریزی، تهران، انتشارات خیام، 1374

زندگی نامه علامه مجلسی سیّد مصلح الدین، مهدوی انتشارات حسینیه عمادزاده اصفهان، 2 ج

1401 ق

سبک شناسی محمد تقی ملک الشعرا بهار، تهران نشر کتابهای پرستو، چ چهارم، 2535

سفر نامه چهار فصل سفرنامه میرزا فتاح خان گر مرودی به: اروپا به سعی فتح الدین فتاحی بی نا

سفرنامه سیف الدوله (سفرنامه مکه تصحیح و تحشیه علی اکبر، خدا پرست، تهران، نشر نی، 1364

ص: 390

سفینه‌المحمود محمود میرزای قاجار تصحیح دکتر عبدالرسول، خیامپور، تبریز انتشارات دانشگاه تبریز 1346

سیاستگران دوره قاجار خان ملک، ساسانی، تهران انتشارات، بابک 2، جلد، تاریخ مقدمه 1338

شاعران تهران از آغاز تا امروز مجید، شفق، تهران انتشارات سنایی، 3 جلد، 1377

شاهنامه فردوسی به کوشش جلال خالقی مطلق با مقدمه احسان یارشاطر دفتر، یکم، نشر روزبهان

1368

شرح حال رجال ایران در قرن 12، 13، 14: مهدی، بامداد کتابفروشی، زوّار، 6 ج، چ دوم، 1357

شعر در عصر قاجار دکتر مهدی حمیدی، شیرازی، تهران، نشر گنج کتاب 1363

صدر التواریخ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه به کوشش محمد مشیری، نشر وحید، 1346

غزلیات و قصاید و رباعیات مشتاق به اهتمام حسین، مکی انتشارات علمی، چ دوم، بی تا فرماندهان: کرمان شیخ یحیی احمد کرمانی تصحیح و تحشیه و

مقدمه دکتر باستانی پاریزی تهران انتشارات دانش 1354

فرهنگ اصطلاحات: نجومی دکتر ابوالفضل مصفا مؤسسه مطالعات و تحقیقات، فرهنگی، چاپ دوم

1366

فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز عبدالرفیع، حقیقت، تهران، نشر شرکت مؤلفان و

مترجمان 1368

فهرست نسخه های خطی فارسی احمد، منزوی، تهران مؤسسه فرهنگی منطقه ای، ج 3، 1350

قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی، انتشارات علمیه اسلامیة، چ دوم، 1364 کتاب شناسی: اصفهان سیدمهدی سجادی نایینی اصفهان سازمان میراث

فرهنگی اصفهان، 1370

کتاب شناسی اصفهان ناصر، پاکدامن نشر دفتر مطالعات و برنامه ریزی فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر 1354

کلاه گوشه‌نوشین روان باستانی، پاریزی نشر اسپرک 1368

کلیات سعدی تهران انتشارات، محمد از نسخه محمدعلی فروغی، چ ششم، 1370

گنجینه آثار تاریخی اصفهان دکتر لطف الله، هنر، اصفهان کتابفروشی ثقفی، چ دوم، 1350

لمعات الحسین محمدحسین حسینی، تهرانی انتشارات باقرالعلوم، 1367

لیلی و مجنون مکتبی شیرازی به کوشش کوهی، کرمانی، تهران نشر مجله نسیم صبا 1312

لیلی و مجنون، همو تصحیح و پیشگفتار جوهره بیگ، نذری، تهران نشر مرکز مطالعات ایرانی 1373

لیلی و مجنون، همو، ویسبادن ها را سوتیز 1968

مآثر الباقریه میرزا محمدعلی و فازواره ای اردستانی نسخه خطی مجلس شورا

مجمع الفصحاح رضاقلی خان هدایت تصحیح مظاهر مصفا، امیر کبیر، 1340

مجموعه آثار یغما تصحیح سیدعلی آل داوود، تهران، انتشارات توس 1367

مجموعه مقالات کنگره بین المللی مسجد تهران انتشارات دانشگاه هنر تهران، 1377

مدایح: المعتمدیه میرزا محمد علی مذهب (بهار) نسخه خطی کتابخانه ملک

مرقع منوچهر، قدسی اصفهان نشر کتابفروشی صائب، اصفهان، 1363

معادن الافادات میرزا حبیب الله نیر 2ج، بی تا بی نا

مکارم: الآثار میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، تصحیح و تعلیق سید محمد علی، روضاتی جلد 8: اصفهان شرکت انتشارات کمال و غیره، 1374-1338.

مکارم الآثار همو، ج 3 نشر اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان 1351

مکارم الآثار همو ج 5، همان 1396 ق .

منشآت قائم مقام به کوشش سیدبدرالدین، یغمایی تهران، نشر شرق، 1366

ناسخ التواریخ میرزا تقی، سپهر به اهتمام جهانگیر، قائم، مقامی، تهران، امیر کبیر، 1337

نسب نامه شاخه ای از طباطبایی

های تبریز سیدجمال الدین ترابی، طباطبایی، سازمان اسناد ملی

1367

نقش روحانیت پیشرو در جنبش (مشروطیت دین) و دولت در: ایران پرفسور حامد الگار، ترجمه دکتر ابوالقاسم، سری، تهران انتشارات توس 1356

هفت پادشاه محمود، طلوعی، تهران نشر علم، 2 ج، ج 2، 1378

یادگار نامه حبیب یغمایی غلامحسین، یوسفی دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی ایرج افشار، تهران انتشارات توس 1356

ب - منابع عربی

اعیان الشیعه: سید محسن، امین المجلد التاسع، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، 1403

الذریعه العلامة الشیخ آغا بزرگ الطهرانی دارالاضواء، بیروت، طبعة الثالثة، 1403 ق الغدير العلامة الشیخ عبدالحسین امینی، بیروت 1387 ق.

مجمع البحرين الشیخ فخرالدین، الطریحی دار و مكتبة الهلال، بیروت 1985: البحرين همو، تحقیق سید احمد، الحسينی دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

1408 ق

مجمع

ص: 392

مناقب آل ابی طالب ابی جعفر سیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب السّروری المازندرانی هاشم

رسولی محلاتی، الجزء الرابع، انتشارات علامه قم بی تا

ج - نشریات

ارمغان سال، 25 ش، 9 خرداد 1323 شمسی

ایران، شناسی سال دوم ش، بهار 1369، آمریکا

پیک، ایران شماره های، 1568، 1578، 1585 (1343 شمسی)

فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر فصلنامه مرکزی بررسیهای اسلامی قم، ش 10-9، 1373 کانون سر دفتران شماره های 7 و 9 (1354)

کیهان، فرهنگی سال، چهارم ش، 4 زمستان 76، ش مسلسل 12

مجله پژوهشی دانشگاه، اصفهان، ج 13، ش 1، 1381

مجله پژوهشی دانشگاه، اصفهان، ج 14، ش 2، 1381

میراث جاودان ش، 1920 سال پنجم ش دوم و سوم پاییز و زمستان 1376

میراث جاودان ش، 46 سال دوازدهم تابستان 1383

نامه فرهنگستان سال سوم، ش 4، زمستان 76

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز سال، 26 زمستان 1353، ش 112

، یغما سال، اول دی 1327 ش 10

، یغما سال 12، 1343، ش 11

یغما، سال 29، 2535 شاهنشاهی، ش 340

ص: 393

آسیه 297

آصف 142

آقاحسین منجم 300

آقا محمد باقر نستعلیق نویس 312

ابراهیم بن آزر 260

ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن المثنیٰ 296

ابوبکر 223

ابوعلی سینا 176

احمد بن علی بن رستم بن مطیار 297

اختیار 49

اخدود 89

ادیب صابر 302، 325

ارسطا 27760

ارسطو 88، 169

اعشی 58

افلاطون، 60، 105، 234، 277

انوری، 58، 173، 208، 266، 317، 364، 367، 382

بحری، 8، 59، 70، 110، 128، 142، 173، 205، 253،

266، 323

برمک، 177

بقا، 9، 59، 60، 80، 95، 114، 124، 159، 168، 182،

232، 233، 238، 242، 244، 258، 262، 285، 292،

295، 357، 373

بنی اعرج، 373، 245

بوتراب 76، 250، 253

بوذر، 152، 167، 223

بومعشر، 189

بهرام، 17، 193، 337

بیرام 135، 336

بیژن 213

پور عمران 111، 210

پیر کنعان 74

ثاقب، 8، 31، 38، 59، 79، 334، 335، 378، 384

جریر، 59

جوهری، 8، 59، 128، 135، 276، 335، 337

حافظ 174

حامد، 8، 29، 47، 59، 87، 319، 327، 344، 392

حریا، 8، 49، 57، 59، 150، 209، 264، 278، 308، 357

حسن المثنی، 297، 395

حسن علی، 134، 336

حسین علی، 389

حکیم، 8، 15، 16، 17، 24، 26، 31، 59، 62، 105، 192،

ص: 394

234، 253، 269، 318، 319، 320، 322، 326، 357

366، 378

خاقانی، 17، 173، 266، 293، 334، 366

خیام، 214، 249، 300

دولت‌شاه، 135، 337، 338، 347، 389

رشیدی 143، 174، 265، 273

روح القدس 95

رودکی، 173، 284، 362

زرگر، 9، 12960، 335، 390

زین العباد، 93

ساکت 102، 163، 175، 354

سرحدی 150، 346

سروش، 7، 9، 31، 37، 39، 50، 60، 89، 105، 201،

285، 345، 362، 363، 364، 365، 390، 397

سلطان محمد شاه 313

سلمان، 65، 153، 168، 224، 276

سمسوری، 341، 372، 384

سنایی 150، 270، 346، 379، 382، 390، 391، 392

سنجر، 162، 261

سودایی 9، 33560

سیاوش 58

سیدالشهدا، 105، 136

سید صدرالدین، 303، 382

سیف الدوله، 4، 8، 12، 23، 24، 25، 28، 39، 43، 45،
173، 309، 314، 339، 349، 352، 353، 354، 384،
385، 390، 391، 397
سیما، 9، 49، 56، 60، 123، 148، 260، 262، 343،
351، 373، 374
شاملو، 31، 127، 323، 325، 357، 358، 367، 369،
378، 395
شاه عباس 30، 88، 328، 329، 397
شحنه، 9، 26، 60، 77، 351، 352
شکیب 9، 32260، 327
شمعون، 137
شهاب، 9، 50، 135، 191، 222، 251، 278، 288، 336،
338، 367، 370، 379، 385
شیخ شیرازی، 72
شیخ محمد علی، 150
صابی، 174، 295
صاحب، رازی، 72، 326
صالح، 31، 232، 323، 337، 357، 383
ضیا، 9، 16، 17، 60، 97، 112، 115، 123، 158، 190،
211، 217، 234، 240، 242، 258، 259، 283، 340،
341، 342، 373
طباطبایی 7، 13، 14، 16، 17، 24، 26، 27، 38، 40،
41، 71، 72، 297، 299، 304، 322، 323، 324، 325،

332، 354، 359، 369، 378، 379، 380، 381، 389،

393، 391

طلعت، 9، 35، 60، 80، 99، 111، 123، 178، 192،

237، 240، 359، 369، 397

ظهیر، 174، 190، 330، 343، 391

عامری 16، 108

عبد الوهاب 5، 6، 9، 34، 60، 108، 257، 292، 331،

337، 341، 376، 397

عذراء، 67

عندليب، 9، 42، 52، 60، 74، ، 167، 318، 354، 365،

366، 397

عنصری، 174، 363

ص: 395

غلامحسین خان سپہدار 222

فاضل، خان، 19، 37، 174، 321، 325، 354

فاطمہ، 298، 343

فاہض 9، 39، 60، 168، 362

فتحعلی (شاہ)، 398

فدا، 9، 41، 60، 68، 69، 98، 140، 142، 145، 155،

157، 160، 169، 196، 218، 246، 249، 254، 257،

279، 285، 321، 322، 323، 359

فردوسی، 174، 202، 392

فرزدق، 57، 203

فرہنگ، 9، 320، 323، 324، 325، 326، 328، 329،

330، 332، 335، 336، 338، 346، 347، 348، 350،

352، 358، 362، 364، 367، 369، 372، 373، 374،

375، 385، 389، 390، 392، 393، 394

فریدون، 58، 104، 245، 297، 351

فغفور، 121

فکاری، 9، 15860، 347

فیثاغورس، 177، 301، 398

قابل، 29، 46، 60، 153، 155، 179، 196، 285، 357،

398

قارون، 117

قاضی عسگر 132، 288، 332، 385

قانع، 9، 60، 83، 108، 165، 196، 347، 348

قسطا، 220، 367

قنبر، 151، 64، 362

قيصر 89، 121، 141، 185، 195، 385، 400، 410

كافى 9، 31، 51، 52، 60، 72، 92، 134، 183، 202،

319، 327، 368

كعب 50، 57، 203، 365

لسد، 57، 203

لقمان، 118، 196، 368

ليلا، 67، 178، 203

مايل 8، 24، 31، 38، 59، 127، 172، 224، 269، 330

مبرد 199، 328، 329

138،

مجذوب، 8، 13، 59، 333، 361، 372

مجسطى، 33، 23160

، مجمر، 14، 17، 56، 65، 70، 113، 114، 139، 140،

198، 323، 324، 348، 363، 379، 390

مجنون، 106، 109، 145، 177، 213، 284، 329، 339،

391، 392، 398

محمد باقر، 34، 40، 124، 136، 142، 143، 144، 146،

183، 206، 213، 217، 231، 246، 250، 253، 260،

293، 312، 321، 325، 335، 340، 371، 372، 383

، 387، 388، 394، 399

محمدخان قاجار 13، 131، 334، 342

محمد علی 1، 11، 12، 13، 20، 31، 40، 49، 73، 107،
134، 149، 166، 168، 184، 204، 240، 280، 296،
،300، 320 322 ،323، 325 332 336، 337، 339،
،340، 341 ،343، 344، 347 ،348، 349، 353، 356،
،357 358 ،361، 363، 365 ،369، 372، 379، 380،
388، 389، 390، 391، 392، 395
محمد کاظم، 250، 349 ،363 ،368 ،370 ،374 ،375
محمد مہدی 62 ،320 ،326 ،331،
محیط 6، 8، 12، 15، 16، 23، 24، 25، 26، 27، 29، 37،
،39، 40 ،59 260 ،77 127، 192، 234، 238، 243
،279، 321، 324، 328، 333، 358، 360، 366، 379،
380، 388
مختار، 43، 45، 46، 47، 48، 129، 163، 165، 201،
297، 378
ص: 396

مرتضى، 14، 24، 40، 112، 146، 286، 321، 338.

358، 366، 371، 388، 399

مريم، 79، 137، 141، 180، 288، 297، 399

مسكين، 8، 59، 86، 164، 167، 183، 277، 280، 282.

322، 349، 350، 359، 369، 370، 371، 388، 399

مسيحا، 89، 94، 110، 124، 160، 212، 282

مشرب، 8، 39، 50، 59، 94، 155، 176، 358، 361.

399

مطرب، 8، 59، 213، 254، 255، 374

معن، 125، 150، 153، 196، 267

مقداد، 167

مكى، 271، 378، 391، 399

ملا عبد الكريم، 8، 59، 333

منات 146

منوچهر، 3، 20، 48، 320، 326، 332، 333، 334، 341.

342، 343، 344، 346، 348، 349، 350، 362، 369

371، 389، 392

منيزه 213

موسى الرضا، 181

موسى، بيك، 8، 59

، مهدي، 7، 8، 11، 24، 25، 26، 27، 41، 45، 50، 62، 82.

، 92، 109، 119، 126، 152، 160، 171، 185، 193،

241، 298، 309، 320، 326، 328، 330، 331، 333

337, 338, 339, 341, 350, 351, 355, 363, 377

378, 383, 384, 387, 391

میرزا محمدرضا، 87، 176، 354، 355

میر عماد، 312، 383، 384

نادرشاه، 171، 181، 244، 350، 356

ناطق، ،، 38، 59، 174، 216، 352، 353، 375، 399

نشاطی، 8، 17، 36، 39، 59، 148، 149، 152، 153،

342، 343، 344، 345، 362

نظامی، 135، 173، 176، 317، 339، 341

نواب، 8، 29، 59، 87، 88، 102، 105، 109، 181، 277،

291، 293، 294، 311، 312، 322، 324، 325، 329،

330، 350، 351، 366، 368، 388

نوری، 8، 15، 58، 81، 161، 173، 208، 231، 234،

266، 317، 319، 326، 357، 359، 360، 364، 367

382، 390

نوشروان، 142، 143

نوشروان، 207

وصال، 8، 17، 35، 59، 146، 196، 268، 276، 290،

317، 353، 370، 375، 376، 377، 378، 381، 389

هلاکو، 134، 338

همدم، 8، 59، 74، 325

هود، 231، 331، 378

یاسا، 202

آذربایجان، 30، 46، 58، 248، 298، 363، 388
اردستان، 14، 15، 16، 19، 21، 24، 26، 69، 71، 107،
298، 305، 308، 320، 322، 323، 359، 360، 361،
362، 379، 380، 387
اردکان، 27، 309، 330
ارم، 8، 28، 34، 98، 107، 113، 118، 119، 139، 147،
148، 156، 164، 165، 171، 212، 253، 259، 267،
274، 283، 286، 299، 306، 318، 345، 346، 371،
381
اصفهان، 3، 6، 7، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 18، 19، 20،
21، 22، 23، 25، 26، 27، 31، 33، 34، 35، 36، 38، 40،
41، 42، 43، 46، 47، 48، 51، 62، 69، 73، 71، 75، 79،
80، 84، 87، 88، 90، 97، 98، 103، 107، 109، 113،
116، 118، 119، 124، 128، 135، 139، 148، 154،
156، 157، 159، 172، 181، 182، 184، 191، 197،
199، 204، 217، 221، 231، 236، 238، 240، 244،
248، 256، 261، 268، 283، 285، 293، 294، 297،
298، 299، 303، 308، 312، 318، 319، 320، 321،
322، 323، 324، 325، 326، 327، 330، 331، 332،
333، 334، 335، 336، 337، 339، 340، 341، 342،
346، 347، 348، 349، 350، 351، 352، 355، 356،
358، 359، 361، 362، 363، 367، 369، 370، 371،
372، 373، 374، 375، 379، 380، 381، 383، 384،

387، 388، 389، 390

ایران، 6، 12، 13، 16، 19، 30، 34، 36، 38، 41، 43،

44، 45، 48، 68، 79، 87، 90، 100، 103، 126، 153،

178، 221، 231، 243، 244، 276، 278، 319، 326،

328، 331، 336، 337، 338، 342، 350، 355، 356

357، 359، 360، 363، 365، 366، 371، 379، 384،

388، 389، 390، 391

بازار قیصریه 88

بروجرد 109، 330، 335، 337، 345، 347، 353، 371

بنارس، 100، 329

بیدآباد 6، 13، 20، 26، 34، 181، 318، 356

تبریز، 39، 153، 298، 334، 337، 341، 342، 346،

350، 361، 377، 388، 389، 390، 391، 392

ترکمان 27، 309

توران 68، 153، 231

جرقویه، 87

جشوقان، 71

ص: 398

جوزدان، 124، 298، 380

چهار سوق شیرازیان، 159

چین 60، 62، 78، 110، 128، 140، 147، 179، 183،

189، 190، 213، 257، 282، 382

حلّه، 14، 24، 70، 85، 103، 104، 181، 244، 307،

348، 372

ختن، 15، 24، 34، 35، 62، 135، 145، 183، 208،

318، 335، 337، 338، 348، 350، 358

خراسان، 15، 44، 58، 126، 134، 181، 221، 283،

298، 305، 306، 335، 336، 338، 356، 357

خلیج، 166

خوانسار، 2536، 341، 374

خوی، 39، 51، 121، 143، 153

دامغان، 27، 309، 342

روس 173، 159، 55، 47، 44، 43، 32،

روم، 44، 190، 173، 158، 140، 58، 28،

زنجان، 39، 46، 153، 338، 339، 341

زواره، 1، 3، 11، 12، 13، 14، 15، 16، 18، 20، 21، 23،

24، 25، 26، 27، 28، 29، 40، 49، 70، 71، 196، 298،

299، 302، 305، 308، 309، 312، 324، 327، 351

358، 359، 360، 369، 380، 381

ساری، 148، 186، 342

سپاهان، 81، 322، 362

سروش‌ان رویدشتین، 298

سمنان، 27، 309، 325، 342

شیراز، 19، 28، 32، 33، 35، 42، 71، 109، 148، 159،

،171، 267، 268، 301، 318، 319، 322، 324، 329،

،330، 338، 341، 350، 361، 362، 363، 366، 367،

،368، 372، 376، 377، 378، 388، 389، 390، 391،

395 399

طالخنوچه، 119، 372

طبرستان، 171

طوس، 253

،عراق، 41، 43، 103، 134، 181، 221، 244، 296، 305،

352، 356، 379

عراقین، 58، 298

عقدا، 27، 309

عمان 97، 99، 114، 142، 171، 210، 218، 238،

،260، 288، 343، 366، 369، 399

فارس، 45، 58، 90، 101، 171، 267، 298، 342، 350،

355، 376، 377

فاریاب، 253

فروشان 199، 204

فریدن، 244

قسطنطین، 194، 260

قلزم، 110، 114، 163، 188، 285، 366

قم، 41، 46، 82، 107، 144، 173، 174، 179، 180،

184، 191، 206، 216، 229، 233، 234، 239، 243،

254، 259، 275، 277، 303، 314، 322، 323، 326،

327، 347، 357، 364

قهپایه، 71

قیروان، 205، 352

کاخ، عشرت، 312، 383، 384

کاشان، 14، 23، 27، 41، 173، 302، 325، 352، 363،

380

کالنجر، 194، 260

کجان، 107

کرمان، 90، 127، 176، 178، 246، 298، 338، 354

ص: 399

355، 357، 388، 391

کعبه، 105، 122، 232، 234، 238، 239، 241، 243،

254، 259، 260، 261، 262، 264، 265، 276، 375

380

کوه حرا، 249

گز، 5، 8، 12، 15، 16، 24، 25، 29، 32، 34، 38، 39، 40،

45، 58، 63، 70، 66، 82، 85، 97، 99، 101، 103، 105،

111، 122، 133، 140، 142، 143، 147، 156، 157،

159، 182، 185، 190، 198، 218، 231، 238، 247

254، 257، 258، 288، 308، 310، 311، 324، 326،

327، 328، 329، 331، 332، 333، 334، 335، 336

343، 351، 352، 354، 358، 362، 369، 370، 371،

373، 375، 379، 382

گلپایگان، 162، 347

گیلان، 144، 178، 248، 339، 344، 372

لنجان، 116، 331

ماربین 124، 199، 256، 380

مازندران، 27، 84، 148، 171، 309، 317، 318، 327،

341، 350

محلہ گلپہار 297

مدرسه نیم آورد 32762

مدینہ 110، 150، 151، 196، 203، 208، 339

مسجد اقصی، 23960، 246

مسجد جامع، 88، 249

مکه 254، 276، 339، 350، 352، 367، 390

ملایر 141، 42، 41

میدان نقش جهان 88

نجف آباد، 75

هرات، 44، 45، 46، 47، 104، 126، 134، 171، 221،

335، 350، 351، 366

هزار جریب، 148

هند، 12، 28، 31، 42، 43، 44، 46، 49، 58، 76، 93،

96، 100، 104، 105، 116، 127، 145، 149، 174،

178، 184، 196، 209، 219، 264، 267، 268، 273

284، 310، 320، 328، 329، 340، 356، 359، 364،

365، 377، 378

یزد 33، 65، 66، 68، 69، 74، 83، 88، 89، 93، 96،

109، 131، 136، 142، 144، 175، 181، 192، 209،

211، 217، 218، 220، 230، 232، 237، 239، 246،

261، 262، 263، 266، 270، 274، 275، 281، 287،

293، 297، 298، 306، 309، 325، 330، 331، 353،

355، 356، 357، 359، 363، 372

یونان، 79، 111، 127، 160

ص: 400

آتشكده، 12، 14، 15، 24، 184، 322، 329، 336، 7

349، 360، 361، 379، 387

ارژنگ، 213، 257، 323

انجيل، 208، 322

بحار الانوار، 149، 329

بدايع الوقايع، 73، 325

تاريخ معجم، 30، 73، 325

تحفة الابرار، 98، 323

تذكرة الانمه، 345

خسرو و شيرين، 337

33، 337

زبور، 208

سبعه معلقه 202

صحف، 20862، 322

طوفان البكاء، 135، 336

قاموس 19260، 234

قصيده، برديه 199

مجمع البحرين، 296، 379

مصحف، 214

معجم، 30، ، 38، ، 73، 131، 325، 334

ص: 401

برجیس 35، 60، 66، 79، 122، 193، 203، 238، 250

بیت الشرف، 60

ثریا 57، 81، 179

ثور، 35، 238، 262

جوزهرین، 300

چرخ هشتم 101

حمل، 76، 195، 262، 305

دو پیکر 65، 120

رأس و ذنب، 300

زحل، 182، 211

زهرة، 214، 260، 300

سرطان، 101

سعد اکبر، 66، 81، 125

سعدین 184

سمک و سماک 55، 157

سها، 95، 223، 299، 300، 307، 320، 360

سیاره، 56، 207، 213

شرف، 55، 62، 65، 79، 80، 85، 88، 96، 97، 109،

125، 134، 137، 143، 148، 150، 156، 157، 167،

174، 176، 200، 202، 234، 239، 253، 262، 277،

293، 294، 300، 305، 311، 312، 313، 317، 319،

لاحات نجومی

325، 327، 369، 376

شعری 17، 27، 33، 36، 73، 75، 94، 131، 134، 146،

168، 204، 206، 247، 253، 275، 325، 329، 342،

371، 372

عطار، 65، 105، 125، 205،

عقد پرن 136

عقد پروین، 169

فقدان، 205

قمر، 11، 12، 14، 15، 20، 23، 26، 30، 50، 55، 122،

128، 177، 182، 187، 192، 302، 318، 319، 320،

322، 326، 333، 336، 345، 352، 365، 369، 372،

378، 390

کد خدا، 184، 300

کیوان، 37، 57، 79، 91، 114، 120، 127، 160، 180،

193، 211، 213، 214، 249، 259، 263، 276، 313

مجره، 193، 243

محاق، 174، 257، 300

مریخ، 97، 182، 250، 313

مشتري، 66، 79، 102، 214، 286، 292، 300

ممثلات فلکی، 300

ناھید، 121، 182

ص: 402

فهرست اصطلاحات نجومی

نه گردون، 152، 209

نیر اعظم، 177، 200

هفت آبا، 83، 111

هفت اخت-

هیلاج .

403

هفت، اختر، 112، 209، 259، 288، 290

هیلاج، 300

ص: 403

گزیده واژگان

آمه 71، 232، 236، 278

اجم، 11، 30، 38، 180، 330

احمال، 100

اخشیجان 112

اصطناع، 155

اصغا، 56، 88، 157، 176، 200، 203، 253، 284

اضانت، 81، 292

اغشیه، 301

اقراع، 249

اکسون، 263

اکلیل، 194

گزیده واژ

التوا، 42، 45، 47، 301، 340، 379، 391، 392

اند کاک 250

انسلا، 202

انگلیون، 62، 322، 323

انوف، 55

انین، 16، 107، 110، 159، 249، 305، 320، 338

باهر، 100، 184، 217

بث، 268

بسالت 150

بهیمه، 299

بیلک 190

پرگر 113 ، 194

تتق، 150، 213

گزیده واژگان

تداویر 249

ترغیم 55

ترویت 201

تعفیر 55

تقبیل، 100

تگین، 190

تنضید، 63 262

تنمیق، 126، 173

ثغر، 58، 302

حلیله، 184

حنین، 159، 249

خاطف، 62 248

خافقین 91

خلاع، 56

خنفسا، 200، 284

دره، 18، 36، 50، 62، 70، 82، 173، 216، 308، 339

دمس، 178

رحیق، 201

رزانت 32، 73، 110، 135، 159، 231

رشاقت، 58، 84، 131، 177، 294

رواسی شامخات 203

ریان، 8، 11، 79، 80، 103، 144

ریعان، 62، 71، 93، 244

ریم، 308، 279، 250، 219، 208، 34، 33، 32، 30،

ص: 404

زیبق 106 ، 172

ژاژ 200، 265، 266، 284، 310

سائڻ، 304

سبيڪه، 128، 178

سراري 102 ، 157، 181

سڙ، 7، 39، 20860، 219، 291، 361

سلافه، 192، 230، 309

سماڪ، 55، 157، 179

سمڪ، 110، 179، 251

سوار 128.60 ، 265، 281، 287، 300

ششدر، 101

شوامخ راسيات، 203

شهروزه، 222

صارم، 84، 109، 134، 172، 281، 293

صرامت، 168

صعق ، 249، 374

صفر، 12 ، 40 ، 10168، 257، 300

ضرغام 180، 222

ضمين، 301

طغان، 190

عاصف، 62

عوايق، 306

فاره 171

فصال، 195

قاطنين، 104، 192، 291

قسطاس، 219

قسييس، 264

قمطر، 102

كرياس، 230، 60، 234، 237، 253، 275، 313

كعبتين، 101

گزلك، 254

متطرق، 59

مثنويات، 104، 162

405

مجدر، 108

مساق، 107، 248، 297، 302

مشنف، 174، 283

مشيد 124، 170، 184، 192، 293

مصاهره، 77

مطايا، 58

مكرعج، 32

مناص، 184، 231، 249

منضود، 95

منطيق، 84، 250

نباهت 250، 298

نبي، 57، 74، 97، 118، 129، 133، 137، 140، 172،

179، 223 224، 243، 247 254 258، 263، 287،

289، 292

تحرير، 84، 168، 250

ندب، 101

نوال، 56، 80، 151، 155، 167، 174، 203، 218، 224

وساده، 56، 57، 202، 298

هرم 245

هندبا، 145

ص: 405

فهرست آیات

- الملك الْقُدُّوسُ السَّلَامُ . . . 229
- انَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ 249
- أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ 307
- أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ . . . 229
- أَنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ . . . 230 أَوْ أَدْنَى 260
- اولنك كالانعام 01
- 230 30
- أُولُو الْابْصَارِ 32 ، 129 ، 156
- اولوالالباب 90
- اينها تَوَلَّوْا حَتَمَ وَجْهَ اللَّهِ 255
- بالعشى وَ الْابْكَارِ 123 ، 163
- بِالْعُدُوِّ وَ الْاَصْحَالِ 123 ، 163 ، 196 ، 233
- تلك الايام نُدَاوِلُهَا . . . 301
- ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ 272 ، 378
- خر موسى صَعِقًا 250
- ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُوتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ، 32
- رَبِّ اِرْحَمُهُمَا كَمَا رَيَّيَانِي صَغِيرًا 300
- رَبِّ هَبْ لِي ، 125 ، 160
- سَاوَى الْيَّ جَبَلٍ 270 ، 378
- سَبَّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى 246 سُبْحَانَ الَّذِي اَسْرَى 246
- سَبَّعَ الْمَثَانِي 230 شَدَادٍ ، 111 ، 229
- سَبَّعَ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ 232 ، 368

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا 302

كَذَّبَ الْمُتَجَمُّونَ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ 300

لِلذِّكْرِ مِثْلُ خَطِّ الْإِنثِينِ 298

لَمَسْجِدِ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى 232

لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا . . . 229

مَا أَوْحَى 260

نَفَخِهِ صُبْعَ 249 ، 374

وَادْغِيرِ ذِي زَرْعٍ 300

وَالْفَلَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ ، 100

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ 100

وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ 254

وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ 55

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ . . . 59 ، 301

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا أَحَدٌ 229

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ . . . 301

ص: 406

فهرست احادیث

لولاك لَمَا خَلَقْتُ الْاَفلاكِ ، 157

مِنْ بِنَا مَسْجِدًا . . . 2601

الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ . . . 230

أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا 300

زَيَّنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ فَضَائِلِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي عَلِيٍّ السَّلَامُ 352

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا 301

ص: 407

- آن قوم که ایشان ره احرار سپردند 299
- آن کس که گوید از ره دعوی کنون همی 308
- احمد که شه سریر لولاک آمد 229
- از آستان پیرمغان سر چراکشم 248
- از دست و زبان که برآید 95
- از نقش و نگار در و دیوار شکسته 191
- امل ز جود تو بگریخته است و از پی او 58
- انداخته موجش از تلاطم 101
- ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک 151
- ایشان همه رفتند و جهان جمله به مشتی 299
- بحری و چه بحری از کرانها 100
- به جرم خاک و فلک بر نگاه باید کرد 305
- پاکی طینت و اصل گهر و استعداد 93
- پشتم از جیم او چو جیم دو تاست 302
- تا به کان اندرون بود گوهر 303
- تا زیهر مطبخ وی آب و آذر آورند 103
- تا کی فلکا گرد جهان میگردی 304
- چشم مسافر چو بر جمال تو افتد 105 چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود 93
- چه پدر لولوی تایید الهی را بحر 216
- عار فارسی (شواهد)
- خادم آن روضه از رضوان اگر جاروب خواست 103
- خاک آدم گشت و آدمی خاک شدند 304

خوش بودگر محک تجربه آید به میان 309

خیال در همه عالم برفت و باز آمد 90

در پای جاهلان پراکنده ام مدیح 236

در همه ملکی فقیر در همه ملکی گداست 151

دیده بدخواه که برکنده باد 315

دیوانه را همی بشناسد ز هوشیار 308

راحت جان مردمان خدای 299

روبهی کز پیشه عون وی آرامش گرفت 103

روح را صحبت ناجنس غذایی است الیم 304

نشد از سرّ علی کس آگاه 230

رومی ز آشیان طایر بام جلالش بیضه ای است 103

زاده اگر توده خاکستر است 300

زمانه شد متحیر ز سخت جانی من 305

زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند 184

زواره ساکنم و ساکنان دوزخ را 299

زیر آن جیم طویی و فردوس 302

زیر خط زبرجدش میمی

سیدی کا جداد امجاد کرامش یک به یک 231

ص: 408

فهرست اشعار فارسی (شواهد)

- شب پره گر وصل آفتاب نخواهد 200
- صحبت عامه در بهشت آباد 149
- عاقل انجام عشق میداند 306
- کاری ناید فراخنای بر و دوش 301
- کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد 101
- کف بر سر موجهای بسیار 101
- کوبه خاک آستان و روضه‌هاش بیند عیان 103
- کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت 300
- گاو از من و تو فراخ تر دارد چشم 301
- گرچه مرا نیست محل قبول 55
- گرد راه زائران درگهش را جبرئیل 103
- گفتمش «چيست کدخدایی؟ گفت 184
- مجو درستی عهد از جهان سست نهاد 102
- مدبری که بر او نسپرد سپهر و نجوم 229
- مرد آزاده به گیتی نکند میل دو کار 184
- سجده گه هرچه سپهر است و نجوم 232
- معدوم شد مروّت و منسوخ شد وفا 307
- مؤثر که تباشیر صنع و قدرت او 229
- نور خدا بسته تتق تا به عرش 15
- ور هنری داری و هفتاد عیب 135
- هر عاقلی به زاویهای مانده ممتحن 308
- هر که در او جوهر دانایی است 139

هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب 231

هنر سرشته کند تا گهر به رشته کند 94

هیچ صحبت مباد با عامت 194

یک ممکن و این همه صفات واجب 230

ص: 409

- اذا المرء لم يقدر له ما يريدُه 304
- اذا ما التبر حاك على المحك 309
- اذا ولد المولود من آل هاشم 300
- ارى كل ذى ملك اليك مصيرة 231
- استغفر الله لا بل هذه قمر 302
- أقارب كالعقارب فى أذاها 305
- الحمد لله هنيئاً لا رباب النعيم نعيمهم 95
- اليوم أنجزت الآمال ما وعدت 310
- أنت جواد وأنت معتمد 150
- أياً بهجات النفس فى ظل داركم 308
- تغرب عن الاوطان فى طلب العلى 304
- تفرج همم و اكتساب معيشة 304
- حبيبي نغرة بالسبين شكلا 302
- خذها فاتي اليك معتذراً 151
- ديار بها حل الشباب تيمتى 300
- شرح البراعة مدحة بلسانها 71
- سرعت و ما تقدمت و جف مدادها 71
- صبرت و كان الصبر منى سجيته 308
- على الله فى كل الامور توكلى 59
- فاصت ايد من يديه على الورى 58
- فان قيل فى الاسفار ذل و محنة 304
- فحمداً له ثم حمداً له 55
- فقدّر العلم منه فى ارتفاع 58

فَكَمْ عَمَّ يَكُونُ الْعَمُّ مِنْهُ 305

فَلَمْ ارها الأَ غُرُوراً وَ حَسْرَةً 304

فَلَمْ يُحِلُّ مَنْ نَصَرَ لَهُ مَنْ لَهُ يَدُ 57

فليس شبيهه للدينِ واقٍ 58

فَمَنْ يَذِقُ الدُّنْيَا فاني طعمتها 304

فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَقَامِهِ 305

فهواك الجاني بذلك وَ الهوى 72

في كوكبي صُدَّعْتِهِ واوان ما عَطْفاً 302

كَانَ النَّازِلِينَ بِهِ حَجِيجٍ 308

لَا مَكَثَ اللَّهُ دُنْيَانَا فقيمتها 304

لَا نَ مَشْ عُوْداً بابسا بيمينه 57

لَكِنْ رَيْبَ الزَّمَانِ ذُو غَيْرِ 151

لَمْ يَخِبِ الْآنَ مَنْ رَجَاكَ وَ مَنْ 150

لَوْلَا الَّذِي كَانَ مِنْ أَوْلَائِكُمْ 150

لَهُ هَمَمٌ لَا مُنْتَهَى لكبارها 56

مَاتَ الَّذِينَ نَعَّاشَ فِي أَكْتَانِهِمْ 299

مشاربها قَدْ كدرت حين قَدَزَتْ 304

مولاي لَمْ اهدِ القريض اليك مِنْ 72

ميم وَ نونان قَدْ حلتها ألف 302

وَ اخواني حَسَبْتَهُمْ دروعا 307

وَ بَا بِهِ اقتدى عُدَى فِي الكَرَمِ 152

وَ خلثهم سهاماً صايات 307

وَ قَدْ قَالُوا صِيفَةً مِثْلَ قُلُوبٍ 307

وَلَمْ يَخْلُ مِنْ الْقَابَةِ عُوْدٍ مُنْبَرٍ 57

وَمَا تَهْلَانِ أَشْرَفَ قَتْبَاهِ 305

وَمَا حَلَقْتُ إِلَّا بِجُودٍ أَكْفَهُ 59

وَمَنْ تَشَابَهَ أَبُؤُفَمَا ظَلَمَ 152

ص: 410

فهرست اشعار فارسی (شواهد)

وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ الَّذِي أَنَا دَقْتُهُ 309

هَذَا الَّذِي تَرَكَ الْاَوْهَامَ جَايِرَةً 309

هُمَا سَمٌّ فَوَا عَجَباً حَيَاتِي 302

هوال يريد يَقُولُ 411

هُوَ الْمَلِكُ الْمَسْئُولُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ 57

يُرِيدُ الْمَرْءَ أَنْ يُعْطَى مَنَاهُ 306

يَقُولُ لِسَانَ الدَّهْرِ مَدْحَكَ دَائِماً 231

ص: 411

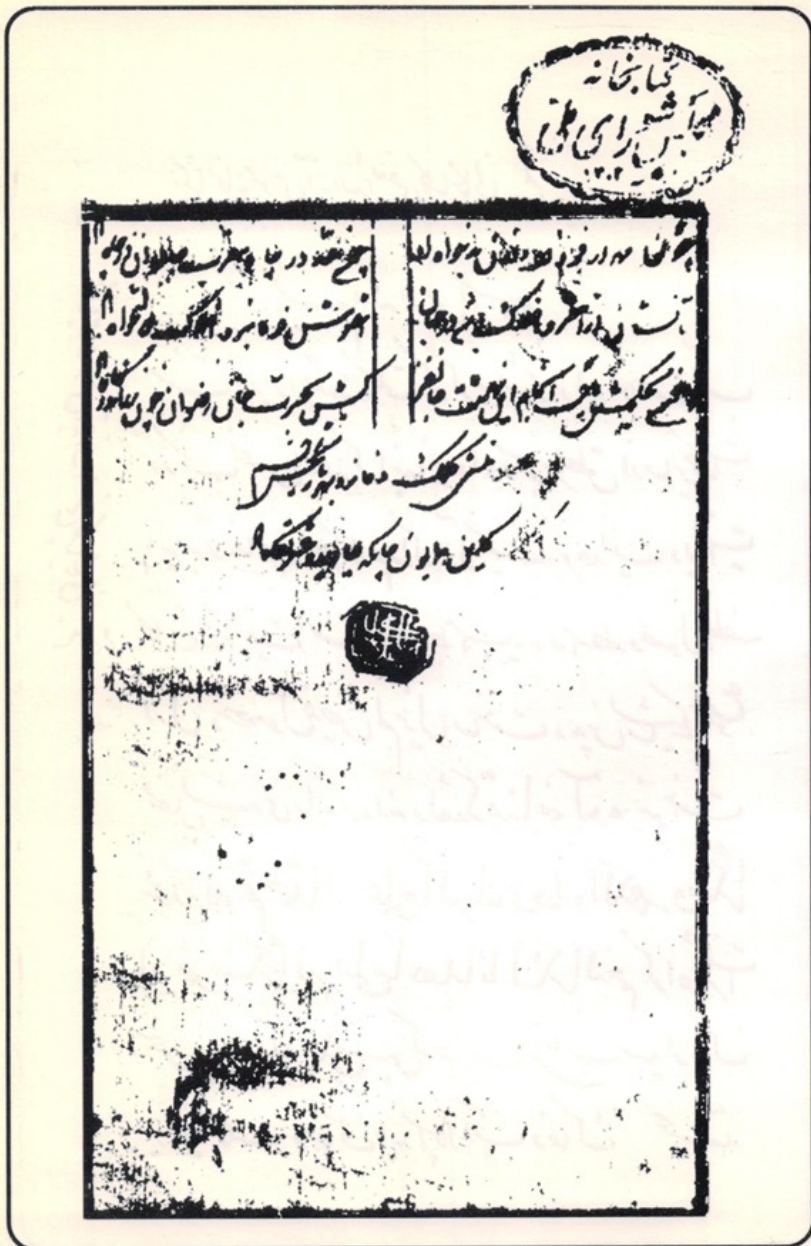
Mirza Mohammad Ali Vafa Zavarei– an active member of Seyyed Shafty's association– after appearing ups and downs in his life composed a Tazkereh, as the method of his coevals, from Shafty's poets and praisers, which contain some information about the life of more than 50 poets of that association and selection of their works. Also there is some matters about the history of that century, the problems of Isfahan, some points to the governer of that time– Seif al dowleh Mohammad Mirza –soltan– who was one of the most important subject of his praising and his famous palace in Isfahan too, also it contain some information about the Seyyed Shafty's most famous memorial ,Masjed Seyyed– and the method of it's building and completion and also some matters about the life of some poets, such as the method of soroush's education, that have brought about only in this Tazkereh. The style of Tazkereh is not uniform and some times approaches from rhymed to artificial prose. ups and downs are almost seen in the selected poems and shows religious inclination and friendliness more than flatery and cajolery

۴

و با هفت خانه تحریرش ثبانی بر سر خطین فرسوده کایین کز کس
 اساس سیدی نقی بلب است در خدا شنایش بر ضاویح
 ثبیبش ثاب با درش تدریس ادریس بر روس جا برک
 دم عیوی نفس افسوس شما علی سلام الله ما فتح تبهر
 وما اناح قبری علی البجرات و علی اید الیسین و غیر
 انظارین شیالمز عیة الذی یخیرت کجه مرایت هر شسر ل
 دست سر نوامه ال کول جمع زهر تاشیر آلر در دو حساب
 یختر نام شرافت سخن ز با سوره و مریت مکرر با سوره تمهید پانت
 احباب نت در در سخن در ایشان است پوشیده و محمد بر در سخن
 در زنده مکرر از جهاب مدره شاکحات نی باشد خاصه کله سر
 معنی که از اشهر جمله در زنده کورین ز کویع سیمه و غیر
 محسن است بر کلمه ریت افولدر که یکم رسالت در یک سیر
 زیت در جمع با رک بستماع اعمار صحاح حدیث تدریس
 معارف حدیث در شرف است و سر لک اسم بسم روز و درانی

تصویر صفحه دوم نسخه نم

تصویر صفحه دوم نسخه نم



تصویر صفحه آخر نسخه نم

تصویر صفحه آخر نسخه نم

تکما بخانه عمومی آیت الله العظمی گلپایگانی - قم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 سنت خدای را جفت کلمه که گوهر بشری را به انانیت آب
 و رنگ نفس با طقه که انبساط داد و بجز هر لطف از سایر ملکات
 پایه بر تر نهاد و جواهر کلام را که لاله بحسب وحدانیت و یو هیئت
 کان فردانیت است بتوسط انبیاء و ائمه و وصول لطف
 ازل و حصول فیض لم یزل سنت و بدین شیخ شمس
 محض شهبی را به پروانه و لعل که صنایع آدمی نبوغت
 فحماً له ثم حملاً له علی ما کسانا و داء الکفر و شکر
 له ثم شکر له علی ما هدانا لئلا نلک النعم کواه شرف
 سخن بر ما سوا همین بس که جناب ختم تاسیب سید اولاد
 پیرانیه سماع و سماک پایه که مال آب و خاک عجمه

تکما بخانه عمومی آیت الله العظمی گلپایگانی - قم

تصویر صفحه اول نسخه نگ

تصویر صفحه اول نسخه نگ

کازل تا ابد هر چه هست ه بنام همیون اوست
 که سید و سرور اعیان و جبر و اشرف رسلت بریم
 انوف فصاحتش کنین و تعظیم خود و بلغا سرکنین و سنین
 به یک می اجمار نظاش خصاص دادند که در جنب طراوش
 کلتان خلیفاری در هم شکسته و با مهابت خامه
 تحیرش ثعبان موندن طر آینه فسرده نماید با
 اسس سلایق نقشی بر آب است و در خدای تسلیش
 ید پنا چون کرک شتاب پیش آفتاب باد پیش
 تدریس در ریس مدرکس و با ازش دوم عبوی نفس
 افسوست علیه سلام الله ما فاح عجمه
 و ما فاح قسمری علی الثجرات و علی آله الطینین
 و عترته الطاهرین سیمای بن عمه الذی ترعیت
 بیبانه البلغاء و ترغمت بکلامه الارض کالما
 بت کرچه بر نیت مهر قبول دست فرها امر ال رسول

تصویر صفحه دوم نسخه نگ

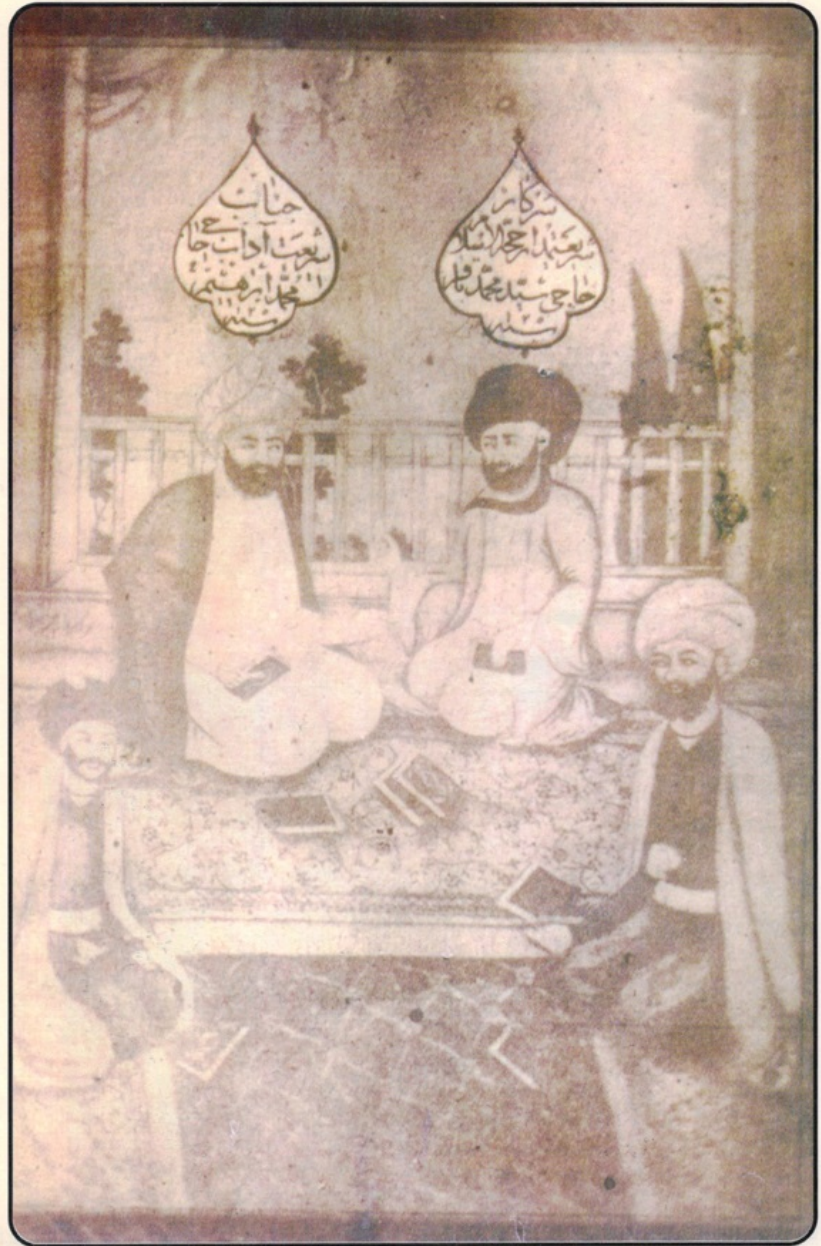


تصویر مشهور سید شفتی در دهه آخر عمر (نقاش، ناشناس)



تصویر سید شفتی و نسب‌نامه او به همراه جمعی از اولاد و احفاد سید

تصویر سید شفتی و نسب‌نامه او به همراه جمعی از اولاد و احفاد سید



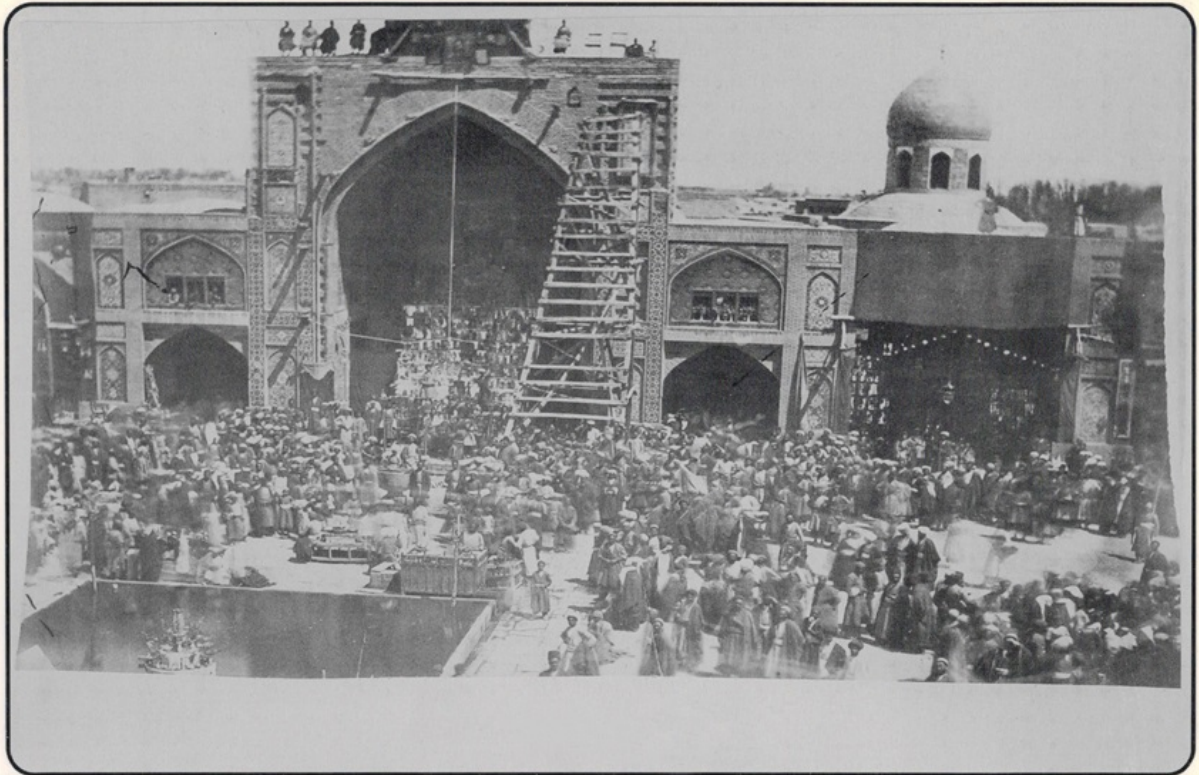
تصویر سید شفتی و شیخ محمد ابراهیم کلباسی و فرزندانشان

تصویر سید شفتی و شیخ محمد ابراهیم کلباسی و فرزندانشان



برگرفته از کتاب سید محمد جعفر فرزند سید شفتی به همراه فرزندان سید جعفر و ملتزمان عکاس، مرحوم غلامحسین درخشان ۱۵/۲ × ۱۰ سانتیمتر

برگرفته از کتاب سید محمد جعفر فرزند سید شفتی به همراه فرزندان سید جعفر و ملتزمان عکاس، مرحوم غلامحسین درخشان ۱۵/۲ × ۱۰ سانتیمتر



نخستین عکس مسجد سید در زمان ساخت ایوان جنوبی با دست خط مشهور ظل السلطان در زیر آن که به غلط آن را مربوط به مسجد شاه می‌دانند!

نخستین عکس مسجد سید در زمان ساخت ایوان جنوبی با دست خط مشهور ظل السلطان در زیر آن که به غلط آن را مربوط به مسجد شاه میدانند



نمای کنونی مسجد سید اصفهان

نمای کنونی مسجد سید اصفهان

ص: 426

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباچه ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

